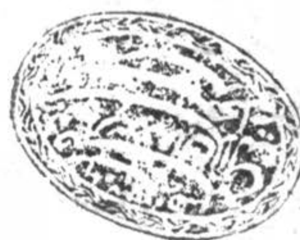
واقعات کشمیر



زینت صفحات دفتر ابداع و ایجاد و
نزهت طبقات مظهر کون و فساد و ستایش
خدای مالک الملکی است که دیمومیت بقا
لازمه صفات ذات اوست و توصیف شا
یکی از صفات او یگانه ایست که تاریخ ازلیت و
ابدیتش بیکرانیست از نسبت غره و سلخ
از بهار فیض او و بساط غبرا یک گل زمینیست
چه عرب و چه عجم چه کشمیر و چه بلخ از فیضش
بشگفته گلهای اسرار موزون مصرع
به بهار نغمه کتاب قدرت او را معنی
برو سرو خیابان یک الف بیش کان مکونات
را که سیراب بحار نعمت وجود و سرسبز بهار فضل ا

واقعات کشمیر مسمی به
تصنیف محمد اعظم خان ابن
خواجه ... خان
... ۱۱۴۸ هجری ... نوشته

۲

جو و ندچه پارای ادای سخنی از شکر و سپاس
قطان علو بایت را که باریابان محفل قدس و
تماشایان مجلس انس‌اند در هوای ادراک نشان
هویتش بال حیرت و سرگشتگی سعت‌یاس راه روان
بادیه سلوک شهود وحدتش زمین به مرده هم
هرگز پی بحقیقت دانش نبرده و در هیچ بر
نیست بنا شده هوای تو عالم پرست از تو خالی
جای تو هر غنچه ز حمد تو حرف والحمد لعل هر خار
میکند زبانی ثنای تو در مشت خاک من چه بود
لایق نثار هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو
غیر از نیاز و عجز که در درگه تو نیست این
مشت خاک تیره چه وارد سزای تو ثنایم نور و
شایم فیض و سرو نثار هواداران خاک ...





بارگاه روضهٔ قدسیه سرور شهرستان ظهور سرمایهٔ محتاجان نزدیک و
دور رهبر آینه قدم گوهر ترمیه کرم قافله سالار فوج رسالت بر سپهر
اوج جلالت چهره پرداز شاهد وحدت وسیله ابرار عالم کثرت
سرمایه بیکسان ضراعت کیش حرز گمراهان [illegible] محمد که
بی دعوی بخت و تاج [illegible] نشد خراج چه گویم ز [illegible]
مجبر چه گویم ز بحر کمالش اثر که خورشید برگی ز بستان اوست [illegible]
حبابی ز عمان او نیست بیش هر بامداد و بام و در مدینه بامداد و مسجد او
از هجوم مقتبسان فیض انوار خورشید زار است هر شام از خوبی [illegible]
در قبش کوچه و بازار از شفق بازار و در عرض حال کمال اضطرار اند بیت
لی مع [illegible] سلطان توفی در [illegible] صاحب زمان توبی
قالب بی روح ما را در دو عالم جان توبی سینه مجروح ما را [illegible] توبی
مطلع و [illegible] والنجم و الرحمان توفی در گلستان محبت مرغ خوش الحان توبی
مخزن اسرار کنج [illegible] القرآن توبی مرهمی بر دل ریشیم که در دم [illegible] بست
صلوات بعد و سلام علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و اهل بیته و عترته
اجمعین بالتخصیص بر آن چهار رکن رکین دین یعنی حضرات خلفای راشدین

که از کمال اتحاد عین یکدیگر بودند و از غایت غیرت عین غیریت را
وجود نبود نه از اتفاقات صدق این دعوی آنکه سر اسم چار خلیفه
بر حق که چشم کو مومنانند حرف عین است زیرا که نام اصلی حضرت صدیق
اکبر عبدالله است و از جناب سرور تحقیق آن شیخ شفیق محتاج تنصیص است
و عین بودن حضرات ثلاثه محتاج به بیان نیست همین چار تن باعث سرورند
همین چار تن چار عنصرند همین چار تن والی ملک دین همین چار تن خلق را رهبرند
شده از حسد چشم اغیار کور که این چار تن عین یکدیگرند
اگر عیان باید بر منبعی که صدقش طاهر است کور باطنی [illegible] نماید
فاروق با فرقان و سند با سید الانبیاست برین دعوی ای بوبکر
تو بر اوج خلافت آفتاب وی بدوران عمر اسلام را صد فتح باب کرده
قرآن ترا عثمان بجمع آن حضرت در صحف گرد کرده آن شیخ علی را آنکه رقاب
تا قیامت بهر نور دیده‌ها و دلها کباب لکن زمین و آسمان از وی ده
خون باران روست این مجموعه ایست در بیان احوال عجوبه صنایع
خالق قدیر و زیباترین نقوش نگارستان تقدیر یعنی گل کشمیر جنت نظیر
که باتفاقات عامه ارباب سیاحت و کعبه اصحاب درایت در نزهت و صفا

و امنیت و لطافت هوا از اکثر بلاد عالم ممتاز بلکه فی [illegible]
بعضی حالات آن از اول زمان تسلط تیمور خان معلوم و قرنا بعد قرن
بقلم می آوردند و بر آن خدمت از سرکار سلاطین و طوایف مقرر بود
تواریخ آنها موسوم براج ترنگنی است چون بسبب اختلال احوال کشمیر
و طوایف آنها موقوف شده دست از تحریر آن باز داشتند و بعضی
از مسلمین قدری از تواریخ آنها بزبان فارسی بطرز ترجمه مرتکب شدند
و تا زمان خود ها حالات و واقعات اجمالا منضبط و در آوردند از آنجمله
خدمت ملا حسین قاری علیه الرحمه بالیقین باجمال ساخته و بعد آن حیدر ملک
چادوره تحریر احوال کشمیر مرقوم نموده اما اکثر جاها بذکر آبا و اجداد
آن ساخته و کوس خودستائی را نواخته و ضروریات وقایع ورود
او وارد را از قلم انداخته دو سه قرن دیگر گذشته بعض اصحاب کمال
کتب مذکور را در نظر داشته تا عهد خود ضم نموده رساله در آن
قرار داده قریب بهمان عهد مندوی هم بکمال اجمال و اختصار
نسخه نوشته چون این همه نسخ حاوی حالات حضرات اهل کمال مشرحا
نبود و درین قرنها حوادث و وقایع عجیبه رو می نمود نظر

نام محمد اعظم ولد خیر الزمان خان رسید که ورقی چند در احوال بدیع پسندیده
مشتمل بر وقایع کلیه که در هر وقت ظهور کرده اجمالاً مسود رساند و
در ضمن این وقایع تذکار اسامی حضرات صوفیه و علما و عرفای هر عهد
صفحه تحریر بگذراند امور کلیه که درین قرون درین سوانح
شده و سنت ایجاد هر قوم سازد و بهتر مذکورات شعرا و ارباب سخن
در قرون اخیره که در هیچ نسخه مضبوط نبوده حتی المقدور نگارد
تا برای مستبعان حالات یادگاری باشد و ارباب عبرت را اندکاری بود
چون شروع این رساله در سال هزار و یکصد و چهل و هشت روی داد
تاریخش بنام واقعات کشمیر اتفاق افتاد و منه المبدا و الیه المعاد
بر مخزن فصیحت ارباب کشمیر تا دور جهان باد و ثبات کشمیر شد
بسال شروع واردات کشمیر بنام کتاب وقایع کشمیر افتتاح
این رساله واقع شد در زمان سعادت اقتران پادشاه سکندر جاه دارا
مملکت آرای خورشید کلاه فرازنده لوای صاحبقرانی فروزنده
چراغ کشورستانی چهره پرداز شاهد عدل و احسان طراوت بخش گلشن
برو جهان مرجع ملجای سلاطین هفت کشور خاقان جم تخت روشن اختر

مهر سپهر داوری چاره سازی بحر محیط فیض بخشی بما خدیوانه
ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه دعا او لایزال فایض فخر و صلاح
الاصناف البریة شامل ترتیب این رساله بدین نمط است
مقدمه در بیان احوال و صفات این شهر قسم اول در حالات
ارباب حکومت که پیش از دور ظهور اسلام درین ملک حکمرانی کرده
قسم دوم در حالات سلاطین که بعد سطوع فروغ اسلام بسلطنت رسیدند
و از کشمیر بجا بیشتر در ذکر سلاطین دودمان علیه جغتائیه تیموریه
که متصرف این شهر شدند قسم سوم در بیان بعض عجایب و غرایب که جامعه
این شهر است حرسها الله عن النوایب خاتمه در احوال و صفات کشمیر
بطریق اجمال مخفی نماند که کشمیر ولایتی است از قریب حاق وسط اقلیم چهارم
واقع شده چه اول آن اقلیم جائی است که عرضش سی و سه درجه
و پنجاه و چهار دقیقه و بعدش از خط استوائی بحدی جنوبی است
از خط استوا تا حالت آن صد و پنج درجه با جهت آنرا و اهل بلاد و خراسان
می‌شمارند عرضه اکولایت طولانی افتاده از جمیع جوانب محکوم است

به پنج جدول گردون شمال کوهستان جنوبی بجانب دهلی و زمین شمالی
بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش بصوب صنعت مرا
که مشهور است بپکهلی و الحال محل اقامت اقوام افاغنه است و طرف
شرقیش منتهی میشود بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن ولایت آنچه
هموار است از حد شرقی تا جانب غربی چهل و پنج فرسخست و عرض آن از جانب
جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ در نفس آن دشت هموار که در میان کوهسار
واقع شده هزاران قریه معمور است مشحون بچشمهای خوشگوار و آب و سبزه و
لاله زار بستان زد و مردم عام چنانکه در تمام زمستان غنچه بود و بحوادث
زوال کمتر بی خود و قدر می موسم خواهد شد اکثری نامیده از سنوات
صفای آب و هوای این دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان اینجا
دانسته سخنوران قدیم فرش مثل شده و در کوه و دشتش انواع و تمام
درختان میوه دار و شکر بار است و اشجارش بغایت خوب و پاکیزه و
پاکتر از هر جا سازگار اما چون هوایش میل بسردی دارد برفهای عظیم میبارد
و میوه های گرم سیر مثل نارنج و خرما نمیشود و لیکن بزد و یکست نقل میکنند
در وسط آن هامون بر یک فرسخ از طرف شرقی و غربی کوه شهری

در زمان سلاطین سابقه خیلی عمارت و آبادی داشت و بعضی
شهر بصورت بغداد و نهری عظیم جاریست که معتقد اهل آنست زیاده
از دجله بغداد میگذرد و عجب آنکه چنان آب قوی ابتدا از یک چشمه
بر میخیزد و منبع اصلی آن ورناگ است که در لطافت و گوارایی آب
ضرب المثل اولوا الالباب است طالب کلیم گفته   انتخابی کرده ام ارم و
سر و روز کار اشک چشم خویش آب چشمه ورناگ را بعد آن از منابع
متعدده مدیده و امکنه قریبه و بعیده و جویبار ها که از کوه و دشت
می آید جدا شده بآن نهر می پیوندد و درزمان سابق بر سر آن نهر قریه
محل حکام در قدیم الایام بوده تا انقضای دور سلاطین کشمیر موجود
بوده است این آب بعد از آنکه از حد کشمیر میگذرد دوازده پیچ و
اطراف پیچاور از بالای ملتان میگذرد و بدریای دیگر متصل میشود
و بسند می پیوندد و همه را آب سند میگویند و از وزیر تهمته بدریای محیط
میرود و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع بحکم و القضا فیها رواسی
شامخات قلاع محکمه و حصون مجمه از اسباب جبال و پیرامون آن عرصه
فسیح المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بآن حصون از شیون تعرض

[illegible]

منافذی همیشه مامون بودندی اگه مردم انجا موافق و متفق باشند
جمعی از بیگانه‌ها را با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار بتصرف این
ملک راه نیست معظم راههای عام آن ولایت سه طریق است یکی بصوب
خراسان و آن راهی بغایت دشوار یکی از راه کوههاست که براه کلکت رو
و بدخشان میرسند و دوم براه دارد و که صعب‌تر و قریب‌تر است
نقل احمال و اثقال از آن طریق بر پشت دواب میسر نمیشود و مردم انجا
باین کار معهود شده‌اند از آنکه بدوش گرفته بچند روز بجای میرسانند
که بر چهارپای بار توان کرد راهیکه بصوب هندستان برهمین منوال بلکه
از آن سخت‌تر بوده است بمدتی در زمان سلاطین کشمیر و اکثر بعد تصرف
پادشاهان چغتائیه تیموریه صاف و هموار شده و طریقی که بصوب تبت
واقع شده از آن دو راه آسان‌تر است و راه تبت خورد خالی از صعوبت
نیست چند روزه راه علفی بسیار هست که طبیعت زهر دارد و سوار از
عبور از آن دشوار است که چهارپایان تلف میشوند و این هر دو راه
بکاشغر و ختن و لاسه میروند و از انجا بچین و ماچین و ترکستان میرسند
از مابین جنوب و شرق بطرف دکن هم راهی نقل میکنند اما معمول بلکه

معلوم نیست و درین محدود مذکور تمام اراضی مسطح این شهر چهار قسم منقسم

میشود زراعت آبی یا للمی و یا باغ یا گلزار یا باشد یا چمن زار و میدان که

هموار است به ترکه و درمشه یا نسترن و یا لاله و ریاحین بنفشه و انواع گلها

در کنار رود و خانه ها و کوهها ست و در همین مقدار از جهت رطوبت زراعت

نمیشود باین سبب بصورت گلزار عشرتگاه اهل روزگار مانده است آن

جو و یکی از لطایف اینست حرارت هوای کشمیر در تابستان در کمال

لطافت است چنانچه احتیاج مروحه در اکثر اوقات نمیشود و در بسیار ایام

نسیمی می وزد و شمیم آن نفخه روح بمشام ساکنان می آرد و انسایم

لطافت شمایم آن علی استمرار و الدوام نکهت صبا چون دم روح القدس

خاصیت مسیحا دارد و از بهار و خزان اوراق اذهار از آن نزان

و دوستان سرایان بلابل عنادل زبان من یحیی العظام و هی رمیم باو

از و نفخه جان می آید بر قالب فسرده وزان می آید خوانان

عمان کو از شعرای قدیم و ملازم سلاطین سامانیه در ایران در قصیده بحری

بتقریبی گفته است جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود ز مرد آمد

بخرمی حالی توده سیم نگار خانه کشمیر بان توقت بهار بجا غ کرده همه نقش چین

بیست

جوییش بهشت تسلیم   ملا عرفی که از شعرای متاخرینست ذکرش می آید
بحسب حال گفته است   هر سوخته جانی که بکشمیر درآید گر مرغ کباب است که با
بال و پر آید   یکی از سلاطین گفته   کشمیر نگو شاهد پریخانه چین است
القصه بهشتی است که بر روی زمین است   و شعرای عالم چه متیستله بنظم و نثر در
تعریف این شهر و اشتهارها پرداخته اند معلوم نیست که عشیر عشیر آن در حیز
تحریر آن طبعی بجز بیان آورده باشند و هوای زمستانی او در غایت
اعتدال بمضرت و اختلال چنانکه با وجود کثرت برف محتاج بپوشیدن لباس و
بلکه برودت آن حرارت غریزی و مزاج طبیعی را در جلوه می آرد
چون تابش مشعله خورشید عالمتاب نیمتاب طبایع یکتای این زمین
چنانچه از حرارت هوای تابش ابا میکنند   گردون غبار دارد و طبعم
مشوشست   امروز روز باده و خرگاه آتش است   در کشمیر چنین روزی
گاه گاه روزی میشود و مولانا شرف الدین علی یزدی با وجود آنکه
بکشمیر نرسیده است اوصاف آن در تاریخ خود در اوصاف کشمیر که از مردم
شنیده بصفحه تحریر کشیده خدمت میرزا حیدر که چندی متصرف این
ملک گردیده و خود دیده در کتاب خود برقم رسانیده رشحه از آن نسخه

مرقوم میشود و منبت از هوای بهار و نمو ای نفخت من روحی ظاهر و
از شمیم جانفزا نسیم آیت یخرج الحی من المیت با هر سبزه صحرای او
آبروی از چمن جنت برده اند هر و اشجار او گلستان ارم را پژمرده و انهار
جاده او در حدایق معجزات ما از تجری من تحتها الانهار داده و
گلهای آتشین او طعنه بر آتش خلیل زده بطرف باغ قدس می طعنه گل کشید
بروی گل چمن آتش خلیل کشید سوسن بهزار زبان گلهای گویی را روی
طعنه زده و طاعنی زده و سوسن گویی سر زبان طعنه گشاده میگوید درین
چمن چون زنی طعنه ام بخود روئی چنانکه پرورشم میدهند می رویم
گلها را که از باران رحمت سیراب و در زمین بار رفعت اسباب سرزده
در نظر اولوا الالباب شگفته را چه نسبت با گل باغبان نشینها خودرسته
دگر باشد و برسته دگر گل سوری که دامن عصمت از خار اغیار پاک
نخسته از وی چه اعتبار بهر یک گل صد جفای خار میباید کشید
چون بلبل جاری خلد تا خار میبایست نشیند هرگز بچشم اعتبار نرگس خود
بین نظر نیاید که چون چشم بی درون از آهنگ جاری با قدح خالی در
نظر اولوا الابصار در آید بنفشه خود از خجالت سر بالا نتواند کرد معهدا

گل باغی بخون جگر مردم پرورش یافته و پرده عصمت را در هم دریده

و از غنچه عفت برآمده و از دست هر نااهلی بدست هر نامحرمی دستگردان

شده و اوراق سوفاهای از پی یک و نوایی در دست و پای خلایق ریخته

یک لاله که مهر افزاید نیست / وز مهر و وفا چنانکه باید نیست / در باغ

زمانه گل بسی هست ولی / آن گل که ازو بوی وفا آید نیست / قله‌های جبال

از بس سرسبزی سر را افلاک افراخته و دامن کوه‌های او از غایت سرسبزی هیئت

بای طراوت را از چمن حدایق در ربوده و دامن اطاعت کشیده و بلطف آبهای

که از جبال فرو ریزد غلغله در عالم انداخته / آتش چو کلاه هر طرف

گشته روان / خاکش زر زمین جنت آورده نشان / گلهای کشمیر بود

باز کلیم / باد بی مثال نفحه روح روان / حاصل الفحوا آنکه در نزهت و

سرسبزی باغ و صحاری جبال و لطافت فصول هوای اربعه در کمال

اعتدال چون کشمیر جایی دیده نشد و شنیده نگشته / و در جستجوی جمع شوطی

گرده عالمی را مثل نرگس زمین بنظاره کشیده / در شهر و اعمال آن عمارات

عالیه بسیار است از چوب سرخ که اقلا پنج آشیانه است و هر آشیانه

مشتمل بیوتات و حجرات و ایوانها و غرفات و ممرهای مطبوع بدیع

هرچند در بیان آن سعی نموده آید میسر نمیشود و نمایش آن از بیرون بحدیست
که هر کس در نظر آید اول انگشت تحیر بدندان تعجب گیرد و در غرایب آن
حیران ماند اما درون آن مقدار بیرون نیست همه اسواق و کوچه های شهر
بتمام اسواق فرش سنگ تراشیده کرده اند اهل حرفه هر کس در گوشه
خانه خود کار میکنند و جمعیت آن شهر بکثرت شهرهای کلان برابر میکنند
و از فواکه غیر ناسپاتی و شفتالو و توت و گیلاس و آلو بالو تمام فواکه میشود
و از عجایب احوال کمی آنست که در کشمیر توت بسیار می شود چه برگ او که
ابریشم میگیرند اما چون خوردن او رسم نیست بلکه عیب است و دیگر میوه در
وقتش بحدی بسیار میشود که رسم خرید و فروخت کمتر است با غدار از
غیر باغدار برابرند در باغات او دیوار نمیباشد و از گرفتن
فواکه کسی را منع کردن رسم نیست مخفی نماند که تا اینجا کلام میرزا حیدر است
بهیچ که در آنوقت بوده اما که در وقت ایشان بوده در سلطنت سلاطین
تیموریه بسعی حکام خصوص ظفر خان همه اش رسیده بحدی وافر شده
که بهایم و دواب را هم میسر است چه جای انسان و ابریشم مستعمل از
توت زار که نوشته شد الحال بجهت ظلم حکام موقوف شده و آن توت که

که خاصهٔ کشمیر بود و بسبب نور اقسام توت دیگر که بهتر از ان شده است
نیز برهم خورده و عمارات قدیم بطرز یکه خدمت میرزا نوشته اند
تخصیص عمارات سلاطین بکیفیت سابق نمانده و چهار دست بازارهای
بقالیه و صرافیه و عطاریه و بزازه که در وقت ایشان کمتر بود
و صباغه که بازار زرگر بیست مرتب و مستقر بود و بعد از ان بمرور
دهور طرح جدید گرفته و از بتخانها بنا بر نور ظهور اسلام و غلبهٔ دین
راسخ الاحکام نام و نشانی نمانده مگر در موضع بارتند و بگمد و جای
دیگر بلدش چند ویران برای عبرت اهل حیرت تا حال موجود است
همه عجایب و غرایب این شهر با برکات بتفصیل در خاتمهٔ این
کتاب مرقوم میشود انشاء الله تعالی بالجمله اختصاص کشمیر در لطافت آب و
هوا و نزاهت و صفا از جمیع بلاد معمورهٔ عالم محتاج باثبات نیست
امن و آرام و ارزانی غلات هم بهمین درجه بود هر چند از چندگاه بسبب
کفران نعمت مردم خودسر رونقته و فساد آورده و امن و آرام
و ارزانی جنت ازین شهر بدر برده گویا مصداق این آیهٔ کریمه شده
وضرب الله مثلا قریة کانت امنة مطمئنة یاتیها رزقها رغدا من کل مکان

فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا
یصنعون گردیده است اما از فضل جزیل خالق بی عدیل رجا واثق است
که عاقبت متوطنان این شهر بعفو و رحمت کردگار مغفور گردد و
جناب ابو الفقرا حضرت بابا نصیب الدین از اجله مشایخ این شهرند
در اول رساله منقبت خلفای اربعه بتقریبی رباعی در احوال این بلده
و ساکنانش مرقوم فرموده‌اند آن را منسوب بجناب حضرت شیخ
الشیوخ شهاب الحق و الدین السهروردی قدس سره نموده‌اند نسأل الله
مقرون بصدق خواهد بود و آن رباعی اینست مطلع کانت الکشمیر و سکانها
جنات عدن هی للمؤمنین قد کتب فیهم علی بابها سکانها کان من
المؤمنین در صورت اهل این دیار از فضل کردگار و نفس آن بزرگوار
طرفه امیدی دارند چون شمه‌ای از احوال کشمیر بمجمل خود مرقوم کلک بیان
شد وقت آنست که شروعی باجمال مبادی حالات سلاطین انجا
و روداد احوال راجه های هنود بسبب امتداد قرون و بعد و تهور و عدم ترتیب
فایده و در رعایت اجمال نوشته شد بعد از انکه نوبت ظهور اسلام
بتحریر تفصیل حالات که مشتمل وقایع غریبه است ضرور خصوص احوال

حضرات و سادات و مشایخ که بعد شیوع اسلام بظهور آمدند
علت غائیه تحریر این کتاب دانسته قسم اول در ابتدای بنای
این صوبه و سلطنت بعضی راجه ها که درین شهر حکمرانی کرده اند
و مورخان هنود و نگارندگان و کارکنان هست و بوده در تصانیف
خود چنین آورده اند که کشمیر پیش از عمارت ستی سر نام داشت
ستی نام پربتی است و سر حوض کلان را گویند گویا عالم آب بود
جای برآمدن نداشت و در میان آب جلدبهو نام دیوی آدم خوار
سکونت ورزیده علم تسلط و تغلب می افراشت و اطراف و
جوانب آن را سیر کرده هر جا چیزی می یافت برده و خورده بر آن
گروه می آمد تا مدتی بر همین حال گذشت اتفاقا کشف نام عابدی پسر
مریچ که باعتقاد اکثر هنود نبیره برهماست وقتی بزیارت معابد
می رفت بکوه سمیر نام رسید آن ولایت را خراب یافت و
در تحقیق و تفحص آن شتافت مردم اطراف گفتند که جلدبهو نام دیو نسبت
در میان ستی سر که از انجا بر آن مردم زحمت کشیده باز بآب میرود
دل کشف از ان حال بدرد آمده هزار سال در موضع نوبدن که بمکانی

مشهور نزدیک بهره پوره است و مهادیو باصطلاح هنود پروردگار را
گویند از کثرت عبادت او برحم آمد و مدعای او را پرسید و مستدعی
دفع شر جلدیو گردید مهادیو پسر خود برهما را که باتفاق وشنو از کارکنان
با فوجی از مهادیو بعضی فرستاد و پس از جدال با جلدیو رزم کرده
بنا بر شدت آب و کثرت سیلاب دست برو نیافت آخر الامر حیله
انگیخته سوی نواحی باره موله رخنه از کوه با آلت آهنین کند بر رو آب بهم رسانیده
زمین مسطح شد و آن دیو بدست آورده و بیجان گشت سر کوه را گویند
یعنی کوه کشف بیر نام زن کشف نت دیگر بتطاول ازمنه و استمرار بتبدل
بلفظ کشمیر شده بعد از آن پیش مردم برهمنان راه از اطراف و جوانب
هندوستان آورده در آن مقام زراعت و عمارت ساختند و طرح بریها
از هر قسم انداختند اکثر را اعتقاد آنست که این واقعه بعد طوفان حضرت
نوح علیه السلام واقع شده است و از آن وقت باز کشمیر عمارت یافته
بالجمله این مردم برهمنان قابل اولاد و ذریات بهم رسانیده ارباب
جمعیت شدند و همواره مشغول عبادات و ریاضات خالق البریات
بر طبق متن خود بودند و ملی برهنا و تمتعات شاهیه متمتع و مدعی

بهر جای که خوشها گفته است فرد بسر گشته کان کوی همانا توی مراد مقصد گشت
کلیه بود از آنکه صد آنهم چون ذریات و احفاد انها بوفور رسید کار
بکثرت خلقت کشیده بحکم لولا السلطان لاکل بعضهم بعضا محتاج سرداری
که حاکم قضایای آنها باشد گردیدند بعد کنکاش بسیار قیل و قال مشتمل
بنابر اتصال براجه جمو رجوع آوردند راجه پسر خود را بسمت تعین نموده
حاکم مستقل گردانید و پنجاه و یک کس از نسخا بطنا بعد بطن حکومت کرده تمام
زمان حکومت پنجاه کس تاریخ نویسان هنود هزار و هفتصد و نوزده سال
می‌نویسند اما تفصیل اسامی آنها را اصلا در زمره ترنکه کسی از مورخان
مسلمین و هنود ننوشته پس حکومت کوروان و پاندوان که
از ساکنان این شهر بودند رسید و ایام سلطنت بقول مورخان و
احوال نویسان هند دو هزار و سیصد سال بود در زمان پاندوان آبادی کشمیر
بغایت رسید کسی از بیگانگان غالب بر پاندوان نگردید و قدرت
و سطوت قوت آنها هنوز بر السنه خاص و عام این دیار است
و کارهای عجیبه که از آنها بظهور آمد از حیطه طاقت بشری
بیرون است چون دور حکومت آنها گذشت باز نوبت حکمرانی

براجه‌های دیگر انتقال یافت کسی از ارباب تواریخ در میان این انبوه
اسمای راجه‌ها نکرده کوروان و پاندوان که در هیچ تاریخی نام آنها مرقوم
مذکور نیست مگر در بعضی تواریخ هنود که با جمال بنظر در آمده است
القصه چون از میان راجه‌های مذکور حکومت براجه اوکنند رسید
ضبط اسمای آنها نمود و از ابتدای تحریر حالات جمیع راجه‌ها
از راجه اوکنند شد راجه آگونند بضم همزه و واو ساکن و فتح کاف فارسی
و نون مفتوح بر نون ثانی زده و دال موقوف نیز و بعضی منسوب
براجه جمبوست و بعضی ارباب تاریخ او را از راجه‌های متهرا میدانند
و متهرا قریه ایست مشهور متصل اکبرآباد و چون بعد از انقضای دور
پاندوان در کشمیر ملوک الطوایف شده بودند او براه از مسکن خود بر
آورده حکومت نشانید بسا مردانه بود و بمقتضای حکمرانی نمود چون
برای مدد راجه کرشن کار فرمای متهرا در آن وقت پای بجنگ جراسنده بود
متوجه گردید اوکنند روزی چند تک و دو نمود بعد محاربات بسیار
از دست برادر راجه کرشن کشته شد راجه دامودر پسر اوکنند باتفاق
اهل کشمیر بعد فوت پدر حکومت یافت تا مدتی بحکومت پرداخته به جنگ

لوای سرکشی افراخته اکثر راجه‌ها از تسلط و غلبه او متردد شده
بتقریب عروسی راجه قنوج ها را از دست جادو و لان پاسبان حرم
کرشن بقتل رسید چون پسری نداشت بعد از مردن او مهورانی
جسوتی نام زن مشهور بنام برشی راجه کرشن بحکومت رسید جسوتی
بفتح جیم و سین مهمله و واو و منقوطه و تای مکسور بهر یاری و سرانجام
و لوازم و داری ملک نموده در انصرام امور مملکت کارنامه‌ای مردانه
نمود چون حامله از راجه مذکور بود بعد از انقضای مدت معهود
پسری آورد بال گنند نام بمشورت ارکان دولت بعد
هنوز بحکومت رسید چندی به نیکنامی نظم و نسق گذرانید خبری
دور او اصحاب و اعیان از هر جانب سرکشی نمودند و فتنه طول انجامید
تا آنکه بر دست قومی از بقیه پاندوان که درین شهر موجود بود کشته
شد پس از انقضای عهد سلطنت آن طبقه باز فلک بکام طایفه پاندوان
که درین شهر باقی مانده بودند شد و مدتی مدید هفت نفر از نسل پاندوان
بنوبت لوای حکم افراخته‌اند تحریر احوال ایشان موجب خرخشه
تا آنکه نوبت براجه لو نام بهشتی از طبقه راجه هرسنگه بود لو بسریر حکومت

نشست ایام ظلم کوتاه نموده طلبه بولی را آبادان نموده هلولی بضم لام
و واو زده بفتح لام ثانی پرگنه مشهورست در کامراج که در آنوقت
شهرتی داشت معمور بوده مدتی در حکومت نمود رعیت پروری
و عدالت گستری بسر برده درگذشت میگویند در عهد او بیست لک و
هشتاد هزار خانه راجه کرشن پسرش بعد فوت او حاکم شده
و در اندک مدتی بسال حکومت چند ورفت راجه گلکند پسرش بحکومت نشست
گلکند بکاف عربی و لام زده و کاف دوم فارسی و نون زده
و دال مفتوح و رای زده کاکاپور و کنه موه را معمور ساخت و بنای بحت
نمود این زمان هر دو مکان از دهات مشهوره است بنا کرده اوست
و در اندک زمانی ایام حیاتش کوتاه گردید راجه سندر پسرش ماول سین
مضموم و نون زده و دال مفتوح و رای زده بر سریر سلطنت نشست
و در ایام حکومت آبادان نموده یکی موضع سوند و دوم مشهورست بنام
وقف محتاجان ساخت غیر از یکدختر اولادی نداشت و این دختر
در عقل و حسن و جمال و اقسام آن شهره آفاق بود و آوازه احوالش بقریب
سوداگری که جواهر فروخته بود بایران و توران رسیده بهمن سفندیار

چند سال لولو هم لنبزار رسید چون سررشته حیات راجه سندر که فرزندی
نداشت منقطع گشت حکومت بر راجهای دیگر منتقل گشت راجه کود تاج
تخت کامرانی یافت نسبت او زا کسی از ارباب تواریخ ننوشت
و موضع ستهیل و موضع کوهر یوپره و مشهور آباد کرده اوست و این هر دو
موضع بفقرا بخشیده درگذشت راجه [illegible] نام پسرش راجه کی نیت چون
سرن آباد کرده اوست و پرگنه آدون از ان آب آباد شده بسیار
آثار نیکنامی و رعیت پروری او تا مدت مدید یادگار بود ایام
سلطنت بپایه جنبش و شور گذرانید درکمال نیکنامی باجل موعود گذشت
راجه جنک پسرش بجبره حکومت خورده بدستور پدر ایام بنیکنامی
گذرانیده در پرگنه کامراج دو موضع آباد نمود و هر جا نور نام نهاده و
درگذشت جنک بجیم و نون مفتوح و کاف زده بزبان قدیم پدر را
گویند در بذل و عطا بی نظیر بود راجه سچی نراین پسرش بعد او قائم مقام شد
و در پرگنه کوهیار موضع شونکس نام آباد ساخت و در ایام حکومت
بضبط و نسق پرداخته تا حال معهود بدرود عالم فانی نمود راجه اشوکه نام
برادرزاده او بسر سکون سمت تصرف ملک کرده و موضع ککلنه

وثبوت آباد کرده اوست و قلعه سپهر تعمیر کرده او مشهور است که شش لک خانه
در زمان او در آنجا معمور بود و چون فرزندی نداشت و طوائف هنود
مذاهب مختلفه شایع کرده هرجا بتغلب متمکن شدند اکثر ولایت کشمیر
ویران گشت و راجه مذکور از دست متغلبان عاجز شده در قلعه لار
از وجود انزوا نمود و بعبادت مشغول شد فرو کافر و ترتیب جهود کرد و
منع حمله زار و سوی آن سلطان الغ الچکو که پسر راجه اشوک چند کا
جلوس کرده رفع ظلم نمود و از سر نو آبادی کشمیر صورت پذیر
گردید و فن کیمیاگری و دیگر علوم نادره میدانست چنانچه گویند که
و ساعتی چندین مع اصنع را طلی کرد و بجهة عبادت اهتمام تا بامول
میرسید و ایام حکومت باستقلال تمام بسر برده و بیاری از هندوستان
نیز تسخیر نموده از ان سرزمین اهل حرفه بولایت کشمیر رسانید تا زمان ملک
در کشمیر بند وبست کارخانه جات ملکی بود ابتدای تعینات
خدمات از مخترعات اوست یکی را الجهة داد و بستد امور
ملکی مقرر نمود که عبارت از دیوانیست دوم برای ضبط بیت المال
که متعارف بخان سامان است سیوم بجهت محافظت اسلحه که قورخانه

توزخانه است چهارم از برای سرداری سپاهان که بخشی است پنجم
برای استصواب مشورت یعنی وزارت ششم برای تقسیم خیرات
که الحال او را صدر گویند هفتم برای سزا دلی سپاهان که بهتریست ا
این راجه در درستی عدل و احسان و راستی و رعیت پروری مثل بوده حکایت
عورتی که از وخیرات خواسته او مخلول ننموده و آن زن بصورت
دیوی ظاهر شده بتکلیف گوشت آدم کرده راجه بقتل کسی راضی نشده
خود را تسلیم او کرد و بعد امتحان صدق او دست باز داشته بشارت
داد مشهور است که اکثر معابد و بتخانه ها بکمال نزهت و تکلف و تعمیر
الحال از یادگارهای اوست هنود بنا کرده   از اولاد
راجه شوک فرمان فرمای ملک شده بعبادت و زهد مشهور بوده
میگویند که دو برهمن با او دوچار شدند از وی طلب چیزی نمودند
راجه گفت تا از بهشت غسل کرده نیایم دست بکاری نکنم گفتند آب بهشت را
همینجا پیدا میکنیم در ساعت چنین کردند میبینند که دریای بهشت در پیش
راجه است قبول ناکرده روان شد و گفت مسافت راه بهشت بسیار است
شما سحری کردید گفتند اگر برهمن گردی ترا دعای میکنیم

تا بصورت ماری خواهی شد از او هم جا آن صنعی شده برهمنان
گفتند ما آنچه گفتیم برمنگردد مگر آنکه گیتی شد که تمام فلان کتاب
در میان جمع حاضر آن اشیا و او عجیب است یکروز در پیش سما نجوم خود شما را
بشنواند باز آدم هشیو خدو الا مار شده رفتند لیکن هم نرسیده
که تمام آن کتاب یکروز در پیش راجه توانست خواند و راجه مار شده
ماند و مودر وور نام کروه مشهور است در جای پست و بلند در نزدیکی
شهر و قصبه آباد کرده اوست گویند که آن مار در انجاست که
گاه گاه مردم آثار او می‌بینند والعهده علی الراوی والله اعلم
پسران دسته را در شرکت حکومت راندند   پرگنه شکوه
بنا کرده اوست ساکن انجا بود و بعضی جابجای شکوه نوکرو
مشهور است در پرگنه لار بجای نزدیک بشهر نوشته اند دوم راجه
رشنگ که هم نزدیک رتون آباد کرده اوست هم در انجا میبود
سوم راجه کسنک که کالس پور مسکن اوست الحال از شهریت برآمده
شده و متفرق است نوبت بعدم آباد داشته اند
تصرف ملک یافت ابه تمن هم گویند قصبه ابه نوره در پرگنه نابکل آمد

گروه اوست در عهد وی چیدر نام برهمنی که صاحب تصنیف بود
ارشاد آمده و برهمنان از حجت و برهان مغلوب ساخت از اکثر عبادات
مثل بت پرستی و غیرها مانع شده و درین طبقه بعد فوت راجه
ابهمن منقضی شد ... نام ششینیت از قبیله دیگر مملکت گرفت
مانع خلق بعد بود و سی و چهار سال تصرف ولایت کشمیر داشت
بحسن نیت او خلایق بکمال رفاه میگذرانیدند و بیمن عدل او
چندین کس از نسل او براجگی رسیدند چنانچه در بیان خواهد آمد
... که پنجاه و سه سال و شش ماه حاکم رعیت پرور و دادگستر
و کان مروت و احسان بود و بعد آن پسرش ... نام سی و
شش سال دادگستری کذرانید پس از و راجه را ... نام پسرش
مدت سی سال متصرف ولایت کشمیر و اطراف هند بود و چون دست
از حکومت بکشید ... پسرش تاج حکومت یافت با مروت و
صاحب سخن و صاحب دل بود و در علم موسیقی دستی تمام داشت
و باصناف علوم خصوصا شعر و سخن اشتغال مینمود و مدت حکومت
او سی و پنج سال بود باجل طبیعی در گذشت ... پسرش قایم مقام

شد بنجابت جید او کر بود در عهد او ساحری طلسمی ساخت و براجه
آموخت او همه را امید بید و او را کبی ممنید بید از این راه در خانهای
مردم در می آمد و زنها را گرفته می رفت چون این خبر ببرادرش رسید و
زمود تا مجید های نمودند بران ساخت و ان ناپاک بی باک را از بام
حکومت انداخت پیر کهن بعد عزل برادر بحکومت نشسته
نز بضم با و سکون را و زده مشغول آبادی ملک شد و در قصبه جکدر که
داخل مراج است نمود و آن قصبه آباد ساخته اوست و قصبه سنگ تو
برهمن که از جکدر منحر بقصبه چشمه زیون کرده باعث خرابی تمام
ملک شده نتیجه بید او و فساد و ظلم او قوع آمد در عهد او بوده و مدت
حکومت او سی و نه سال و نه ماه است اجمال آن قصه در احوال حضرت
ایشان خلیفة الرحمان بتقریب مذکور زیون انشاء الله نوشته شود
در وقت حادثه همراه سیزماور بود و در موضع بحبار ره یز سید و
از آن حادثه محفوظ مانده و بعد از حادثه مردم جمع شده او را
آورده و بمرتبه حکومت رسانیدند برخلاف پدر رهمت را صرف
احسان رعیت پروری نمود و خود را بر السنه خاص و عام مشهور نیکنامی

پس از حکومت شصت سال از میان خلق غایب شده رفت

پسر راجه سنده بحکومت نشست و قدم بر جاده پدر نهاد و داد
سخاوت بداد و هرن پور آباد کرده او بست حالا بر میل مهورا
که یکی از مواضع تعیر است سی سال و هفتاده حکومت کرد و در گذشت
پسر او بت پاپاش بجای پدر نشست و تا مدت شصت سال حکومت
نمود پسر هرن کال شصت سال سلطنت داشت و همت او
را بر تعمیر و آبادی ملک گماشت پسر هرن کال تاج حکومت
بر سر نهاد لیکن خونریز و بدسگال بود انواع جور و ستم و اقسام محن
از دست او بمردم رسید و در همین کنند جوی کنند بر کول سنگی
برآمد هیچ چاره نتوانست مردی معتبر گفت اگر زنی معصومه است و
بر آن سنگ نهد بجا گرد و هر قدر که دست زنان بر آن سنگ
رسانیدند بجا نشد بازین تقریب هم بسیار خونریزی نمود و مردم را
بتهمت عدم عصمت بسیار رنجانید و بقتل رسانیدند و موزخان
در قتل او مبالغه زیاد بوقوع نویسند القصه بعد قتل و خونریزی زن کوزه گری
دست خود بر آن سنگ رسانید از جا بجا گرد و آب روان ساخت و تمام

ظلم آن سفاک نه بمرتبه ایست که بقید تحریر آید بلکه تحریر را نشاید آخر از
برای تسخیر برآمده بتقریبی که در تواریخ مشهوره است تا بنگال
دست رسیده و انواع بلاد و اقسام ولایات را مسخر
نموده وقت مراجعت از طرف کوهستان از بالای ندی
باهی پل بتقریب دیدن افتادن پیل او زحمتی کشیده که بطبعش
خوش آمده فرمود تا صد پیل از آن بلندی نوبت بنوبت
بزیر انداختند که تا وقت انقضا خوشش میشد هنوز نیستی و
نحوت مشهور است مخفی نماند که حکایت رفتن راجه کل بتقریب
دیدن راجه بنگال و دوب هند وار از آنجا کشتی نشستن و
تصرف جزایر کرده راجه آنجا را بقتل آوردن کسی از مورخان
هند بقلم نیاورده فی الواقعه که از مبالغه خالی نیست
عاقبت کار که ظلمش بکمال رسیده بود مرضی صعب
در گرفت که علاجی احدی مفید نیامده از راه لاعلاجی
آتش افروخته مردم خود را در آن بسوخت مدت حکومتش
هفتاد سال بود فلعنة الله علی القوم الظالمین

اقسام سوزان نکند بر سید انچه کند دو دول ور ومند
نام پسر شش جای پدر گرفت و بر خلاف پدر
داد عدل و احسان داد و در نیکی بود و داد گستری گشت و مراتب
رعیت پروری افزود و در عهد او جوگی زنی ملوکی نام که در فن جادو
و ساحری بی نظیر بود بهم رسیده با نواع زیبا صنعت مشغول گردید
با غوای ارباب عناد و سحر جادو مال راجه بر دو زن و فرزند بیغ
را بیجان گشت غیر از یک زنی که حامل بود زنده نگذاشت شصت و
سه سال ایام حکومت راند میگویند نام پسری که
از ان راجه زنک که حامل بود متولد شد و حکومت این ولایت بنام
او مقرر یافته باتفاق ارکان دولت جریان امور سلطنت و پادشاهی
بود و سی سال بود پسر راجه بعد او بسلطنت رسید تا مدتی
حکومت راند و رفت پسرش بر مسند حکومت استقرار
یافت مردی دانا بود و دانایان اینجا بت تعظیم و اکرام مینمود
و فنون علوم زبان سنسکرت بهوش داشته بنا و دو سال حکومت
کرد و بگذشت نام پسرش قایم مقام شد و سلطنت باو

انتقال باو یافت و مدت شصت سال بعدل و احسان گذرانید
نام پسر هنج بعد از وی بر سریر سلطنت نشست و مدتی بعزت و بی
حکومت کرده و رحلت گزین شد   پسر راجه اوج تاج بر سریر
بر سر بنا و سپرده بمعابد و بتخانهای بسیار ساخت از آنجمله و
مشهور بالای کوهی که الان آنرا تخت سلیمان گویند علی نبینا و
علیه السلام بنا کرده اوست از زبان بعضی اسلاف مسموع است
که یکپایه تخت حضرت سلیمان برین کوه می نشست لهذا به تخت سلیمان
موسوم شد و در بعضی کتاب مرقوم است که تخت سلیمان پیغمبر علیه السلام
اکثر اوقات در جبال خراسان سیر داشت و کشمیر هم داخل خراسان است
العلم عند الله و راجه مسطور شصت و سه سال و دو ماه داد
حکومت داده در گذشت   پسرش حاکم شد و تا مدت چار و
هشت سال حکومت کرده در گذشت   ابن گوکرن جای
پدر نشست و مدت سی و شش سال بکامرانی و جهانبانی گذرانید
معروف بانده پسر راجه نراین حاکم شد و چون
کورچشم بود و بزبان هند اورا انده میگفتند معهذا الذراه کور باطنی

عسعس

راه ظلم و تعدی و فسق و فجور بسیار نموده و حیای چشم و ظاهرش نه
بود و چون ظلم و تعدی از حد گذرانید مردم و لایت بقصد
نفی اطراف قدم بر داشته و ارکان دولتش با مردم سپاه
اتفاق نموده قصد هلاکش و مکر کردند آن کور چشم چون این را شنید
با چندکس مضطرب بسوی هندستان نمود و راجه آنجا او را شناخته بنوازش
نموده و همانجا درگذشت و چهل و هشت سال حکومت نمود و از راجه
اوگند تا راجه اندهه بیست و یک راجه تا مدت یکهزار و چهارده سال
در ناوه پادشاه بودند نخست این کور چشم ظاهر و باطن سلطنت
از دست نهیار رفته و اهل کشمیر اتفاق نموده یکی از احفاد و راجه کرناجیت
را از ملک مالوه بزنهار رسالت نامه آورده بحکم آن ولایت نشانیدند
تا مدت سی و دو سال پادشاهی نمود و باعث آبادی و
رعیت پروری شد و ظلمات و ستمهای راجه اندهه را بنور عدل و داد
مبدل ساخت و مردم خاص و عام را با نواع عدل و احسان خوشنود
چون رحلت نمود نام پسرش بر تخت نشست و عدل و احسان
بهتر از پدر نمود و پس از مدت بیست و دو سال که او رسی بجمال گذرانید

رحلت نمود • پسرش حکومت یافت باتفاق زنش که واکشتا
نام داشت رعیت پروری نوعی نمود که ما فوق آن متصور نبود ناگاه
بسبب نحوست مرز و عادت کثرت برف در تمام موسم خیابانش که محصولات
نا پخته روی بعدم نهاد و قحط عظیم در شهر روی نمود و مضمون اکل البعض
بعضهم بظهور رسید خرمن خرمن اندوخته و انبارها بتاراج اهل شهر بر خود
گرفته هزاران نقد و جنس لعل و جواهر که داشت بمحتاجان صدقه داد
تا وصف آن اصلاح قحط نشد میخواست که خود را بسوزد و زنش
مانع آمد پس باتفاق آن زن پاکدامن بنوعی بنهج متضرع شده
که تیر دعا بهدف اجابت رسید دعای کلفرنی مضطر بحدیث
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم مستجاب است هر صبح در
پیش هر کس دو کبوتر حاضر میشد هر نوعی که میخواستند رفع جوع خود
مینمودند و وقت نخستین غله با برکت شد ان مع العسر یسرا روی نمود
واز استدراجات دیگر امری عجیب نقل کرده اند که در موضع آذرخان آب
نشانید فی الحال سر شده و بار ور گشت والعهدة علی الراوی مدت
سی سال حکومت راند امر ناگزیرش پیش آمد چون از نسلش کسی نماند

[illegible] را بحکومت بنشاند و او از اکابر زاده های شهر و از
نسل راجه های عمده بود بعد از نسل راجه مذبور راجه بهی پال مدت
هشت سال حکومت کرده ... نام شهر یمن جای نشین شد
وزیر خود سد مست نام بسبب تقصیری بند کرد و راجه لل دیو مهور حال
عجب حکایتی بنشته چون خالی از مبالغه غرایب منشیت بچز رمی
و وزیر مذکور همیشه میگفت که تخت نصیب من است راجه بار
بسعایت مردم و بیان بدگویان و دیر اکه مع سی تن زاید مدت شد
بهانه تمه بعد ضبط املاک تمام وزیر را بدار کشیده و مدتی بر دار
بود و بر پیشانی بر آمده که ... بر دار کشیده که کرده و نوشته
بود که پادشاه خواهد شد تعجب بر براهمن روی داد الحال حضور
پادشاهیت بهر حال بعد چندی برهمنان آمده اعضای او را جمع
نموده کلان تر آنها دعا کرد و زنده شد رفته رفته بسلطنت رسید
بعضی تاریخ نویسان هند از این قصه را تکذیب نوشته اند که بعد
کشته شدن وزیر مذبور برادر راجه مسطور رام جنی بهم رسید بهمان
مرض در گذشت چون فرزندی نداشت اعیان دولت یکی از اولاد

وزیر مذکور بسلطنت برداشتند نام داشت بسیار
بعدالت و احسان با مردمان سلوک کرد و انصرام مهمات ملکی بحسن
تدبیر نمود و پس از مدتی میل او بترک پادشاهی شد پوست آهوی پوشیده
بدر رفت و تمام این قصه در اصل تاریخ مذکور است و از اعمال عقل دور
بالجمله حکومت مدت راجه بچندر سی و هفت سال بود و از زمان راجه
تا نامت تا این راجه شش نفر بودند بعده بنبیره راجه نونده
حد شیر حکومت رسید گوپال دیت نام داشت مشهور میکنند این
مورخان کشمیر در احوال او عجب امور غریبه بقلم آورده‌اند
از انجمله اینکه اوایل حال آواره دشت ادبار و اضلال بود و بحالت
غریب و حال کربت در ملک خطا رسید در آنوقت راجه زادهای عالم
برای خواستگاری دختر راجه خطا که شهره حسن و جمال بود حضور می
داشتند هر یکی تاجی مرصع بر سر راجه بیکواهن در صف نعال ایشان
حال بکرانی داشت در همان اثنا بوجود تمام بادوان تفاخر نمود
همه را از هیبت تردد وی رسید ناگاه در میان همین نازش از میان
انجماعه ابری مخصوص بر سر راجه بیکواهن سایه گستر شد و موجب تعجب

حاضران

حاضران کردید دختر راجه حظ چون این حال دید از میان انهمه راجه‌ها نا
میکو این را بپسندید بسعی و اهتمام پدر بر سر حکومت راجه کی کشمیر سرافراز
گردید در عهد خود منع کشتن جانور نمود و ضبط وانزاو قصابان را
وظیفه مقرر فرمود تا طمع در کشتن جانوران نکنند گویا عمل باین شعر کرد
بترک حیوانی بحیوانات جان بخشید لنت   خویش را محروم میداری
ازین دولت چرا میکوشید که راجه تسخیر هندوستان نمود با بهجت
منصرف شد از انجا در کشتی ها نشسته قصد جزایر نمود و با مدت
شصت و چهار سال بعدل و انصاف حکومت راند و عجایب و غرایب
بسیار بظهور آورده و در گذشت بور خان و راجوال نیک کری
در سیر بحر و بر مبالغه ها نوشته شد که قابل تحریر بلکه اعتماد نیست
والعهده علیهم   تخت نشست و تا مدت سی سال
حکومت راند و تمام مملکت خود را در حیطه ضبط در آورد و بر رفت
و این راجه را دو پسر ماند یکی هرن راجه و دیگری پوریان
بحکومت نشست و پوریان وارت اختیار نمود و در میان انها نان
چیزهای عجیب و غریب گذشت راجه هرن مدت شصت سال و دو ماه

حکومت کرده در گذشت چون از نسل راجه هرن کسی نماند
اهل شهر رجوع براجه بکرماجیت که پادشاه اوجین و مالوه بود آورده
کسان خود فرستاده کشمیر را در ضبط خود در آورده بعد از مدتی
مدید برهمن ماترگپت نام از کشمیر بخدمت راجه بکرماجیت رفت تا بنهایت
شایسته نموده راجه بعد چندی برهمن را واقف ساخته فرمان حکومت
کشمیر بسرشته بوی تفویض نموده رخصت کرد برهمن متوجه وطن
رسید بدستور قاصدان فرمان باهل شهر رسانید چون بمضمونش مطلع
شدند بخدمت برهمن رجوع نمودند و سر رشته حکومت بوی مسلم داشتند
رعیت پروری و حکمرانی بجا آورد تا ایام حیات راجه بکرماجیت
حاکم بود چون خبر فوت راجه رسید برهمن بجهت بنارس گزید
هر چند راجه پرورسین پسر راجه بکرماجیت معذرت خواست و ملک بوی
گذاشت قبول خاطرش نیفتاده در رفت و مدت حکومتش چهار سال و
نه ماه بود　　　بر سریر سلطنت نشست همچو اوجین
پای تخت بکرماجیت را تصرف نماید باین قصد برآمده بود چون خبر
فوت راجه رسید بعد از آن ولایت دیگر گرفته و پنجاب را هم

تصرف

تصرف خود در آورده در کشمیر آمد نوشته‌اند و سه سال که لشکر خود نموده
ودید باز تسخیر هندوستان کرده و بر راجه‌های بسیار تسلط نموده و در آن چین
مالوه رفته خیال تخت راجه بکرماجیت در خاطر آورده نهضت علم
از بکرمدیا بوساته همچنان در بند اقلیم دیگر چون پسرش جیلاوت
نام را مغلوب و محبوس نمود و بعد از آن بدخشان آمده و ترکستان را خالی نموده
او را اخلاص ساخت بر سریر تخت پدر نشاند قفو بعض شهر بوهی نمود
بوم مرجعت بوطن نمود و انجا قصد و بنای های تختی واشت و مورخان
هنود نوشته‌اند که تا شان غیبی در نواحی کوی ماران خطی کشیده و بند نموده
چهار گروه بنفر سود که معمار این نامی عمارت و آبادانی در آنجا ساد
گویند سی و شش لک خانه تعمیر نمود و سودای عمارت هر او شاید مردم که آن
حیطه شمار بیرون بود چنین آورده‌اند که چون کشمیر در تعمیر و آبادی و کثرت
خانها هیچ جا نشان نمیشد او ندنامش سری نگر بهنا و بسبب تغیر
اوقات منکارزه خصوصا واقعه زد و جولکه مجمل خود مرقوم کلک حسرت
سلک میکرده و اکثر اطراف و بیرانی آورده و آنهمه معموره کوهی بالکل ویرانه
خورد و مستعد راست ملک و مال جهان نتوان اعتماد کرد و بر آن

الالقصه شهری که مسمی بسری نگر در تعمیر مجدد و آباد و بانی همان شهر است
که الیوم معموره و آباد است و حاکم نشین و آب بهت در میان وی از
اگرچه بنظر انس منهدم شده است لیکن اصل شهر بحال است القصه
راجه مزبور بجهت طغیان آب بهت که اطراف سری نگر خراب شده بود
نوه پاره که ویرانه بود بنا کرد و پل عظیمی بنا نمود و مدت سلطنت
راجه شصت سال بود و چون ایام حیاتش باخر رسید پسرش راجه جیند
بر سریر سلطنت نشست مسمی سه سال و سه ماه حکومت کرد و دست از تصرف
حیات خویش بیفشاند بحکومت نشست تا مدت سه سال
متصرف ولایت کشمیر بود و چون از میان برفت حکومت برادرش
راجه زیادوت در ان ولایت جاری بود او را انجبر میگفتند
بنهایت شجاع و با جود و خیرات بود خورم از جو و نان رسر
خوان دیگران روزی از ابر جو رو که … در دو … عمرش
بصد سال رسیده بود و مخفی نماند که ظهور موفور نور حضرت سید الاولین
و الآخرین علیه الصلوة و السلام در زمان او بود هجرت نبوی صلی الله علیه
وسلم که مبدا تاریخ عربیست بعد از دو صد و پنجاه و هشت سال حکومت

راجه زادات بیش از چون به سن رشد و تمیز رسید راجه با زن خود با پانصد شاگرد
در عماری در آمده و دیگر کس از آن محفل نیافت در ملت خود بعادت و نادر
هندو زن از عشق بر رسته‌اند هر صبح و شام منقش [illegible]
بر سر سلطنت پدر نشسته و دیگر جمعی [illegible] تمام [illegible]
از خلا علامات صدر عهد اکبر مقرر و چنین بود که آن هندو را عقیدت
به چه حکم سوختن دهد بعد از سوختن یکی کافر [illegible]
انصاری سوخته او قبول [illegible] هوای وقت [illegible] و العلم
عند الله و العهد علی الراوی هر چند [illegible] عشق [illegible]
[illegible] و شوق او [illegible] است و مدت [illegible] حیات او
در زمان [illegible] بعد از آن [illegible] راجه بالادت نام جانشین [illegible] گویند
آخر [illegible] بهره‌مند [illegible] با هم [illegible] یافت در [illegible]
مدت [illegible] ولایت کشمیر را او [illegible] با مضافات قصد تسخیر [illegible]
چون [illegible] هند در آمد [illegible] و هندی [illegible] گویند
تصدیق [illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] جانب [illegible] رفت و [illegible] عمر [illegible]

موقوف نمود و برکاماراج تا پسر نام جتیه بنا کرد و های بحث خود رحمت

بود بهتری آبادان بود آلان هم مشهور است در سمت راه بازه بوله

میگویند در عهد حکومتش سعد اکبری آمده بود روزی راجه ضیافت با

نمود گفت دود چراغ و شمع درد سر گرفت پس آن بود اگر ضیافت

راجه کرد بجای شمع لعل شبچراغ در مجلس آورد تمام محفل روشن

ساخت بود غور اسباب سرور عجب طرح نشاطی در بزم انداخت

زده ذوق تماشای آن بزم مکافی ود آغوش شمرگان نجنبید بینا

رخ میکشان عشرت لاله زار کف ساقیان ابر خورشید بار

راجه بصدق تلق ازان بود اگر کنیز کرده است از لطف جهان بسر آورد

حکومتش پنجاه سال بود در عهد وی عجایب و غرایب چون بمبالغه

نوشته تحریر آن را درین رساله مناسب ندید مردی رعیت پرور

مصاحب دوست بوجهت او بسر کلانش راجه چندر نهند حاکم شده

بغایت محسن و سخی بود عجایب روزگارش که در عدل رانی و رعیت

پروری بوقوع آورد در کتاب راز ترنگ مرقوم است چون

اکثر حکایاتش از عقل بیرون است تحریر آن را عذر از طول کلام فایده ندید

تا مدت هشت سال و هشت ماه حکومت کرده درگذشت
برادرش بعد از آن جای گرفت بسیار ستمکار و ظالم پیشه بود
لاجرم بمرضی سخت گرفتار آمده و بعد فوت بشارت ده بطلوع مان
که ظالم چون بمیرد جهان [illegible] قوی حجت گشت [illegible] جانشین
تا هم برادرش بر تخت نشست به بنا و عدالت و رعیت
پروری مستحکم نمود لیت پور که در آن وقت ولایتی بود یا تخت
خود ساخته بسیار آباد نموده خراب کرده برادر خود را بتعمیر اوره
رو هندوستان و پنجاب نمود هر جا راجه مقابلش میشد
مغلوب و محکوم خود ساخته بولایت دیگر میرفت میگویند که گجرات
بندر سورت و میغ ورود دکن و بنگاله سراندیب را تسخیر نموده
بعد از آن بولایت رفته با والی بخارا رزم نموده غالب شد
بخطا و ختن رفته و از راه تبت بکشمیر آمده عمارات عالی ساخت
و موضع برس پور ساخته اوست و در آنجا یکستون یکلخت
سنگ پنجاه و چهار گز قایم نموده پاره از آن ستون تا حال
هموار است و تحفه و هدیه بسیار آورده بود کیمیا گری [illegible]

بنده باهتمام او طلا میباخت خرج عمارات و لوازم سلطنت میکرد و
هر عماری را که از یک لک توله طلا صرف مینشد چون راجه
بنگاله را عهد شکنی نموده بکشمیر آورد و کشت پسران راجه بنگاله
ملبهان فقیران آمده ملبهان مرتی کرا اقامت کردند بعد از مدتی
دست تصرف راجه کشمیر را شکسته و شهر را آتش کشیدند و دودهای
بسیار بر او پیران ساختند عمر الناوت آخر با جمعی کثیر از طرف بسیال
کشمیر گوشه گرفته و از انجا پیغام فرستاد بالفعل من خواهان سلطنت
حکمرانی نیستم از پسران پنج راجه کی اختیار کنند پسر کلانش
حکومت اختیار ساخته مدت حکومت الناوت بیست و شش سال و
هفت ماه بود در کیفیت مردن الناوت مردم را اختلافست
اکثری میگویند که از کمال انفعال خود را از زن سوخت پسرش هرش این
پدر را که بظلم جمع نموده بود بکارهای خیر صرف نمود و تا مدت دوازده
سال حکومت ساخته درگذشت بن پاینده بجای او
بر تخت نشست هشت سال حاکم بود و از انتقال او راجه جسنت بن النت
تاج و تخت یافت دوازده سال حاکم بود بعد از ان راجه جی

سنگه

سلطنت یافت مدت چهار سال حکومت کرد پس [illegible]

سه سال پس سلطنت رسید او آخرین راجه های گاه کوتی است

مدت حکومت او دو سال بود مجموع ایام حکومت کارکوتیان

که هفده نفر بودند از اول تا آخر دویست سال و پنجاه و هشت روز بود

سنه دو صد و هشت و نه هجری بعد از ملن کجماران انتقال یافت

اول ایشان راجه ادیت در بان سنکهو ماتنی وزیر خود راسو درما

بر تخت نشست و مخالفان را از پا در انداخت و رعایت اولاد

حرب مرعی داشت و خزاین حکام ماضی را و ظروف طلا و نقره

و چینی و ظروف مس ریزه ریزه نموده صرف محتاجان نمود

و خوردن در آن باستها کرده [illegible] مدت حکومتش بیست و

هشت سال و نه ماه و سه روز بود چون در گذشت بر

سریر کامرانی نشست بعد از تسخیر ممالک جمعیت تمام بهم رسانید

و عرض لشکر دید صد هزار سوار و نه لک پیاده و سیصد فیل

داشت از شور راه حرکت کرده از گجرات تا دکن تصرف

گردید و باز به کشمیر آمده به تعمیر عمارات مشغول شد آخرها بدنامی و

ونیکاری شهرت یافته و در زمان کاهی تیری بشر من رسید کارش تمام
ساخت هر که بدی کرد و ببند یار شد او ببد خویش گرفتار
شد و مدت حکومتش هژده سال و هفت ماه و نوزده روز بود
بن سوور با سجین نشست پر باکر و نیو نام وزیری خالص
داشت تمام خزاین راجه در نانش پور که آباد کرده او ست سپرد و
ولکوز نام خویش خود را که شاهراج خطاب داده حاکم آن قصبه کرده بنید
شاهراج بکار آمد وفا بو یافته بدریا انداخته هلاکش ساخت و راجه
به بیماری صفرا در گذشت مدت حکومتش ... سال بود که
از برادران عمی او بود و در حقیقت برادرش نیست بر تخت نشست
و همگی دو روز حکومت نمود پس رانی سنکلدها نادر راجه کوپال
سلطنت رسید چون نظر کرد ورت نراج بعد دو سال خود را
مخلوع ساخته بن برخت نبیره نکوپال بحکومت نشست و
پانزده سال و دو ماه پس برخت در ... پدر تازه راجه حاکم شد
ویکسال حکومت کرده در گذشت بن برجت در ما
بوصیت پدر سلطنت یافت و میان این دو برادر جنگها شد

همتش

مدت حکومتش دو ماه بود بعد ازان راجه شودر بحکومت
رسید چون بدعمل بود ممنوع شده کرت دوم بکرما
بن برحت بحکومت منسوب شد و بسبب اینکه سنگرام
دانگر را که باعث سلطنتش بود بی تقصیر کشت طایفه دانگران
طمع شده بقتل آوردند بر بعضهای مور بستگی
حرام زنجیر فیل مست مکافات باره است حکومت سودر
از اول دو سال و دو ماه و چکر در با سه سال بود
بعد ازان بحکومت نشست و مدت حکومت او سه سال بود
پس راجه الملت بن راجه بارن بحکومت نشست مردی بی باک
سفاک بود و بواسطه تحقیق تشریح بدن شکم هر دو زن بسیاری فرمود
و برای حدت شمشیر خود مردم را میکشت و اقسام ظلم بخلایق میکرد
و مدت حکومتش یکسال و دو ماه بود بعد او سودرنا بحکومت
نشست درین نوبت بکجما حاکم بود آخرین ملوک خاندان
خمارات مدت حکومت این طایفه که یازده نفر بودند
هشتاد و سال و چهار ماه بود بعد از ایشان سلطنت بخاندان دیگر

انتقال یافت نام مقربی از مقربان راجه سودبا
بن پرباکر دیو باتفاق برهمنان بر تخت نشست صاحب فراست و
عدالت بود دزد و دزدی در عهد او بمرتبه بند شد که مردم
بازار دوکانها شب وا گذاشته میرفتند و مسافران با مال و
متاع شوارع و معابر مامون بودند و تفحص مقدمات فیصل و
معاملات عجایب و غرایب از وی منقولست مدت حکومتش
پنجسال بود و چون بنابر ناپایداری دنیای غدار ترک حکومت کرد
بن دام دیو ولیعهد ساخت بعد عزل او از سلطنت
راجه سنگرام دیو بن جس دیو بر تخت نشست و مدت حکومتش شش ماه
بود بجای وی نشست پای تخت او موضع لیته پور بود
که در انوقت شهریت و عمارت و هیئت و جمعیت ساز
و حکومتش بدست یاورش ز روا زوالی بود چون سرداری از
شهر بیسپور با لشکر گران برای آمدن با مراد ورادی با جمعیت
افواج و خزانه حاضر شد و فتح نمایان نمود و مدت حکومتش
چهارده سال بود و آخرها زراعی از دوازده ساعت بعض پسر خود را

بست

بنوعی گذشت که کسی ندانست رای فرزندی که زینیان خصم باشد
تا در حق پسر راجه تند کند پس پسر سجابی او نشست بدین جا و تر
مزد و رای دلش سیر گشته برای آمادگی آخرت مشغول شد و حکومت
یکسال و یکماه و نه روز بود و بعد از ان برهمون برادر حرم بر تخت
حکمرانی نشست و بعد از مدتی دست رانی او هم کشته شد ای
برادر مادر و هزار حور و خوبنت مرنج چون برادری برادر بحکومت
نا ورسهت . مدت حکومت او دو سال بود برامهمن بحکومت
رسید چهار سال و سه ماه حاکم بود و رانی بعد از ان بحکومت
نشست و وزیر مدار المهام او برسنک چوپانی تربیت یافته
بود نام برادرزاده رانی بود امرا و وزرا او را
بر تخت نشانیدند برسنک وزیر راجه را پنهانی هلاک ساخت
و باز تصرف یافت پسر رانی باغی شده رانی با امرا و
واعانت برسنک بر راجه راجوری غالب آمده و بعد از ان
ادی راج بسلطنت رسید و نرسنک رام وزیر خود
ساخت و درین ایام شاهی مرنام ترکی آمده با برسنک جنگید و خلل در

ولایت راجه نرجست و راجه هرچن بد بختی درگذشت حکومتش
بیست و دو سال و چهار ماه بود پس   پسر سنکراج بجای
پدر نشست و از چهره و پادشاهی او مردم آسوده شدند و
بیست و دو سال حکومت کرد و ممالک خود و راجه های اطراف
در ضبط خود نگهداشت پس   پسر هراج نجبته بجای پدر نشست و
ورزبانی که راجه بهو هرکت رسیده بود و عم وی گردیده راج
بغالب بود و بهو هرکت متصرف شد راجه اعانت نادر
آتش بسمت اعدا کشید و یک کس خلاص نشد چون فتح کرد
خود و پیش کرد زر کسیمری بمردم انعام داد و حکومتش
بیست و سه سال بود و آخرها بحکومات مشغول شده بخت حکومت خود
به پسر خود   مردم مغلس بود و خزانه زر پل سیاه شخصی را متصرف شد
نگرکوت و شیالکوت و بنلاب را گرفته در عهد او آب بهت
همیشه یخ بسته بود لشکر بر آن میگذشت و مدت حکومت او بیست و
شش سال بود   پسر کلش بجای پدر بر تخت نشست پای تخت خود
محله تا بشوان قرار داد بحتی مل که از ولایت آمده ورتا شده بود

راجه برهمی که از زن فاحشه خود را هلاک نمود و مدت حکومتش یکی
بیست و دو روز بود   بن کش بعد از ان بحکومت نشست
و از چهار طرف حویلی زنجیر جرس آویخته داشت که تا مظلوم و ستمدیده
بجرس زند و خود بداد مظلومان برسد دور و یتو انجمنی که آتش نهرا
مشعل و فانوس میسوخت و سیصد و شصت زن داشت و هر شب
با یکی صحبت میداشت بسبب ملاحت و سخاوت بیشما که در
طبیعتش بود مردم بازیچه مقدمات ابله فریب رو نموده
او را مفلس ساختند و از ده سال حکومت کرده درگذشت
بالصواب و اکر بکرمان بر تخت نشست و رعیت
پروری پیشه نموده دار الشفا قرار داد و با غذیه برای علیلان
مهیا میداشت در مجامع عیش و عشرت بفرمایش رزم سپاهی را
بینادی میساخت ده سال و دو ماه حکومت کرد و بعد از ان
راجه مردون که نویسنده راجه بالجل بود و بوزارت رسیده
بمرور هور بر تخت نشست و امرای راجه بالجل را بقتل رسانید
پلکهند نام یکی از امرای راجه بالجل از لاکاتا بنجا آمده او را مغلوب

ساخته دفع نمود مدت حکومتش پنج روز و کمیت بود سلطنت کر
همه یکروز بود مغتنم است   بن کل ال برادر خورد راجه
که اثنا در جبرنا بود وسعی کچند بر تخت نشست و از غرب اجل
یک شبانه روز سه راجه طمع سلطنت نمودند راجه اجل ورجهم
زود که هر دو بقتل رسیدند و راجه اسن بحکومت رسید بدل بی دوم
را ترود او بود و برادر حقیقی راجه اجل از لوهر کوت او روند
اسن راجه مقاومت نمود و نزدیک یازده سال محاربه
طرفین روی نمود و مدتی غالب و مغلوب همدیگر شدند
قرعه حکومت براجه بکهاچر بن راجه هرن افتاد و راجه اسن تا او
هم منازعت نمود و بعد از محاربات قوی باز حکومت یافته
راجه بکهاچر بود و راجه راجو غالب شد و راجه اسن را کشت
و در چین بکهاچر را هم بتیری رسید و درگذشت و
سلطنت براجه جدیاک مستقل گردید او سه مشهور به
سهم دیو که در اکثر تواریخ فرشته جدی بکام کیمیشیر بنام او
کرده اند راجه بکهاچر بن راجه اسن پسر را جانشین کرده مهمی نماند

که کلهن پندت نام برهمنی تاریخ راجهای کشمیر را بزبان هند
نوشته و رازه ترنگ نام نهاد و ابتدا از راجه گونند کرده
تا راجه کشمیر جیسنگ احوال که در مدت سه هزار و پانصد و نود
و شش سال گذشته تا تاریخ سنه پانصد و پنج هجری
حضرت نبی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم نوشته بعد
از انقضای این قرون در ولایت نگرکوت براجه سرم چند
نام در رعیت پروری و غریب نوازی و مسکین نوازی و
سپاه شناسی بی بدل بود چون از این عالم فانی ایام حکومتش
قریب برحلت رسید پسر خود ملچند نام را بر سر حکومت نشانید
رفقا و اهل قرب او نظر بر بی پروایی و سفاهت او ایلچی
بپادشاه هند و بلخ فرستاده انواع محن بر سر آورده مدتی
محاربات ستم بکار بردند آخر ملچند پای قرار بر فرار
نهاده ایلچی بوالی کشمیر سهم دیو معروف بچینگ که سابقاً
دروازه مراسلات در میان بود آورده و پانصد سوار مع اهل و
عیال بملازمت سهم دیو رسید بولایت لار را مع مضافات

دیگر بجاگیر وی داد و برای سپه سالاری لکهمدشت چون دوم
مغل بجنگ سهم دیو از ولایت آمدند باتفاق ملچند متوجه جنگ و
جدال شد ملچند بسبب تبدیل لباس نموده بلشکر مغل در آمده
بسرداران ایشان رسیده خطی که نوشته مضمون خط آنکه ای غافل
بپایش ملچند رسیده سالار سهم دیو متسلح بسر تو رسیده بنا بر
رعایت سپاهگری بجان تو رحم آمده که ترا ازین گذاشته
برگشت ملک دیگری چگونه بگیری اگر نصیحت شنوی والا
بهمین تیغ آتش غضب بسرداران پایمالی بی تردد بهمانست
سرداران مغلان خبردار شده طرح صلح انداخته رفتند مدت و
شش سال و یازده ماه و شش روز حکومت کرد و ملچند صفت
اقتدار نظر بحقوق راجه غایت اطاعت مینمود و حکومت باو
مسلم داشت سهم دیو در سال پانصد و پنجاه و هفت وفات
یافت هرچند ملچند برعایت حقوق راجه را به سهم دیو بر مملکت
تمام بپرستش پرداخت به فرصت و استقلال او و جانشینی وی داده
اما چون خبر وفات راجه باطراف شایع شد و مردم بکلی و کشور رو

تبت و جموں نیز مخالفت بجا آوردند و پای اطاعت از دامن
انقیاد و فرمان بری بیرون بردند همچنین صنایع مختلف را
متغص ساخت بتاریخ پانصد و شصت و سه مچند ازین دار قرار
قدم بیرون کشیده و راجه برین حالت در سفاحتهای خود
بماند نه سال و شش ماه و ده روز پادشاهی در تاریخ پانصد و
شصت پسرش ذیته دیو بحکومت نشست ایام دولتش و سال و
دو روز بود بنای بتخانهٔ موضع وانتی پوره و انجا تعمیر دیده
نمود که هنوز با وجود ویرانی آثار و علامت آنها موجود
و در تاریخ پانصد و هفتاد و هفت ازین عالم رحلت گزین شد
پسرش بوپه دیو بحکومت و ایالت رسید بصورت سالی چند
حکومت نمود بر خلاف مرضی خلایق که از همه سفاحتش برهمه
مدد آمده بود هند تا مدت نه سال و چهار ماه و هفده روز
حکومت راندیمی از انواع سفاحت او چنین می آرند که
روزی بسر کشتی در آمده بود و عکس روی در آب دید و
خنده کرد از انطرف هم خنده بر قاعدهٔ انعکاس ظاهر گردید

عکس طاس نجمه زده و انگشتری از انگشتش بدر رفت و در آب افتاد
چون نیافته خود باز گشت و مقربانش استفسار نمودند نقل مذکور
در میان آورد و گفت من در اینجا حلقه در آب شنیدم تا انگشتری را
از اینجا طلب نمایند و حسن علی بعدا در تاریخ پانصد و هشت و ست و
از حیات فانی انتقال نمود رینه دیو تاج و تخت یافته و وزیرش قصد
سلطنت داشت مردم لون که صاحب الوس بودند اعانت او
نمودند و از تغلب وزیر محفوظ ماند و چون برهمنان از عنایت بودند
و صاحب اقتدار ریاست آنها قدرت یافته طمع تخت و تاج نمودند
و مردم لون متفق شده علانیه کرده و برهمنان را بپایه اصل رسانیدند
که اصل آنها گدائی بود رینه دیو هژده سال و سیزده روز
حکمرانی نمود در تاریخ شصت و چهار یک جلوس در سنه
راجه جگدیو پسر حسن دیو بر سریر سلطنت مقرر شد عامه رعایا از
خوبی راضی و شاکر بودند بعضی سپاه و مردم از اربار امتثال ضلالت
او و سرداران لشکر بطمع افتاده راجه از شهر برآوردند بعد
چندی با بیاره و سعی وزیر خود باز مراجعت نمود و بحکم الهی بر

مخالفان غالب آمد همه را غرامت داده بدستور قدیم
مملکت حکومت یافت در رواد و دوست شهره آفاق بود
بحسب تقدیر بهرم نام حکیمی که در آن عهد مشهور بود از راه
حرام نمکی قابو یافته زهر داده راجه را بکشت و مدت
ایالتش چهار سال و دو ماه بود در تاریخ ششصد و هجده
عمر وی بآخر رسید و رخت حیات بربست و پسر وی رانن دیو
جانشین شد در زمان او از نسل جندان کلچند و لدلچند سپهسالار
بود و در ان ترنگ که اصحاب دولت و ایالت بودند و
سالی چند تقاعت کرد زیاده از جمال آورده بمورخ تاریخ
تحریر ساختنامه مذید لکچند بتاریخ سیصد و سی و هفت در
گذشت و پسر وی بلاد چند جانشین شد لیکن راز دیوان
بهم پدرم در قلعه سلس رفته متحصن شد و پدرم محاصره نموده از
طرفین مدتی در رزم و جدال بودند روزی سوداگری پاپوش
منقش بهدیه آورده و بتماشای وی مشغول بود ناگاه پیاده ای از
عقب سر از تن او جدا ساخته پدرم راه دوزخ گرفته رحم

مستقل گشته اکثر کردگشائی از امطیع و منقاد خود ساخته چنانچه
مردم از این قوم و امثال اینها در عهد او زراعت کشتی و بار برداری
مینمودند و درین اثنا بلادچند ابن لچهمچند که راجه نگرکوت بود
از دست خصمان بتوه پناه بوالی کشمیر آورده پرگنهٔ لار وغیره
در وجه اخراجاتش مقرر شد و بلادچند روز بروز بتسلط فتنه
با برهمنان که از دست راجه متالم بودند ساخته بالجمله راجه بیست و
سه سال و چهار ماه حکومت نمود و در سال ششصد و چهل و یک بقضا
کرد و درگذشت و دو مقام در پرگنه دیوسر بنا کرده است یکی حور آرا
دوم زحلو همگی مدت حکومتش بیست و سه سال و سه ماه و بیست و
سه روز پسرش سنگرام دیو بر سریر سلطنت نشست و در ایام ایالت او
بلادچند صاحب اقتدار بیشتر شده سوارج نام برادر سنگرام
اورا اغوا نموده در قصد مخالفت برادر خود افتاده رجه
بعد تردد بسیار برادر خود را گرفتار کرده بعذاب الیم کشت
بلدیمر که محله مشهور است و موضع سنگرام بنا کرده اوست بلادچند
در سنه ششصد و پنجاه بقضای خود بمرد و سنگرام چند پسرش سعی

یافت پسرش بیر بکلین نام یکی از خویشان لشکرکشی کرده شهر ویرا
ویران ساخته بر راجه غالب آمد راجه برا جوز که در وقتش بود
بلهی شد و بحمایت او خود را مستقل ساخت و مدت سلطنت او
شانزده سال و ده روز بود بتاریخ ششصد و پنجاه و هفت
باد اجل برد ورید راجه رام دیو بجای پدر نشست و مخالفان
پدر را بقتل رسانیده و برتهی راجه رام نام یکی از مقربان خود
را وزیر ساخت موضع تاپر کنار آب لیدر ساخته اوست چون
فرزندی نداشت لچمن نام پسر برهمنی را بفرزندی برداشت
و او را ولیعهد خویش ساخت و درگذشت و مدت حکومتش بیست و
یکسال و یکماه و دوازده روز بود بتاریخ ششصد و هفتاد و
هشت اجلش در رسید و لچمن دیو بر قایم مقام گردید چون
پست فطرت و کدر الطبع و بلند پرواز بود امور سلطنت را سرانجام
نتوانست داد و کل نام ساحری طلسمدان بشهر درآمده بتمام
طلسمات برو نمود و تمام شهر را تسخیر خود در آورد و خلل در
بادشاهی او انداخت قطعه هیچ سودی نکند تربیت ناقابل :

گرچه برتر نهی از خلق جهان مقدار خویش ۞ سبزه خرم نشود از نم باران

هرگز ۞ جاز جسنگی که نشانی بسر دیوار خویش ۞ مدت حکومت او سیزده

سال و سه ماه و دوازده روز بود و در عهد او راجه سنگرام چند

ولد پلاد چند سرخیل و سردار لشکر بوده و در تاریخ ششصد و

هشتاد و پنج پسر خود رام چند قایم مقام و جانشین خود ساخت و در

تاریخ ششصد و نود و یک لچمن دیو از خویش دار بقرار رفت و پسر او

سیه دیو که سردار لشکر و جهن پاره بود بحکومت نشست گویند

سنگرام چند از پرگنه لار تا ملتان آمده در سرحد برزم وی آمد و

او را بقتل رسانیده سیه دیو بعد از ان حاکم شده و لچمن [illegible] را

از شهر اخراج نموده در عهد یکشاه دختر فاحشه بدیر را خلعتش نموده

جرمانه میگرفتند روزی راجه از مطربه او که نام ترانه بشنود

وقتش خوش شد هرچه خواهی طلب وی رفع این بدعت خواسته راجه

ازین بدعت باز نیامد آخرها باعمال بد مبتلا گردید و مدت حکومتش

چهارده سال و پنجماه و بیست روز بود و در تاریخ هفتصد و پنج

رخت حیات برکشید پسرش [illegible] دیو بجای او مقرر گشت ایام سلطنت او

نوزده

نوزده سال و سه ماه بوده است سپه سالار او هیرام چند
بود در عهد او شهمیر نام مردی که از اولاد سلاطین کبر بود اکنون
بمشهور است سلطان شمس الدین در ولایت کشمیر آمد و باعث
آمدنش این بود جد او ورشاه نام مردی صاحب کرامت و خوارق
عادت بود مرجع مردم روزی گفت که الهام رب جلیل من
که از فرزند تو پسری میشود شهمیر نام پادشاه بملک کشمیر باشد
و از نسل او چندکس بر تخت خواهند نشست و شهمیر مذکور این بشارت
شنیده بر کرامت جد خود اعتماد نموده و از وطن متحرک شده
و در قصبه بارهموله با اهل و عیال خود سکونت کرد چون خبر
سکونت او براجه رسید فرمود بقریه دواره ویر سکونت کند
و حاصلات آنرا در وجه کفاف خود صرف نماید مصراع عدو
شود سبب رزق گر خدا خواهد جد سلاطین کشمیر از اهل
اسلام که نوبت پادشاهی کردند اوست که بنوبت به تفصیل مرقوم
میشود و نیز در عهد او شنکی چک که جد چکان است از ولایت
دوار با اهل و عیال آمده در کشمیر سکونت گرفت و در شیوه عجیب آو

حکایاتست که نقل آن باعث [illegible] والعلم عند الله

از جمله وقایعات عظیمه که در عهد او بظهور آمده آمدن ذلجو است

که از تبت آمده در کشمیر قرار گرفت اعدای پدرش جلای وطن نموده

بودند که در ولایت آن التجا برامچند سپه سالار نموده و رامچند

جای بودن او گگنه گیر پرگنه لار تعیین فرمود تا در غربت و

فراغت باشد و بعد از آن رسید که بجای خود مرقوم میشود و دیگر از

حادثات که بر کشمیر در آن وقت نازل شد آمدن ذلجو است

واقعه ذلجو معروف بذو القدر خان بر مردم کشمیر چون کفران نعمت

بسیار کردند از جاده سپاس قدم بیرون نهادند بلای ناگهانی

بمقتضای سماوی رو نمود ذولجو نام ترکی از ولایات ترکستان

از راه باره موله با هفتاد هزار سوار شمشیر زن که در سفاکی و

خونریزی و بیباکی داد بیداد میدادند ظاهرا از فرقه

منسوبان هلاکو بود رفتارشان چو آتش و گفتارشان چو

جنگ و دیدارشان عقوبت و آوازشان زفیر در باره موله

فرود آمدند و تدبیر ملک گیری کردند نه روی ترحم و شفقت

سکنهٔ این ولایت صغیر و کبیر زن و مرد دست و پای خود گم کرده جرأت
با مرزا او در فکر و تدبیر عاجز و درمانده چون چاره ندانستند در روز
براه گریز پیش نهادند و اکثری کشته و اسیر و بعضی گریختند و نوالجری
مردود مجرد آمدن فرمود که بلاملاحظه همه را بقتل رسانند و زنها و اطفال را
اسیر نمایند غله را بسوزند و عمارات را منهدم و ویران سازند
و تمام شهر را آتش زدند بیت ز آواز اسپان و گرد سپاه نه خورشید
تا روشن نه ماه بجنبش در آمد زمین و زمان تو گفتی بخواهد برید
آسمان آه و افغان ساکنان از هفتم آسمان درگذشت با آنکه نام و نشان
نوع بنی آدم ازین شهر برداشته بیخ و بن اشجار و بناها تمام
بر کنده شهری که از فزون مطاوله آباد و معمور و آباد بود بیابانی
غیر آباد و امن و امان دور گردید قهر و صولت هیبت جلال ملک جهانرا
گرفته خدمت سلطان قهر تیغ سیاست کشید و گرمی نایرهٔ غضب و
قهر او تا ایام برودت سرمای این شهر که مدت هشت ماه باشد
و به حدت بود در ابتدا موسم زمستان شد مردم ترک آن
که رفع حر و برد نماید چوز و فی که موجب احتطاط نفس شاهنشاهی فیه

در فکر مراجعت افتادند و از مردم آن کیفیت راه و روش کشمیر
بجانب هندوستان پرسیدند وایشان از راه پاکهل بفوج میر
دلالت نمودند چون در پای کوه رسیدند بحکم ما اصابکم من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم بفرمان و القوا فتنه الآیه آسمان را
گریه شد با وجود موسم مکافات شدت وزید و برف و ژاله
بمرتبه بارید که تمام لشکر زیر برف هلاک شد و همه را آنجا کفن
نمودند بهر تار موی سر یکسپاه * هزاران سر سروران شد تباه *
بهر تیر چون نعره کمان کشاد * ببیخ زمین سرکشان شد بباد * مردم شهر
بعد حصول اطلاع از رحلت آن شیاطین اتباع باشند آنکه کسی ان
قبایل و اندکی از عمارات و زراعات شاید بحال باشد بناه
از اطراف وجوانب آمدند تمام مرز و بوم را خراب یافتند
بوسی از آبادی نشنیدند بعد از مدتی جا بجا احدی از الوف
آمده در شهر قرار گرفت بعد از مدتها بهم رسید فی الجمله شهر رو
بآبادی آورد و تا نیل سلطنت زین العابدین اکثری معموره شد
تا هنگام عهد یوسف شاه معمورتر گردید لیکن بکمال اصلی نرسید

[illegible]

بالجمله در حادثه ورود الغ خان که گریخته بود بنا بر انجمله رتنجود

رام چند که جانب گشتو اختیار فرار نموده بود بعد مدت مراجعت

رتنبور نمود دید که مردم خال خال جابجا قلعه ها ساخته متصرف اند یکی بدیگری

اطاعت ندارند قصد ملک گیری می نمود چون جمعیت بهم رسانید

که قلعه ولایت لاکه با قوم و تبار متحصن بود بیشتر و بسیار رو بدان

پرده موانست بر آمده حیله گری کرده در زی جلفروشان در

آمد جلها در کمال تیقظ بدرون قلعه میرسانید و در میان آن آلات

حرب میگذاشت روزی با جماعتی از سپاه قابو یافته متحصن را

را کشت و زدوان چند پسرش را مع اهل و عیال دستگیر نموده

متصرف ولایت گیشر شد در سال نهصد و بیست و پنج هجری

جلوس نمود چون بیگانه این شهر بود مدارا و ملایمت را ملازم شد

پسر رام چند و خواهر زاده چند را بعقد نکاح خود در آورد و زدوان

چند را اهتمام رعایت نموده با خود مشفق ساخت و پرگنه لاک

هم چنت در جاگیر او مقرر بود سردار لشکر خود ساخت و او را

از دعوی و خیالات بدرگشتن بر آمد حسب سیه دیو که در مرج

نزد لچهون بکشتوار فرار نموده بود و بامید سلطنت نوروزی

بازمی بود تا بمرد چون رنگ تقدیر بر خلاف مدعا دید

باطاعت رنچو که او نیز ساوی بود بر خود لازم نمود آورد و

طاقت مقاومت هم نداشت از راه لاعلاجی فرار نموده

بکشتوار رفت و رنچو بر تخت نشست تا زمان رنچو که مدت

چهار هزار سال و سیصد و کسری از آبادی کشمیر گذشته

احوال باجمال در قلم آمد راقم این تفصیل حکایت در حالات

راجه ها که همه در کفر بودند و رسوم قدیمه بر خلاف شعار شرع

اسلام شیوع داشت و اکثر حکایات مبالغه بی اندازه بود

چندان فایده معتدبه منظور نبود لهذا اکتفا و مجرد حکایت

هر کدام نمود و اکنون که امر سلطنت بوجود مسعود رنچو شاه زینت

یافت و باعث مبدا اسلام درین شهر عهد است اگر عنان

قلم بتحریر حالات سلاطین و بزرگان دین از علما و سادات

و مشایخ و مفتیان که درین شهر بظهور آمده نسجا منشرح و بسط

معتمدی بر خلاف تواریخ دیگر تامل کرده و از مراعات وظیفه

بحث

تاریخ نویسی بعید نیست قسم دوم در احوال سلاطین اسلام که
درین شهر زینت مقام زیاده بر دو صد و پنجاه سال باغبت نظام
شدند مخفی نماند که در عهد تیموریه شاه اگرچه تمام مردم یک ملت
کفر داشتند اما تعدد و اختلاف مشارب و تنوع اکثر مذاهب بسیار
بود هر یکی او مذهب و عقیده و دیگری مینمود بر تمیز نساخته درین ام
شروع بود هرچند تامل فرمودند بر فطانت رای وزرا ثبت می
صواب نما صحیح دینی از آدمان اهل ولایت قبول خاطرش نیفتاد
چندانکه مردم هر طایفه بموجب کل حزب بما لدیهم فرحون اول
ملت و مذاهب خود را بمحاسن تاویلات موافق یکسان عنیت برآت
تفصیلات فراوان در معرض بیان می آوردند اما آن پادشاه همت
عالیشان نصیحات و شب و روز در تفحص ادیان و ملل بود و لمحه ازین
غم نمی آسود دست دعا با دل بریان بخالق البرایا برداشت و
همت صدق طویت را بر حصول دین قویم و وصول آیین مستقیم بگماشت
اکثر شب بسوز و گداز و عجز و نیاز بروز رسانید تا گاه بحکم قسمت
ازلی در دلش بخشند که هر گاه صبح یگانه اول در نظر من در آمد

این طالب صادق حیران علیت و دین او گردید آن شب عجب حالتی
برو گذشت بکمال شوق غرام گویا و مترنم این کلام بود نظم
یارب امشب را نخواهد بود روز * یا مگر شمع فلک را نیست سوز *
می بسوزم امشب از سودای عشق * من ندارم طاقت غوغای عشق *
صبح آنجا که بر منظر خود نشسته بکمال جاه کتابی فال بر فضل و عنایت
الهی بسته نظر اولش بر سمت قبله جانب دریا افتاده دید
که بزرگی و عالیمقداری نشسته دیداری بر مصلای تمکین با
کمال تمکین بالای مشرب و رعایت ادب بر قانون دین و سنت
مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام اداء نماز بکمال نیاز
میکند آن طایفه برگزیده را دیده بیاد در بسیار پسندید
و بملازمت آن بزرگوار مشتاق و خواهان گردید بی تامل
بدریافت خدمتش متعجل دوید بعد ادای لوازم ادب و خدمت
حقیقت دین و آیین پرسید آن جناب فیض مآب بیان ملت مصطفویه
علیه الصلوة والسلام فرمود بعد توضیح مبانی و شرح ایجاز عقدات
اصل و فرع تلقین کلمه طیبه و احکام اسلام نمود و باز معجزات سرور

کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان
و تتمه دور زمان حضرت احمد مجتبی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و اصحابه و اتباعه و سلم سر غیب شاه جر پور بیان فرموده بصفای
سینه و پاکی عقیدت و بسعادت اسلام مشرف شد و همان لمحه اهل بیت
خود را هم باین سعادت رسانید نظم از افق مکرمت صبح سعادت
دمید دعوت اسلام را وقت اجابت رسید و روز دیگر
راون چند و سرداران دیگر و عامه مخلوق فوج فوج گروه
گروه بدست آن قدوه کرام بشرف اسلام تشریف کرامت یافتند
اسم مبارک آنجناب قدوه واصلین امام العارفین مروج الاسلام
کاسر الاصنام حق آگاه ولایت پناه مؤید الدین حضرت بابا
بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که نام مرشد بزرگوار خود
بروایت متواتره مشهوره بطی مکان از وطن برآمده همانوقت
در همانجا حاضر شدند و در بعضی کتب دیده شد که نام مرشد جهة
اشاعت اسلام پیشتر ازین ایام در زمان سمه دیو بکشمیر تشریف
این امر خطیر داشتند بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلافست

که اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب بجناب حضرت
شیخ الشیوخ شهاب الحق والملة والدین السهروردی قدس سره
میکنند بلکه بنابای آنحضرت میدهند جمعی از منسوبان و فرزندان
معنوی شاه نعمت الله ولی که از منسوبان و مخصوصان حضرت
شیخ الشیوخ است مینویسند اما حضرة الاعظم محمد اعظم راقم الحروف
میگوید که واقع حضرت شیخ الشیوخ در سال ششصد و شصت و دو
متفق علیه است و ظهور حضرت بابا بلبل شاه در سال هفتصد و بیست و
در کشمیر اتفاق افتاده و نود و سه سال در میان فاصله است برین
تقدیر توصل ایشان بلا واسطه با آنجناب بظاهر بعید مینماید
العلم عند الله بعد تقلید اسلام رنچو شاه و تبعه او بحکم پیر بزرگوار
خانقاهی بر کنار دریا بنا نهاده و این اول خانقاهی است که
در کشمیر بنا یافته و تعین مواضع چند برای مطبخ و اخراجات بحکم
مقرر نمود تا پادشاهی کشمیریان برپا بود فقرا و محتاجان بسیار
بهره و روزانه خوار بودند از ین جهت محله مدفن آنجناب را
بلبل لنگر گویند دیگر برای جمعه و جماعت خود مسجدی جامع بنا نموده

حاضر می آمد خود در جایی که حالا مقبره مبارکه سید السادات حضرت
میر ویسی بابا ست مسجد و حویلی بس بلند و مکلف داشت و سنگهای
آن از او بوده کی گویند در آنخانه و خانقاه خرج رفته که الحال هم آن سنگها
از زیر خاک بر می آید خانقاه حال ظاهرا بنای دوم است بعد از ان آن
مسجد جامع مذکور بسوخت و بجای آن مسجد خورد بنا نموده اند که سنگهای
آن مسجد در آن نمایانست مشهور مسجد رتنجو که الآن هم آباد است و پنج وقت
نماز مردم در آن بقعه میخوانند مدت حکومت رتنجو شاه دو و نیم سال و بعضی بوده
در تاریخ هفتصد و بیست و هفت شربت کل نفس ذائقة الموت چشیده
و از دار الفنا بدار البقا رحلت گزین شد زهی زیست و زهی رحلت
که بموجب من سن سنة حسنة ثواب دائمی همراه برده بنیاد سنت سلام
درین شهر مستحکم نموده بجدای خویش پیوست قبرش بطرف جنوب خانقاه
بیرون صفه مزار حضرت بابا ست رشحی از احوال حضرت شیخ الانام
سراج الاسلام مرقوم میشود مخفی نماند که جناب حضرت بابا را
بعضی ها میناه بلبل موسوم کردند و بعضیها شاه بلال میگویند عالم بودند
بفنون علوم صورتا و معنی و حیثیت ابیما نموده و بظاهر و باطن تفرد

وتجرید وانشته میکویند سید شرف الدین نام اصلی ایشانست اکمل
عرفای وقت بوده‌اند و در تجرید و تفرید و توکل نادرهٔ روزگار
مشهورست که میفرموده‌اند که حقتعالی مرا قدرت داده است که بی توسط
اسباب بعیش میگذرانم بهمین معنی این انقطاع روح مدار التنفس بدوام
بهمین بدن را توانم تا ابدالاباد محافظت کرد اما هر چند در حیات موافقت
سنت نبوی منیت مرتکب نمیشوم و اقامت و اطاعت سنت نزد
من بهتر از هزار کرامت و عبادت خلاف سنت است و در احتیاط
ماکولات و مراعات اوقات بکمال مبالغه میفرموده در سال نهصد
و بیست و هفت بدار الجنان رحلت نموده و از کمال تواضع عقب رفیق
خود مولانا احمد علامه قدس سره جای دفن مقرر نموده وقت تحریر
این احوال حضرت بابا تاریخ وصال آنجناب در خاطر حقیر که از زمرهٔ باقی
جوار ایشانست رحیقهٔ خاص ابداء چون کسی تا حال تاریخ آنحضرت
بقلم نیاورده بجهت سعادت خود و تسلا و تشفی بقلم آورد تاریخ سال
تاریخ وصل حضرت شده: بلبل قدس گونت خاص الله مرضی بیهمه کمال
الرضا. و جزاه عنا خیر الجزاء و قبر حضرت بابا بلبل شاه در طرف دریای ست

جانب مشرق بر تربت سنگین بود و از هیبت و بقعه مولانا متین وی آن
و قبور اصحاب و بعضی معتقدان او او و غیره بالای مزار هیبت
بنده از ملفوظات آنجناب است سالک را با دل خاص و زبان سالم در تهذیب باشد
عوملان این راه او راه اکثر نل بگذارند که بر سد الصیا فرمودند که از
حرام چنان دور باید بود که از مار و کژدم هسار و از شبهه باید گریخت چنانچه
از مردار باز از حلال قدر می باید تناول کرد که در مخمصه از مردار متقی تا
از بعضی حلال پرهیز نکند از شبهه و حرام نتواند گرفت حضرت شیخ مظهر
کرامات و بحر کرامات بود مثل با ظهار کم رشته حقوق آن ترزقات.
همیشه بر تمام مردم کشمیر ثابت و لازم است که ادای همه از این بدعا و
فاتحه کنند و رنجوشاه را که باعث اسلام فرقه انام است بحکم سابقیت
برهم یاد آورند بفاتحه و خیرات یاد آرند و السابقون السابقون
اولیک المقربون در بعضی تواریخ دیده شد که این رنجوشاه از جانب
حضرت بابا مجاب سلطان صدرالدین شد مخفی نماند که رنجوشاه حلیله
دو دختر حاجی چند که کوته رینن نام داشت برادر سهه دیو و او درین اکه
در فتوحات رنجو فرار نموده بود از سوو اگر طلبیده بعقد نکاح در آورده

ملک رانی و رعیت پروری میکرد و سپه سالار لشکر خود و دو شخص را
مقرر ساخت یکی شمشیر که وکریش ملا گذشت و دیگر پنجر بت کاکا پوری
که از سرداران دهر بود حید خان پسر زنگو شاه تربیت و رعایت
شهر و کوته زین که از دست او درین ولایت تربیت و رعایت
از پنجر بت مذکور یافته درین تنها ترکی با جاه و حشم او نون نام
از راه هیره پور بولایت کشمیر در آمد خلل در احکام این ولایت
انداخت و درین عهد در ولایت کشمیر در پرگنه جات هر کس
فرصت یافته باستقلال حکومتی داشتند کوته زین از راه نیک اندیشی
و بعضی مردم متغلب پرگنه جات نامجات نوشت که در صورت
بی اتفاقی هم هزیمت و شکست است و هم باعث خرابی
اطفال و عیال و بد نامی چنانچه درین نزدیکی از دست زولجو گذشت
بعد ازین باید که باتفاق یکدیگر قوم مخالف را بصد جنگ از مملکت
برآریم و دیگر بهر صورتی که ایام بسر میبرند مسلم است و الا همه ملک را در
فتنه انداختن و خود را کشتن و ابروی خود ریختن کار مردان نیست
همه مردم متسلط اطراف نزد او باسرخ و اشرف بعد صفای این کلکا

اتفاق نموده بجنگ و جدال ترک مسطور را زیر کرده بصلح از ین شهر
بیرون کردند و کوته زین اودین دیو را که وقت آمدن ترک از رزم
بیچسپی و حشم می گریخته بود از تبت باز آورد ولیکن آن عزت و تمکین
نیافت که قبل ازین داشت و اکثر امور مملکت باستصواب شهمیر سرانجام
مییافت خصوصاً در اخراج ترک که کوته زین بصواب دید شهمیر عجایب تدبیر
بظهور آورد و مصراع نه هر زن زنست و نه هر مرد مرد درین ایشان در تاریخ
هفصد و سی و هشت هجری از گردش گردون جام حیات اودین دیو از کون
شد مجموع مدت حکومتش پانزده سال و دو ماه و دو روز بود بعد ازین کوته زین
بطرف اندرکوت رفت باتفاق هردو برادر خود پادشاهی میکرد
درهمین حالت شهمیر باحرف جذر زرکوار خود با و آمد و قصد تسخیر ملک
نمود بکوته زین ترویج نمود و نظر بر کوکی خود و برضاعت او از
قبول آن ابا کرد شهمیر بترتیب لشکرکشی مشغول شده مردم
کارزار را با خود متفق ساخته و کوته زین را در بن اندرکوت بند کرد
و برادرش رواین چند بقضای خود درگذشت بیچه بته کاکا پوری
که صاحب جاه و حشم بود اطاعت نمیکرد و بجان کشت و لشهر آمد

چون ارخس سلوک شه مردم رضامند بودند بی تردد مطیع و منقاد گشتند
بوته زین تقلیلی از مردم در اندرکوت مسجد شهمیر باکراه تمام
راضی بنکاح خود نموده در ازارتکی که موجب غیرتست و عبرتست مو
لوته زین بوقوع پیوست و نزد اکثری مشهور است که عند الحجود را
بخنجر کشت شعر زانقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد
و نیز مشهورست که چون در محفل عروسی که پیرایه زیب و زینت آراسته
بودند در آمد که کارد بر شکم خود زده رودها را برآورده پیش
روی شهمیر انداخت و گفت که قبولیت من همین است و همان ساعت
جان بحق تسلیم نمود والعلم عند الله الملک المعبود
در آنوقت بزبان حال خطاب شاه خاطب باین بیت مناسب بود
شعر آنقدر باش که چون از سر جان برخیزم چون نخچیر ام ای
بنده تو از آن تیغ برگزین خالق کبیر شهمیر بحکم خالق قدیر
بی تردد و تشویر در تاریخ هفتصد و چهل و سوم هجری سلطنت
بنشست و خود را سلطان شمس الدین ملقب ساخته مدت سه سال و پنجاه
حکومت کرد و جد سلاطین کشمیر که زیاده از دو صد سال با تمام استقلال

بنعمتی ام

کمک

بکامرانی و کامروایی بودند بعد وفات سلطنت و ترویج دین و ملت نمود
او ست در سنه هفتصد و چهل و هفت ساقی اجلش جام شراب
حسرت چشانید و بعض نوشته‌اند ندای ارجعی الی ربک خواند عقب وی
دو ولد پسر ماندند یکی سلطان جمشید و دویم سلطان علیشیر مشهور بسلطان
علاء الدین جمشید بعد واقعه پدر بر تخت جلوس سلطنت نموده یکسال
و دو ماه حکومت راند بعد از ان برادرش علیشیر خروج کرده و میان
برده او آخر الامر سلطان جمشید در قریه زینه پور که محاربه میان بود
از دست برادر خود کشته شد در سنه هفتصد و چهل و هشت و در عهد سلطنت او
جلاص‌من و ملکیس‌من و یاسمن سه برادر بودند که در وقت ظهور اسلام
اعلام مجاهده برسم ریشیان افراخته‌اند و بکمال ریاضت و عبادت خود را
از سایر صلحا ممتاز ساخته‌اند از ینها کلان و کامل که خلاص‌من بود
و عمر بسیار یافته هرگز براه حرص و هوا نشتافته و یکموی ریش او
سفید نشد بعده ملاس‌من که عمرش در ترتیب دو برادر بود اندکی موسفید
گردید هم عمر کمتر داشت موافق قصه مشهور که از دست بندی نام
زنی جوز و بیت این بار غم عشق که بر دوشته ایم حقا که اگر کوه بود

از کم فرصتی آخر الامر تایب شد و هندی را هم جذبه کرده براه
خدا آورد و سلطان علاء الدین که علیشیر نام داشت بعد کشتن برادر
در سال مذکور بر سریر سلطنت و کامکاری نشست علاء الدین پوره
آباد کرده اوست چون زیاده بر دو سال فرصت نیافت براه اصلاح
امور رعایا شتافت و قدری تعمیر و آبادی شهر که از عهد زوجور رو
بویرانی داشت نمود و در سنه هفتصد و پنجاه و هشت به بیماری
درگذشت و هم قبرش در محله علاء الدین پوره است روضه وسیعی داشت
بالفعل در زیر عمارات مردم آمده جز علاء الدین پوره قریه چند معدود
نماند و بفاصله تخمیناً شش کروه گلخن حمام و مسجد زمستانی عام محله است
جای حسرت و محل عبرت شده و مدت حکومتش دوازده سال و
شش ماه بوده است ندای کل نفس ذائقة الموت شنیده بملک
اصلی رفت سلطان شهاب الدین پسر وی بعد فوت پدر بزرگوار
بمشورت امرای نامدار بر تخت نشست مشهور است که پیش از جلوس
در زمان پدر عالیمقدار طرف جنگلی بقریب شکار رفته بود
از مجذوبی کامله دو پیاله شیر خورده بشارت سلطنت یافته بود.

گویند که آن مجذوب لله عارفه است دو رفیق همراه داشت یکی چندر
داوا و دیگری را اول آن مجذوبه این هر دو کس را بدستور بعد
عطای حصه شیر بشارت وراثت داده فرموده که علامت صحت
این اخبار آنست که آنحضرت سلطان که بهره شیر نیافته بود پیش
از رسیدن بنجاه خواهد مرد بالجمله چون بعد واقعه پدر عالیقدر
بر سریر سلطنت و تخت شاهی نشست و عهده وارث را بر
هر دو رفیق نسبت او و دیگری را اول در تدبیر امور ملکی مستقدم بود
اکثر امور سلطنت و مقدمات باج و خراج او مقرر کرده است
تا دور سلاطین چغتائیه باقی بود همچنین ماند که سلطان شهاب الدین
نوعی ملک را رواجی نموده و ضبط و ربط و فتح قلاع و تسخیر بقاع نموده
و مورخان ماضی و حال بنا بر خوف تهمت مبالغه نویسی و اغراق
گوئی دست از تحریر آن باز داشته‌اند و قلم را از تفصیل آن نگاهداشتند
بواسطه ظهور امور بدیعه و صدور حالات غریبه از عهد غرایب و عجایب
روزگار بوده است مدت نوزده سال حکومت کرد و برکت جابجا
استقلال پذیرفته بود و اصلاح کلی نموده و سرکشان را بقتل آورد و آل

پنجهزار

تاریخ نوشته‌اند که بعد تسلط بر خطهٔ کشمیر از راه پاره‌موله با هجده هزار
سوار و یک لک پیاده برآمده پکلی و دنتور و سواد کبر را گرفت
و لمغان و کابل را نیز در تصرف آورده و بدخشان را تسخیر نمود و
از انجا به تبت که در دست پادشاه کاشغر بود رفت پس از جنگهای
عظیمه که کثیر مردم بکار آمد تبت را بتصرف خود در آوردند
بعد از ان کشتوار و نگرکوت گرفته متوجه هند شد فیروز شاه در آن
ایام پادشاه دهلی بود لشکرکشی کرده و با سلطان محاربات در
رزمهای عظیم نموده طرفین در شجاعت و دلیری بکار بردند
یکی بر دیگری غالب نشد از حضرت سرهند سلطان شهاب الدین
و از آن طرف آن فیروز شاه مقرر شده بر سر صلح مراجعت
بکشمیر نمود و این حکایت را اکثر از اهل تواریخ بقلم آورده‌اند الا
صاحب تاریخ دهلی که در حالات فیروز شاه هست اصلا اتفاق
باین قصه نکرده و نیست بهر صورت بعد مراجعت در شهاب الدین پوره
پای تخت خود قرار داده و از انجا مسجدی بنا کرده و هنوز بنای
مسجد مذکور بجاست و اما آثار پای تخت موجود نیست سلطان انهدام

بتخانه‌ها بسیار بوده بتخانه‌های بجبهاره که کلان‌تر بوده و میان سرحد
بدلیل کفر و کفره بوده و بعد تاریخ هفتصد و هشتاد و شکسته اجل شهر بستان
وجود سلطان زوی آورده در محله بلدیمر بر کنار دریای بهت خوابگاه
یافته تا الحال مزار سلطان زین العابدین در جوار آن بنا یافته
بر قبر شهاب الدین گنبدی مرتفع بود اشتهار کما الآن جمیع اطراف
مزار بزیر عمارات مردم آمده که جای گنبد بنا و یکطرف گنبد
افتاده است و دیگر عارفه کامله لله مجذوبه ظهورش در زمان سلطان علاء الدین
بود او اول کدخدای عقد شخصی شده و متاهل و خداوند داری در ابتداء
در همان اثنا او را جذبه الهی رو داده ولی با انقطاع و انزوا اخفاء
و حیثیت بشوهر و خسر می‌کرد تا آنکه کسی از خویش و پیوند حالات
آن مجذوبه باطنی واقف نمی‌شد اتفاقاً روزی سبوی پر از آب
بر سر شوریدن خود بخانه می‌آورد و شوهر که گاهی بر حرکاتش اعتراض
داشت آن سبو را بچوبی شکست و آب بسر آن مجذوبه بخانه خرا
معلق ماند و از همان آب همه کوزه‌های خانه را پر کرده باقی را
در صحرا انداخت تالابی عظیم ساخت از برکت شهرتی یافت

مردمی از خانه‌داری برتافت مرجع مردم شد و از تن تنگدلی سر
بصحرای جنون زد و عریان و گریان در برف و باران بخورد و خواب
و دل بی‌ثبات و چشم پر آب سیر بیابان میکرد بیت بی بدرقهٔ لطف
چنین نتوان رفت زنهار که درین بادیه باشد خطری چند در زمان سلطان
شهاب الدین از عالم درگذشت کیفیت رحلت آنجناب به مجموعه
مختلف است مسلمین و هنود خود گورست بسیار دارند مشهورست
که در جایی که الحال کنج مسجد جامع بجباره است وقت انتقالش
رسیده که عین انقطاع نفس بدن عنصری مثل روح بآسمان بر شد
و غیر از سلکه که بهوا از دو چیزی بنظر حاضران نیامد و هم جز این هم
مذکور است که دو کوزه سفالی طلبید و گفت بالفعل مستور
میشویم و آن دو کوزه را بالای هم نهاده خود در میان آن آمده
چون کوزه را برداشتند او را جایی ندیدند و قصه حضور در ایام
نزول رایات ارشاد حضرت قطب ربانی علی ثانی
رضی الله عنه نزد ارباب تحقیق ثابت نشد و از جمله فیضانات
برکات که در زمان سلطان شهاب الدین کشمیر مفتخر و مشرف ساخت

این است که جناب معرفت دستگاه ربانی عارف سبحانی سید حسین
سمنانی با بزرگواران دیگر از سادات که قرابت تمام بآنجناب
داشتند بامر حضرت سید علی ثانی بجهت تحقیق راه و احوال
سیرت و ملت شاه بکشمیر تشریف آوردند کیفیت آنچه در
ذکر صحبت آینده مشروحاً مرقوم میشود سلطان قطب الدین برادر
سلطان شهاب الدین در سنه هفتصد و هفتاد هجری بر سریر سلطنت نشست
و ابواب فتنه و فساد را بالکل بر روی خلایق بست در محله
مشهور که بقطب الدین پوره آبادی تخت قرار داد و دست لطف و
احسان بر سر خلایق بواقعی نهاد و با خود بشغل ملکی میل کمالات علمی بسیار
داشت اکثر شعر میگفت از اشعار اوست بیت ای یکجهد و شمع روی
عالمی پروانه وز لب شیرین تو شوریست در هر خانه من بجنبه آشنائی
میسوزم چون جگر آشنا را حال این است وای بر بیگانه قطب مسکین
گر گناهی میکند عیبش مکن عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه
تا مدت شانزده سال پادشاهی میکرد و در سنه هفتصد و نود و
شش چون باجل طبیعی در گذشت خوابگاهش در جوار مسجد جامع کلان

که بزار شاه قطب الدین مشهور است اتفاق افتاد در میان صفه
از طرف قبله دو سنگ احاط سنگهای داشت الحال اکثر از آن
پامال مرور ماست الاقبر شاه که بر بلندی واقعست از برکات و
عطیات خاصهٔ الهی در زمان میمنت اقتران او فیض بکشمیر شد قدوم
سعادت لزوم جناب تقدس اکتساب نبوت انتساب سیادت و
مرتبت قطب اولیا محبوب ربانی حضرت سید علی همدانی
نور الله مرقده که در شهور سنه هفتصد و هشتاد و یک نزول در
کشمیر جنت نظیر نموده بودند تاریخ مقدم شریف او مقدم
شریف اوست چنانچه حضرت سید محمد خاوری که در تاریخ
درین اوراق بکامی آمده [illegible] ابیات شیرین تر از نبات در باب
قدوم آنحضرت سید السادات گفته اند نظم میر سید علی همدانی
سیر اقلیم سبعه کرده بخوش شد مشرف ز مقدمش کشمیر اهل آن شهر
از وجه هدایت خوشحال تاریخ مقدم او را یابی از مقدم شریف
او تحقیق پیوست که این رفقا و سادات قریب هفتصد کس همراه
آنجناب بودند خاص و عام آنولایت را بارشاد و هدایت رهنمائی

گرویدند و نزول جناب آنحضرت در محله علاء الدین پوره در رباطی که
اینجا بود شد و برای جمنش اوقات بر لب دریای بهت صفه مربعی که
الحال خانقاه فیض پناهست آراسته بودند از اینجا نماز میخواندند
و سلطان باخلاص درست در خدمت خدام عالیمقام میرسید
و آداب ارادت و محبت بجا می آورد و نصح و نصایح از آنجناب
شنیده بکار می برد چنانکه عقد دو خواهر را بر جهالت معاً
به نکاح آورده بر هم زد چون علم شریعت محمدی علیه الصلوة
و السلام هنوز بخوبی شایع نشده بود و سلطان هم لباس قوم کفره میپوشید
آنرا هم بامر و نهی حضرت سید ترک داد و حکم آنحضرت را بدل و جان بجا
می آورد و جناب قطب الاولیا حضرت امیر کبیر رضی الله تعالی عنه
بشاه قطب الدین از راه کمال لطف و کرم کلاه مبارک را عطا
نمودند و سلطان آنرا بقبول آورده بجا آورده در تاج خود
تعظیماً و تکریماً نهاد و این برکت تا آخر سلطنت فتح شاه در اولاد
ایشان بود و فتح شاه آنرا در کفن خود پیچیده برد خدمت مولانا
نی که در عهد فتحشاه علامه و عارف روزگار بود گفت که برکت سلطنت

را بزمین برد و بعد آن پادشاهی او لا قطب الدین خلل پذیرفت

تا رفته رفته بجدی رسید که انتقال بقوم چکان نموده چنانچه

این مذکورات بتقریب مشروح بمحل خود میشود و در تاریخ قدوم میمنت لزوم

مبارک آنحضرت را از هفتصد و هشتاد و یک و مراجعت هشتاد و شش

نوشته اند اما کسی قایل مشیت باینکه آنجناب پنج شش سال در کشمیر توقف

کرده باشند پس عقل حکم میکند بتعدد قدوم چنانچه مشهور است که

سه بار این بلده را از قدوم مبارک مشرف کرده اند سه بار ربع مسکون

آنحضرت موید انفسی ست و قاضی ابراهیم ولد حمید الدین که

قریب بالعهد بوده در تاریخ خود همچنین در انوشته اند علی الحال

بالای صفه در جای که آنوقت حجره خاصیت اکثر اوقات سکونت

میفرمودند میگویند که در تجلی نواقی و در آن ایام مشرف بوده اند

چون قصد رحلت ازین شهر با التماس سلطان قطب الدین مولانا

میر محمد قاری را که همراه بودند حکم اقامت فرمودند چون بسواد

رسیدند ندای یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الآیه بگوش شنیده

مرغ روح ولایت بخش آن شاه بسایه عرش آشیان پرواز نموده انا لله

وانا الیه

۸۵

وانا الیه راجعون سنه هفتصد و هشتاد و شش و ششم ذو الحجه نصف شب
چهارشنبه چون بوقت انقطاع نفس بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان مبارک رانده بودند و همین تاریخ شد شیخ مرالبحار
از فضلای وقت بود چنین گفت تاریخ مفخر عارفان شه همدان
گز و همیشه باغ معرفت شگفت مظهر نور حق که رویش بود قبت
از جهانیان نهفت عقل تاریخ سال رحلت او شنید تا ملی
تانی گفت در میان مردم کشمر که همراه رکاب بودند و اهل
طایفان و اهل پکلی که سلطان محمد بجهت دفن نزاع شده هر طایفه
بجانب خود میساخت و میخواست بعد تحمل جنازه شیخ قوام الدین بدخشی
که از محرمان خاص و ملازمان با اختصاص بود و گفت از هر قوم
کسی که تابوت مبارک تواند بر داشت تا انطرف ببرید هر کدام
سعی کرده بودند کسی نتوانست بر داشت مگر شیخ قوام الدین که
تنها متحمل شد بنابران ملازمان نعش مبارک از راه سواد کبرد
توبهستان چترار بجانب ختلان بردند پنجم شهر جمادی الثانی دفن
نمودند آنجا زیارتگاه عالم و عالمیان ساختند و علمی که از

شیخ محمد ارکانی بترکا و صحت اجازت یافته بوده‌اند و چند بار در خدمت

همراه امیر رسیده و در کشمیر وقت سفر لدّاخی یاکری همراه علمداری

نموده بودند چون واقعه ناگزیر آنحضرت شد ملک و لوی کنی

سعی کرده باتفاق لدّاخی کوی علم زا کشمیر آورده‌اند بر صفه که الحال

حجره حاصل است گذشته‌اند و سلطان قطب الدین و اکثر اعیان برای زیارت

بران صفه می آمدند و در عرس ظاهری و باطنی حضرت امیر الکامل شیخ

و اعتلا عین حرا است کیفیت بنای خانقاه معلی در ثمرات شیخ و

بسط داده و درین کتاب هم در مواقع خود مرقوم میشود از آنجا که

مکرر تجدید بنا شده و تغیر یافته اند بوده او را انکه این شهر است

زود بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران

خواهد بود جناب حضرت امیر کبیر ابن میر شهاب الدین ابن سید

محمد ابن سید علی ابن سید یوسف ابن سید شرف الدین

ابن سید محب الله ابن سید محمد ثانی ابن سید جعفر ابن سید

عبد الله ابن سید محمد اول ابن سید علی حسن ابن سید حسین

ابن سید جعفر الحجه ابن سید عبید الله زاهد ابن امام همام زین العابدین

ابن علی الحسین السعید الشهید رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

چون مقصد اصلی از تسوید این رساله ذکر حضرات سادات عظام
و مشایخ کرام است مناسب آمد که حتی المقدور بذکر آن
زینت بخش این سطور بصدق نه بسهو تر گردد مطمع آن جمع که مشهور
شده و شاه نشان ... بخواره و محوز نموده در ولایت خود همگی
بکمال قدر ایشان ... در باب رحال خلفای ایشان حضرت
سادات عالمیدرجات که در زمان سلطان زینت بخش مسند سلطنت
بودند اجمالاً مرقوم میشود مقرب بارگاه ربانی حضرت میر سید حسین
سامانی بعضیها سمنانی میگویند که شهریست در ایران وی
الاصل بوده و از سبب فتنه در هند افتاده میتواند بود و در سامانه که
قصبه ایست از نواحی دهلی جا گرفته باشد از آنجهت ملقب بسامانه
شده چنانچه سادات سامانه مشهور اند لیکن روایت سمنانی
معتبر تر است جناب سید حسین مسطور و سید تاج الدین از
فرزندان سید محمد که برادر زاده حضرت میر شهاب الدین
والد ماجد حضرت سید علی همدانی اند بار حضرت علی ثانی

بجهت تحقیق راه و حالات کشمیر و تعلقات آن در زمان سلطان
شهاب الدین متوجه کشمیر شده بودند و حضرت امیر کبیر خود در
عوزی میماندند چون جناب سید حسین در کشمیر وارد شده
با اهل و عیال و متعلقان بسیار درین دیار رسیده سکونت
اختیار فرمودند مشهور است که بر سر کوه پیر پنجال اسب او مانده
شده چون محمل فرود آمدن و منزل ساختن در انجا نبود بر سنگی که باهم
بمرکب مشهور است سوار شده چون اسب رهوار از آن سنگ رسیده فرود آمدند
بدانجا که آن سنگ الحال افتاده است طی منزلی کرده رسید
بخوف اشتهار آن سنگ را در همانجا گذاشته فرود آمده و
بر لب دریای ویشو در راهی که بکلگام مشهور است رسید چون
فزای روح افزا و صحرای دلکش بوده همانجا سکونت اختیار
فرمودند ارجمندش سید حسن و سید حیدر برادرزاده آن شیخ
را نیز حضرت امیر در عقب فرستاده بودند چون کشمیر را
از تصرف امیر تیمور خالی یافتند صورت احوال را بحضرت امیر
ننوشتند بر وصول آن جناب سیادت نشان نیز قدوم فرمودند بکلگام

خدمت میر سید حسین در موضع کلگام سکونت کردند و عالمی را
از فیوضات ظاهر و باطن مستفید نمودند آب و آتش در تصرف
تسخیر آنحضرت بود و کرامات بغایات ظهور مینمود و شیخ
المرتاضین شیخ نور الدین از موضع کیموه بجهة تحقیق دقایق
سلوک باطنی و کسب فواید معنوی اکثر بجناب آن قطب الاقطاب
میرفتند روزی بجهة استراحت حضرت سید ملاقات میسر نشد
نظر خود برخوابگاه آنجناب رسانیدند و جواب یافته رفتند
میر سید حیدر نیز مظهر کرامات بسیار و عطیات پروردگار بودند
هر دو بزرگوار در موضع کلگام آسوده‌اند و هدایت پناه حضرت سید جمال الدین عطای
از سادات عالیدرجات بودند و مظهر جذبات و کرامات همراه
حضرت علی ثانی کشمیر را مزین فرمودند و بسبب تاهل بعد از رحلت
آنحضرت در همین شهر سکونت اختیار فرمودند و چند کس از
اهل سادات و اهل ارادات و اهلیت همراه داشتند در موضع حتیه
پرگنه کوهها ورده از اطراف باره موله قریب بموضع کوهیامه
مدفون شدند و سادات بسیار در آن مزار فایض الانوار مدفون‌اند

سکان فیض و محل نور است اکثر ارباب باطن فیوضات بسیار
در آن موطن یافته‌اند قدوهٔ اصحاب جلال حضرت سید کمال
سید عالیشان بودند بدریافت حضرت امیر کبیر تشریف
آوردند صاحب کشف و کرامات و قوی الحالات بامر
سید السادات بجهة تعلیم احکام شریعت تربیت سلطان قطب الدین
در کشمیر توقف فرمودند در محلهٔ قطب الدین پوره آسوده‌اند
قدوهٔ اوتاد و ابدال حضرت سید کمال ثانی نیز از همراهان
حضرت امیر بودند بجهة تا اهل دین شهر سکونت نمودند
در موضع نایدکهی مدفون‌اند و کافهٔ ایشان عجب مستجابی و فیض
دارد قطب ارباب یقین حضرت سید جمال الدین محدث
از رفقا و تربیت یافتگان حضرت امیر علاء روزگار و برگزیده
روزگار بود بالتماس سلطان قطب الدین بجهت تعلیم
آداب دین در این شهر بهشت آیین از حضرت امیر سکونت
مرخص شده تا ایام حیات فیض بخش کاینات بود بعد
قریب تلب بهت در محله آریوت آسوده اکابر دیگر هم درانجا

پیر حاجی

مدفونند محل فیض و برکات است حضرت سید فیروز معروف
بجلال الدین از رفقای حضرت علی ثانی بوده بامر حضرت امیر کبیر
ساکن کشمیر شد بسیار بزرگ و عالیمقام است در موضع سیمپور پرگنه
وهو بر لب مشرب بهت ابتدای زعفران زار جا گرفت و همانجا
مدفون شد مزار و متبرک مظهر مفاخر و مجمع مکارم میر سید محمد کاظم
از رفقای حضرت امیر کبیر بود و چون حضرت امیر کبیر با نور کتاب
فتوحات طلب نمودند و آن در طالقان مانده بود و سید مذکور
بطی مکان در همان آن حاضر کرد و چون بتخانه لنه پوره که
در آن وقت شهرت داشت ویران کرد بامر حضرت امیر
بجهت تعلیم صغیر و کبیر همانجا سکونت فرمود و مدفون شد
بر زبان عوام مشهور بسید قاضی است حضرت میر سید رکن
الدین و سید فخر الدین دو برادر صاحب تجرید و تفرید و
جامع علوم ظاهر و باطن بامر حضرت امیر کبیر در موضع آولپوره
پرگنه اتر سکونت کردند و همانجا مدفون‌اند قطب امجد سید محمد
قریشی از رفقای حضرت امیر بسیار بزرگ و صاحب حالات علیه

بامر حضرت امیر تجانه بجبار ره که بسیار مزین و مکلف بود و مبلغ
خطیر صرف آن شده ویران کردند سیصد و شصت بت کلان خورده
از سنگ شد و در انجا مسجد جامع کلان ساخته شد و متصل مسجد مقبره
ایشانست میر سید عزیز الله و سید محمد مراد از رفقای انجناب
نیز در جوار ایشانند برکات مقبره و مسجد بر اهل صفا پوشیده
حضرت سید احمد قریشی برادرزاده سید محمد قریشی است بسیار
عالیهمت و مظهر قدرت و قوت بود در موضع لتربرکنه ساوره
مدفونست پیش از تحریر این رساله بیازده سال راقم حروف
در موضع بجبان زیارت سید محمد کرده بود و در مسجد جامع که
آستانه انجناب است سکونت داشت و عازم بموضع لتر بار
تعلق بوده از جانب روحانیت حضرت سید محمد اشارتی
بلکه اجباری مشعر بر علاقه برادری ایشان شد چون بموضع لتر رفت
شد از سکنه انجا پرسیده گفتند برادر حقیقی سید محمد است
بعد چند سال دیگر باز در قریه مذکور وارد شد همانجا خبر مبهمی
که موجب خلل کلی بوده شنیده تردد خاطر بهم رسید و برای جهت

عزم شهر در آستانه حضرت سید در آمده اندکی نشسته از راه
غایت عنایت تشقی نام از ان تردد فرمود و برخلاف گمان بحجره کشید
و احسانات زیاده بخاطر رسید باوجود آنکه حاکم شهر کم ظرف بود
و کم ظرف داشت و قدرت احتراز نیافت الحمد لله علی ذالک
مولانا پیر محمد قاری المعروف به پیر حاجی محمد صاحب قدس الله سره
حافظ کلام الله هفت قرات و جامع علوم ظاهر و باطن بموجب الامر
امیر کبیر برای تعلیم سلطان قطب الدین و اهل شهر سکونت در کشمیر ورزیده و در
سلطان قطب الدین در محله لنکرمیره بوقت ایلغار افغان شیخ سلیمان از اکابر طایفه منسوبه
کشمیر بود بشلت نام وشت برهمنی جذبه ازلی در مدرسه اهل اسلام
آمده قرآن یاد گرفت و بیم قوم خود که اطلاع یابند از شهر فرار نموده
بسمرقند رفته بهره در علوم شده معاودت بکشمیر نمود و بسبب عداوت
بنی اعمام باز انتقال نموده بکولاب رفت و شرف ملازمت امیر کبیر حاصل
نموده از وطن و مسکنش پرسیدند کشمیر را بنام سلیمان نامیده
عرض احوال نمود و از ان جناب قطب الاقطاب مسمی بشیخ سلیمان شد
پسرش شیخ احمد که همراه بود مورد الطاف شده بتعلیم و تربیت

فایض گردیده در جوار مسجد جامع روبروی مزار سید محمد نورستانی
مدفون است شیخ احمد خوشخوان ولد شیخ سلیمان همراه والد کبیر الاتقان
در صغر سن بسعادت ملازمت امیر عالیشان رسیده بتربیت ظاهر
و باطن فایض گردید در زمان ورود مسعود آنحضرت بکشمیر خیلی منظور
نظر عنایت و اکرام آن امام الانام بود وقت مراجعت آنجناب
بکولاب خلافت و سرداری هدایت و تربیت پدرش شیخ سلیمان که
ریش سفید بود حواله او شده چون ازین باب معروض آن سیادت
مآب کردند فرمود که ریش سفیدی موجب خلافت نیست و کار
بعنایت حق است بالجمله بعد رحلت آنحضرت شیخ احمد بر سجاده
ارشاد و جاده سداد و استقامت ورزید عالمی را از فیض خود بهره
ور نمود چون تلاوت قرآن بحسن الحان میکرد و مشهور بخوشخوان شد
و متصل مزار سید محمد نورستانی است با پدر بزرگوار آسوده است
و میان این دو مزار راه عام است درین وقت مزار حضرت سید
بر شارع عام ظاهر نمایان و مقبره شیخ درون دیوار پوشیده است اگر چه حضرت
عالیه درجات جز از ظهور فیوض انوار آن مزار میدانند اما از آمد و رفت

تلاوت

ایشان مشهور است حضرت سید بهاء الدین در موضع بیدر در پرگنه
گروهن آسوده است حضرت سید محمد سراج برادر حضرت محمد
حصاری در محله نندن واری که الحال به نشنده پوره معروفست
آسوده است در الوقت جزیره بود حضرت سید محمد گهیری
صاحب جمال بود و در محله سکندر پوره که الحال مشهور به نکهوی
حسین شاه است یعنی صحن حسین شاه مدفونست مقبره این محل
فیوضات قریب دریای بارکه درین عهد مشهور بشرب حضرت
خواجه کلان شهرت دارد و سادات دیگر هم در آن مزار مدفون اند
محل ظهور انوار فیوضات بی نهایت است حضرت سید محمد عین پوش
بعضی آهن پوش گویند در محله کنه کدل آسوده است بسیار بزرگ بود
من باشتهار نداده حضرت سید بهاء الدین در موضع بیدر
پرگنه گروهن آسوده است حضرت سید نعمت الله از رفقای
حضرت امیر بود در قصبه پانپور آسوده است و مقبره ایشان
بالاتر از مقبره حضرت خواجه مسعود است حامی الاسلام والمسلمین
سلطان سکندر بت شکن خلف الصدق سلطان قطب الدین بعد

وفات پدر بر سریر سلطنت نشست و تقویت دین مبین نموده و
مروج دین اسلام شد تاریخ جلوس او را چنین گفته‌اند نظم شاه
عالم سکندر ثانی ‌ که از وی یافت سرفرازی تاج ‌ ملک روشن نمود
شرع ازوست گرچه بوده ز کفر چون شب داج ‌ شهر تاریخ
سال سلطنتش ‌ عقل گفتا نبر شرع داده رواج ‌ سنه معتقد بود و
و شش چون در آن عهد بقیه کفار بتخانه‌های بسیار سلطان
زمان اکثر بتخانه‌ها را ویران نموده و جمع غفیری را باسلام درآورد
هر که شرف اسلام قبول نکردی او را بذل جزیه گرفتار ساخت
و اهل اسلام را اکرام و احسان نموده و علما و فضلا و سادات
بسیار در عهد او بکشمیر آمده بودند اصفهانی و خدمتهای شایسته
بسنت بهمه بجا آورد و در رعایت سیادت و فضیلت بسیار نموده
چنانچه اسمای اکثری که درین شهر متعارف است و مقابر ایشان
مشهور است درین رساله می‌آید باعث آمدن این سادات
تسلط امیر تیمور بود چون امیر تیمور بعد تسخیر ایران و توران
متوجه تسخیر هندوستان شد سلطان سکندر از راه کمال حزم و

تا یمه عقلی عریضه با تحایف و هدایای کشمیر بدست پسر رشید خود
شاهی خان معروف بزین العابدین ببارگاه امیر فرستاد و
درخواست عامی قبول آئین شهر سکه و خطبه تعیین مکان ملازمت نمود و
امیر تیمور انجه گفت را بسیار پسندید و شهر کشمیر بسلطان سکندر بر
بحال گذاشت و فیل و خلعت فرستاد و در اکثر تواریخ چنین نوشته
لیکن در بعضی تواریخ خصوصاً ظفرنامه که در احوال امیر تیمور مرقوم است
دیده شد که شاهی خان پسر سلطان سکندر که مشهور بزین العابدین است
برای ملازمت امیر تیمور رفته بود و او را همراه خود کرده حواله
خواجه بدیع الهند رئیس لاهور نموده که هنگام حرکت بطرف خطا و
ختن از راه کشمیر همراه باشد چون امیر تیمور قصد کرد سلطان
زین العابدین خلاصی یافته و خواجه بدیع الهند مذکور نیز همراه
آورده در ملک کشمیر دستور لاهور ساخته و هر دو خواجه حاجی محمد
باندی که بمحل خود بتقریب مرقوم میشود از اولاد او بند العلم عند الله
بالجمله سلطنت سلطان سکندر بیست و پنج سال و نه ماه و شش روز
بوده است آخر ندای ایتها النفس المطمئنه ارجعی شنیده [illegible]

عرش شتافت در مزار یکه حالا بزین العابدین منسوبست مرقد اوست
بانکه ساختن آن مزار هم باعث اصلی قبر سلطان مسطور بود در تاریخ
هشتصد و بیست رحلت نموده خاص و عام اهل شهر ماتم کردند
و شعرا و فضلا مرثیات و تواریخ داد و دعا گویی دادند
از انجمله درین صفحات بیک قطعه از مرثیه مولانا احمد اکتفا
میرود و آن اینست تاریخ ملی سنت شاه سکندر کجاست مهد الیس
در انتظار ملا کند گوی بچوگانش ⁂ عجب که دیده شود گل شکفته
در گلزار ⁂ عجب که کلک خرامد نباز در کهسار ⁂ عجب که باغ بخندد
چو مرقوم غافل ⁂ عجب که زاغ بگرید بسان ابر بهار ⁂ با آب دیده
بشویید ای مسلمانان ⁂ زمین روضه شه را برای استغفار
درین مزار بخواهید آنچه میجویید ⁂ باعتقاد درست و درون بی
انکار ⁂ خدا شناس و همه صفت سکندر شاه ⁂ که آفرین خدا بر
روانش باد هزار ⁂ زهجر شاه دل هر که هست پر خونست ⁂
جگر ز درد کباب و دیده پر خونست ⁂ خدای داند و شاه جهان
روح شریف ⁂ که حالت دل درویش بینوا چونست ⁂ رو دست و دیده

دل خون همی خورم لیکن ٭ میان دیده و دل نیز دعوی خون است
کسیکه از غم و اندوه شاد غمکش نیست ٭ نیز و عشق من آن بی ثبات
مجنون است ٭ گواه حال من اشک سرخ و چهره زرد ٭ ز من مپرس که
درون سینه غم دلت چون است ٭ اگرچه غنچه صفت خنده بر لب
درون دل همه خون است همچو پسته ٭ بالجمله سادات عالیقدر جات
که در عهد سلطان سکندر بکشمیر نزول فرمودند بدین تفصیل اند نیز ز
دودمان سیادت مقرب ربانی میر محمد همدانی فرزند
ارجمند حضرت امیر کبیر است دوازده سال در کشمیر نزول فرموده
وارد بودند و رفع بدعات و ترویج اسلام فرمودند سلطان
اقسام خدمت و اطاعت نسبت بآنجناب بظهور آورده
و سیده صالحه عابده بی بی تاج صبیه صفیه سید حسن بهادر
بایشان نسبت کرده بخیال آن سیده زاهده در جبال کهسار
مهر بود و نیز بعد آن رحلت نموده در نزد یکی فتحکدل بالاتر از
مزار ملک مسعود و تهاکور مدفون است آن دختر با زرعه ملک سیت
که جد اسلام ملقب بملک سیف الدین شد شرف محرمیت حضرت

[illegible]

در یافت بعد یکسال او هم قضا کرد و در موضع کوتهر در جای که حضرت
میر باغی کرده‌اند مدفون است مشهور به یدی باجی است بالجمله حضرت
میر سید محمد همدانی در سن بیست و دو سالگی با سیصد کس از رفقا
و خدمه قدوم میمنت لزوم بولایت کشمیر آورده بودند سلطان
بی تراجی و رزو دست ارادت بذیل آنجناب رسانید و ملک
سیهبت مذکور که وزیر و سپه سالار بود سلطان با جمعی از خاص و عام
بجناب ایشان آمده باسلام مشرف شد و حضرت سید رساله در
علم تصریف برای سلطان نوشته بودند که مفید ایشان آمد چون
در مجلس سلطان جناب سید محمد حصاری در بحث علمی معارضه
با حضرت سید کردند شب بعنایت حضرت امیر کبیر قدرت بدیهه
شرح منطق را بنام سلطان تصنیف کردند القصه یمن قدوم
حضرت سید سلطان نوعی در رفع ظلمات و بدعت و منع
مناهی و سایر مناهی و ترویج دین نبوی علیه الصلوة والسلام
کوشید که گویا الحال اسلام در ولایت کشمیر آمده سلطان مذکور
برای حضرت سید خانقاهی بر سر چشمه لون بنا کرده و موضع

برای اخراجات آن خانقاه خادمان حضرت مقرر نموده
بودند وصحن مسجد با صفا و پرگل با آب و تاب میداشتند
که خبر از باغ ارم میداد تا عهد محمد شاه پیش از قوم چک
موجود بود چندان طراوت نداشت اما تا عهد اکبر شاه
باغ و خانقاه بحال بود چون پادشاهان هند طرح عمارت
انداختند بنای مسجد و صحن عمارات انداختند و مسجد را
بلمبار حوض بردند و دیگر در شهر بالای صفه که حضرت میر کلان
قدس سره حمن الاوقات بر کنار دریای بهت آراسته
بودند و خانقاه معلی بنا کردند تعمیر خانقاه معلی در سنه [illegible]
نود و هشت بود و اتمام آن در نود و نه و جناب سید محمد
یک نعل بر حسنی و هشت تبرکاً سلطان داود در بدل آن سه قریه
از سه پرگنه بجهت مصارف خدمه و لوازم خانقاه گرفتند یکی
وچی از پرگنه شاوره دوم بوته و فی از پرگنه مارتند سیوم
ترال از پرگنه ولر و خدمت تولیت آن بنام سید مقرر نموده
بودند برای خادمان گذاشته و برای مطبخ و غیره مصارف دیگر

خانقاه

تعیین مواضع نمودند و حضرت سید بعد تمام خانقاه فیض پناه بقصد
ادای مناسک حج ازین شهر حرکت نمودند سلطان سکندر تخریب
معابد کفار بسیار نموده و عالمی از کفار باسلام آورده مشهور است
که سه خروار رشته زنار مردمی که مسلمان شدند سوخته و هر بتخانه
که بود آنرا برهم زده در سال هشتصد و یک بعد از انهدام
بتخانها سکندر پوره در آنجا توفیق بنای مسجد جامع یافته و
هوس در بنای آن بسیار بکار برده ذکر بنای مسجد جامع
سیصد و هفتاد و دو ستون کلان از آنجمله سی و دو ستون
چهار طاق او نصب نموده و ارتفاع چهل گز شرعی و شش گز
صحت نوشته از جناب خواجه صدر الدین خراسانی و سید محمد
لورستانی که هردو بزرگوار در معماری دستی و مهارتی داشتند
بکارکنی معماران در عرض سه سال باتمام رسانیدند و مسجد جامع
قصبه بجبهاره نیز ساخته سلطان است و سلطان نیز بامر حضرت میر محمد
همدانی و سادات دیگر رفع اکثر بدعات خصوص خرباریو سرنا
کرنا از شهر نموده و در آن وقت بغیر از خانه سلطان دهل جایی نمی‌نواختند



چه جای آلات دیگر ممنوع بود سد تالاب و سالن مرگ تا سمت کنه
پهلی ساخته سلطنت دول آنرا از کتب راجه های هنود که مشتمل
بمنار جمع شده بود برکردند و بالای آنخاک ریختند و سد ساختند
حضرت سید محمد از قوم بغدادای مع بکولاب آمده همانجا
رحلت نمودند در جوار حضرت امیر کبیر آسوده اند ساداتی که در زمان
سلطان سکندر بکشمیر آمده اند یا پیش از آن آمده بودند در زمان
سلطنت رحلت نمودند بموجب سبب مقرب حضرت امیر سید محمد حصاری
وطن آنجناب شادمان است بر ده میل پیچ واقع شده چون آبای
کرام ایشان بحصار آن سکونت نمودند مشهور بحصاری شدند
قرابت قریبه بجناب حضرت امیر کبیر داشت بزرگی با وقار و عالی مقدار
بود چون کشمیر را ابتدای قدوم خود مزین نمود بالتماس سلطان
در محله سکندرپوره متصل خانه سلطان سکونت اختیار نمود
و سلطان اکثر در خدمت حاضر میشد چون جناب حضرت میر محمد
شرف قدوم بکشمیر فرمودند سلطان بجهت ارادت ابا عن جد
بجناب ایشان داشت اکثر علم ملازمت پدر آنجناب می افراشت

نظر بر صفرس حضرت میر جناب حضرت سید محمد حصاری را
عبرتی ازین راه یافت و در بعضی کتب دیده شد که چون خبر سید
در مبادی تنها طلبی خود متوجه شدند ترقیات معنوی حضرت
میر محمد ندا معلوم کردند و عنایت و توجه حضرت علی ثانی
رضی الله تعالی در حق ایشان مفهوم نمودند از راه انصاف
خود پیش حضرت میر محمد رفته و تسلی و تصدیق نموده خط
ارشاد از خود هم بایشان دادند و سید محمد حصاری در
وقت خود مصدر حاجات عجیبه بود روزی دیدند که تمام
روز بیهوش نشسته از دامان و آستین پوستینش آب فراوان
در جوش هر چند استفسار خدمتش کردند خاطر نفرمود و چون مبالغه
بساحت نمودم در انکشاف این ماجرا از حد گذشت فرمود که یکی
از اهل ارادتش که بخدمت داشت بحجاز میرفت و بطغیان دریا
کشتی به تباهی شد چون التجا بمن کرد همت را بنجات آن کشتی صرف
کردم این آب از آن کشتی است چون آن می برید آمده رسیده
تاریخ حکایت و تاریخ آن واقعه موافق بود حضرت میر سید حصاری

هرگز متاهل نشده و روا نه حرکت منکر و در محله نوهته آسوده است

حضرت سید احمد سامانی بن سید کمال الدین ابن سید محمد از

جمله رفقاء منسوبان حضرت میر محمد است صاحب کمالات ظاهر و باطن

بود رساله شرح تنویر در علم فرایض از ایشان است و دقایق در

بیان حقایق نیز یاد دارند و نزدیک فتح کدل در مزار سید محمد

خاوری و سادات دیگر هم در مزار ایشان مدفون است حضرت

سید حسین قاضی شیراز بودند در آن وقت شیراز بدست سلاطین

تیموریه مروج اهل سنت و جماعت بود و اهل تشیع تسلط نداشتند

و جناب ایشان همراه حضرت امیر کبیر بکشمیر تشریف آوردند

و سلطان اعزاز تمام نموده در کشمیر احکام شرع شریف جاری

ساختند و صاحب تصانیف بود و رساله در جمیع احادیث

درست نموده و راوی همین سید که از نظر حضرت امیر محمد

گذرانیده و حرفی که در احادیث رتبه دارند مشهور است

لیکن مشایخ آن را الحق بقبول نموده‌اند مقبره حضرت سید حسین لب دریا

بالاتر از فتح کدل در جاییست که الحال مقبره حضرت شاه قاسم حقانی

برپشت آن واقع است و حضرت سید حسین ورین زبان بزبان عالم
پسند قاضی والی مشهور است حضرت محمد خاوری صاحب کمالات
صوری و معنوی بود تصانیف بسیار دارد و از انجمله است شرح لمعات
و خاورنامه طبع موزون داشت و شعر میگفت نزدیک فتحکدل
برابر مزار احمد سید ساماتی مدفونست سید علاء الدین او از اولاد
قطب عالیشان حضرت مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاریست
در عهد سلطان سکندر با اهل بیت یکبیشتر قدوم آورده در کوچه که حالا
مشهور بسکندرپوره است از وی او فرموده چهار پسر اولاکهر داشت
سید فخر الدین و سید ضیاء الدین که مشهور است سید بزرگست و
سید تاج الدین و میر محمد سید علاء الدین آخرهای عمر مبارک بیابان
سلطان شهر آمده در محله سکندرپوره گوشه حجت نما فرموده بود
و همانجا رحلت فرموده مدفون در مزار کلان آسوده اند بعضی فرزندان
ایشان هم انجا اند و سید ضیاء الدین در موضع کاندهامه رکهنه
پرده و سید فخر الدین جوان بوده در وقت پدر بزرگوار
رحلت فرموده و سید تاج الدین چون متاهل بوده اند در همین جا سکونت

اختیار کرده در موضع سکندرپور پرگنه پروه وجه معیشت آن
با درسلطان تقرر یافته بگوشه نشینی گذرانیده و مزارات این حضرات
بخصیص در قریه اسکندرپوره جمع غفیری از سادات عالیشان
جمع کثیری از رفقای ایشان آسوده اند که قبور اکثری غیر معلوم
و مشهور است حضرت سید جلال الدین بخاری از رفقای حضرت میر
بود و با جمعی از سادات و علما بکشمیر توجه فرمود و بسیار بزرگ و صاحب کمال
در زمره سلاطین مدفون است عارف عالی گوهر سید علی اکبر بزرگی
عالیشان بود و مظهر کشوف و مجمع کمالات عالیه در محله تاشوان
مدفون است و محله تاشوان تماشی ست نامیست که دو دکان او در محله
بود و بنام صاحب دو دکان مشهور شد چنانچه محله شری بت که بنام
شری بت موسوم است در آن وقت بعضی اکابر چنان فرموده اند
سید اکبر هر مسلمانی نام او در نماز میگویند شش هفت سید دیگر
از رفقا و اولاد های ایشان در اطراف مزار که غیر مشهور اند
سوای جمعی که درین کتاب مذکور میشوند حضرت میر سید نور الدین
همشیره زاده میر سید حسین سمنانی است از ارباب کشایش . قو

وحل مشکلات درماندگان مینمود و مقبره ایشان طرف زینه کدل متصل
در بازار کاغذ فروشان پیش روی خانقاهی که مشهور برنگه مسجد است
واقع شده بسیار بزرگ است حضرت سید شهاب الدین و سید حصور اند
در مقبره حضرت نور الدین شیخ قرابت بهم داشتند حضرت سید حسین
بدان مقبره از راه دورتر درون کوچه آسوده اند حالا قبر ایشان
از تعمیر افتاده و مضمون انا عند المندرسة قبورهم رو داده
حضرت سید محمد نورستانی از رفقای حضرت سید محمد همدانی است
مدتی در بیرون کلکاری مستور بود چون سلطان سید سکندر
علیه الرحمه عزم بنای مسجد جامع فرمود استادان شهر و معماران
و هر طرح ساختند چنانچه شد در انجام بنا دیدند و جستند جدار کج پیش
شمالی را هر چند جهد نموده بر مسید اشتند با نمی نشست پس
میر سید محمد بر عرض دیوار بر آمده بدست خود بند و بست چون
خشت نموده تا دیوار استحکام یافت بعد از ان مدتی درین کار
مشغول بوده هیزم و دبی آجره کوشش مینمود و دو پاره از مال خاص خود
هم از درم و دینار بجهت رضای پروردگار صرف میفرمود از

مردم گمان بردند که گنجی یافته است الحق خزینهٔ الهی داشت میگویند
که محتاجی شکایت کثرت عیال و ضیق احوال در حضرت میر نمود و در آن وقت آن
بکار گل مشغول بود دست گل آلوده خود را آب داده بدان شخص فرمود
گفت بجز خانه خود وا نخواهی کرد چون بخانه رسید معلوم نمود
که ریزه های گل زره های طلاست سیوم شهر ربیع الثانی وصال
یافته بود و بوصل اصلی شتافته مقبره مبارکه اش متصل مسجد جامع در
محله جلدسازان مطاف خاص و عام است و چندی از اقربا و رفقاء
ایشان در آن مزار مدفونند خواجه صدر الدین خزانی از اکابر
اولیا بود چون در معماری دستی داشت اعانت بنای مسجد
باتفاق حضرت میر محمد سعید بنا مینمود و در محله زینه کدل
برابر مزار حضرت   الدین بر راه عام آسوده است اکثر جاهای دیواری
مسجد قدیم بالفعل مسجد بالکل بهم خورده و از جهای دیواری
نشانی مانده است حضرت سید حسین خوارزمی از رفقای میر محمد است
باشاره آنجناب بتخانه محله سوز آباد که در آنوقت جزیره بود
و معبد هنود و ویران ساخته در همانجا منزوی شد و بعلم و عمل

بوطن

فیض بخشی نموده تمام عمر بتجرد و بی تاهل گذرانیده و سلطان سکندر
بغلو و اعتقاد ان اکثر در خدمت ایشان کرده چون رحلت فرمود
در همان جزیره آسوده الحال محله ایست وسیع گویند که از برادران
در آنجمله اولاد مانده است در محل خود مذکور مشهور و سید السادات و شیخ
البرکات حضرت سید محمد مدنی از رفقا بلکه از منسوبان حضرت میر
محمد همدانی بود و درینولا از زبان بعض ثقات مسموع شد که آنجناب
از اولاد حضرت غوث الاعظم قطب العالم شیخ السموات و الارضین امام
محیی الدین عبد القادر جیلانی اند و در شباب بشجره که اهم بنظر آمده بعد
مراجعت از حرمین شریفین باتفاق ایلچی امیر تیمور در عهد سلطان سکندر
بکشمیر آمده چون گوشه خوب و دلنشین دید اقامت کرد لیکن بنا الی
بعضی عهود باز توجه بولایت ماوراء النهر فرموده و مراجعت نمود
با اهل و عیال در محله رعناواری سکونت کرد و سلطان از احوال
معرفت مسولش واقف شده بزیارت رفت بعد اطلاع کمالات
التماس بالحاح نموده بقدوم در جوار خویش مقام اصلی کرد و از انجا
خانقاهی بنا ساخت و در همین اثنا رحلت فرمود و در حوالی تو شیره

خویش مدفون

استو و شیخ العرفا شیخ بهاء الدین بموجب وصیت خدمت تغسیل و تکفین
بجا آورد و حضرت میر مرجع خاص و عام و سلاطین و حکام بوده
بعضی گویند که در عهد سلطان زین العابدین اول در موضع مارهوه
پرگنه بانکل توطن فرموده بود تا فی الحال بالتماس سلطان بشهر
آمده در نوشهره سکونت اختیار فرموده همانجا آسوده‌اند
بصدق روایت خیر ثبات مقبره شریفه ایشان از اکل استجابت
دعاست و عامه بید نشسته‌اند تا علیمردان خان زیارتگاه تمام شهر بوده
بهجوم و ازدحام میرفتند بعد ازین تخفیف کرده شد و حکایت
درین نسخه جای دیگر مرقوم شود مشهور است که در ضیافت سلطان
که حضرت میر کرده بود بعد تقسیم ادام از قاز بریان هم بود
حضرت میر در اثنای مجلس طعام طباخ را فرمودند که قاز
بزیر حد اگذارند بعد از فراغ عرض کردند که چه باید کرد فرمودند
که حواله قاز دار باید کرد چون بمبالغه از قاز دار تحقیق کردند
گفت که قاز خود مرده آورده پخته آورده بودم و خجل شد
اکثری نشستند که بقصد امتحان این عمل از سلطان سرزده

بود در ماه رجب واقعه وصال حضرت سید روی داده است
بنیاد این حضرت سید بنای مسجد جوزرا ابی بنیادی کرده‌اند
طول و عرض بنا به هیبت الله قبله عالم است درست فرمودند حضرت
مجتهد نیز مکرر ارتمودند تا مرتبه آخر کرده است آنچه حضرت سید محمد
کرمانی از سادات عالیه درجات بوده در زمان سلطان اسکندر
تشریف فرموده در محله تاشوان متصل از رومی بازار مدفون است
در جوار ایشان مقبره اخوند ملا نازکی واقع شده محل فیض و برکات است
حضرت سید فخرالدین بسیار بزرگ بوده آخرها عهد سلطان سکندر
ظاهر آمده است در موضع ... به یکنه جراحت مدفون است اولاد
امجاد ایشان اکثری از اصحاب کمال بوده‌اند حضرت سید رشید
بومی صاحب استغراق عالی بوده در کنج مزار سلطان مدفون است
پسر سید ضیاء الدین بزرگ است که در قریه کاهدرزها به مدفون است
واو و فرزند سید علاء الدین بخاریست چنانچه ذکر ایشان گذشت
حضرت سید عبدالله وغیره برادران سید کمال‌الدین و نورالدین در محله
اندرواری مدفون‌اند امام المتقین سند الکاملین حضرت میر حسن منتقی از

سادات عالیه درجات بیهقی است که در زمان سلطان سکندر
کشمیر را بوجود مسعود مزین ساخته مظهر کمالات عالیه بوده و پسر
عالی واقف سید حسین و سید امین المعروف به بابا عمر ویسی که ذکر
ایشان نوشته می آید و قبر بابا حسین در مزار سلاطین طرف شمال
واقع است چون لشکری متبحر و بار کشمیر در زمان بابا آمد ایشان را
متهم کردند که بجماعه خفیه با ایشان محبت می ورزند چون این حقیقت
بسمع ایشان رسید در لشکر مخالف رفته او را او لشکریان ورا
نصیحت فرمودند هرگاه قدر این را ندانستند سید علیه الرحمه حکم
کشمیر را گرفته بنابلغ غیرت متوجه شدند فی الفور
زنبوران گزنده چنان بر ایشان غلبه کردند که بطرف هند فرار عزیمت
دانستند منهزم گشتند حضرت سید محمد افضل صاحب جذبه قویه
کمالات معنویه در محله نوشهره نزدیک مزار سید محمد مدنی مدفون است
و بعضی میگویند که در انجا مکان ایشان است و قبر مبارک در آستانه
شیخ بهاء الدین بر سر مقبره است تحقیق همین است حضرت سید حبیب الله
عزیزی بس بزرگ در محله نوشهره مدفون است بالاتر از مزار سید محمد

باشند که فاصله مسجد ایشان تا مدت ایام بوده و هنوز هم بجهت حضرت
سید خلیل صاحب مقام جلیل بسیار بزرگ و عالی نسب در قبه صندره
مدفونست و مطاف و مرجع خلایق است حضرت سید اکبر ثانی
صاحب قرب نسبی فی بمیدان مایه سومه مدفونست سید محمد علی
سید محمد شفی و سید محمد نقی در محله بار انداز توابع ناوه پوره
هرسه برادر آسوده اند بسیار بزرگ اند میگویند که از رفقای
سید محمد نقی اند انهمه سادات کرام عقیدت نظام تحریر اسامی
سامی ایشان چهره افروز سعادت نشد از مشاهیر بزرگان اند
که در زمان سلطان قطب الدین و سلطان سکندر برفاقت امیر
کبیر همین او سولهی تقریب سیاحت و انزوا وارد شده اند در کشمیر
سکونت ورزیده اند و مقابر این بزرگواران اکثری مشهور و معمور
و محل عبور زایرینست رفع الله درجاتهم و غیر ازین حضرات جمعی هستند
که اسامی ایشان بجهت تزوا و اختفا و اندراس فتور پذیر و مشهور
و هو بر السنه مردم مذکور نیست و العدد اولیائه زا بعد و لا یحصی
مصراع کشته در قرب اند اکنون کم رضی الله تعالی عنهم جمعی دیگر اند

بعد ازین بزرگواران از مشایخ عظام و ایشان در روزهای آینده
ظهور کرده‌اند یا بعد آن باین بهشت نشان بجهت امن و امان ورود
فرموده‌اند ذکر ایشان حسب المقدور در همان عهد برای حفظ
سیاق تاریخ انیسی بر قلم مشکبار رقم خواهد شد انتهی بعد
حضرت سید علی فرزند ارجمند سلطان سکندر بعد فوت پدر عالی گهر
باتفاق ارباب حل و عقد تاج سلطنت بسر نهاد و مدت
شش سال و نه ماه بملک رانی فرمود و چون بدرقه عنایت ازلی
رهنمون او شد ترک سلطنت بخاطر آورده قصد مناسک حج نمود
ذکر سلطان زین العابدین مشهور ببد شاه در تاریخ هشتصد و بیست
و هفت ببرادر زین العابدین تفویض امور سلطنت کرده و آنحضرت متوجه
بجناب اکمل الله گردید سلطان زین العابدین از صغر سن آثار رشادت
ظاهر و شایست فرزند دوم سلطان سکندر است از عنفوان جوانی
در تدبیر و فطانت رای ممتاز از اقران بود در ایام شهزادگی
او را شاهی خان میگفتند با برادر بملازمت امیر تیمور سوغات کشمیر
بعرض داشت پدر گرفته رفته و امیر تیمور او را با خود گرفته سمرقند

شهر بند کرد و در همان اثنا رحلت امیر تیمور اتفاق افتاد و شاهی خان
خلاصی یافته چندی در سمرقند مانده کسب بعضی علوم و آداب کرده
جمعی از ارباب صنایع مثل کاغذساز و قالین باف و صحاف زین ساز
و تابله‌ها که وقت وضع حمل خدمت عورات میکنند بکشمیر آورده
در امور سلطنت و اعانت و رفاقت پدر بزرگوار گوی سبقت از
اقران برده چون برادرش سلطنت یافت سلطان براه اطاعت و
انقیاد او شتافت بعد حرکت برادر باستقلال تمام بر تخت جلوس
نمود و مولانا نادر کشمیری بعد مولانا احمد افصح شعرا بود و در تاریخ
جلوس نوشته که سلطان علی بجمو رسید بجهت آنکه زوجه او دختر راجه
جمو بود و راجه انجا بر ترک ملک ملامت نمود مانع حج آمده محرک
لشکرکشی شد چنانچه سلطان علی بفریب آن کافر و عاجز راجه اراده
یکباره داده قاصد متوجه کشمیر گردید سلطان زین العابدین از خبر
وحشت اثر بجمعیت تمام از راه باره موله گذشته راه پکلی گرفته
در راه ملاقی طرفین اتفاق افتاد و بعد محاربه و مقاتله سلطان
زین العابدین مظفر و منصور شده سلطان علی را در پکلی محبوس ساخت

۶۱

و همانجا وفات یافت چون طایفهٔ کوریان که کوکه‌های سلطان بودند
متسلط و غالب سلوکی بد خلق آمیز ملکی مینمودند سلطان حسن تدبیر
همت رزینه حیدر اول و ملک مسعود تهاکور که سرداران آنوقت بودند
بلطایف الحیل انجماعه را گرفته در نوشهره بقتل رسانید مصراع
هر کسی با پادشاهان عهد بشکست منحوس شود و همانجا قصر عالی بنا ساختند دار
الامارهٔ سات جنت و آن قصر از عجایب عمارات عالم بود چنانچه میرزا
حیدر کاشغری آنرا دیده اوصاف او در تاریخ خود نوشته
ولایت تمام باستقلال تمام بی مزاحمت غیری بسلطان زین العابدین
تقرر گرفت و سلطان حسن نیز تمام اهتمام اوقات خود را
مصروف عمارات و آبادی ساختن این شهر بلکی ترمیم و
تعمیر و ترتیب پرگنه و شهر در ترویج ارباب هنر بود و حرفت
و صنایعی که در آنوقت درین شهر بود با کتب دینیه عربی و
فارسی از ولایت ایران و توران خصوصا خراسان که بکشمیر
نزدیکتر بود بجد و اهتمام فراوان طلبید ارباب حرفه را از مجلد
و کاغذگر و مسطر و غیره هم که از ولایت با خود آورده بود و جمع

مدد معاش داده بحرفه خود سرگرم داشت اگرچه در ترویج علوم اسلام
و تایید سنت نبوی علیه الصلوة و السلام بمرتبه عزت توفیق یافت
لیکن در ترویج علوم و اعزاز علما و فضلا و بانیان ابنیهٔ خیر و رعیت
پروری بابلغ وجوه کوشش میفرمودند و تدارک ظلم زدهها که از اصحاب
زور و بیداد ایشان زده بودند حتی المقدور آبادان میفرمود و بندوبست
اطراف شهر و پرگنات را بر سر حمایت کرده و اکثر اطراف را مسخّر و
آخرها لشکرکشی میکرد و خود در شهر میبود و در ایام او هنود و مسلمین
بلکه جمیع ادیان نزاعی با هم نداشتند و همه را در مقام خود
جای میداد و بلکه از هر ملتی بجهت فیصل قضایا یکشخصی از همان دین
تعیین میکرد و از نهضت او در ابد بستند مسکهید یعنی بادشاه کلان
هرجا از هر طایفه که مجمع میشد حاضر میگشت گویا وسعت مشربی می
داشت و صلح کل میخواست و در عهد قدیم جای تالاب او را جسکه و
شهر آباد بود و راجه در آنجا سکونت داشت بسیار فسق و فساد و
ظلم نمود و ساکنان شهر زیر آب آمدند و قصه مرد کلال و بضیعهای او
با اهل از ملن و اطاعت آنها معروفست بنای لنک تالاب اعلی مورخان

ادرفتند

آورده‌اند که اینجا بتخانهٔ بلندی بود که در وقت کمی آب در زمستان
تمام معمور و سلطان زین العابدین کشتی کلانی بود بطرح گجرات
ساخته غرق نموده‌اند بر بالای آن سنگ و خاک ریخته بروی زمین
آورده بنای عمارت و مسجد کرده و لنک نام نهاده پس از آبادی
خوشحالان بطلبیده تا در آمده دو بیت زرین برآورده‌اند و حضرت
زیارت لنک کرده‌اند بعد اتمام لنک جشن عظیم کرده و داد و دهش بسیار
نمود و شعرا قصاید تواریخ گفته‌اند بیت این بقعه چو بنیاد فلک محکم باد
مشهورترین زیب در عالم باد شه زین عباد تا در او جشن کند
پیوسته چو تاریخ خوش خرم باد و این تاریخ تا حال بر سنگی منقش بود
سدی از سوپور تا پچورینی تا صفاپور بر پای کرده سنگهای
کم از بتخانه تا هر که بتخانه کلان بود آورده استحکام آن سد نموده
و در او کام را برای مرمت آن سد وقف نهاده و در هر پرگنه بلکه در
هر موضع که بتقریب سیر و شکار میرفت عمارتی بواسطه نزول خود
میفرمود و از جمله فتوحاتی که خاصه سلطان زین العابدین ست این بود
که همت بر تسخیر اطراف بسته و هر ولایت را که در عهد برادرش

از دست رفته تجدید گرفته در تصرف خود آورده لاجرم پادشاه
کاشغر در قابوی او افتاده لشکر عظیم تعین فرموده با جمعیت
وزاوان و ترکمانان رستم نشان متوجه به تسخیر کشمیر شد سلطان
هم بمجرد شهرت این خبر بتهیه لشکر و لوازم قتال اشتغال ورزید و در
عرض لشکر هشت هزار و پنگ لک پیاده بقلم آمد حیدر ملک در تاریخ خود
نوشته که سر فوج این لشکر او تر زینه چادوره که جد او بود طرفین
صفوف محاربه آراسته داد مردانگی دادند چند روز
معرکه کشت و خون قایم بود بیت از فروغ تیغ سوزان شد هوای
معرکه ور تن هیچ بجز تیغ آمد ز بهر کارزار آخر الامر بحکم کم
من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله سلطان غالب شد و پادشاه
کاشغر را هزیمت داده سلطان بصفات حمیده متصف بود
و رعیت پروری بسیار نمود و تغیر لباس کرده شبها بر می آمد
تا حسن و قبح عمل خود بشنود و هفت رینه آباد کرده او است
زینه کوت و زینه پور و زینه وت و زینه کیر و زینه کدل در رینه لنک
و ردینه باز ازا آباد کرده او است در دشت زینه کیر قصبه های بلند

پیکن

و مکانهای رفیع ساخته و اقسام میوه و گلهای نهال کرده بهجتی تازی
و طراوت داشت که در ممالک نو کم مثل آن نشان میدهند و عهد
چکان بهمان حال بود و میرزا حیدر در تاریخ خود اوصاف آن نوشته
و درکاهان غازی چک بنا بر حسد هندی که همه را برهم زدند و
آتش کشیدند سلطان را بسبب خدمت و صحبت فقرا ملکه
تعلیم او بکار و امکان از آنها یافته نسبتی با چشتیه حاصل بود
صفای باطن داشت میگویند میانه او شیخ بخکم اولادکم عبدالکم
مقصدی بخاطر آورده بود و سلطان در تالاب اولر بود و بسیر رام نمود
که تسبیح من در بحار و تحتانه لنک افتاده بر فور جای چون از آنجا رفت
سلطان نزد ایشان رسید دید که همانجا نشسته مشغول بتسبیح است کمال سلطان
معلوم فرموده از خطره خود درگذشت و تایب شد و سلطان منفعد
آب تالاب ول که از راه برارزه نبل ملحق بدریای بهت میشد بسته
و سد برداشته جوی ها در انجهت آبادی آنجهت حصر نمود و در عرض
پنجاه و دو سال حکومت کرد و در تاریخ هشتصد و هفتاد و هفت از
عالم درگذشت خوابگاه بر مزاریکه لب بهت است طرف قبله پیش روی

بدریافت ذکر حضرات عالیه درجات که در زمان او بروی کار
آمده بودند از این عالم رحلت نموده‌اند تقدیم بذکر بعضی فضلا
بجهت تحلیه که همین قدر معلوم شد بعد آن ذکر سادات و مشایخ آن عهد
که بطریق اجمال مرقوم میگردد مخفی نماند که در عهد سلطان زین العابدین
فضلاهی و شعرای بسیار درکشمیر بودند چه از مردم ولایت چه
از متوطنان این شهر تمام لطافت چون کسی ضبط نکرده حالات ایشان
مستور ماند از جمله ارباب کمال در زمان آن پادشاه عدیم
المثال ملا احمد مردی فصیح و عالم و شاعر و ظریف و ندیم و
مصاحب سلطان بود و شملها و نسبتها بر میشانی میکذاشت و
سلطان که طبع موزونی داشت روزی بزم شعرا آراسته بودند
بجانب مولانا گفت شعر شاخ میشانی ملا احمد شمشیر بیتی گر زند بشکنی
تو در آفاق آن شاخ را مولانا بی مدد فکر در جواب سلطان
بدیهه فرموده شاخ میشانی حدیوا اگر داری بشستم تا بنیاییم در میان
ماده گاوان در شمار سلطان این تحسین نموده انعام و اکرام
افزوده وقتی مولانا بکه کنانی اخراج نموده به تیکلی فرستادند

مدتی در بیه حیران حیرت و سرگردان بود آخر الامر از یکی مقطعه
فرستاد و سلطان خوش شد مولانا را باز آورد و مشمول انعام و اکرام
نمود قطعه ایست قطعه بی نجوم زمند اجری نه منطق زجر و کل اثری
بر من این کسره هم پر از هنر احمد از غیر متصرف خوانند و دیگر از اصحاب
فضل و کمال علم تحریر و منطقی بی نظیر مولانا کبیر است که استاد سلطان
بود در صغر سن بهرات رفته تحصیل علوم نمود در همانجا میبود
سلطان بتکلیف تمام او را طلبیده در جوار خانه خود جا داد
و منصب شیخ الاسلامی یعنی صدارت که تا آنوقت در شهر شایع
نبود بنام مولانا مقرر فرمود همانجا مدرسه تیار کرد و تعین مواضع
برای وظایف عالمان نمود مقبره مولانا در بیرون شهر
مشهور و متبرکه است قاضی القضات مولانا جمال که عزیزی از
هندوستان آمده بود در خانقاه امیر بابوای وظایف میگذرانید
بحکم الکمع که عشق و مشک را نتوان نهفتن رفته رفته خبر فصاحت
و کمالات و بلاغتش بسلطان رسید و در صحبت خویش
طلبید و خدمت قضای تفویض با و فرمود و در فنون علم آراسته بود

وفصل الحکام بدیانت مینمود و این مولانا جمال الدین سوای مولانا
جمال الدین شاه لکوتیت جد قبیله قاضیان که ذکر بن مجمل خود
می آید فاما که سادات و درویشان که در زمان سلطان زین العابدین آمده
در کشمیر بوده اند یا در آنوقت رحلت فرموده اند یا از ولایت عرب
آمده در کشمیر سکونت اختیار فرموده که معروف و مشهور اند
بدین تفصیل آمد حضرت سید محمد منطقی فرزند کلان سید حسن منطقی است
که ذکرش گذشت مظهر فیوض الهی و مصدر کمالات نامتناهی بوده
عارف آگاهی را با دقایق راه باطن جمع کرده زینت بخش مسند
سیادت و ولایت بود و در عهد او کسی بر او فوقیت نداشت
علم ارشاد وره در موضع اندیپوره که در آنوقت ولایتی معمور بوده
افراشت و همانجا مدفون شده مقبره شریفه آنجا زیارتگاه مشهور است
برکات و جذبات و آوازه دارد طالبان مذکور رحمه [illegible]
شیخ بهاء الدین گنج بخش کشمیری قدس سره از تربیت یافتگان
عارف ربانی شاه اسحق ختلانی است و خلیفه اول و اعلای جناب
قطب ربانی امیر کبیر علی ثانی است و مرجع همه خلفای طریقت

ومقامات حقیقت است خدمت شیخ بهاء الدین چون از طی منازل
وقطع مراحل سلوک فراغت یافت در بادیه سطوات وجذبات
وغلبات حالات شتافت مدتی در حجاب خمولت وعزلت و
گمنامی مستور بود وچون مخدوم عثمان معروف به بابا اجی کوهی
داعیه طلب بهم رسانیده بقصد طواف حرمین شریفین کرد با بسیاری
از اهل الله صحبت داشت وهرجا تفحص وتجسس مینمود تا کسی از
مقتدایان ولایت وراه دانانی وی هدایت باو ملاقی شود
بجایی رسید از تعلق خبر یافت یکی از ابدال راه یافته میگویند
که جناب شیخ ابو اسحاق شطاری بود واو را نشان با ایشان داده
واحوال شیخ مفصل بیان کرد بابا عثمان جویان وپویان این شعر
گویان شعر پس از این بدیده خواهم بطواف کوی آمد که بسود تا بر او نو
قدمی بجستجوییت شیخ بهان نام ونشان در کشمیر سراغ گرفته بیر
راه دریافته موجب اشتهار شیخ شد مشهور است که خدمت شیخ بهاء الدین
در اوان سلوک راه حق بجهت قوت حلال متردد بود وچاره غیر از این
نداشت که دانهای طعام در راه افتاده میدید تمام زور میچید

وازاشته بود پاک کرده و از همان قوت چوب حیات و زنده ساختن بسیر
خادمی که نانوائی شیخ بود او در آن مشهور بود و کمالات و کرامات شیخ
بسیار است و حکایت چند با شیخ مشار الیه مشهور است و بحسب
نسبه جمعی از شهر متحرک شده بود و دزدان در کمین بودند تا جمیع
مال و متاع شیخ العالم مطاع را ... شهید ساختند تا وقتی که پادشاه
سلطان زین العابدین ... را در خواب معارم کرد و تفحص و
چون شیخ معین به یاران وصیت کرده بود که بعد وقوع امر با کرد
ریسمانی در پایش کرده کشان کشان خواهند برد مردم مضطر و متحیر
شدند بعد از تدبیر بسیار باصلاح عقلای روزگار گهواره آوردند
و نعش مبارکش را در آن گذاشته گهواره را بر ریسمان کشیدند
و بمزار فایض الانوار رسانیدند و واقع شیخ در سال هشتصد و
چهل و نه هجری است معمر بود و با جناب سید السادات حضرت سید محمد
... و شیخ العرفا حضرت شیخ نور الدین همصحبت بودند مدت
بابا عثمان کنائی نقل کرد که خدمت شیخ نور الدین و شیخ بهاء الدین را
برادران خود قایل میدانست و فیض برکات شیخ هنوز از مقبره اش

ظاهر است و روضه مزار رفیع او بدستور مزار بقیع گلزار مقابر
سادات کبار و مشایخ ابرار است که بر سخی درین رساله مذکور
خواهند شد حضرت سید بدر الدین زینه کدلی از سادات
قدیم العهد است در محله زینه کدل جانب مغرب مدفونست در
طبقه عالیه قادریه است و صحن خانه جد مادری راقم الحروف
نقش مزار شاه واقع است یاد دارم که پیش ازین بعمری قبر شریف ایشان
بود و بعد ازان بسبب حوادث و کنه کوب عالم مستور شد و اکنون که
بنا بر سعی بعضی ارباب باز ظاهر شد و محل فیوض است محی شیخ المسجدین
مطلع المبین سید المحققین شیخ حسن قدس سره العزیز معروف
ببلاوری جامع مرتبت سیادت و ولایت بود میگویند
که هنگامی که بابا عثمان کنایی در مکه معظمه از خدمت بابرکت
سید احمد شامی اوصاف قطب السالکین حضرت شیخ بهاء الدین
شنیده حضرت شیخ خدمت سید السادات هم بتقریب ادای
مناسک حج در آن مکان قدسی بنیان تشریف داشتند و باتفاق
بابا عثمان بکشمیر توجه کردند و مصدر ایات بینات و مظهر حالات عالیه

بوده‌اند و اکابر دین و دنیا از جناب لکن قدوه اصفیا جمیع مهمات
صوری و معنوی استمداد می‌نمودند بعد از واقعه آن جناب مرقد
مطهرش مرجع و ملاذ اکابر اولیا بوده و حل مشکل خاصان الهی از آن
بارگاه میشد چه جای اوساط عوام که عقیده ایشان در حق آن عالی‌مکان
بزرگ و یکی است جناب مخدوم شیخ حمزه قریب ده دوازده سال ملازمت
زیارت روضهٔ شریفه ایشان داشتند و اخذ فیوض و فواید کثیره فرموده
اند چنانچه اکثر خلفای ایشان از بعد گذرات مجرد و مشیر است کیفیت نسبت
طریقت آن جناب و یقین سلسله کما هو حقه تحقیق می‌رسانند بعضی از
منسوبان شیخ اسحق شطاری می‌شدند و اکثری اظهار نسبت
بحضرت شیخ بهاءالدین مینمایند راقم کثیرالجرائم در وقتی که
با وصف عدم لیاقت منظور نظر عنایات مخصوصه حضرت ایشان
خلیفة الرحمن قدس سره شد بعضی شبها در روحانیت زیارت
اکثر حضرات اشتغال یافت از الجمله زمانی که مشرف بزیارت
حضرت سید السادات شد دید که اطراف درون روضه مبارکه
ایشان را بدستور کتابه بخط [illegible] علیه قادریه را نهایت تکلف و

زیبای نوشته اند والعلم عند الله بالجمله این درگاه فیض بخش
خاص و عام و مطاف طوائف انام است و تاریخ وصال کرامت
مآل هفتم رجب در سنه مرقوم مذکور حضرت نور الدین [illegible]
قدس سره و ظاهرا برادرزاده سید جمال الدین است از زبان
قدما شنیده میشد که قبر دوم نیز است بمرور دهور مستور شده بود
درین ولا باشاره بعضی اهل کشف که مکرر مبتلا شد نمایان ظاهر گشت
و این رباعی بر سنگ قبر بخط قدیم نوشته شده یافته است قطعه
جائیست که عقل آفرین میزندش صد بوسه ز شوق بر زمین میزندش
آن کوزه گر دهر چنین جام لطیف میسازد و باز بر زمین میزندش
هر دو صد قبر مبارک مقصد ذیفوض و برکات است و مسجد مختصر قدیم
نیز موجود است که الحال مجدد التعمیر یافته است سید جمال
ولی صاحب مراد الابرار نام اصلی ایشان سید محمد
داعی نوشته و خدمت سید علی که قریب العهد این سادات
در تاریخ خود اسم مبارک ایشان را سید محمد اصفهانی بقلم آورده
مشهور سید محمد یوسف است جامع علوم ظاهر و باطن و صاحب ارشاد و

بوده و تجرد برگزیده آن نمود و اوایل در شهر میگذرانید چون هجوم
مردم خاص و عوام مخل اوقات شریفش شدند بجهت فراغت
گوشه اختیار نموده توجه بباره مولی فرمود و در آنجا با اهالی و
موالی متوطن و متمکن شدند و از راه صورتاً و معناً جان بازی نهاد داشت
سلطان زین العابدین چند قریه را بجهت معیشت توابع ایشان معین
مقرر نموده و برای علف اسپان چراگاه جانبازی بوده که در ... (?)
صحرای بود نیاز فرموده در بارهٔ مولی با توابع و لواحق مدفون است
و مزار کثیر الانوار مرجع مطاف عالمیان از زبان سلف استماع
شده که اطراف مقبره ایشان از عدد مردم اهل ولایت کمتر
خالی نباشد البته یکی از ظایفه و هر دو میشود و راقم حروف هم
یکدو بار ظهور چنین امری گمان برده است حضرت سید ... (?) بیدار آن
کمال و صاحب علو حال است در و فترات بسیار ذات گمشده را
بعقد و مجوم زمین فرموده و در افاده بخشش صوری و معنوی
نموده است و در نسبت باطنی آنجناب اختلاف بعضی ایشان را
کبرویه میدانند و عقیده اکثری هست که ایشان در طریقه خواجگان

عالی شان اند بلکه میگویند که بلا واسطه از جناب حضرت خواجه کان
آفتاب دین و دنیا حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والدین
شاه نقشبند مشکلکشا قدس سره اخذ فیض کرده اند چون بر زبان
عوام بخواجه بلال مشهور اند میتوان گفت که این لفظ هم دلالت صریح
بنقشبندیه ایشان دارد از پیر بزرگوار خود هم استماع دارم
هر که بر قبر مبارک ایشان متوجه میباشم نسبت نقشبندیه تمام غالب
می آید احتمال دارد اهل نقشبندی بوده اند چون بکشمیر رسیده اند
نسبت کبرویه نیز از خدمت حضرت سید محمد همدانی یا خلفای
علی همدانی حاصل کرده باشند بالجمله مظهر فیوض بوده اند و در موضع چندل
پرکنه سایر المواضع یامین آسوده اند حاجتمندان از فیوض و برکات
زیارت قبر ایشان عجایب و غرایب نقل میکنند پیر تعلیم جناب
سید السادات منبع البرکات شنیده ام شنیده حضرت بابا میر محمد
امین اویسی اند در احوال آنجناب مرقوم میشود و راقم حروف
یکشنبه در مزار فیض آثار آنحضرت گذرانیده و نسبت فقر در یافته هم
بتوجه اتم در سواقته معلوم کرده والله اعلم حضرت بابا حاجی ادهم

بعضی او همی نوشته‌اند منسوب بخاندان سلطان ابراهیم ادهم
از اکابر وقت و جامع علوم ظاهر و باطن بود از وطن متحرک شده
ادای مناسک حج نموده کشمیر را بقدوم خود مزین فرموده از
صحبت داران حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ المشایخ شیخ نور الدین بود
از اقران ایشان و مقام میرواری مشهور شاعر واری که اهل
بیرون قلعه پادشاهیست مدفون بعد حضرت سید محمد ابن منطقی
البیهقی معروف بمیربابا ولی فرزند ارجمند و ثمره نخل برومند
حضرت سید حسن بیهقی است برگزیده سادات روزگار محتشم محرمان
این کارو زبده ارباب طریقت و قدوه اصحاب سیادت
معروف الکرامات مشهور الجذبات بود تربت واقع الکربت
آنحضرت زیارتگاه خاص و عامست صاحب علم ظاهری و
باطنی بسیار بزرگ بوده آستانه متبرکه او پر فیض و بابرکت
و مدح آنجناب را که قدما گفته‌اند نثر و نظم بسیارست از انجمله
بیت مدح بابای میر و کیش کنم : تا زبان است در دهان دارم
پیشوای مست و فرزند رسل : وصف او بحد بیان دارم

او ولی از ره اویس شده است ** غیر از پیر و از جوان دارم ** نی زن و
بیوه‌ام چو عیسی نبود ** باده از پیر باستان دارم ** فاضل وقت بود و عارف
دهر ** این سخن هم ز ترجمان دارم ** از خوردی آثار بزرگی و
ولایت از آن قدوهٔ اهل بازروش و هویدا بود و در حداثت
فهم و فراست و علو فطرت و فطانت بی قرین عهد با کلام نمکین و
لطف طبع و حسن خلق شیرین‌تر از شهد با وجود غلبهٔ حال و
کمال دولت بیزوال گاهی باین که شعر زیب مقال است توجه
میفرمود و در آن هم اظهار انکسار و نیاز معنوی می‌نمود چنانچه گفت
شعر کنده بلا عدم کرد ما نیر بی بوجود ** وجود عمر تو در عالم عدم بوده
سلطان زین العابدین علیه الرحمه نظر بر اطوار حمیده و اوضاع پسندیده
و اخلاق حسنه و شیمهٔ کریمهٔ آن جناب بود لهذا ما حدث فی الماس فی و
آنجناب را بفرزندی گرفته در صدد تربیت آمد بنا بر کمال عقل و
کیاست آن مفخر ارباب سیادت میخواست تا بعضی امور مملکت را
بوی سپارد و حضرت میر خورشید ضمیر قدس سره قبول آن نکرده
و از اشتغال دنیا بالکلیه اعراض نموده در شیب کوه ماران

که اینجا را امیر واری بعضی باغ میر گویند و منسوب بآنجناب است

منزوی شده و ترک اختلاط مردم بالکل نموده و در آنوقت درین باب

ترجیع بندی انشا فرموده چندی از اول ترجیعش اینست ترجیع بند

عاشقان هستی که کردم ساز ✻ رخت بر بستم از مقام نیاز

عارفان رحمتی براه کرم ✻ که ندارم بجز شما همراز ✻ واصلان

جذبه براه رضا تا شوم با شما دمی دمساز ✻ حاضران الکنا

تکبیری که ره سخت و منزلی است دراز ✻ راه صدق و صفا کرم همیش

منش مهر وفا نموده حارز ✻ از مخالف همیشه کنم آهنگ ✻ تا رسم با نوا

براه حجاز ✻ بهمه سمتی و لیان ... جمع شد مهر و مهر با هزاران سوز و گداز

مرکبم همت است و عشق دلیل ✻ همرهم آه و ناله ام و منازل باز

هجران و بازور و فراق ✻ کار خون خوردنم نشیب و فراز

خاکپای شما ام ای رندان ✻ چونکه کردید با من این آغاز ✻ شمه

میکنم به بند اخیر ✻ از مقامات خویشتن ابراز ✻ حالیا چون طریق

درمیشه کردم المنه بقصد از اینجا ✻ چونکه اهل انجمنست

نیست گویا میکنم همی آواز ✻ بعد ازین دیس ترک گفت شد

نشیند

کنج کنی عبادت بود مکه در اصل بوده ام عنقا قلهٔ قاف
داشتم ملجا : این زمان من باصل خویش شوم که باحالت مرجع
اشیا : کنج وحدت کار قرار منست : الحمد که بخت کنج را مادوا
آمد بر طریق مهمانی : پنج روزی در این سپنج سرا
مهربانان و هر که را دیدم : هر یکی خوب بان از دورها
نفس بد بهند غیر بیش بکس نی : بی هم دل تو : الا رحلوا
چون ندیدم براه همنشینی : با دل خسته گفتم ایها الاشیا
الحیوان هم بسازم لونش : گر بیرا پنج آب استغنا کنج
مقصود کائنات هستم : بردرت گرفته ام و نام چو گدا
با قوام اتحاد روحانی : چو بدیدی مرا ز خویش جدا
حسرتها بگفتم و رفتم : گر کند بختیاری بخداش کرده ام
عهد بسته ام همان : که بتوفیق ایزد دانا بعد ازین
ولی ترک کفش و شود کنج کنی عبادت بود از موهوم جهان و
اهل جهان : آنچه هستند آشکار و نهانش همه در بند
خویشتن مشغول همه در کار خویشتن حیران : نی ز چشم بکمال غمزه

نی تکلم بلطف با جانان جمله در قصد هلاک یکدگر بنهاده
چو موش در انبان کار شان نه بغیر کند ابی یار شان نه
نی بحق مهربان در میان شان هر آنکه کهتر تر سر بجز و اعظم
دوران تحفة التفات بجوزی ور دم عیسوی بود دم شان
هر کرا اکرمی سر بلند برقدومش کمند قربان کیر بودکار
سامری لور امی نداند موسی و عمران کس نگوید که این
خران تاکی جان دهند از برای یک لب نان چون نه بینند
آشنای درست همچو سک می پرند سر در بان روشنم گشت چون
حقیقت حال ایدل و جان بکو بجان جهان بعد ازین [illegible]
[illegible] نمودیم عجز خود با کس
ننشستم بجز آن کس چو بکس نه طمع از درصفا و کبار نه خصومت
بهر کس و ناکس نه امیدی ز کس هوا خواهی نه هراسی ز کذب
دوان دو کس نه خیالی بکاو با جهان نه حجابی بجستجوی
عیش نبوده جان نعم لطعمه چو همای نی فی لاکاسه بلذه
چون کرکس نه هر خدنکی که آمد از دوران نه بنموده بچشم من چون حس

بهر ادراک معنی مطبوع ∴ شده سائر بهر طرف هوس من
گرفتار آنچنان حالی ∴ که امیدم نبود غیر نفس ∴ چون یقین
شد مرا که نطق زبان ∴ بحقایم کشاده نیست هوس ∴ گاه
گاهی که ذکر کنند در دل ∴ گرچه خود زدم چه برده ام از کس
مشکل شهبار حضرتم هیهات ∴
بکمند بند و بشکنم بزنجیر ∴ باز رانم با آستانه فرس
هر کسی را بخویشتن کاری ∴ من و سودای یار دارم و بس
بعد ازین من و پس ترک گفت و شنود ∴ کنج کوه و عبادت معبود
گر بود همچنین تنم همیاک ∴ همچو دل بیشدم بجان نزار
از جمیع خلایق عالم ∴ تا ندیدی کسی زمن آزار
کنم در حرا بیش تعجیل ∴ بود از جمله دیون کبار
زان سبب باده ام میان بشأ ∴ بهر نانی چنین بزاری زار
آبرویم نماند از پی نان ∴ کاشکی خاک خوردمی یا مار
از دلم ذوق کس را نیست ∴ منزه آنکه دل نیست در میان کنار
اندر انجا که کذب بهتان نیست ∴ حسد و حرص و بغض کرده قطار

هو

نیست آن دل که نزد اهل خرد ۞ بجز از گوشت پاره بشمار ۞ من
غلام دلم اگر دانی ۞ دل چه باشد خزانهٔ اسرار ۞
دل مؤمن چو عرش رحمن است ۞ دل مرنجان بکلفت زنهار ۞
نیست آن بد که من شهید شوم ۞ یا بسوزم ز وجود اشرار ۞
حالیا گر نشد میسر من ۞ میکنم ذکر خود بلیل و نهار ۞
کین و غل دوستان و دشمن هیچ ۞ چون نخواهد گذشتن بر دوار ۞
بعد از این طلسم یکی کعبه نشود ۞ هیچ کس تا ابد معین و این بیت
هم از آنجناب نسبت نموده‌اند سوای این با آنکه فارغ البال اند ۞ بعالی
تفرج شدند و رونق بهشت فی دنیا با وجود این و اعتزالت نیاز بر ارادت
سلطان با فتوت و کرامت لزوم بقدوم خود مزین می‌نمود و سلطان
چون عمارت تنگ کرده و در میان تالاب اولی عمارت با تمام رسانیدند
لشکر آن سحاب بر انشاط و فرحت و آلات عیش و عشرت را
مهیا کرده و جشن شاهانه قرار داده و خدمت حضرت
میرزا التماس حضور از زانی داشت و بعضی امور نامشروعه
دیده از غلبهٔ عرب شریعت خود را در آب زد و در دریا انداخت

فارغ البال

هرچند غواصان شناکیش و ملاحان سیاحت اندیش
سعی کردند و کوشش نمودند نشانی از وی نیافتند سلطان را
عیش از آن منغص شد و محفل طرب بهم خورد و بطبع حزین ماند بدین
غمگین بشهر مراجعت نمود و در اثنای عبور برابر باغ شگفته رشیدیان
که برکنار رهت است رسید خدمت میر را قدس سره دید که
بر لب آب خرقه مبارک خود را میدوخت و چهره نورانیش
چون خورشید منور و رخت که و مه از کشتی برجسته از سر
صدق در پای مبارکش افتادند و روی نیازمندانه بر خاک
پای او نهادند بالحاح و عجز تمام آن سید الانام را در
کشتی در آوردند چون در محله ملاحمر رسیدند که آنجا که حالیه تعلقات
زینبخو شاه جو بود و بالفعل مقبره حضرت میرست نشست و باقی
عمر در آنجا بعبادت صرف نمود و بهیچ وضع شریف التفات
ننمود و همت را بالکل باستغراق کمالات گماشت و دست
از همه چیز برداشت خانقاهی عالیشان که در موضع شم بجهت
درویشان و خانه بان آنجناب سلطان وقت بکمال آراستگی

ونقش ونگار و متانت ستون و دیوار درست کرده بود و چندی
آنجناب را با جمعی از اصحاب بعبادت رب الارباب در همانجا بسر
برده چون الکل رو بخمول و عزلت آورده خانقاه مسقط رأس رسیدند
جناب میرزا در باغی بود و هر گاه میگفت میر با خدمت یعنی حدیث
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل در ظهور
میکرد که میر با خدا و خود است یعنی مشاهده وحدت در کثرت
دارد و هر دم وی می آمدند با میر صحبت میداشتند و علوم ظاهری
و باطنی تعلیم آن فرزندان سید عالیشان حضرت بابا حاجی
او همت و به صحبت و تعلیم سید هلال که و مکرر هر دو بزرگ
گذشت و حضرت میر روز عید بر سر سبزه نو رسته صفه صحن خانه
خود رسحات آب بر آن ریخته بی بستر با اشراف و اکابر کشمیر نشسته بودند
و دانشمندی از سر غرور علم بکراهت تمام بزانوی خشک بر سر سبزه
تر نهاده در اثنای آن مگسی بر روی او نشست میر بطیبت فرمودند
که این مگس از سر خود منع کن و اگر نه هلاک خواهد کرد و گفت مگس کشنده نیست
میر فرمودند شنیدی نیم پشه نمرود را دمار از دماغ برآورد یعنی

عالم متکبر دنیاپرست عاقبت حال بنزد و وار و چون امرای کشمیر
بجهت تعصب مذهبیت بر سادات بیهقی که اختیار امور سلطان
وقت به ایشان بود حسد انگیخته شدی و هجوم کردند در خانهٔ سلطان
بجبر تعصب بر سادات رنجیدند و بعلاقهٔ قرابت ایشان که با حضرت میر
داشتند حال میر علیه الرحمه میرسید میر که مسمی بسید حسین که از
سادات بیهقی بود وزارت سلطان میکرد و امرای کشمیر تاب حکومت
نیاورده کس از فرزندان و اقربا در خانه پادشاه برهم دیوان
در دست ایشان دم سهتا دست یافت با همان سادات حضرت میر بابا
ویس علیه الرحمه شهید شد بعضی میگویند که جماعتی از اشرار
شب در صومعه این سید الابرار در آمدند آنحضرت را مجروح
ساختند و میگویند که در آنحالت که این اشعار که مشهور است
املا فرمودند قطعه منم آن رند جهانگرد مسیحا نفسی که من این
هر دو جهان انگارم بخسی اگر از عشق تو ام سر برود گو برود
هرگز این سر بخاک تو بگویم بکسی بیت من فارغم ز مصلحت اهل روزگار
میدان یقین که کشتن من بود بیگناه اکنون بیا و شعر بخوان

بر مزار من تا روی ظالمان سیاه شود و تباه دار قتل قاتلان
خود هیچ بخاطر نیاورده که موحد بود و غیر از حق هیچ نمیدید آنچه
بر وی رسید همه از حق دانست و این شهادت بنعمت عظمی که آرزو داشت
یافت چون بجهت تعیین نشان قبر مبارک الحاح حاضران بحد رسیده
فرمود که برای قبر من از عقب خود بجوی چیزی میرسد برلب دریا
منتظر باشند علی الصباح دیدند که تخته صندلی از دور پیدا گشت
و بر این آستان فیض آشیان مانده همانرا بر وی نشستند و
بر قبر مبارک کنده اشتند سلخ ماه ذیقعده سال هشتصد و هشتاد و
و نه هجری این واقعه رو داد شهید کشمیر تاریخ است فتوح غیبی
ارباب باطن بر قبر فیض موطن آنحضرت کسب میکنند جاهای
دیگر کم است که مسموع شده باشد که مخدوم العرفا حضرت شیخ حمزه
قدس سره مدتها در مبادی سلوک ملازمت این آستان مقرب
و اشند چنانچه حضرت شیخ بابا داود خاکی مفصل نوشته اند
حکایاتی که بلاواسطه از مشایخ متأخرین دیده و شنیده
شد از غایت وفور تحریر نمی آید ملا دولت نام یکی از مخلصان

الجناب قریه از وزیر پادشاه اجاره گرفته بود پی و ری دو
سال دست و زراعت کرده آفت سماوی مجرا نداده از روی
ستم محصول آن سالهای موضع از ان نامراد گرفت و کار بر
بخواسته حیفی شد شبی نزد یک قبر مبارک رفته عرض حال کرده
در واقعه دید که حضرت میر بابا مخدوم حمزه شیخ بهاء الدین
همیشه ای علیهم الرضوان در پی مشورت دارند ایشان گفتند ظالم
مرید شیخ نور الدین علیه الرحمه است باهم متوجه با آستانه شیخ نور الدین
علیه الرحمه شدند باستقبال ایشان آمده گفت که آن ظالم را تنبیه خواهم
کرد اگر تلافی کرد بهتر و اگرنه هر چه مرضی باشد بعد اتمام
خانقاهی که بر سر آستانه تعمیر میکنند شیخ بوقوع آمدند شیخ
عصای غضب بر سینه آن ظالم زده باین حقیقت مطلع ساخت
صبحدم وزیر مذبور بملازمت مخلص حضرت میر را از اعانت
احسان خشنود و راضی کرده دست از تهمت برداشت بر روضه
مقدسه جلال صوری هم بسیار بود تهدید کسیکه قسم دروغ بخورد
رو نو بر میشد از زبان مولانا عنایت الله نقل است که در زمان

بر مزار من تا روی ظالمان سیاه شود و تباه دار قتل قاتلان
خود هیچ بخاطر نیاورده که موحد بود غیر از حق هیچ ندید آخر تیر
برو رسید همه از حق دانست و این بها و نعمت عظمی از درود کارتر
یافت چون بجهت تعین نشان قبر مبارک الحاح حاضران بیتاب شده
فرمود که برای قبر من از عقب خود بجوئید چیزی میرسد برلب دریا
منتظر باشند علی الصباح دیدند که تخته صندلی از دور پیدا گشت
و بر آن آستان فیض آشیان ماند همان را برداشتند و
بر قبر مبارک گذاشتند سلخ ماه ذیقعده سال هشتصد و هشتاد و
و نه هجری ایشو احقه رو داده شهید گشته تاریخ است فتوح غیبی
ارباب باطن بر قبر فیض مواطن آنحضرت کسب میکنند جاهای
دیگر کمتر است که مسموع شده باشد که مخدوم العرفا حضرت شیخ حمزه
قدس سره مدتها در مبادی سلوک ملازمت این دوستان مقرب
داشتند چنانچه حضرت شیخ بابا داود خاکی مفصل نوشته اند
حکایاتی که بلا واسطه از مشایخ متاخرین دیده و شنیده
شد از غایت وفور تحیر تحریر نمی آید ملا دولت نام یکی از مخلصان

آنجناب قریه از وزیر پادشاه اجاره گرفته بود پی در پی دو
سال دست دراز کرده آفت سماوی مجرا نداده و از روی
ستم محصول آن سالهای موضع از ان نامراد گرفت و کار رسید
بتنگ شد چیزی شنید شبی نزد یک قبر مبارک که در قبه عرض حال کرده
در واقعه دید که حضرت میر بابا مخدوم حمزه شیخ بهاء الدین
کشمیری علیهم الرضوان در ین امر مشورت دارند ایشان گفتند ظالم
مرید شیخ نور الدین علیه الرحمه است باهم متوجه آستانه شیخ نور الدین
علیه الرحمه شدند باستقبال اینها آمده گفت که آن ظالم را تنبیه خواهم
کرد اگر تلافی کرد بهتر و اگر نه هر چه مرضی باشد بعد اتمام
خانقاهی که بر سر آستانه تعمیر میکنند شیخ نو بتوقع آرند شیخ
عصای قصب بر سینه آن ظالم زده با من حقیقت مطلع ساخت
صبحدم وزیر مذبور ملاقات ولیکن مخلص حضرت میر را از اجابت
احسان خشنود و در اصلی کرده دست از تهمت برداشت بر روضه
مقدسه جلال صوری هم بنیاد بود تهدید کسی که قسم بدروغ میخورد
رونق بر شد از زبان مولانا عنایت احمد شال نقل است که در زمان

گذشته از این ره به بی ادبی گذشته یا نام مبارک را بی ادب
بر زبان آورده انا فانا تتبع میفزود و همواره که در زبان
فا و کرفت بدعت و ضلالت عموم یافت تادیب و تنبیه باطنی
مستور و موقوف باشد چون حضرت هلال را اکثری از مردمان
نقشبندیه مینامند جناب حضرت میر هم منسوب بان سلسله اند
یکی از وقایع حوادث مرقوم میشود آخر شب بیداری بود که راقم حروف
که کمترین خادمان درگاه فیض پناه این سید عالیجاه است
شرف اندوز زیارت تربت شریف که ماوا و ملجای ارباب
و کروب معصور و المقربت است گرده بد بین النوم و الیقظه بکمال بانی
آسوده دید که بر قبر مبارک بخط نورانی مضمون این عبارت
منقوش است که زبده دودمان ارجمندی میر محمد نقشبندی
مناقب و فضایل الغمده الوسایل زیاده از بینست که این
عاجز ناتوان رشحی از ان بقلم تواند آورد و فیوض و احسان
آن سید منیع المکان بر جمیع بندگان لا سیما زایران آستان
اکرام درزه ناچیز حنوز را مخصوص الطاف و مشمول اعطاف

تخصیص نداند با وصف اینهمه تفضیلات صوری و معنوی
از عهده ادای آن مقداری از شکر چگونه برآید بهنگام
مفارقت از جوار مزار فایض الانوار یعنی نقل مکان فراک
یان ج اشعار حیرت بار بدستور سابق مروج بتمام تحسین
عرضه داشت ایراد آن در صفحه مناسب یافته بقلم آورده
بیت دوش دیدم نیم بسمل زایران چون طایران ، در طواف روضه
شاه بهشت همدان بود جان ، گلشن بود بهشت یا رب تا همه بهشت
یا چو بیت همه بهر طایفان دار الامان ، مرقد سلطان دین شاه
اویسی رتبه است کرامتیم کوی او بگرفته دلها بوی جان ، وارث
جد معظم بود هم اسم و هم رسم ، نام او سید امین فوز زمین جان زمان
وای صحرای ارم هر گل نمی بین در گلشن ، باغ بود از طرف آن
درگاه مهر خاومان ، از سر صدق و صفا با دیده های اشکبار
صد سلام و صد ثنا کرده بدل هم و زبان ، السلام ای سید
عالی نسب فخر کرام ، ای وسیع رتبت خورشید اوج احترام
السلام ای گوهر درج سعادت شاه دین ، السلام ای اختر برج

صفحه

سعادت السلام ٭ السلام ای آنکه ز آبای کرامت هر یکی
از زره عترت مسلسل شد امام ابن الامام ٭ السلام ای قرة العین
رسول کائنات ٭ السلام ای گوهر شهوار زهرا السلام السلام
ای غنچهٔ باغ علی مرتضی کرده وداع حسین را تا ز کربلا السلام ٭
السلام ای آنکه بر گردون فراز الوهیت یافته فتنه بل و لهبا چون کوه ام
انتظام ٭ السلام ای آنکه سر ستان کویت را الحجر ٭ هیئت حجر بعروهٔ
وثقی فضیلت اعتصام ٭ ای گل باغ کرامت ای در دریای جود
شاه بزم شهادت شاه اقلیم شهود ٭ مظهر نور تجلی مرقد با فیض تست
ذات پاکت بحر وجدان عین الانوار وجود ٭ و ای مروان کرده
ما و ای جهالت بوده است ٭ صد زبان کردم ثنا یا هم کرده در
ذکر تو بود ٭ با سینهٔ نجی ودل نخی رز و می غم هار ٭ فخرم خاک
حرمت بسترم خاک تو بود ٭ عمر خود اعظم بسر برده بر زیر
پایت بود ٭ اعتبارش ز زین عبادت افتخارش ز آن سجود ٭ باد
بر روح سراپا نورت از حق صد سلام ٭ بر روان پاک آبای
عظامت صد درود ٭ حضرت سید خاجی مراد قدس سره خورد سال بوده

که والد ماجد شیخ سید فخر الدین از عالم فانی نقل کرده و از خود
میر ضیاء الدین بزرگ تربیت یافته و بمقامات عالیه شتافته
بعد حصول کمالات و حصول و فروع بزیارت حرمین الشریفین
زادهما الله شرفا مرید شیخ اسحاق شامی شد و سعی و جهد و جد
در خدمتش بسیار تبقدیم رسانید و این شیخ اسحاق از اکابر طریقه
شطاریه صاحب خدمات عالیه و کرامات متوالیه بود بلکه در
زمره ابدال افلاک داشته خدمت میر بعد سلوک اجازت
ارشاد یافته براه ایران بماوراء النهر آمد و در خوارزم
بخدمت میر عبد الله برزش آبادی که در آنوقت سر حلقه
خاندان حضرات کبرویه بود رسیده و کسب کمالات نمود و
خط خلافت یافت و باز بحرمین شریفین شتافت و قطع فراز و نشیب ره
از رهروان گرم مپرس که پیش مرغ هوا کوه و دشت یکسانست
الحاصل سه بار بحرمین رسیده بعد سیاحت با کربلا و نجف تشریف قدوم
آورد و بعزم زاویه گزینی و نواحی کشمیر بطریق سیر نزدیک قریه
گرزویر انزد دید که از هزار معمور بهتر بود چون آب نداشت در انجا

وقت نماز طلب آب نمود و هرچند جستجو کرد نیافت عاقبت در یک
گوشه شتافت مرد نورانی دید که آثار صلاح از ناصیه او هویدا
بود و انوار نور هدایت در جبهه او هویدا از وی پرسید کیفیت این
بوته سبز را از بیخ برکن تا آب صاف فایض آمد و نورانی
نشسته بود چون از نماز فارغ شد نزدیک او آمد گفت سید
حاجی مراد یافت که گوشه خوش است مبارک باد چون باهم صحبت
نیکو داشتند و گفت که خضر علیه السلام پس یکدیگر را دعا نمودند
و حضرت خضر علیه السلام غایب شد چون میر در موضع مذکور
گوشه گرفت و زاویه گزید راه کرد و زه تابیه پیشتر آبجوی فرو
تا آنجا آباد ساخت و آن جوی را جوی بابل گویند و در آن زمان
شیخ بابای پریشی قدس سره گاه گاه در خدمت حضرت امیر
مسائل طریقت میر سید بلبل سمرقندی قدس سره باز رواج بسیار
و بید شیخ ممانعت از تزویج مصلحت نمود میر را قدس سره گران
خاطر شد و شیخ پریشی بعد از مدتی باز در خدمت میر رسید
و بید پسری قرآن میخواند گفت آنگاه تو با این پسر بود که حالا قرآن

ونخواهند شیخ قدس سره عذر خواست میر قدس سره گفت چیزیکه در
آن روی موضوع است از طور شیخ چاره نیست البته بوجود می آید
روضهٔ متبرکهٔ ایشان [illegible] بیت در موضع کرندی که از قریات
مشهور است زیارتگاه خاص و عام است حضرت سید حبیب
کاشانی کاسان بسین مهمله از بلاد مشهورست و ماوراءالنهرست
نزدیک بسمرقند و سادات انجا بلاتردد صحیح اند و کاشان بشین منقوطه
از بلاد عراق است که مردمان انجا را کاشی میگویند و ظروف کاشی
هم از انجاست و سید بزرگوار عالیمقدار از وطن مالوف حرکت
نموده بهوطن وارد کشمیر شدند بعزلت و خدا پرستی میگذرانیدند
میگویند که در وقعهٔ شهادت سادات نجبا تقدیرا او هم
بشهادت رسید در مزار شیخ المشایخ حضرت شیخ بهاء الدین
در کنج شمالی مدفونست و محل فیض بی نهایت است مدت العمر
بتجرید و تفرید در انجا بسر برد و خلف خود را وقت رحلت
همانجا نشاند میر محمد سعید منطقی علیه الرحمه ولی تقی از اقربای
حضرت میر بابا ویسی است علیه الرحمه بر لب دریای بهت در محله

چه حال آسوده است قبر مبارک ایشان کسی را معلوم نبود چون بکنار
دریا منهدم شد نزدیک قبر ایشان رسید یکی از همسایگان در واقعه
دیدند و نمود نشان گور من است که وقت باران تر نحوه آمده شده از آنجا
جسد من بیرون آر هرگاه تن مبارک ایشان را از گور بر آوردند بر جسم
کفن کرده گلی نشسته بود ریش مبارک منور بحال خود داشت گویا همین
زمان غنوده است این واقعه بعد از سالهای بسیار روی نمود متصل
قبر قدیم ایشان مسجدیست حالا در صحن آن مسجد مقبره ایست که
ایشان کردند میر سید حبیب سرخابی علیه الرحمه سرخروی
یافت از روی آفتاب دهر را بخشید از آب و تاب
سرخاب قریه ایست از توابع کوهستان تبریز که از مقابر اکثر بزرگان
و کبرای آنجا در همان قریه واقعست اسلاف حضرت سید طاهر
همانجا سکونت و توطن داشتند و علم ارشاد و هدایت را علم ها
در همان مکان می افراشتند بالجمله چون خدمت حضرت سید
در قرات سادات از ولایت آمد در کشمیر توطن جست
نمود شب و روز صرف عبادت خالق خود می نمود چون صالح و

در محله کاوه داره بر لب جوی ماه آسود و هر کز بصحبت امد و
رفت اغیار راضی نبود جمال نور پیشانیش گاهی بصفت جلال
متجلی میشد در تربیت سالکان و توجه طالبان اهتمام بود از آیات
الهی و در کشف اسرار دقایق سلوک بحری بود نامتناهی آثار تمکین
و هیبت از هیبت منورش ظاهر بعد وصال قبر شریف آنحضرت
هم مظهر فیوض را برای طلبه و اهل سلوک گردیده اکثر بمجرد نشستن
در حظیره قدسیه متاثر میشدند روضه مبارکه اش در زمان سابقه
محل جلال سیاسی بود مشهور است که شبها بمو سیاهی در مزار
ایشان بمرزی سفید بر سر کشیده بی او بانه غنوده بود
سر از تن او جدا دیدند اکثر مردم از قهر او هراسان بودند
سید شهاب الدین آنجناب و سید حضور الله و سید حسین هر سه
بزرگ در جوار ساوات زنکه مسجد محله زرینه کدل آسوده‌اند حضرت
سید موسی و سید ذوالفقار و سید جعفر و سید افضل و
سید معصوم و سید قاسم و سید داود و این ضعیف سید بزرگوار
و بنی اعمام همدیگر برگزیده و با کل در یک روضه آسوده‌اند

از انجمله قبر سه سید طاهر است و چهار قبر دیگر مسطور و مندرس
شده است و سید عزیز که طاهر از رفیق ایشان بود بر دروازه
بیرون روضه مدفونست و سید قاسم سیدیست بزرگ در موضع
تیله کام در پرگنه بانکل است و سید خلیل نیز در پرگنه بانکل و سید محمد
بخاری در موضع کراله پوره پرگنه ندپور و سید جعفر مشهور بساد(ات) و
والجذبه والکرامت در موضع راول پوره و سید منطق ثانی
در محله تاشوان پایین تر از روضه سید علی اکبر که الحال
بمزار بلا فتو مشهور است و سید خلیل کاشانی و سید حضرت محمد
و حضرت سید عمر و حضرت سید علی و حضرت سید حمید و حضرت
سید کاظم و سید مراد و سید جعفر و سید باقر و سید حسین
و سید عبد المجید که مقبره ایشان با میناره است از محله بوزه کران تا محله
حبه بل بقار بوم آسوده اند و سید ذو الفقار و سید علی و
سید عبد الله و سید قاسم و سید حسن و سید ابراهیم
و سید شاهوار و سید اسحاق و سید اسمعیل و سید فیروز
که در محلات نوز باغ و رنگدار فرد و نواحی آن مدفون اند حقیقت

مولد و منشأ این حضرات غیر از نام در هیچ کتابی بنظر نیامده
نظم ندانم ز آغاز و انجامشان مرا بر زبان بس بود نامشان
اکثر مشایخی که در زمان سلطان زین العابدین بعرصه آمده‌اند یا در آن وقت
رحلت فرموده‌اند حضرت شیخ نور الدین نور الله مضجعه از غایت
اشتهار احوالش محتاج اظهار نیست در سی سالگی توفیق توبه یافت
و از رهبانیت که در آن وقت شایع بود روی برتافت و بشعار
اسلام در راه ریاضت و جانبازی شتافت یادگار متقدمین و
افتخار متأخرین شد تنبتل صورتاً و معنیً تمام ملاطف و جمال همش
و ظاهراً و باطناً مصروف متابعت محبوب ذو الجلال علیه الصلوة
و السلام من رب المتعال سردفتر ریشیان کشمیر است و ریشی کسی را
گویند که از زمره زاهدان و عابدان در ریاضت سخت صعب‌تر
باشد و خود را از اولاد و ازواج فارغ دارد و دست از جمیع
آرزوها و هوا و هوس بردارد چه جای ملک و مال و جناب حضرت
این شیخ با کمال درین امور ازین طبقه مفرد و ممتاز بوده مراعات
زهد و تقوی را بنهایت الغایت فرموده چون مبتدای کار حضرت

شیخ جذبهٔ الهی بود او را شعلهٔ عشق نامتناهی در گرفت و کار باره
تا رک دل تصانیف شیرین مقاله خواست باید که همت صوری و معنوی
را بهم که تعلقات زن و فرزند بود بر دست قطعه آنکس که ترا شناخت
جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی
هر دو جهانش بخشی دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند و دوازده سال
در مغارات جبال از همه بیگانه گشته به تنهایی گذرانید و جز
کاسهٔ چوبی نداشت و دوازده سال دیگر از آن هم ترک کرده
به یک کاسهٔ شیر گذرانید و هرگز در عمر به کام نفس نرفت چون شیر
هم موجب لذت نفس بود و مدتی آن را نیز ترک گذاشت و دوم
سال بر قدری آب جوی علامه اکتفا نمود و بیست و شش سال
نان غله نخورد و این مذکورات از غایت شهرت مستغنی است
قوت جبرئیل از مطبخ نبود بود از دیدار خلاق ودود و قوالعزمی
شیوهٔ رفتار او که بعد از خلاص من و ما و ایش من و ما یمن مندرس
شده بود تجدید و تزیین از آن گشته و نیز همت برباید داشت و
همت بر قتل نفس و شکست بدن عنصری گماشت و رایت اتباع

سنت نبوی را در قول و فعل برافراشت ملاقات حضرت سبحانی
میر محمد همدانی کرده حضرت میر قایل بکمالات ایشان شده‌اند و
تحسین نموده‌اند و با اکابر آن وقت مثل میر سید حسین سادانی بسیار
صحبت داشته بلکه از خدمت ایشان استفاده هم نموده بنابر اتصال
جوار کثرت ملازمت مینمود و با حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ سلطان
بدیکلی و بابا حاجی ادهم و امثال ایشان که هم مرتبه و هم سال بوده‌اند
اکثر وی را دیده‌اند و امی که ملازمت آن قدوة الاخیار را جهت
امیر عالیمقدار حضرت علی ثانی زبان زد مردم است نزد محققین
بتحقیق نرسیده و العلم عند الله بعد در شکم مادر بود که مردان غیب القاب شیخ
میکردند بمادرش سلام گفتند و بشارت از ائمه عارفین مجذوب به صاحب خبر
الابرار تولد آن قدوه کبار در سال هفتصد و پنجاه و هفت و وفات در سال
در هشتصد و پنجم نوشته‌اند اما مشهور آنست که در سال هشتصد و چهل و دو
رحلت نموده‌اند میگویند که سن شریف شصت و سه وقت نزع مرید
نام درویش بابا نصر الدین گفت هیچ آرزو داری گفت حق گفت
شیر منی میخوری گفت تمام عمر بجهت حق ترک کردم این زمان چرا بخورم

حق گفت و جان بحق تسلیم کرد حضرت بابا زین الدین اصلش از کشتوار بود
رباسنک نام داشت باشاره چینی بابا در کشمیر آمده و خدمت بابا
بام الدین که از خدمت شیخ مامور شده بود رسید و در صحبت حضرت
شیخ مسلمان شد در غار ضیش که مسکن دیو و پری بود بامر شیخ خلوت گزیده و
نفس کشی بسیار نمود چون در آن مقام آب نبود خدمت بابا
بالتماس دعای شیخ شمس الدین متوجه شده از زیر درختی بشارت
نشان آب یافتند و زیر آن درخت رفته آب جوی آوردند و
خدمت بابا زین الدین بنا بر ملال سلطان زین العابدین
در علی فف به تبت رفت و از همیجا احیای مرده کرده چون الحاج
سلطان که مریض بود بکشمیر آمد بعد صحبت پادشاه در مقام خود معاودت
نمود و چون وقت موعود رسید وقت رحلت وصیت کرد که مرا غسل داده
و کفن پوشیده در تابوت بگذارند و منتظر باشند بعد تفحص چون
در تابوت چیزی ندیدند بیت فانی ز خود و بدوست باقی انظرنه
که میشد و هستند و حاضران و طالبان ناله های غمناک کشیدند
و در جواب مامور شدند که بجای تابوت مکان قبر درست نمایند

باشاره غیبی خلفا و طالبان آن مکان قبر خود را بالای حظیره
بر پشته آن قبر که محاذی تابوت باباست قرار داد مذ رحمة الله
رحمة واسعة حضرت بابا بام الدین برهمن بود بوبه ساوی نام داشت
بدور زیارت کمالات انسانی از طی مکان یافته آن حاصل نموده
چون وقت هدایتش رسید حضرت خدمت شیخ نور الدین [illegible]
او رفت بعد گفتگو بوبه ساوی عروج روحانی با آسمان نمود و شیخ
معین خود را اشاره فرمود که انهم عقب روح او پرواز کرد و بوبه ساوی
آخر او به فضل و لطف واکرده و اسلام آورد و مسمی به بام الدین گشت
تا آخر العمر در بومه زوه که بالاتر از مقام مچه بون است به عبادت و
اشتغال نمود و بعد اسلام دوازده سال بر دست و صایم بود و افطار
بآب میکرد و آب از سنگ بر می آمد و محتاج بخادم نبود و نیل و بکه و
و یکدان منقر بود وقت رحلت فرمود که وعده غسل و تکفین بابا
زین الدین داشتم او در تبت است و در ساعت دم درکشید بابا
زین الدین را حاضر یافت و رحلت فرمود در بومه زوه مدفون است
بمقبره اش زیارتگاه خاص و عام است و محل فیض تمام حضرت بابا

لطیف الدین قدس سره از سردارزادهای برگزیده مردادون بود
پیش از اسلام آوردن بنام ... و شیخ المشایخ او را بلطیف الدین
موسوم ساخت دارادت و خدمت بنوجهت از دلیران این راه و
مردان درگاه بود حالتی عجب داشت مردم ترک دیناز و آموخته
اند اکابر این راه زیارت او دا دیده بعبرت می‌خندد و شیخ
قدس سره در صحبت اول از وی پرسید که مقصود تو چیست
گفت مقصود من دیدار شما بود و دوستی شما گفت دوست تا کار دوست
نکند نشاید که دعوی دوستی نماید گفت کار دوست چه بود گفت
امتثال فرمان حق گفت فرمان چیست گفت فرمان آنست که مسلمان
شوی معبود را بنده در آینده باشی گفت مسلمان شوم اما معبود خود را
بنده باشم گفت معبود تو کیست گفت صنم نظم سرگشتگان کوی تو یا جا
توهی مراد مقصد یکیست کعبه روانرا اگر صنم شیخ گفت اگر صنم
خدائی دعا بد صنم باشی نعره بزد و بیهوش افتاد چون بهوش آمد
بشرف اسلام مشرف شد بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین ترک سرداری و اهل و عیال کرد و همگی تن بریاضت داد و روزی

خاموش اهل سالک بنهر تا که تمع ترین سالکهاست چیده و شسته برای بابا
جوش میزد و بابا بجهت وضو بیرون آمده بود و شنید که سالک متکلم شده
میگوید که مرا مگذار که جان دارم و ذکر خدا میگویم بابا و دیگر شنید
و خادم را فرمود که سالک خشک را جوش نزده باشید بابا بجهة کثرت
رجوع مردم در موضع نوپش کرانه وا اختیار فرمود و همانجا وطن
گرفت و همانجا در گذشت و مقبره اش از مشاهیر مقابر است حضرت
بابا نصر الدین قدس سره خورد سال بوده بیماری بسیار کشید آنچه میخورد
هضم نایافته قی میکرد و والدینش از اعیان بودند مال بسیار
خرج کردند و علاج پذیر نشد تا روزی جماعتی را در خواب دید
در آن میان شیخی بکرم مربی معظم بلباس لوی پوشیده از شخصی پرسید
که اینان کیستند گفت جماعتی از ابدال اند گفت مرد پیر در میان
ایشان کیست گفت مرد پیر در میان ایشان کیست گفت این شیخ ابوالکرم
است که در مقام کمیوه زاویه گزین شده است و نشان علاج مرض
از آن عزیز بدیشان رفت تا آن واقعه را بکسان خود گفت چون پدر و
مادر را از عمر او کار بجان رسیده بود در همان روز در خدمت شیخ

قدس سره دریافتند و حال پرسید که رزدی رو تو صحبت گفت
بیان کرد گفت نام چه داری گفت بچه لقب مشهوری گفت نصر نام و
زاو تر لقب دارم و در او تر بزبان کشمیری پهلوان را گویند گفت
پهلوانی میتوانی کرد گفت اگر چه پیر باشم میتوانم کرد پس فرمود
تا طعام بیارند گفت بیا سیر بخور بیاوردند و سیر بخورد و بر حسب تمام
نهرم کرد و بعد از آن هرچه میخورد و کو را آتش میشد پس مرد با در خود را
وداع کرد و گفت من طبیب خود یافتم تا آخر عمر با وجود ممانعت
والدین بخدمت شیخ گذرانید و او ریاضت داد و هر گز از صحبت
شیخ جدا نشد و راز دار و محل اسرار شیخ بود در خطاب شیخ
در اشعار کشمیری که همه اش حکم و اسرار است و در اکثر حالات با و
وقت رحلت در جوار پیر است و حضرت بابا حیم الدین از مریدان حضرت
شیخ نور الدین است با مریدان در نمز کام پرگنه دیوه سر که گوشه
خوش فزا بود از دو آو منو چشمه جاری داشت و همت را بر
تقوی برگماشت و وقت خود از گیاه جنگل مقرر نمود و نفس کشی
بسیار نمود و پوست استخوانی بر دلیش مانده بود و در تنهائی خلد

گروه چشمه نهال کرده بود به رعیت نام الهی سبز شد و در همانجا مدفونست
بابا عثمان او حسب کمانی از نجبای این شهر است کمانهای قوت
نولسینده را اسکفند و از مفتی تا متواری همین لقب بود مدت در خدمت
بابا از کبراه اصحاب کمال بود بعد تحصیل علوم مذوق خدا پرستی
در طلب مرشد افتاده چون او در آنجا کسی بمرشد نشان نداد
راه حرمین گرفت در آنجا از جناب حضرت مرشد آفاق شیخ اسحاق
شطاری مغرب باری حضرت شیخ بهاء الدین گنج بخش شنید
گفت در اول قدم مقصود را گذاشته نشان مرشدش بتفصیل شنید
بعد ادای مناسک حج بجانب وطن دوید بملازمت شیخ رسید
و باعث اشتهار او شد و کمر خدمت و اطاعت را بجان بسته
وارد و وارسته همگی راه خدا گرفت و صحبت و خدمت مشایخ
آن وقت را نیز مداومت نمود و مثل حضرت شیخ نور الدین و بابا
حاجی او هم و امثال ایشان چون فوت نمود در مقبره سلطان میش رومی
مقبره میرزا حیدر کاشغری آسوده خانواده بابا عثمان بهی
حق تعالی در علم و تقوی برکت داده و زیارت شیزا

کار با فضیلت و علم افتاده و بتقریب چند بسیاق تاریخ ذکر بعضی ازین
رساله بجای خود خواهد آمد حافظ فتح الله خوشخوان خلف خلیفه
بحر ایقان شیخ احمد خوشخوان است در جوانی مظهر انوار سبحانی
و مورد اسرار ربانی شد کسب علوم عقلیه و نقلیه بسیار کرد و مسند
اسلاف را در وقت خود زیب و زینت عجبی داد ارباب ارادت را
مراعات با آداب طریقت منظور میبود و صاحب جمال و جلال بود
و در مذکورات معرفت و تصوف دستی داشت از سخنان اوست
که میگویند که فلان از خدا دور شده است این غلط محض است
چه کسی از خدا دور نیست حیدر شاه پسر سلطان زین العابدین
بعد واقعه پدر بتخت و تاج رفعت یکسال و دو ماه مملکت رانی
کرده تغیر وضع پدر نمود و قواعد امن را بر باد داده و اهل مست
در عالم مستی از منظر افتاده گردنش شکست از دنیا زود در گذشت
در سنه هشتصد و هشتاد حسن شاه پسر حیدر شاه بعد پدر بر سریر
سلطنت نشست و از راه تن پروری و نازکی تن بامور خطیر سلطنت
نداده بعیش و عشرت و در علم موسیقی پرداخته و حکومت خود را ضایع ساخت

گویند هزار و دویست قوال هندی نوکر داشت و بحال رعیت شاکر پروری
میپرداخت و محافظت اطراف بکیفیتی از لوح خاطر انداخت گویا
مصداق حال اوست بیت که چون شد شه خراب از آب انگور ولایت
کی تواند داشت معمور. رفته رفته کار بجایی رسید که مردم
بهلول پوره وغیره که خراج بپادشاه کشمیر میدادند ورد کرده آنجا
تازی بت سپهسالار با فوج عظیم بر مردم بهلول پوره رفته از طرف
حاکم لاهور تاتارخان مقابل شد آخر تازی بت شالکوت را
تاخته تاتارخان اراده کشمیر کرده بود و مغلوب خوف رعیت شده
از کاجی وار برگشت لیکن بهلول پوره وغیره بتصرف خود در آورد
مخفی نماند که در زمان حسن شاه آتش عظیم
واقع شده مسجد جامع سوخت و پادشاه متوجه تجدید تعمیر شد
بار آتشکی تمام بهتر از سابق در عرض سه سال و دو ماه مرتب کرده
سلطان خانه در انقش و نگار بیا و خطوط و کتابه و در لوا
بکمال زینت بکار برد بعد اتمام مسجد
باز آتش در محله علاء الدین پوره واقع شد خانقاه معلای میر کبیر

سوخت سلطان که همت بتعمیر آن بسته و اطراف آنرا خانهای مردم
داشت از آنها بزر خرید و داخل صحن خانقاه نمود و قاضی حمید الدین
پدر قاضی ابراهیم مورخ تولیت خانقاه و بقاع جز آن فرمود
ملک احمد ایتو وزیر از نسل چندان سنجر رینه از ماگریان حسن ماگری
در عهد او سپهسالار بود مند و ملک احمد ایتو مسجد سکینی در محله مابایان ویدهم
بنا نموده متصل آن برای خود مزار سکینی تعمیر کرده که الحال بدو نسبت
تا الآن معمور و موجود است و در زمان سلطان حسن شاه واقعه عظیمه
که روداده است که میر شمس عراقی بتقریب سفارت از جانب سلطان حسین
میرزا والی کشور خراسان آمد و مکتوبی از سلطان با یک پوستین
کیمش از لباس خاص سلطان شاه برای حسن شاه آورده و اظهار
فرمایش بعضی تحایف کرده چون در همان ایام وقت وفات حسن شاه
روداده و میر شمس عراقی از تهمت و سه سال مکث طویل در کشمیر اتفاق
افتاد هر چند از نمرتبه سعی پیش رفت مذکورات مذهب کرده بود
صورت نگرفت دخود را بظاهر در سلک مریدان شیخ السالکین حضرت
بابا اسمعیل بوده و علم نداشت و در ضمن کرده و عقاید باطله را نهاده

جا داده و در میان امرای کشمیر بلطایف الحیل نفاق طرفه انداخته
بعد مدت هشت سال در زمان فتحشاه باز روانه خراسان شد چون
سلطان حسین میرزا بر خیانت و خلل باطنی او واقف گردید از
نوکری خویش برطرف نمود و باز بجهت ارادهٔ کشمیر فرمود
چنانچه بمحل خود مرقوم میگردد و مدت حکومت سلطان دوازده سال و
پنج روز بوده در اثنای اتمام مسجد جامع واقعهٔ حسن شاه
بمیان آمد سقف و دیوارهای دو جانب تا تمام بود ملک ابراهیم
ماکری از سرداران آنوقت بود و توفیق اتمام آن یافت
در تاریخ هشتصد و نود و سه درگذشت مخفی نماند که تا آخر عهد
حسن شاه امور سلطنت سلاطین بضبط و ربط تمام و استقلال و انتظام
صورت انصرام داشت باوجود بی پروائی این دو پادشاه
عیاش کسی از امرا اقدام از جادهٔ اطاعت و انقیاد بیرون
نمیگذاشت چون واقعهٔ حسن شاه روداد امرا و سرداران سرکشی
و انحراف را در خاطر جا دادند و بنای دورویی و منافقت و
مخالفت نهادند و جمعی بجانب سلطان فتحشاه مایل شدند

وبعضی محمد شاه را تحریک مینمودند ازین جهت رخنهٔ کلی در مملکت کلی
در مملکت کشمیر جا گرفت و درین میان میر شمس عراقی کرة ثانیه بکشمیر
اتفاق افتاد و بعضی از امرای چکان که درآنوقت مرتبهٔ نوکری و
کوکلتاشی در خاندان سلاطین داشتند در ارادت میر شمس آمدند
مذهب او را قبول کردند این معنی را منجر بمخالفت مذهب هم شد
و صورت فساد و عناد در میان امرایش از پیش راه یافت
و هرکس راه خیره سری و فتنه انگیزی شتافت چون این وقایع
در ضمن اوراق آینده مرقوم کلک حسرت سلک خواهد شد اولی
انست که احوال حضرات عالیه درجات قدس الله تعالی ارواحهم
که از اواخر سلطان زین العابدین تا دور فتحشاه و محمد شاه
که زینت بخش مسند هدایت و تقوی بودند طراوت افزای این
اوراق گردد که علت غائیهٔ تحریر این نسخه مدرکهٔ حضراتست حالات
بعد آن حالات پادشاهان بین التفصیل والاجمال مرقوم خامه
عبرت سگال شود بمنه و کرمه حضرات سادات بارها سایهٔ نعمت بزرگوار
که در عهد سلطان زین العابدین از ولایت آمده کشمیر را بقدوم خود

مزین فرمودند میگویند که هفت برادر بودند بسیار مرتاض و فیاض
بودند درون قلعه زیر کوه ماران در جایی که حالا راه بالا نشین
آستانه حضرت مخدوم شیخ حمزه است آسوده اند و اسامی
ایشان بدین تفصیل است حضرت خواجه سید جلال بخاری حضرت
سید خواجه حمید سید احمد سید باقر حضرت سید حسن حضرت سید
ابراهیم حضرت سید جعفری بخاری قدست اسرارهم رحلت سید بزرگ
خواجه جلال هشتصد و نود هجری واقعست تفصیل احوال ایشان
معلوم نیست میگویند که همراه حضرت سید محمد مدنی تشریف آورده
جمعی از منسوبان ایشان در محله نوشهره تا الآن بر مسند تقوی نشسته اند
و اظهار نسبت خود ابا و عجدا بایشان مینمایند والعلم عند الله
حضرت سید برخوردار قدس الله تعالی سره از نجبای سادات است
بکمال صوریه و معنویه مشحون و بتجلیات قرب الهی و جذبات قویه
مقرون چون خطه کشمیر را بقدوم خود مزین فرمود در محله دانه مزار
که منتهای معمور شهر است سکونت نموده مهبط فیوض الهی بود عمر بسیار
یافت چون براه اصلی شتافت سلطان وقت موفق بتعمیر خانقاهی

برای خادمان او شده وریکی از حادثات صورت انهدام گرفت بعد
آن در زمان حکومت چکان باز تعمیر یافت که تا الان همان صورت
و نشان موجود است و مقبرهٔ حضرت سید قریب بخانقاه است
محل فیوض و برکات و زیارتگاه اهل مناجات اولاد آنحضرت
در محله مسطور اقامت دارند بالیوم زیارت و احفاد ایشان
نسلاً بعد نسل در مقام فقر و خداپرستی مستقیم اند بعضها رتبهٔ
عارفان داشتند شمس الدین بغدادی قدس سره صاحب کمالات
و حالات عالیه بود در زمان سلطان زین العابدین کشمیر را تقدم
خود مزین نمود و در مقام زینه پور که در آنوقت بنا یافته بود
بجهت لطف هوا و فضای دلکشا سکونت اختیار فرمود مطبخی
بابرکت و وسعت داشت روزی مولانا خاکی را که خادم
خاص شیخ بود وقت طیاری دیگدان فرمود که نمک بیاورد و سرعت
خود را بطی مکان برتهنه رسانید دیگر و از نمک بر پشت بار کرده
به پیر محال رسید بشدت باران و فوز آب نوا انت عبور کرد
بشیخ حاضر شد و خاکی اا ز آب که زهید نهوز و یکدان نا پخته بود

که بتنگ رسیده و ده یازده روز آمد و رفت را در یک ساعت طی کرده
برگشت طرفه شوری در ارباب ارادت انداخت و در یافت حالات
و کارنامه شیخ ازین قبیل بود خلق وسیع و شان منیع داشت
چون ازین دار رحلت فرموده در همان مقام زینه پور با جمعی از
مریدان و معتقدان مدفون شد حضرت سید جعفر از اکابر سادات
و از اصحاب مقامات عالیات انزوا دوست میداشت و نظر به
غیر حق نمیگماشت چون رحلت نمودند در موضع راول پوره که
از شهر مقدار دو میل بر پشت مضجع نمودند مقبره ایشان زیارتگاه
خاص و عام و محل فیوض تمام است در موضع گرینده پرگنه بیروه
هم مکانی بآن منسوب بزرگوار میکنند لیکن بجهت عبور جسمانی
یا روحانی چون ایشان بوده والا قبر شریف در راول پوره است زیارت و
تبرک ذکر حضرات ریشیان که در آن وقت بودند حضرت بابا بام ریشی
قدس سره العزیز مسکن اصلی او قریه حیدلو بود در اطراف شهر [illegible]
بار صاحب اموال کثیره و اهل شوکت از وزرای سلطان زین [illegible]
بود و بسبب توبه ایشان آنست که روزی به شکارگاه دید که هر [illegible]

وانه در دهان گرفته میرفت باین حال از اسپ فرود آمد تا شب نظاره
آن فرو رفت گفت که مورچگان برای زمستان باین تنگ دیوی
توشه برمیدارند و ما برای آنجهان خوشه برنمیداریم ترک
منصب کرد و بر دنیا پشت پا زده دست از هر چیزی برداشت و
در کار شد مصراع تا نیاید یک جذبه ترک دنیا کی شود مدتی در خدمت
شیخ زین الدین قدس سره استقدام نمود چون قدم در سلوک
محکم ساخت بکشف احوال پرداخت اجازت یافت که در کوهستان
ریبوه در برکینه بالکل گوشه نشین شود که اینجا دیوستان بود
بانگ نماز بلند میخواند دیوان مقاومت نتوانستند نمود و منقاد شدند
و اکثر در ربقه اسلام در آمدند و همانجا تا عمری بود و همانجا آسود
بابا شمس الدین قدس سره وطن اصلی او پرگنه مرو است هرگاه
دست ارادت بدامن فیض مآمن بابا بام الدین قدس سره زد
در موضع کر در رفته بعبادت الهی و ریاضت و خانقاهی مشغول شد
معنی موتوا قبل ان تموتوا حاصل نمود و بریاضت بی نهایت چون قوت
برخاستن نشستن در خود ندید عمر در تابوت گذرانید حتی الامکان

سعی و عبادت در انجا هم میکرد یکی از مخلصانش بتقریب مهمی
از مهام ملکی با لشکری بملک تبت بجهار به رفت هر تیر و تفنگ
که با او میرسید از سرش بدر بابای ل زنده دفع میکرد ناگاه
خبر کشتن او باهل خانه رسید ریش پیش بابا رفته حقیقت حال بیان
نمود ایشان فرمودند که زنده است من واقف بلای او شدم
این را الکبی اظهار نخواهی کرد زن ناقص عقل اظهار اینمعنی نمود
از جای قدیم بموضع ناویکام پرگنه دیوسر انتقال فرمود چون
مخلص قدیم آمده بابا علیه الرحمه را التماس بازآمدن کرد
قبول خاطرش نیامد در قریه مرقوم مدفن دارد و زیارتگاه خاص
عامست روزی میر ریشی موذن را فرمود آذان بگو گفت هنوز
وقت نرسیده بعد از لحظه رجوع بباطن فرموده بار دیگر تاکید صریح
کرد و گفت حالا وقت است که درین ساعت فرشته که بصورت
مرغ رسید بر آسمانست آذان میگوید بابا علیه الرحمه را از منیخن
تسلی خاطر شد بحال باطنی او خبر یافت شیخ پیرباز قدس سره از
قریه زاره ون از زمن بچه است درسن ده از ده سالگی در خدمت

سلطان الحق والدین شیخ نور الدین قدس سره را عنایت چون بآخر

رسید فرمان یافت که در صحبت شیخ عبد اللطیف شتابد شیخ شریف

استوار که در چهارتن کام استوده است نیز در صحبت او بود و هر سه بزرگوار را

حکم شد که در قریه او ترمل بمقام چوترابال مقام سازند مدتی

در آن مقام فیض انعام مشغول بحق بودند و افطار بگیاه جنگلی نمودند

چون شیخ عبد اللطیف قدس سره بمقام لوشکر رفت شیخ شریف

بچهارتن کام و شیخ پیر باز بمقام چوترابال نشسته بود روزی آن گیاه

که خوراک ایشان بود پیش شیخ عبد اللطیف آوردند سخت بود که

اثر طبخ اندک داشت گفت چرا چنین کردند شیخ شریف گفت که

شیخ پیر باز ساگ خشک می آرد و از آنست که اثر طبخ کمتر می یابد

شیخ پیر باز گفت که از گیاه سبز تسبیح میشنوم از آن جهت نمی زنم

نظم هر گیاهی که از زمین روید ** وحده لا شریک له گوید

و اگر بزنم خون از و جاری میشود روزی شیخ گفت که ببینید

تا خود چه میخورد و شیخ شریف فرمود که ما نشنوانیم دید که شیخ

پیر باز صاحب غیرت است شیخ عبد اللطیف خود با اینکار مشغول شد

دید که شیخ گیاهی هیچ زود خشک نه تر بعد از آن شیخ عبد اللطیف هم
ترک کسب ها سبز نمودند او را خدمت نفرمود و بسیار غیرت
کرد و گفت که چون زبان نشنید پس بچه تر زبال چند سال کند زهند
بعد از چند سال باز زبان آمد و مشهور است که شیخ پیر بازرا دو خادم
بود ریش تراشیده و بسیار از و کلان تر روزی در امرا و خلاف کردند
در جنگل نشسته اند روز دیگر می بینند که ریش هر دو بر زمین افتاده
و هیچ موی نمانده باز پشیمان شده آمدند و توبه کردند شیخ
برای ایشان یک حجره فرمود در ان حجره دو قبر ساخته اند تا که
بودند مشغول بعبادت بودند چون رفته اند در آن دو قبر مدفون
شدند بابا رجب الدین قدس سره از خلفای بابا بام الدین است
و دانای اسرار بوده است برادر از ولایت آمده بودند و دیگر
و شکر الدین قدس سره مدتی چند در لباس نوکری میکردند
بصحبت و نظر بابا بام الدین ترک از دنیا برداشته اند و تخم طلب
الهی در دل کاشتند بابا رجب الدین و آبان کوه ناگه نارن
بر کنار رند اخته ما کوشه عزلت نمود و وفات خود از کتاب کلام

نمود و بود از ده تن از ریشان درین مکان تا آخر عمر بتجرید
و تفرید که زه اهند در خواب گاه او در بلندی موضع مذکور و اقعست
مرجع خاص و عام بابا حیدر ست قدس سره از خلفای بابا بام الدین
است بعد ادای حقوق خدمت و ریاضت حسب الامر مرشد
اهل سعادت در موضع اکهال پرگنه لار وطن اصلی اش بود در زهد و
و ریاضت بکمال سعی نمود قصد زن فاجره که بتکلیف فعل نامشروع
نمود و پستان عضو خود را بریدند مشهور است که در قریه اکهال
مدفونست اصحاب پاکیزه وشت بابا دریا دین قدس سره مدت
مدید مرید شیخ زین الدین بود سالها در خدمت او استقدام
مینمود چون اجازت یافت در تمام کیمشر گردید چون در خدمت
شیخ فخر الدین که در مقام رتل پرگنه پهاک با کرامات شامله
و مقامات کامله نشسته بود رسید با وی مشورت کرد که کجا نزول
نماید شیخ فخر الدین قدس سره برین جا که اورا جای بنماید هر دو
بر زگ رو بجنگل نهادند غاری یافتند که ماهول او بوده پس
شیخ دریا دین در آن غار منزل ساخت حال او چنان بود که اول

روز پنجشنبه از مقام خود بر جستی و بر قلهٔ آن کوه که غار او در آنجاست
خود را پنهان ساختی و هیچ کس برای جستن همراه نمیگرفت تا
شش روز او را هیچکس نمیدید و روز آدینه در مقام خود میدیدند
در همان شب شنبه فطار میکرد و روزی در مقام قطاع الطریق
افتادند هرچند اسباب ایشان در آنجا آنرا غارت نمودند
چون خواستند که بروند و متاع نقره را قسمت کنند همه کور شدند
پس افتان و خیزان بدست و پای بر پهلو غلطان در خدمت
آمدند همه اسباب را بخانه اش آوردند و در پای افتادند
شیخ قدس سره بخلق کریم خود عفو فرمود و برای ایشان دعا کرد
تا همه بینا شدند و ترک آن کار نمودند وقتی شیخ بنیت
اربعین در غار در آمد وصیت کرد پیش او هیچکس نیاید او را کسی نبیند
چون آن مدت معهود تمام شد خادمان در غار در آمدند هیچ
غیر از کلاه و خرقه از وی نیافته اند در خواب دیدند که میگفت
که بر آن غار مقبرهٔ او سازند همچنان کردند اکنون آن مقبره زیارتگاه
خاص و عامست رحمة الله علیه بابا الیاس از بزرگان کامراج است

در خدمت بابا زین الدین تایب شد بام مرشد در مقام شیره کوت
در حدود شش ماه ریاضات شاقه کشیده عمر در همان سمت بسر
برد و در موضع حدول بوره پرگنه کامراج آسود خلفا هم داشت
حضرت بابا شکر الدین قدس سره مسکن اصلی او قریه آرت ازبین
پرگنه پانچهامه بود چون داعیه طلب از دل او سر زد تمام اموال
در راه خدا صرف نمود و طلبکار پیر شد و در خدمت شیخ
زین الدین قدس سره آمده و در کار شد و دل از ماسوی الله
برداشت و روی از غیر حق بگشت چون از انجا بمقام شیره
کوت تشریف فرمود در زندگی خود قبری راست کرد روزی
یکی از اهل دنیا از علتی که بجکیه خود را در آن قبر پنهان نموده
از روز تا بشب در کمین بود چون شیخ از آن حال آگهی یافت
وصیت کرد که اورا در آن قبر مدفون نسازند که در آن پای
دنیاداری در آمده است همچنان کردند کبری بود بر جاده
رهبانیت نشسته صاحب حالات عجیبه و مقامات عزیزه در
ساوی نام داشت روزی در مسجد جامع کلان راکه در شهر است آمد

گرفته آن برهمن از مقام خود آب از چشمه بر کنار می باشید و آتش فرو نشست او را دید که بر بام مسجد ایستاده آب میباشید و نزد وی میباشید و پرسید که از کجا می آورد از مقام او تا مسجد ده فرسنگ راه بود چون در خدمت بابا شکر الدین قدس سره آمد شیخ او را به پیش خود خواند و گفت که از کهن کاه خمولت در بیشه انگشت نمائی بر جست است آخر بعد از گفتگوی بسیار صحبت و شهادت بتوفیق باری ایمان آورد یکی از مسلمانان حق شد بعضی گویند که مسلمان نشد و لیکن مراجعت نمود و زنده در غار در آمد بعد از ان او را هیچکس ندید نقلست که ریکی ریشی قدس سره متقی زمان مرید شیخ بابا شکر الدین است یکی از ریشیان خود بجای دوستان چند کس همراه گرفته در کشتی نشست چون در تالاب الر رسید ماهیان از آب بر جسته در پای افتادند ساکنان کشتی این حال بدیدند تعجب صبر کردند ماهیان بار خود را در آب زدند تا باز یک ماهی بر جست در پای ریشی افتاد همراهان صبر نکردند و آن ماهی را گرفتند بریان کرده بخوردند بعد از ان هرگز این حال را ندیدند چون بار دوم خدمت ریکی ریشی رسیدند لباس تقوی از همه برکشیده گفت که ظهور مخفی

بطون بناسند کسوت دنیادارانه بپوشید آن ریشی که با یهان در
پای او افتادند شیخ رویی ریشی بود و بابا لولی حاجی از ساکنان موضع حلو
پرگنه آدون بود زن نمی خواسته بود وقت صحبت زنش خوش نکرده
خلع بمیان آمد اینمعنی موجب بروت دلش از دنیا شد راه
کعبه گرفت دوازده سال سیاحت کرده بکشمیر آمد و باشارت غیبی مرید
حضرت بابا نصر الدین شد بقیه عمر در صحبت شیخ گذرانید وقت رحلت
در آستانه چرار در جوار پیر بزرگوار آسود شیخ اوتر بهکور سردارزاده
بود بحسب اتفاق در عالم جنون افتاد و شیخ زین الدین قدس سره را
بطلب او فرستاد و تا پیش شیخ قدس سره رسید او را دید بهوش آمد
در کار رسید تا بمقامات ولایت راه یافته چون باجل موعود درگذشت
در مقام عیش مقام مدفون شد اول کسیکه از طبقه بهکوران در کشمیر نزول کرد
ملک حسن بود که ترک دنیا کرده براه طریقت آمد و صاحب کشش بود
هنوز از تربتش بوی ولایت بمشام اهل سعد می آید و ملک حلال بهکور
که اکثر مردم این دیار بولایت او معترفند از کرامات و مقامات
او معتقد نیز ازین قبیله است خانقاه کوجواره بنا ساخته اوست

ذکر ملک اسمعیل

دختر ملک سیف الدین که یکی از وزرای سلطان سکندر بت شکن است
مرید میر سید محمد همدانی قدس سره در تحت یکی از والیای کشمیر
آمده آخر زوجه ملک جلال الدین شد و برای خانقاه مذکور جوی آب
از سندلار دریای خوش آب آورده و باین فیض جاری کوی
سعادتمندی بر دو طعمه کل اشتهار یافت آب همان جو را برای مسجد جامع
اشتراک قرار داده اند شیخ لدی کهطو و شیخ نوزی ریشی و بابا لدی
کنای مریدان شیخ عبد اللطیف آمد قدس سرهم و در مدت دوازده سال
شیخ لدی کنای در خدمت او استقدام نمود و در خدمت اطعام و
معلوم نشد که از چه نوع بود آخر دیدند که بجای کسترکرم و شور روزه
مسکینان و معلوم نشد که دیگر چه میخورد و بابا لدی کنای در ریاضت و
خدمت مرشد دقیقه نامرعی نگذاشته چون وقت رحلتش رسید
وصیت کرد که در مقام زندهیال مدفون نمایند بنا بر خوف غلبه جرس
که در آن جنگل کور شد مردم را شکافته مرده ها را بر آورده میخورد و
خاوندان در مقام پوشکر دفنش نمودند صبح وقت فاتحه معلوم کردند
که قبر خالیست متحیر شدند بعد ساعتی خبر آمد که در مقام زندهیال نهان

کفن مضطجع است در همانجا خادمان رفته حال را دیده از حرکت خود
نادم شدند و بابا را همانجا مدفون نمودند مرجع مردم و محل فیوض
فتوحست شیخ لچم ریشی مرید شیخ عبد اللطیف و خادم او بود چون نیت
طعام کردی سبد طعام بی تحریک عزیزی در مجلس کردیدی ازان طعام
بفقرا رسانیدی شیخ اوت ریشی مرید او بود صاحب کشف و کرامت
و پرهیزکار وقت شیخ نوزی ریشی مرید شیخ عبد اللطیف ست قدس سرهما
قوت خود بکسب زراعت مینمود و وجه کسب را بتعمیر پلها و رباطها صرف
نمودی و بفقرا و مساکین بذل فرمودی روزی در مقام او
شصت کس وارد شدند شیخ قدس سره دیکچه هشت سیری پر از طعام
قسمت کرد همه سیر شدند و دیکچه همچنان پر از طعام بود چون ازان پرسیدند
گفت بسم الله الرحمن الرحیم اگر بتمام عالم برسانم میرسد روزی در مقام
خود حاضر نبود و بچند فرسنگ از خانه خود دور بود درویشان فرصت یافته
در صندوق شالی در آمدند شیخ قدس سره از همانجا آواز داد و حاضر
حال پرسیدند گفت درویشان در شالی افتادند چون بمقام رسیدند همچنان
شده بود دیدند درویشان چیزی نیفتاده که بدان آواز رسیده بود

در قریه لولی پوره کهنه مدفونست حضرت بابا حنیف الدین قدس سره مرید
بابا زین الدین قدس سره بود مدتی در خدمت او استقدام
نمود باجازت مرشد بر کوه دارا از کوه ماینجهامون در حجره مدتی
او را هیچکس ندید مستتر و مخفی بود چون اهل اخلاص و مردم آنطرف
باشتیاق تمام در مغاره او آمدند بصورت ماری قوی هیکل حاضر شد
چون همه فرار نمودند بعد از چند روز مریدان از فیض آثار او مشرف شدند
سالها در آن کوه مستور بود وقت حاجت گیاهیکه چارپایان میخورند
می خورد و پوست او چون پوست پل درشت شده بود و بعد از [illegible]
رحلت فرمود در قله همان کوه مدفون شد محل فیض و فتوح است
حضرت نوروز ریشی قدس سره از مریدان خاص بابا رجب الدین است
جمال ظاهری بسیار داشت صفه او دور و دراز است بعد از وفات
بابا رجب الدین تربیت مریدان او نمود قایم مقام شد صاحب کشف
و ریاضات بود کارهای عجب کرد بعد ظهور کرامات مشهوره بتقریب
ادای حاجت قرضداری سر بسجده نهاد و جان داد مردم این امر را
حمل بر [illegible] کردند و هم در بند آن بودند و این شیخ نوروز ریشی

۲۱

درای نوروز باباست که در موضع کهاک آسوده است و متاخر بسیار
است شیخ هروی ریشی قدس سره از مریدان بابا رجب الدین است
تربیت از شیخ نوروز ریشی یافته شیخ لوندی ریشی قدس سره از مریدان
هروی ریشیست بنجاه و چهار سال چله کشید و آنزو اکز ید اصلا روی
نان نداید صاحبکمال و علو حال بود حضرت اسمعیل قدس سره خلف و خلیفه
حضرت حافظ شیخ محمد ولد شیخ احمد خوشخوانست که ذکر هردو گذشت عالم
بعلوم ربانی و کاشف رموز سبحانی بود در ورع و تقوی
دستی عجب داشت در عهد خود شیخ الاسلام کشمیر و مرجع صغیر و کبیر
نقیر و قطمیر بود و خانقاه کلان و دو طبقه داشت یکی در دامن کوه
ماریربت در جاییکه الحال مقبره ایشانست دوم متصل مسجد جامع
برابر مزار اجداد و آبای ایشان هردو خانقاه آباد بود چهار صد
صوفی اورادخوان هر روز حاضر بوده روزینه از ایشان مییافتند
و سوای آن مسافری از فقرا و طالبان علم بکثرت و هجوم میآوردند
و شهنشاه اکثری از ولایت ماوراالنهر و هرات باین شهر میآمدند
نان از مطبخ و خانقاه او میخوردند برکت در مال و زراعت خصوص

انموزار از مشایخ بسیار بود ظاهر و باطن تربیت طالبان می‌فرمود
و کتب بسیار با لوازم دیگر وقف خانقاه کرده و شیخ مذکور از عهد
شمسی چک که مرید صادقش بود در گرفته بود که چون وزیر او شوی تمامی
اهل اسلام نمائی و هدم بت و بتخانه فرمائی چون بعون مبارک ایشان
بحکومت رسید وصیت بعمل آورده و ترویج شرع متین بسیار نمود
برای شیخ خود قریب بابا محمد سید نورستانی که مدفن آبائی و اجداد
شیخ نزدیک همان جهت بنای خانقاه دو طبقه کرده و حجره‌های دو
طرف بالا و پائین معمور ساخته و بعد فوت شیخ مطابق وصیتش این
کتبخانه و مطبخ بحال بود بعضی دهات و مداخل دیگر که داشت وقف
خانقاه نموده بود تا یکهزار و یکصد و پنج این خانقاه بحال بود
بعد از آن بحادثه آتش سوخت و چندین تن از اولیا در آن خانقاه
جا و تها کشیدند این شمسی چک در پیش مزار دروازه حضرت شیخ بهاءالدین
که بنای آن در عهد سلطان زین العابدین بود مدفونست بیرون از
متصل خانقاه چشتی از دو قبر کمی با سنگهای قبر برابرست بعضی
گویند که پسران او بند یا برادران من از عهد ملک سیف الدین

چند برادر از قوم ملکان زینت بخش مسند عرفان بودند بتفصیل
اسمای ایشان با مکان دفن ابدال بدین موجب است حضرت ملک گنه
در موضع اچهن پرگنه شاوره ملک ارغوش در موضع لاسی پوره
پرگنه شاوره و حضرت ملک آل پال در موضع آزموله و حضرت ملک قرا
در موضع سترن و حضرت ملک اسمعیل در موضع چترا کام پرگنه شاوره
زینه پوره و حضرت ملک در موضع وهه پوره پرگنه شاوره حضرت
جلال تهکور در محله کوچاره متصل چنارهای چارسو محمد شاه پسر حسن
شاه بتاریخ هشتصد و نود منصوب تخت نشینی شد در اوراق سابقه
بقلم آمد که نظر بر صغر سن او که هفت ساله بود زمام اختیار ملک بدست
سادات بیهقی افتاد و ایشان نسبت با مرای کشمیر باستعلا و افتخار ست
خود سلوک بجفا میکرد که ازین جهت امرا در کمین مانده سر بشورش برداشتند
زدار الاماره چهارده کس از سادات که کلان تر ایشان حضرت سید
حسن بود بشهادت رسانیدند فتنهٔ عظیم برپا شد مزاجها مختلف گردید
مردم در فکر رخنهٔ سلطنت افتادند و از هر گوشه قابو جویان سر
بشوخی و فتنه انگیزی نهادند ازین جهت بکنکاش بعض امراو

پادشاه دو سال و هفت ماه محمد شاه معزول شد و باتفاق بعضی معتمدان
راه فرار اختیار نمودند و خود را باطراف کوهستان رسانید فتح شاه
ابن ادهم خان بن سلطان زین العابدین که در نوشهره کوهستان حاکم بود
باستظهار مردم کار طلب اعانت ملک سیف الدین روز یکشنبه جلوس
نمود چون تمام حکومت کشمیر در آن حین تعلق باو داشت ملک شمسی چک
باتفاق ملک سرنگ رینه و ملک موسی رینه بمخالفت ملک سیف الدین
کمر بسته انواع مخالفت نموده رفته رفته کار منجر بقتال کشید و
و در عین محاربه ملک سیف الدین بکار آمد و ملک موسی پیاده گشته
از هجوم عوام بخاک افتاده زخمهای کاری خورده درماند که بعد
نیز ملحق عدو خود شد چون هر دو ملک راه عدم گرفتند وزارت ملک
شمس چک تعلق گرفت اما احوال عالم مثل عهد ملک سیف الدین که
در عدل و احسان بی‌نظیر بود زیب و رواج نداشت بسبب بی‌روایی
پادشاه منجر بمخالفت امرا خصوص میر سید محمد و ملک ابراهیم ماگری
و ملک کاجی چک و ملک عیدی رینه که از مقربان و ارباب اقتدار بودند
شده در میان اینجماعه و شمسی چک باغوای ملک موسی چادوری

محاربات عظیم دست داد ذکر استقلال میر شمس عراقی و انحراف بهم

در میان مردم کشمیر مخفی نماند که از جمله واقعات عجیبه و مشکله که

در زمان فتحشاه و تسلط ملک موسی رینه در کشمیر روداد آمدن میر شمس

عراقیست که پیشتر در عهد حسن شاه بتقریب سفارت درین شهر رسیده

توطن نموده بود چنانچه گذشت چندی بظاهر هواداری صوفیان

و متوسلان ولایت دستگاه شیخ اسمعیل کبروی قدس سره در زمره

مروجان ملت اسلام [illegible] شایع بود و اهل شده و ارادت

خاص بجناب شیخ ظاهر کرده و در باطن معنوی بابا علی که از

مریدان خاص حضرت بابا اسمعیل بود بهم رسانیده و او را اغوا

نموده چنانچه بنا بر همواری وضع و آراستگی ظاهرش که زبانی

بیانی داشت و بعضی علوم غریبه میدانست شاه خدمت بابا اسمعیل

بمریدان خود گفته باشد با این مشغول نشست و برخاست نکنند بابا علی که

نادان محض بود بیشتر از همه با او نشسته بلکه بظاهر و باطن با او پیوسته

و ازین غافل است ارزه مرد بظاهر هموار مردمان در جاکه [illegible]

رزم بود و دام بیشتر با وصف آن شمس عراقی متردد بود [illegible]

و بازمراجعت بکشمیر شده پیش از آمدن خود کسی را برای تحقیق احوال
بکشمیر فرستاد معلوم کرد که خدمت بابا اسمعیل بکبر سن رسیده
و دامن از صحبت خلق کشیده است و بازار بابا علی گرم ست حیلهٔ برای
بابا علی نسبت کرمن ترک دنیا کرده خلافت از جناب حضرت سید محمد
نوربخش یافته بکشمیر می آیم بابا علی بکثرت هنگامه تمام باستقبال برآمد و
اعتقاد تمام بهم رسانیده در خانقاه خود نشانید مریدان خود را
حواله او مینمود و اظهار سید محمد نوربخش نسبت برای فریب
عوام مینمود و این سید محمد نوربخش از خلفای حضرت امیر کبیر
علی ثانی است و انتساب عراقی بجناب ایشان افترای محض است
سبحانک هذا بهتان عظیم چون بازار خود را گرم کرد با اکثر مردم
مختلط و مربوط شد رفته رفته خفیه بترویج مذهب اهل تشیع را
جاری نمود و تبعی بابا علی مرجع اکثر علمای کشمیر شده خانقاه
در حدی بل و آشیانه بنا کرده در انجا سکونت اختیار نمود
خلوتها بجا آورده بریاضت شاقه تن داد خوب گفت هرکه گفت نظم
از ریاضت کیشان ببرون غافل مشو سنگ میریزد فلاخن پرشکم چون

بالازمان سلطان بهمن شاه و مردم را وعده های ظهور کرامت

و خوارق خود بسیار داد و اکثر ساده دلان فریب او خورده

به وعده های او دل بسته اند چه ساده دلند که آب خضر طمع دارند از

سراب غلط اما جناب محمد شاه اصلا کسی را قدرت اظهار و اشتهار

نبود و در تنهائی بود امر تشیع و نشر هر جا باتفاق مخلصان بابک

در شهر و قری دهشت می رسید سعی انحراف مذهب حق المعتقد و می کرد

و خود در حجره ساده دلان و نادانان تعلیم می نمود و در آن اثنا

ملک کاچی حکیم که خواهرش در نکاح محمد شاه بود و اختیار مملکت داشت

باتفاق عاز سخان آمد و رفت نزد میش عراقی کرده بلکه به مدت

[illegible] و در آمد میش عراقی هر دو کس را تحریک نموده که خانقاه که ویرا

که یک آستانست ویران باید ساخت و در آستانه باید کرد و غرضش

این بود که بعد ویرانی باز در تعمیر آن توقف نکنند و راه آمد

تا خانقاه او که در جدی بال ساخته است مرجع سوشو هر دو کس را مدار المهام

سلطنت بودند معقول محمد شاه کردند پادشاه بهمین نیت

که دو آستانه سازد خانقاه معلی را برهم زد باراده که مذکور شد

بخیال باطل میرشمس عراقی و کاجی چک و غازی چک که در لقب اراوت
او آمدند چندی بتعمیر خانقاه در حیز توقف و تراخی افتاد و اصلا
کسی دل بتعمیر آن ننهاد تا آنکه خواهر کاجی چک زوجه محمد شاه
که صالح ماجی نام داشت و مرید بابا اسمعیل بود و بتوفیق تایید الهی
بغیرت آمده کهنه آلات و جهیز خود را جمع کرده و نقد نموده
کمر همت بر بنای خانقاه معلی بست و پشت مخالفان دین شکست و رایج
معمول آنوقت هزار روپیه و شصت هزار تنکه بتعمیر خانقاه معلی نمود
و آستانه را نمود بسیار بهوش و اخلاص در تزیین و تربیت آن
پرداخت بعد اتمام آن یکهزار و دو صد گز ته پوی زینه گیری که در
در عرف آنوقت زینه جامه میگفتند بکارکنان و معماران و
نجاران پنجهزار کله پوش پتو بمزدوران انعام داد و از مردم
شهر ده هزار کس را ضیافت طعام کرد و در روز گذاشتن فلس کنگره
بام وقف نامه بمهر محمد شاه درست نمود و تولیت آن از انعام سید محمد
بن سید علی که از سادات سینه آنوقت تفویض فرمود و بن حلمه
کان اهتمام مخفی نماند که بتاریخ هشتصد و نود و هشت بموجب آیه کریمه

که و کر فی القدر خانقاه فیض بناه باتمام رسید تاریخ تمام
شدن چون ملک موسی چک ملکان چادوره از راه تقلید متابعت
شمس عراقی نمود مذهب او را قبول کرد باز از او بیشتر گرم شد
بامر ملک موسی ورجدی بلجا یافت باجرای مذهب خود مشغول شد
کتابی احوط نام در مذهب تشیع تصنیف کرده شایع ساخت بابا علی
در محله حسن اباد دکان اغوای قوم را سر گرم داشته بیشتر باعث
ترویج گردیده غلبه بهم رسانده هرچه باباهای حسن اباد و بابا نوره
و غیر از اولاد بابا علی مذکورند و بعد از ان در وقت خود بابا خلیل و
بابا طالب و شیخ حسن چک بیلی تائید نموده و این مذهب شیوع
یافت تا بثبت رسانیدند بر اصل سخن رویم فتحشاه منحوس است که
ولایت کشمیر چون سلطان زین العابدین بیک کس مسلم باشد
ملک ابراهیم و بعضی از امرای عهد را متفق ساخته در تاریخ نهصد و
شانزده پهار را بریده برزم و جدال روچند شد و زمین انجون کشتگان
گلگون ساختند و بعد محاربات بسیار و کارزار شهامت منصب سپهسالاری
بملک عثمان و او قرار یافت بعد دو ماه سرداران قبیله

داتگریان متفق ساخته بر ملک کاچی چک و جهانگیر پدر گدای ملک غالب آمدند
بعضی دم آنها را کشته و ملک عثمان را حبس کردند و فتحشاه به بهیره
گریخته بود آورده مجدداً بر سریر سلطنت نشست و خطبه و سکه بنام
وی مزین شد یکسال سلطنت بی استقلال داشت بعد محمد شاه باز از
سلطان سکندر لودی والی هند مدد آورده و ملک تصرف نمود
و ملک کاچی چک و ملک لوهر ماگری مقابل شدند و داد مردانگی دادند
و فتحشاه طاقت نیاورده راه کوهستان گرفته در کوهستان بدار البقا
رفت و کلاه مبارک حضرت امیر کبیر که بسلطان قطب الدین عنایت
کرده بود تا آن زمان نسلاً بعد نسل سلاطین روز جلوس بر سر خود
میکردند آن شد و بدست فتحشاه رسیده بود از او وصیت کرده که
در کفنش همراه کنند چون این معنی بموجب شیخ المشایخ فتح الله خلف
خلیفه حضرت بابا اسمعیل رسیده فرمود که سلطنت او از نهایت رفت
الحق اگر بعد آن دو سه تن پادشاهت کردند هم استقلالی نداشتند
تا اینکه مستقل بعنا و چکان شد چنانچه بمحل خود مرقوم میگردد
بالجمله لاشه فتحشاه را بکشمیر آورده در مقبره سلاطین دفن کردند

و سلطنت کشمیر با تمام استقلال بعهد اعلیحضرت اقران تعلق بمحمد شاه
گرفت اما امرای قبایل چکیان که از مرتبه رضاع و چاکری بپایه
قرابت و امارت رسیده بودند فی الجمله تسلطی در امور ظاهر
مینمودند و در تاریخ نهصد و بیست و شش ملک کاجی چک پسر خود
ملک مسعود را بجمعیت تمام باسیر کردن ملک جهانگیر که از امرای عمده
بود با تهانه غالب سلوکی مینمود فرستاده ملک لوهر ماکری و ملک عیدی
رینه در قلعه ناکام بمخالفت بر وی جنگ شد در تاریخ نهصد و بیست و هفت
ملک علی و لوهر ماکری و ملک ابدال در قلعه جیره در یا سپاه اتفاق
بزم انها افتاد و بعد آخرها کشمیر را چهار حصه ساختند یک حصه بملک
ابدال که منصب حکومت لوی بود و دوم به او رسید ملک لوهر سوم
بملک علی چهارم بریگی چک و میسح علی که سردار لشکر ترک بود و
دیگر آن می آید بار ها مردم کشمیر رزم نموده در آخر فصل خزان
بهندوستان رفت ملک علی تا نوشهره همراهش بود و تبیین این مقال
و تفصیل این اجمال آنکه در تاریخ نهصد سی و هشت میرزا کامران
از ظهیر الدین محمد بابر پادشاه که تازه هند را مسخر در آورده

بود از این عالم رحلت کرد و سکه و خطبه بلقب نصیرالدین محمد همایون
پادشاه کرفته میرزا کامران اجازت کوچه همایون پادشاه
حاصل کرده بجانب کشمیر توجه نمود در لوشهره مانده محرم بیک و
شیخ علی بیک را باسه هزار سوار بکشمیر فرستاده چون کشمیر در میان امرا
منقسم بود کسی مقابل لشکر مخالف نشده تا آمده در قلعه چیره دور
فرود آمدند و کشمیران خشند آوازه فتح و نصرت بجانب هند رفته مردوم تاریخ
نموده خود محرم بیک این تاریخ کفته و بکامران میرزا فرستاده
بیت بحکم پادشاهی کریم مسیح بفهم آسمان شد و تعلیم فردوس سفر
کردم بسوی شهر کشمیر که از جوی و جو تعلیم فردوس چو کردم فتح گفتم
بتاریخ حرفی کفتا که فتح کنیم فردوس آخرالامر امرای کشمیر تا چیره دور
موضع انده واجن آمدند محرم بیک بجمعیت تمام در انده واجن بجنک و حرب
ایستاده امرای کشمیر بکوه سلیمان برآمدند بعد از محاربه بسیار
چون محرم بیک مغلوب شد طرح صلح انداخته آهنک رفتن بهندوستان
نمود بعد از مراجعت او نهور سپاهان کشمیر که در آن کروه بودند که بکلی
در تاریخ نهصد و سی و نه سلطان سعید خان از کاشغر آمده حدود [illegible]

در غیبت نموده پسر خود سکندر خان را با جمعی از مقربان که سرگروه آنها
میرزا حیدر برادرزاده اش بود با چهار هزار سوار در فصل خزان
از راه لار در محلات لوشهره رخت اقامت کشیدند و امرای کشمیر همه
در قلعه پچره دور نزول نمودند کاشغریان در عهد فصل شتا و موسم
بهار روی بجانب کامراج نهادند هرچند که تعاقب ایشان نمودند
ولیکن از راه غلبه کاشغریان اهل شهر همه جلا شده روی بسوی
جبال و جزایر بجا آوردند اکثر و هایتن از صغیر و کبیر بدست ترکان
اسیر شدند و فتح سرسری بگمان خود کاشغریان نمودند یکی از شعرا
در آنوقت این تاریخ گفته در پیش سعید خان فرستاده بیت الحمد لله
کان شاه عادل ، سلطان سکندر خاقان دوران ، برکرد علم
در روز هیجا ، قادر شد آمدم از لطف یزدان ، تاریخ فتحش الحق
که اینست ، روز چهارم از ماه شعبان ، بالجمله مردم کشمیر بعد انواع محنت
زمستان را بصعوبت و خواری و شدت متاعب و بیقراری
بسر بردند چون آثار بهار روی زمین را جلوه نزهت و خرمی بخشید
سپاهیان کشمیر با لشکر ترک مقابل شدند ملک علی و ملک محمد ناجی جاده

و ملک حسین ریزه و ملک موسی وغیره هم روی بمحاربه نهادند بعد
از کارزار بسیار لشکر کاشغریان غالب آمدند چون اسب میرزا حیدر
پیچان شده و همه سپاهان او روی بهزیمت نهادند و علی بیک در پیت
بهزار سوار جانب راست میرزا حیدر رو بهزار سوار از جانب چپ
گرفته دلاوران خود را تحریک رو تهدید و استمالت نموده مجددا
نایره رزم مشتعل ساخته غلبه بهم رسانیدند با وجود این حالت امرای کشمیر
از راه جلادت و شجاعت در حربگاه مستقیم بودند و برزم قائم شدند
کاشغریان را مغلوب نمودند و تعاقب نمیکرده اشتند و در آخر کار
صلح بمیان آمده ترکان رو بجانب تبت از راه لار نهادند
چون اکثر سال بمحاربه و تفرقه گذشت و آبادی زراعت نشد
و غله در و کبرا فی نهاد و قحط عسرت بمرتبه رو داد که پدر از پسر و
پسر و مادر از وهن دختر لقمه میگرفت و مردم بگرسنگی هلاک شدند
قحط تا حدیکه خلق از فرط بیقوتی چو شمع چشم خود را سوختی بر آتش و
بروی بکاشتی در تاریخ نهصد و چهل و چهار سلطان محمد شاه قضا کرد
شمس الدین شاه پسر محمد شاه بعد فوت پدر با مرخالق خرو سلطنت به مسند

اختیار امور مملکت بدست کاجی چک که از دولاوران نامی بود اکر اوقات
بجهت دفع هند متغلبان در کوهستان میگذرانید و سرحد کاجی وارد
که از اماکنه صعبه کوهستان است بجهة اقامت او منسوب باوست
شمس الدین استقلالی نداشت زیاده بر یکسال نزیست و در سنه خمس و
اربعین و تسعمائه ازین عالم درگذشت اسمعیل شاه بن محمد شاه
بعد از واقعه برادر بپادشاهی رسید و در زمان او باهتمام کاجی چک که
مرید شمس عراقی بود مذهب تشیع بیشتر رواج گرفت و دختر کاجی چک
در عقد اسمعیل شاه بود بدین سبب اختیار و اقتدار از زیاده بر سابق
یافت براه تعصب در امور مذهب بسیار شتافت امرای کشمیر باز باهم
راه مخاصمات و منازعات پیش گرفتند و هات و پرگنه جات را مقسوم
ساختند ماکریان و چکان چادوریان و ملکان که در آن عهد از ارباب
اقتدار بودند در امور ملکی صاحب اختیار بودند خصم یکدیگر شده منازعت
میکردند در محله علاء الدین پوره که بدستور قلعه واقع است
جنگهای نمایان نمودند و اسمعیل شاه چندی به بی استقلالی گذرانید
بنزدیکی درگذشت ابراهیم شاه پسر اسمعیل شاه را سلطنت برداشتند

سبب آمدن میرزا حیدر بکشمیر محقق نمایند که ملک ابدال ماکری و ریکی چک
که بر مذهب اهل سنت و جماعت بدستور آبا و اجداد خود مستقیم بودند
اصلا میل بمذهب اهل تشیع ننمودند فرزندان خود بهادر نزد همایون
پادشاه فرستادند حکایت تسلط تابعان میر شمس عراقی و شیوع
مذهب تشیع مفصل عرضه داده بلکه کتاب احوطا را که میر شمس تصنیف کرده
بود با عقاید دیگر تحقیق کنند آنیده که التماس اصلاح فرستادن افواج
بکشمیر نمودند چون در هندوستان هزیمت همایون پادشاه و غلبهٔ شیرخان
در همان ایام بظهور آمده بود ابدال ملک و میرزا حیدر که ترغیب عزیمت
کشمیر کرده بود نفهمیدند راه ته‌ته بهکر گرفته و از همانجا بایران رفته میرزا حیدر
بسعی خود از لاهور مرخص شده از راه چتره بکشمیر آمد ملک کاجی چک
از راه بهمبره با جمعیت خود بهندوستان رفت و ملک ابدال ماکری از دنیا
درگذشت و کاجی چک رو بشیرخان آورد و طلب کومک نمود شیرخان
او را خطاب خان خانانی داده با حسن وجه پیش آمد لشکر خود همراه
کرد میرزا حیدر تمام مدت تسلط بر کشمیر یافته با مردم کشمیر طرح احسان
انداخته نوعی سلوک نمود که همه را مطیع و منقاد خود ساخته کاجی چک

ازراه هیره پور قصد شهر نمود میرزا با اهل و عیال در آمد کول بود چون
خبر کاجی چک بشنیده باتفاق ریگی چک و ملک عیدی رینه جمعی دیگر
بحرب کاجی چک در نشستند و مدتی ابواب رزم مفتوح بود و مردم طرفین
که دلاوران کارزار و لایق سرداری بودند باهم میجنگیدند اما چون بحکم
تقدیر بر تدبیر غالب است جلادت و شجاعت امرای کشمیر سبب فتوح
نگشت و فایده نکرد تا آنکه نوروز چک کشته شد و کاجی چک هزیمت
خورده و باز رو بهندوستان نهاد و نازک شاه پسر فتح شاه بر تخت نشست باهتمام
حسن سعی ملک عیدی رینه سلطنت [illegible] نام پادشاهی با وی بود و در حقیقت
میرزا حیدر تصرف و تسلط مینمود و شعار اهل سنت را تجدید و رواج
شهرها کرده و خانقاه جدید میر را آتش کشید استخوان شمس عراقی را
برآورده و سوخت و مقبره اش را مزبله تمام شهر ساخت و مدت ده سال
حکومت راتی نمود و اطراف شهر را نیک در ضبط در آورده و تبت و اکثر
کوهستان در تصرف خود داشت و دست اعدا را در تصرف شمشیر کوتاه
ساخت و ترویج علم و عمل و تعظیم اسلام و اهل آن بخوبی بجا آورد و
وملک عیدی رینه و حسن رینه و ملک محمد ناجی و خواجه حاجی بدخشی

در اطاعت او بوده بتقیه و تخریب بسیار با اهل تشیع نموده با وجود آن
ولد میر شمس عراقی را که به بیم میرزا به تبت خورد گریخته بود از انجا
طلبیده اشته کشت و سنگی نام پیر اهل تشیع که در حدود پرسپور بود بلباس
ریشان وزاهدان میگذرانید و خود را مرید بابا علی میگفت نیز از بدن
جدا کرده سرش را اول بشالی کوب کوفت و بعد آن جسدش را بخواری
سوختند و جمعی از اهل خدمات و اعیان را بشهرت رفض نیز بقتل رسانیده
بجهت این امور کدورتی و وحشتی در دلهای مردم از میرزا حیدر جا گرفت
اهل تشیع نیز در مقام خصومت و نزاع افتادند و ملک عیدی رینه
در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت قصد مخالفت و ممانعت و منازعت
میرزا حیدر بخاطر آورده با حسین ماکری و خواجه حاجی عهد و پیمان
بسته اند که در نواحی کشمیر و کوهستان لشکرکشی کنند و میرزا حیدر لشکر کشیده
کرده و ملک عیدی رینه و حسین ماکری و خواجه حاجی هر گروه که میرزا ابا بکر
برادرزاده میرزا حیدر را جمعیت خویش همراه نهند تا نظم و نسق کوهستان
نماید در ضمن مخالفات واقع شده و ملا قاسم و ملا باقی سرداران لشکر
میرزا حیدر در تبت رفته بودند مراجعت نموده ملحق بفوج مزبور شدند

کار منجر بقتال شد و کشت و خون عجیبی بین الفریقین بمیان آمد و عجب محاربه
اتفاق وقوع یافت مدتی مردمان میرزا حیدر روبست و یازده بودند
و خیلی کارزار نمودند و بمردانگی رو بدفع خصم نهادند و جمعی کثیر از طرفین
رو بهلاکت نهادند آخر الامر شکست بر فوج میرزا حیدر افتاد و سرداران
عمده تباه شدند از انجمله ملا قاسم کشته شد و ملا باقی رو بگریز نهاده
نزد میرزا آمده ملا عبد الصمد که هم از معتمدان و سرداران میرزا بود
هزیمت یافت نزدیک قصبه باره موله اقامت گزیده بود و آخر الامر او نیز
بقتل رسید و کوکه میرزا بسمت کشتوار رفته بود و در راه هزیمت یافت
با هزار و پانصد نفر کشته شد چون تخم نفاق در زمین دل دوستان افتاده
بسبب ظهور چنین حادثات میرزا و اهل و عیال او را اندرکول که گرفته
قصد شبیخون بر اهالی کشمیر کرده در این اثنا بخاطر میرزا تا چه رسید
که در شاخ بیدی غنیم با تن تنها در آمده قصابی بر سید که نام و حقیقت
چون زبان کشمیری فصیح نداشت یقین شد که مغل است بتبر بر پشت او
بر سرش کوفت و بهمان زخم درجه شهادت یافت بعضی برد و بعضی میگویند که
که بجهت دفع شبهه نفاق ما و مخالفت نیز از برای میرزا حیدر عیاش

آفاق رفته بود در راه بحسب اتفاق چنین امری روداد اهل و عیال
میرزا را با تمام متاع و مال با جمعیت تمام رو بکاشغر نهادند
و اهل کشمیر را اطاعت نمودند و این خبر فوت ناگهانی موجب طغـ
یان مخالفان گشت خصوصاً اهل تشیع که آنها بسزای خود رسیده بود
بغایت مسرور شدند و در مزار سلاطین طرف غرب لب آب بهت
در سنه نهصد و پنجاه و هفت چنانچه این قطعه که بر لوح قبرش کنند
بیت سقف گورخان میرزا حیدر آنکه * ملک شهادت زده کوس شاهی
قضای الهی چنین بود تاریخ * شده بهر وصلش قضای الهی آنکه
میرزا کلان قریب مسجد است بزار و تبرک بعضی گویند که خواجه حاجی
از میرزا متوهم شده خیمه بخان پور زده بود و میرزا بواسطه
تسلی خاطر خواجه تنها رفته بود زیر خیمه رسیده قصاب مذکور غنیمت
دانسته بیک ضرب مرتبه شهادت رسید العلم عند الله غازی چک
مذکور دولت چک پسر کاجی چک خواسته بود که نعش میرزا را
بی ادبی کند و قبر او را مزبله سازد و محمد سید خلف ابدال ماکری
که والده‌اش از قبیله سادات عالیه درجات بود با جمعیت ماکریان و مردم

دیگر از اهل سنت و جماعت فوج گرفته بر سر قبر میرزا نشست و دست
حکام میرزا کوتاه ساخت و مقبره اش را محکم و سنگین نمود و این سید محمد
خواهرزاده کشته و در عهد داشت غازی چک وغیره بسبب حمایت
نازک شاه چون دست سید محمد نیافت در اندرکوت جهت تاخت خانه
میرزا حیدر که وابستگانش همانجا بودند با فوج رفته و زن میرزا
برزم مردانه مستعد بانده فرزندان احمد ماکری که از اقارب سید محمد
بودند در میان صلح نمودند چکان از جمع کرده قبیله میرزا را روانه کاشغر
نمودند و این میرزا حیدر مذکور برادرزاده سعید خان والی کاشغر
و خاله زاده ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بود از علوم رسمی و دینی
شعر و سخن بهره وافر داشت و تاریخ رشیدی تالیف میرزا کتابی
معتمد و مشتمل بر غرایب احوال است و منافع بسیار در عهد ایشان باهل شهر
رسیده چنانچه مدور ناوه ان آب میان اسواق کاه عدی کبره و اختراع
خشک کردن شالی که آن را نارده للو گویند و حمام وغیره بهم رسانیده
اوست سوای این از منافع عامه از ایشان بسیار منقول است چنین
بمدت ده سال در کشمیر حکمرانی نموده اورنگ سکه و خطبه او والی

نتوانست نمود و چونکه نازک شاه هم از اهل سنت و جماعت بود کسی مجوز
تبدیل سکه و خطبه نشد بعد نازک شاه رفته رفته کار سلاطین فترت
گرفته تا به چکان که از نوکران آنها بودند تسلط یافته چنانچه مرقوم
سطور عبرت دستور میشود مناسب می‌نماید که اول مجملی از احوال
سادات و بزرگان که معلوم راقم است مذکور میشود بعد آن حالات
چکان که بسلطنت رسیدند در سلک بیان بیاید مخفی نماند که حضراتی که
در سیادت بر مسند ارشاد بودند بدین تفصیل اند حضرت سید احمد
قدس العزیز مسکن شریف او بیرون شهر متصل پل دو بارن است صاحب جذبه
عالی بودند مدتی مستور بودند مقبره ایشان معلوم نبود خدمت شیخ داود
بته مالو باعث ظهور قبر و شهرت ایشان در عهد خود شده حالا مرجع
انقیاد و محل فتوحست میگویند که علامت قبر شریف هر کرا قبول میکنند
بعضی محسوس میشود و بنا مند العلم عند الله حضرت میر جمال الدین بخاری قدس سره
از سادات عالی درجات است مرید قدوة الاقطاب حاجی عبد الوهاب
که نسبتش بواسطه بجناب حضرت مخدوم جهانیان میرسد بود در ولایت و سیادت
شانی عظیم داشت و در اواخر عهد سلاطین کشمیر را بقدوم خود مزین

نمود و عالمی بفیض وارشاد بهره اندوز فرمود انتساب حضرت شیخ مخدوم
حمزه قدس الله تعالی سره بجناب ایشانست میتوان گفت که علت غائیه
قدوم ایشان تربیت حضرت مخدوم بود بعد انقضای حقوق ارشاد و
ارادت باز مراجعت بهند نمودند و در دهلی رحلت فرمودند مزار متبرکه ایشان
مشهور و پر نور است حضرت سید نصیر الدین قدس سره خانیاری
از سادات عالیه رجالست در زمره مستورین بود بتقریبی ظهور فرمود
مقبره میر قدس سره در محله خانیار مهبط فیوض انوار است در جوار ایشان
سنگ قبری واقع شده در عوام شهر مشهور است که آنجا پیغمبری آسوده است
که در زمان سلف در کشمیر مبعوث شده بود و آن مکان بمقام پیغمبر
معروف است در کتابی از تواریخ دیده ام که بعد وقعه دور و دراز حکایتی
مینویسد که یکی از سلاطین زاده براه زهد و تقوی آمده عبادت
و ریاضت بسیار کرد و برسالت مردم کشمیر مبعوث شد و در کشمیر آمده دعوت
خلایق اشتغال نمود بعد رحلت در محله انزمر آسوده و در آن کتاب
نام آن پیغمبر یوز آسف نوشته ازین مرده و خانیار متصل و قربست
اکثر اصحاب کمال خصوصاً مرشد راقم و خدمت ملا عنایت الله اشان

میفرمودند که از همکان وقت زیارت فیوض و برکات نبوت ظاهر
میشود العلم عند الله شیخ سعد فرزند رومند بابا اسمعیل است
تربیت یافته اولی ظاهرا و باطنا صاحب ریاضات و کرامات بود
امثال قدوة العرفا شیخ حمزه از خدمتش بهره ور بوده اند در اوان
مخالفان دین پی تحاشی سب اصحاب سید المرسلین بگروه از بسیار
تعصب کشیده هر سه پسر عالی گهر را بنام حضرت خلفای ثلثه تبدیل اسم
بنیت آنکه رفض و دشنام مردم بر فرجام راجع بهمین پسر نکفر
باشند آخرها طاقت نیاورده با اهل بیت بجانب شالکوت هجرت
نموده همانجا توطن فرموده آنجا مرجع شده و ملقب بشاه فتح سهم حقانی
گردید بسبب فاضلین و کاملین و عاملین مولانا کمال الدین و مولانا
جمال الدین در شالکوت با صحبت ایشان بعمل آمد چنانچه در محل خود
مرقوم خواهد شد بالجمله شیخ در همانجا وفات یافت مستجاب الدعوات
و پسرانش همه صاحب کمال و اصحاب علم و تقوی و صدق و صفا بودند
بعضی قایلند بانیکه خدمت شیخ بالتماس یکی از طبقه حکام بازمراجعت
بکشمیر فرموده بودند العلم عند الله زیتی ریشی بن زونی ریشی دو برادر بودند

از قریه راجوریرکنه جرات و عجب خدا طلبی بهم رسانیده آمد
در خدمت شیخ لولی حاجی که ذکرش گذشت آمده براه باطن مشغول شدند
یکی ازین دو برادر داعیه جنگل نشینی بخاطر آورد برادرش گفت تا اسباب
و شایست خود نکند زیرا یعنی وعار خواهش را نگذارد ایام جنگل نشینی
بیعنا ین است آخر شیخ یکی مشغول علم شد دیگری زهد بکمال ورزید
کار هر دو بکمال رسید زینی ریشی در هرج و مرج کاشغریان
ورپی اسپ مرشد خود لولی حاجی که گریخته بود میرفت ترکی ورا
بشهادت رسانید سه روز لاشه اش افتاده بود و سگی نگهبانی
میکرد از انجا یاران اش برداشته تجهیز و تکفین نمودند و رومی ریشی
قایم مقام او شد صاحب احوال بود و سختی را برای آوردن نمک و نان
پای او در سر نجال لغزیده افتاده حضرت زینی ریشی بر دوش خاکستر
شده دست نگاهداریش نمود و او بمجهولیت نفرین برکسی که او را نشناخته
بود چون مراجعت نمود یاد نفرین دوشنامش داد او بیکر شده
خدمت ریشی صحبتش مفصل بیان نمود و در مزبور بعد از آمد
ازین دست حکایات زونی ریشی بسیار مذکور است چون حلیت شود

در مقبره پدرام آسوده و شیخ نیک ریشی صندوقدار عصمت پرور سنکه
بی بی زاهده بود بدلالت او ارادت در خدمت شیخ بابا
شکرالدین ریشی حاصل نمود و حالات برجسته داشت بعد وفات
سنکه بی بی مذکوره در مقام بهیلو که در آن وقت آباد نبود
و وحوش و سباع مسکن داشتند بجای او نشست بنیاد اسباب دنیوی را
بالکل شکست چیزی موجود نگذاشت دست از همه برداشت حتی خرقه
خود را بسائلی بخشید بالای تن خود بوریایی کشید و آخر تمام عمر همانجا
گذرانید سباع و وحوش الفتی و انسی در خدمتش بهم رسانیده همه را
مطیع و منقاد ساخت شام و چاشت سفره حاضر دنی برای آنها می‌پرداخت
بعد تصرف جذبه حضرت نوزور که در احوال او مرقوم خواهد شد
او را قایم مقام کرده از عالم فانی رحلت نمود همانجا آسوده و این
سنکه بی بی مذکوره از عارفات معروفه بود و در ریاضت درجه
گوی از مردان برده نزدیک بمقبره او مکانیست که مشهور بمقبره
موسی عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بزرگان و اصحاب
حال از ظهور فیوض برکات اینجا نقلها دارند مولانا میر رضی الدین

از فضلای وقت بخارا بروزگار بود جامع علوم عقلیه و نقلیه در
آخر عهد سلاطین و اوان زمان تسلط میرزا حیدر مدرس مدرسه
محله قطب الدین پوره بود و در اکثر علوم تالیفات میکرد و دختر او
در عقد مولانا فیروز مفتی المعروف بملا بحی کنائی بود چون رحلت نمود
تاریخ وفات یکی از اکابر گفته مصرع سرور سجده جان سپرد بحق
سنه نهصد و پنجاه و شش و برافواه وارست که وقتیکه در مدرسه
از زبان حافظ بصیر صادر شد که شیعه هم سخنی دارند و همه علما
مثل بابا داود خاکی و ملا شمس الدین پال و غیرهما او را تشیع کردند
بمدرسه ملا رضی الدین آمدند دیگر بمدرسه حافظ بصیر نرفتند و العلم
عند الله میر داود علامه و دانشمندی بی نظیر بود وطن او هرات
گویند که تحصیل از ولایت نموده بکشمیر آمده بود و سیدی صحیح النسبت
در مزار سلطان زین العابدین طرف یمین قبور سلاطین مدفون شد
ذریات او در وقت خود بنوبت سرگرم افاده و استفاده علمی و
آراسته بتقوی و صلاح و زهد بودند و مشهد مولانا کمال الدین قدس سره
از اولاد امجاد مولانا میر علی است که جد تمام طبقه قاضیها است و

است مولانا

این مولانا در جوانی تحصیل علوم عقلیه و نقلیه کرده رتبهٔ مولویت
حاصل نموده شب و روز بافاده و افاضه اشتغال داشت و در عهد
خود از اصحاب کمال بود قاضی موسی شهید قرابت قریبه بمولانا داشت
بلکه برادر زادهٔ ایشان بود قاضی زادهای خانیار یعنی قاضی محسن
و قاضی هیبت انتساب خود را بمولانایان مذکور درست میسازند و این
مولانا کمال سوای مولانا کمال الدینست که ذکر او و مولانا جمال الدین
در محل خود مرقوم میشود انشاء الله تعالی مولانا لولی کنائی معروف بملا محی
نبیرهٔ مخدوم عثمان بابا اوجیب کنائیست و در اکثر علوم در زمان خود
کامل بوده بعد تحصیل علوم سلوک راه معنوی بصاحبت شده بمقامات
عالیه ترقی نمود و در زهد و تقوی عجب شانی داشت و اصلا نظر بغیر
نمی‌گماشت و در محله قلاشپوره مدفون گشت و از هنوز از مسجد
خانقاه او رواج فیض و فتوح اهتمام میتوان نمود مولوی شکر الله
کنائی از احفاد حضرت بابا عثمان اوجیب کنائیست و عم ملا فیروز
مفتی است و شکر نام خرم شکر بست و با در لغت کشیری بمعنی
شاعر است چنانکه سخن کلام موزون تجنیس را گویند و کلام

موزون یا تجنیس رنگ خوانند و کنامی دانامی قوم را گویند العقصه
ملا شنکر کنامی از اعیان این دیار و دانشمند با وقار بود بتحصیل
علوم عقلیه و نقلیه نموده راه حرمین محترمین گرفت و در انجا
زبده المتاخرین خاتم المحدثین شیخ ابن حجر مکی صحبت داشته کسب
فواید نموده اجازت بحدیث یافته چنانچه اجازت نامه مذکوره
بخط شیخ ابن حجر بر پشت اسمار الرجال است و کتابت شمایل النبی
که تمامش بخط ملا شنکر است نزد راقم حروف موجود است
بابا شنکر هم از اجداد مادری راقم است لوحه که متصل قبر ابدا
کنامی در مزار ملا شنکر مدفون است رفع الله درجاته و رزقنا
من برکاته مولانا نصیر المعروف بملا بابا اعمی مادرزاد صاحب
استعداد خدا داد بود و دیده از ماسوا البسته بینا آمد اکثر کتب
کامراج الشهر شد ضبط علوم بی پایان بدستور حفظ قران
در صغر سن کرده با وجود عدم بصارت صوری در بصیرت قلبی
همتا نداشت و در خود مرجع فضلا و فقرا بود گویند بحضرت خضر
علی النبینا و علیه السلام ملاقات کرده فیض و فتوح یافته در سنه هفتصد و

چهل و شش سال هجری وفات یافت در خنده بون مدفون گشت و حضرت
شیخ صرفی قدس سره در مرثیه او چند بیت انشا فرموده آخرش این
بیت است بیت آن حافظ علم و ادب بوده بصبر از فضل رب
تاریخ فوتش زان سبب شد عالم تفسیر دان و مزار متبرک آنجا محل
فیوض و فتوح بسیار است هر چند بعضی اکابر در خدمتش تلمذ میکردند
مثل بابا داود خاکی و ملا شمس الدین پال و غیرهم بنا بر حرفی که در صفحه بالا
مرقوم شد از صحبتش نگریختند اما و امن تبعیتش از الایش متباینت
مرحوم میر ابو بود قاضی ابراهیم نبیره شریعت مرتبت قاضی علی ا
که از بخارای شریف از وطن اصلی خود جدا شد در کشمیر سکونت اختیار
نمود و فرزندان داشت و این قاضی ابراهیم فرزند قاضی
اسکندر است و اکثر قبایل قاضی شهید شده اولاد قاضی ابراهیم مر
متبحر بود در عهد میرزا حیدر شهید مغفور خدمت قضا یافته چون تعصبی
او میرزا حیدر و بابا و اهال پسر میر شمس عراقی را کشته کینه او در دل اهل تشیع
جا کرد و رفته رفته منجر بعداوت شد و در باب قاضی موسی بظهور
آمد چنانچه مجمل خود مرقوم میشود مولانا آنی میگویند که از تلامذه

تربیت یافتگان مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره العزیز است آخرهای
دور سلاطین در کشمیر وارد شد جمعی را از کمالات خود بهره‌اندوز
نمود خدمت حضرت یعقوب صرفی قدس سره آمد شدی بصحبتش شتافته
با وجود کسب علوم عقلیه و نقلیه میلی بشعر هم داشت از هر قسم ابیات
موزون میفرمود یک بیت اینجا از زاده طبع شریف ایشان تحریر مصنف
میشود

چون رحلت نمود در مزار حضرت شیخ بهاء الدین گنج بخش
سر دروازه مدفون شد سنگینی مرتفع با طول مناسب دارد حضرت
سید محمد کرمانی بسیار بزرگ و صاحب جذبه قویه بوده در وقتی طرف
غربش آسوده است و حالا قبر شریفش بر خانه های مردم آمده است
و مردم از زیارت ایشان محروم آمدند هنوز صفه مربعی و قبت
انتساب ایشان در طریقت معلوم راقم حروف نشد شاه کاکا سید
کالو هم میگویند از خانواده شیخ العرفا فرید شکر گنج است
صاحب حالات عالیه بود کشمیر را بوجود خود مزین فرموده مزار
فایض الانوارش بالاتر از مسجد عدلست جانب نیارو رهگذاری

که انجا باستانه حضرت سید محمد مدنی نیک سیر پر تاب خواهد بود
محل فیوض و فتوحست تمهید آغاز سلطنت حکام بر تتبعان
تواریخ حکام و متفحصان حالات سلاطین ظاهر میگردد که از آوان
ظهور کشمیر جنت نظیر عمارات تا آغاز دولت شهمیر بنا بر تسلط راجه‌ها
معموره بیشتر رو بآبادی داشت اما نقوش دین و آیین راه رونق
بخیال خود بر لوح عقیده می نگاشت و ضوابط امور ملکی هم چندانی
بقاعده معتد به مرعی بود چون بعد فرقت هنگامه رنچو تخریب
مردم او و انقضای دور رینچو سلطنت این صوبه دلپذیر بخاندان
سلطان شمس الدین معروف بشهمیر تعلق گرفت خالق البرایا و مالک
الملک تعالی بکمال اقتدار و اعتبار باین دودمان توفیق نشان
کرامت نمود ببخشش شرف قدوم حضرت امیر کبیر و اطاعت و انقیاد
ایشان بآنجناب پیش ازین ابواب فتوح برروی روزگار اهالی آن
کشور هرچند از ابتدای دولت شمس الدین تا عهد نازک شاه چهارده
پانزده نفر ازین پادشاهان نیک اختر متمکن وساده مملکت بوده
و ترویج اهل سنت و جماعت بسیار نموده اما از زمان فوت سلطان

فتح شاه که کلاه حضرت امیر کبیر را در سر خود برد و روز بروز فتور و
وهن و قصور در کارخانه سلطنت ایشان لاحق شد و بتدریج قبیله چکان به
که نوکران و کوکه های ایشان بودند غلبه اقتدار حاصل نمودند رخنه کلی
در امور سلطنت و قصور در دین و ملت رو داد و تسلط چکان هم باوصف
آن همه تغلب زیاده بر سی و چهل سال نفاق نیفتاد و چنانچه در محل
خود مرقوم میشود و آغاز حکومت چکان بتقدیر رب المستعان
مخفی نماند که چون ملک عیدی رینه علم دولت و اقتدار برافراخت
چنانچه در اوراق گذشته بقلم آمد قبیله چکان را علی الخصوص حکم
ملک دولت چک و غازی خان و علی خان را که بعد از مردن ملک کاجی
ایام پریشانی و آفات عسرت دیده بودند مشغول عنایات نموده
بر خلاف گذشته لوازم صحبت و تربیت بجا آورده چون بمرور زمان
بپایه اصلی رسیدند ایام ماضی یاد آورده و از عهد و قول سابق
که با ملک عیدی رینه در میان بود برگشته بجز ایی ملک و اختلال
ملک مذکور برخواستند لیکن دست بر وی نیافتند ناچار با ملک محمد
ناجی که جد حیدر ملک چادوره است ساختند ملک هم تا عیدی رینه

گونه مخالفتی بسبب مقدمات میرزا حیدر که بالا ذکر یافت داشته کمر عداوت
بر خرابی ملک عبدی رینه محکم بسته اند در علاء الدین پوره که یکطرف شهر است
و قلعه کوته است پلهای شهر بریده نشسته اند و جماعه چکان وغیره در خانقاه
امیریه اجلاس نموده اند درین اثنا برادر عینی ملک محمد ناجی نیک روز نام
سنگی از بالای خانقاه بر این جماعه انداخت آن سنگ خطا شد بر ستون خانقاه
خورده چنانچه اثر آن در خانقاه قدیم پیش از سوختن باقی بود بشامت
این امر شنیع چند وقتی از غیب بزانوی نیک روز رسیده افتاده و مرد و ملک
ناجی باتفاق چکان عبدی رینه را بخواری رسانیدند و آهنگ گریز براه کوهستان
بهند نمود چون براولیپوره رسید از زیر درخت انگوری میگذشت که ناگاه شاخ
انگورش گلوگیر شده از اسپ افتاد چون جمله آورد باز قصد سواری نمود اسپ
لگد زد و از جان گذشت سزای مخالفت و نفاق که در حق میرزا حیدر بکار برده
بود دریافت در پهلوی پدرش مدفون شد بیت در جزای فعل بی تابست تیغ
انتقام ؛ هر که بد کرد است بد بیند برای خویشتن ؛ مزار اینها در محله دیده مره
قریب مزار ملک محمد ایتو است و میان دو مزار راه عام است بعد این واقعه دور
فلکی اقتضای آن نمود که نوبت حکومت این ملک بخاندان انتقال کرد نسب چکان

مخفی نیست که در اواخر دور راجها پیش از ظهور نور اسلام لنکر چک نام شخصی از سرحد
دارد و خانه کوچ شده با اهل و عیال بکشمیر آمد و در نسب او اختلاف زیادی است
بر زبان مشهور است که در زمان قدیم عورتی از اطراف دارد و بر نهر که در آن سمت
جاریست بجهت آب کشی هر روز عبوری داشت روزی یکی از جن بصورت اژدها متمثل شده
میل بشری بان عورت فرمود و او را مسخر تصرف خود نمود رفته رفته صحبت اینها
برار شده آن عورت از دست آن اژدهای بی پروا حامله شد بوقت خود پسری
قوی هیکل برخلاف عادت نوع بنی آدم تولد یافت و این پسر آثار رشد و قوت
بهم رسانیده در وقت خود بر امثال و اقران بزور و توان تفوق و غلبه بیکران
داشت و این لنکر چک بشش هفت واسطه از اولاد اوست و تمام ذریاتش در
قوت و نیرو و زور بازو مشهور و بر السنه آفاق مذکورند و سوای آن هم در نسب
ایشان حکایتیست که بنابر طول سخن بیفایده تحریر آن موقوف شد بالجمله لنکر چک مزبور
در زمان سلطان زین العابدین داخل ملازمان پادشاهی شد و بخدمتکاری اوقات
گذاری میکرد و چون بعد سلطان حیدر و سلطان حسن ترقی بحال سلاطین راه یافت
ایشان اقتدار و استقلال پیدا کرده چندی علاقه رضاع کوکگی بخاندان
سلاطین حاصل کردند آخر الامر ترقی بمرتبه امارت و حکم رانی و مشاورت امور

ملکی شروع نمود

ملکی نمودند در عهد نازک شاه قرابت با حفاد سلاطین پیدا کردند و دختران خود
منسوب بسلاطین ساختند و از ان هم در گذشته بنابر فتور حال سلاطین خود متمکن پایهٔ
سلطنت شدند اکثری باغوای میر شمس و تابعانش مذهب تشیع اختیار کردند و
جمعی بر عقیده اهل سنت و جماعت ماندند مشهور است که در تاریخ نهصد و شصت هجری
جماعهٔ چکان که ذر نتیجه از مبادی حالات آنها مسطور شد و عرصهٔ حکومت ولایت
کشمیر را خالی یافته روی از اطاعت و تبعیت خاندان سلاطین بر تافته داعیهٔ
استقلال و اقتدار که از مدت ها مکنون داشتند بر لوح ظهور بر نگاشتند چون از جانب
سلاطین جهان کسیکه مقابل معارضه شود نبودی تردد و مزاحم چکان کوس حکومت
نواختند و لوای دولت و کامرانی افراختند و اسمعیل شاه را که از اولاد سلاطین
بقطع بود و اجرای امور سلطنت او می نمودند و از آثار انقلاب دولت سلطنت که
در اکثر ازمنهٔ سابقه نیز بوقوع آمده قصهٔ غریب است که بحسب تقدیر خالق کبیر در ان
هنگام در شهر واقع شد یعنی مردم بزلزلهٔ عظیمهٔ شدیده مبتلا شده اند گویا زلزلهٔ
قیامت بود عمارات مردم با مردم در زمین فرو رفته اقل قلیلی از راه روزن
سفری می یافتند تا هفته این مهلکه دایر بود و واقعات غریبه ظاهر از انجمله
میگویند در پرگنه مراج پایان موضع بجیاره نزدیک ندی مرگ حسن پوره و

حسین پوره نام دو موضع در دو طرف بهت مقابل یکدیگر بودند یم شیب زمین
معموره هر دو ده فرو رفته بجای حسن پوره حسین پوره شده و در مکان حسن پوره حسین
پوره نمودار گشت چنانچه هنوز کیفیت بندن زراعت دال برین احوال است تا الیوم در
مردم انجا این نقل شهرت دارد و بعد این واقعه انقلاب سلطنت رو داد و بالجمله ملک لیت
چک در قوت و تیر اندازی بحدی بود که تیر مش تابد و گروه میر سید روزی چوب
درازی که چهل گز طول داشت و دو گز دور پهناور بود و صد کس آن را بالای خانه می کشید
از دست اینها جدا شد بر سر ملک آمد نزدیک برده تمام تر یکدست چپ خود از زمین
محکم نمود و بدست راست خود چوب را بگرفت و مردم را حکم بر سمان بستن نمود همه دیدند
دست چپش یم گز زمین فرو رفته است و دیگر هر دو دستش ایستاده پا پایان هر دو
زانویش میر سید بهمت پیوسته است که در دهلی بحضور شیر خان یکی فیل در کوچه
آدم گرفته هر دو پای خود محکم ساخته بند ساخت هرچند که فیل زور نمود نتوانست قدم
از جای خود بر داشت حالاتش ازین قبیل بود در تهور و شجاعت بیعدیل چون در
کمال اقتدار از قضا زن عموی خود را بعقد آورد غازی خان و علیخان بنی
اعمام او ازین ممر مکدر شدند در فکر این بودند که انتقام از ملک بگیرند زور بی
بشکار تالاب دل رفته بود افواج را در حسن آباد گذاشته جماعه مرقوم تا بو یافته

سپاه بنگ را

اسبابش را تصرف نموده مردمانش را که قلیلی بودند کشته شد چون این خبر بملک
رسید طاقت مقاومتش نمانده راه گریز گرفت بدست چوپانی افتاده دستگیر کرده حوالۀ
غازی خان چک نمود میل در چشمانش کشید و محبوس ساخت بعد ازین واقعه در تاریخ
نهصد و شصت و یک حکومت استقلال تمام و اتفاق خواص و عوام بنام حبیب شاه ولد
اسمعیل شاه که خواهرزادۀ غازی خان بود مسلم شده بود چون این کما ینبغی باو بنا نشد
در تاریخ نهصد و شصت و دو علیخان برادر غازی خان تاج از سر حبیب شاه برداشته
بر سر برادر خود نهاد و پادشاهی خان مقرر شد بعد دو صد و بیست و چند سال سلطنت
از خاندان سلطان شمس الدین مستقل بچکان گردید و انقلاب ملک و ملت در ولایت
کشمیر ظهور یافت غازی شاه اول پادشاهست از قبیله چکان در سنه مذکور جلوس
نمود و در ایام دولت خود نواحی کوهستان را بود در عقد در آورد و هر دو تبت را مسخر
ساخته از راه پکلی و دارو و ککلکن عبور نموده بود و بندگان همایون پادشاه
در همان ایام از بام افتاده بخلد برین رحلت گزین شده بودند میرزا ابو المعالی
پسر خوانده پادشاه برهنمونی شمسی رینه لشکر عظیم بر سر غازی خان آورده بعد از
در موضع [illegible] رسید غازی خان بزودی هر چه تمامتر در موضع بانجو لشکر کشید روز
دیگر از آب گذشته از یکطرف لشکر مغل و از یکطرف لشکر غازی خان در پی مقاتله شدند

هر چند لشکر مغل بیش بود لیکن همت و تهور خان از ان بیش بود خوش همت هر سو که میتاخت
هزار تن هر داری می انداخت خواهان شجاعت کیش عدویت اندیش پیش از پیش
بکمال جانبازی کارزار مینمودند همت هر یک بجای جامه و مینا و جام میها و زره
فکنده جوشن و بر کف نهاده جانها از انطرف لشکر مغل باتفاق شمس رینه
غایت تردد و سعی دلاوری بکار برده مخالفان روی بهزیمت می آوردند شمس رینه
دست و پا گم کرده در اخراج مغلان سعی نموده که مبادا دستگیر شوند بر مراجعت مغلان
و خود سایی بود و کشته شدن خود را بر تقدیر میرزا ابو المعالی و عود او بهند غنیمت
میدانست درهمین کنگاش اتفاق چنین افتاد که غازی خان غلبه بر لشکر مغل نموده [illegible]
یکهزار و هفتصد کس مغل را مع شمس رینه دستگیر نمود و در حرب گاه سه هزار کس [illegible]
نیز بقتل رسیده بودند آخر الامر این مغلان اسیر را مع بیدریغ کشت بعد از آن
با میر محمد برادر ملک شمس رینه و حبیب جنگها کرده میر محمد بر غازی شاه غلبه آورد
غازی شاه فیل خود را پناه ساخته هر چند میر مذکور آلات حرب و ضرب
بسیار بکار میبرد غازی شاه او را خود نمیداد حبیب چک از عقب رو برو نی
فیل شده حملههای بسیار کرده لاچار اسپ را دو پا انداخت فیل غازی خان
تعاقب او نموده و حمله کرد اسپ در چاهها بند شد فیل برگشت و خرطوم را رها کرد

چون علاجی نداشت بدندان خرطوم را چنان گزید که فیل باز گریخت چون
جانش در رسیده بود اسپش مغلوب شد فیل از عقب آمده ریزه ریزه نمود
بخاک یکسان شد غازی خان ازین رزمگاه با فتح و نصرت برگشت بعد از چندی
ابنای جنس خود کومک از هندوستان آورده تجدید هنگامه برپا کردند
غازی شاه ازین امر از جا برفته عجالتة کرده با لشکر خود با غنیم را تا بهیره برو
استقبال نمود لطایفه دونیان که برای فراست مقرر این شهر بند بحکم فرمود
که هر که سر مغل آرد یک اشرفی از من بربارد قریب پنج شش هزار دوم روانشاه
با مغلان جنگ نمودند اما فا ما بباید عیبی مغلان را تمامی مغلوب ساختند
کرده من ده امن سرهای آنها نزد شاه می آوردند زیاده از وعده
انعام می بردند اخیر بنوبت بجنگ سپاهان نیامدند سرکه کردن از
امرت کشیده گردنش را بر آستان تو کشان کشان آورد، آخر سلطان
قضیه که در عیدگاه واقع شده بجهه کمال عدالت غازی شاه که یکی از نوکران
حیدر خان پسرش عیالی چند از بیگانه برداشته هنوز بدیشان نرسانیده بود
که خبر بغازی شاه رسیده حکم قطع ید او فرموده حیدر خان آزار کشیده
ترک ملازمت پدر کرد و محمد ملک خالوی خود را نصیحت میکرد بجان گشت و خود بسر

سوار شد مادرش تیغ داده باز گرفت غازی شاه بعد از چنین امور و تعصب
آمده پسر خود را در راه عیدگاه بدار کشید هر گاه از آن راه بعیدگاه
می آمد چشم از آن میوه میپوشید ولیکن بحکم اولادنا اکبادنا جگرش پاره پاره شد
و بر بستر مرض صعب افتاد و نه سال و دو ماه حکمرانی کرد چون از حیات خود
مایوس گردید برادر خود حسین شاه نام سریر سلطنت و دولت و مملکت بسپرد در
عهد حضرت سید کمال که از سادات عمده صحیح النسب بود در موضع زوگروه که از توابع پرگنه
پهاک است بقضای خود یا شربت مسموم رحلت فرمود حضرت سید حمید رینه را که
به تهمت علاقه خویشان مادری در پرگنه بانگل مدفون کردند از طبقه رینه بودند
غازی خان شهید کرد در موضع ناگو پره حسین شاه بعد فوت برادر مادری
خود استقلال سلطنت کشمیر یافت خسرو عادل تاریخ جلوس اوست باحسان
رعیت پروری مایل شد و امور سلطنت بتدبیر و مشاوره ملک محمد ناجی برای
ترویج مذهب تشیع شتافت و عنان عزیمت را بجانب تعصب و تقید مذهب
بر تافت و مردم شیعه ها را بسیار پیش می آورد با وجود غلبه اهل تشیع
تعدیات شرعیه را اهل سنت و جماعت کار فرما بودند در این وقت قاضی
حبیب الله شهر خطیب مسجد جامع بود امر عجیبی و واقعه غریبی شرح نمود مجمل احوال

قضیه آنست ودر زمان حسین شاه یوسف مندو نامی از ملازمان میرزا مقیم که بطریق
سفارت از پیش اکبر بادشاه آمده بود بر قاضی حبیب الله بعد نماز جمعه بی
ادبی جرأت کرده دستار قاضی را از سرش فرود آورد مردم ازین حرکت
نفرین بحسین شاه ظاهر کردند ظاهرا بحکم قاضی یوسف مذبور را مردم کشتند
حسین شاه در مجمع عدالت از دو مفتی بزرگ و اریکی ملا شمس الدین و دوم
خدمت مولانا فیروز معروف بملا شیخ کنائی ولد بابا لولی کنائی قلاشپوری که از
اولاد بابا عثمان کنائی است فتوی خواست که هر که ناحق بر قتل کسی حکم کنند او را
شرعا چه میرسد ایشان خالی الذهن نوشته دادند خون او بگردن کشنده است و
وارثان یوسف مذکور همان نوشته را حجت کرده دعوی نمودند که یوسف مسطور
بیرون مسجد شمشیر بازی میکرد و بخطا شمشیر او بر دستار قاضی رسید و دستارش
بر زمین افتاد بهمین خطا بامر قاضی و فتوی مفتیان او را ناحق کشتند بهمین
دعوی حسین شاه هر دو مفتی را بیگناه بشهادت رسانید آن روز بحسب
اتفاق مردم شهر بتقریب روز معهودی که اجتماع عامه بود بسیر تالاب
رفته بودند و شهر خالی بود حسین شاه تردد هنگامه عوام نداشته عرصه را
خالی دیده هر دو بزرگوار را شهید ساخت آغاز فتنه مذهب و نزاع شیعه و

سعی منجر بفتنه و فساد شد و کینه و عداوت بنیاد بهم ساینده میرزا مقیم برعایت
تشیع دختر حسین شاه را برای اکبر پادشاه گرفته روانه هندوستان شد
حسین شاه بجهة نفرین مردم توحش بهم ساینده از افعال خود نادم گردیده
راه ملک داری و احسان پیش گرفت و سعی تدارک افعال گذشته داشت
علی ای حال در ایام سلطنت ایام عمر را باعتقاد مقسوم نموده هفت روز با هفت
طایفه صحبت میداشت جمعه با علمای اهل اسلام شنبه با برهمنان و هندوان
و یکشنبه با مشایخ و فقرا و دوشنبه با قاضی مفتیان و سه شنبه بسیر و شکار
و چهارشنبه با سپاه و تیراندازی و پنجشنبه با مردم اهل نشاط محل انعام
هر کدام از خزاین جنسی معین و مقرر کرده بود با وجود اشتغال سلطنت گاهی
فکر شعری بهم میکرد و این شعر از وست بیت حمایل کرده تیغ و بسته خنجر یار می آید
ولا برخیز کاری کن که جان در کار می آید ، و این هم از وست ، آن ترک
زره پوش سوار سمند شد ، یاران حذر کنید که آتش بلند شد ، از انجمله
وقایعی که در انوقت روداده است که شاه روزی بشکار تالاب وته مار
رفته ملک محمد ناجی را بکاری فرستاده بود خان زمان بهادر خان هر دو
بلیاقت و شجاعت در خدمت شاه اعتباری تمام داشتند و در کمین ملک

بودند آنروز

بودند آخر روز قابو یافته بر ملک ریختند یکی از جمعداران تغافار رسیده
ملک را از کشتن باز داشت همان روز بحکم شاه خان زمان و بهادر خان
مذکور را کشتند و خون شد تاریخ این واقعه است در ان اثنا ابراهیم خان
بستر خان بعلت آبله مرد و این معنی سبب عروض مرض شاه شد برادر خورد
علی خان نام را جانشین خود ساخت و مملکت و حکومت تفویض بدو کردند
خود در موضع زینه پور که در طراوت و نضارت گویا دار السرور بود رفته
چندی همانجا گذران کرده جان بجدای خود سپرد در هشتصد و هفتاد و هفت
علیشاه در تاریخ هشتصد و هفتاد و هشت بر سریر سلطنت نشست و حسن خان برادر
خورد را که هنگامه برپا کرده بود خود را لایق و فایق قرار داده متقلد امر
حکومت شده بود از سلطنت معزول ساخته در قلعه زینه پور محبوس داشت
بعد سه ماه حسن خان وفات یافت علیشاه عامت سعی در عدل و احسان
و رعیت پروری نمود و اکثر اهل شهر را راضی داشت در ان اثنا از نسل
سلاطین حاجی حیدر خان و سلیم خان پسران نازک شاه با جمعی از امرای
هندوستان آمده بجنگ علی شاه استادند توهر خان و محمد خان برای
دستگیر ساختن سلیم خان وغیره مقرر شدند محمد خان چون چالاکتر از توهر خان بود

بود یکی ازین شاهان را بعقد آورده علی شاه ظفر یافت برای تسخیر کشتوار
سپه فوج کرده برآمد چون راجه بهادر سنگ راجهٔ کشتوار بازی خود در شکست دید
خواهر خود شکر دیو نام را برای یعقوب خان نبیرهٔ علی شاه فرستاد و طرح
صلح پیش انداخت سال بسال باج خود مقرر کرد کرت دوم باز راجه سرکشی کرده
اسمعیل کنائی و حیدر چک را فرستادند راجه بهادر سنگ از راه لاعلاجی برادر
خود نار این سنگ پیش علی شاه فرستاد و عفو جرایم خود درخواست فتح خاتون
دیگه مطلوبهٔ علی شاه بود نیز فرستاده پادشاه بعقد خود آورده قصهٔ نزاع
بموافقت شد از جمله وقایعی که بظهور آمد اینست قاضی صدر الدین مولانا عشقی
سفیران جلال الدین اکبر پادشاه بود بطریق رسالت نزد علی شاه آمد دختر
برادر خود را بجهت سلیم خواستگاری نمود علی شاه برسم تواضع و نیازمندی
سکه و خطبه بنام اکبر شاه جاری نمود و سفیر آنرا با دختر و هدایا و سایر تحف روانه
هندوستان فرمود رسولان که در حقیقت جاسوسان بودند راه و رسم کشمیر را
دیده بعرض اکبر پادشاه رسانیدند و دیگر سانحهٔ عظیمه که دران وقت روداد
از قضای رب متعال در وقت تخم ریزی شالی چنان برف بی موقت بارید که کسی از قدر
مانشان نداد و قحط عظیم در ولایت کشمیر افتاد بمرتبهٔ که گوشت آدمی را از جلال

ورشتند

بودند مرده های قحط زده را بی تحاشی میخوردند میت قحط تا حدیکه خلق از
فرط بی قوتی چو شمع ها چشم خود را سوختی بر آتش و بردی بکارها پادشاه
نیز از این معموره خود را بمحتاجان صرف نموده و عرصه تمام مردم شهر بر پادشاه
افزوده و دو سال بدین منوال گذشت سال سیوم در اثنای راه زینو چک مجذوب
معروف بزینی شاه که از قبیله چکان بود بصحبت نظر جناب شیخ حمزه قدس سره
بجذبه افتاده و ذکرش می آید بشاه ملاقی شد پرسید که این امر تا چند
میباشد تا تو زنده بعد از ان محصول ربیع اندکی آباد شد و سال چهارم
مردم از عسرت بر آمدند اگرچه شاه فرخ شادی بسیار رو بیداد لیکن از حرف
مجذوب بیهراسان بود در وقت کج شدن خلل زده خود یافت زود چوگان
از دست داد گوی زندگانی فراموش نموده بسرعت هرچه تمامتر متوجه خانه شد
چون محاذی آستانه قدوه المشایخ حضرت بابا بلبل شاه رسید ابدال الحکم
برادر شاه بر عادت جدا اشد بخانه رفت و منتظر برادر مانده پسر خود یوسف
شاه بر تخت نشاند و درگذشت در سنه هفتصد و هشتاد و شش این واقعه بظهور
آمد یوسف شاه بن علی شاه در سنه ست و ثمانین وسبعمائه بر تخت نشست مایل بعیش
و عشرت بود اکثر اوقات را صرف بزم نشاط و انبساط مینمود و طبع موزون داشت

بفارسی و کشمیری شعر می گفت این از وست شعر لیلی جنازه را بر مجنون بگذرانید
تا زور کمند جذبهٔ معجز نمای اوست ۱۱ بالجمله بعد از جلوس یوسف شاه ابدال خان
مغموم شده و در لشکر دور و دراز افتاد و بد سگالیش بحرب و جنگ دلالت نمودند
و فوج او بر ویرانی پلها تیار شده اند ابدال خان حرف کسی نشنیده گفت
جان من و جان علی شاه یکی بود و آمدن جدا آخر من پیش برادر بقصر خواهم
در آمد مصحوب جهانگیر بورن پیغام بخدمت یوسف شاه فرستاد که اگر عهدی
در میان آمد برای تجهیز برسم یوسف شاه عهدنامه بدست بابا خلیل مرشد شیعه با
سید مبارک خان برسم مدار المهامی یوسف شاه را رخصت کرد خواست که بر طبق عهدنامه
امر تدفین علی شاه را منتشی سازد و امرای او برخلاف آن تدبیر داشتند
و تخم مخالفت و انحراف بخوبی کاشتند یوسف شاه این کنکاش را رود او
شنیده پدر را بر تخت تابوت گذاشته و در فکر تخت و سلطنت افتاده بر سر
ابدال خان سوار شد چون بانجیر با بدالخان رسید چون یک متوجه شد طرف
راست سید مبارک خان را با فوجی از میمنه او دید با وجود چنین زخم بچون
پیل مست حمله بران فوج آورده خلل در لشکر انداخت و مقابل شد به تیر تفنگ
سید مبارک خان رو چون سخت بند شده بود سید بزور کشید در آن اثنا

ابدال خان از اسپ افتاد و جان داد و قاضی موسی آمده ابدال خان را از
رزمگاه برداشته بمازبور دفن کرد یوسف شاه از راه مصیبت و شادی
خندان و گریان تربت پدر در مقبرهٔ جد خود رسانید و سکه و خطبه بنام خود
حکم فرمود لیکن توفیق سلوک در روش مملکت رانی نیافته اوقات را
بازنان و قوالان بسر می برد حیدر چک و علیخان و نوروز چک و شمسی چک کو
واره بایکدیگر عهد بستهٔ سید مبارک را موافق نموده خانهٔ بابا خلیل از نوکل
گذشته باهمدیگر افتادند قریب سه صد کس کشته شد و اکثر اولاد بیجی ملک
جادوره که بملک محمد ناجی بسید مبارک خان فرستاد و خود بجانب هندوستان
روی نهاد و ملک ناجی از زخم پسران بدرد آمده دق گرفته بعد از
چهل روز درگذشت و سید مبارک خان در تاریخ نهصد و هشتاد و هفت لوای
حکومت کشمیر افراخت بخت یوسف شاه برگشت و مدت حکومت او هفت ماه و بیست و دو
روز بود و چون سید مبارک خان نیز بد سلوکی و ناهمواری پیشه گرفت باز
یوسف شاه که در کوهستان در کمین بود و لشکر چک و حیدر چک و شمسی چک و کوه به
واری بود امثال اینها که نگاهش مخالفت و منازعت سید مبارک خان را مستحکم نمودند
کس بطلب یوسف شاه فرستادند هنوز یوسف شاه نیامده که حیدر چک و لوهر چک

بنای شهر را ابریده و در زرار گر اسباب حرب برپا کرده لوهر چک بر تخت
نشاندند سید مبارک خان که از بسکه زیر دست چکان بود در عهد و قرار
مخالفت یوسف شاه بنا جاری و بی اختیاری آمده بود دست بحرب نموده
تخت و تاج و چتر شاهی و رس لوهر چک بدست بابا خلیل فرستاد و خود بخانه
بابا خلیل آمده و در تاریخ نهصد و هشتاد و هفت لوهر شاه که از بنی اعمام یوسف
شاه بود لوای دولت برافراخت کوس نوا نواخت یوسف شاه بر کشمیریان اعتماد
ناکرده بجناب جلال الدین محمد اکبر پادشاه التجا آورد چون بملازمت رسید
بعنایات و نوازش شاهانه مسرور و ممتاز گردید مدت حکومت لوهر چک
یکسال بود عدل و احسان و رعیت پروری بنوعی کرد که یاد از عدل نوشیروان
می داد و ارزانی غله بحدی شد که یکخروار که دو نیم من شاهیت بیکفلوس
میفروختند سکنه شهر مرفه الحال فارغبال ایام جمعیت خود بسر می بردند لهذا
مندو که هنوز متعارف این شهر است در عهد او بود یعنی نان کلانی بچند کوری
میفروختند محمد بت وزیر یوسف شاه در بهلول پور یکهزار سوار و پیاده
گرفته انتظار یوسف شاه می برد چون بعد از یکسال یوسف شاه بنابر پریشانی
احوال لاعلاج شده از تجار لاهور مبلغی قرض گرفته مقدار هفتصد و هشتصد سوار

پیاده سرانجام نموده متوجه بکشمیر شد و احکام بنام مردم پرگنه جات نوشته
او را انجا طرز راه نداده و پروای نکرده ور اهبار امد و ساخته منتظر بودند
یوسف شاه از راه بهبول بجمعیت تمام در بهیر رسید و انجا روانه کشمیر شده
یوسف دار از جانب لوهر شاه دو سه هزار سوار و پیاده گرفته در نوشهره
حاضر بود باوازه یوسف شاه در هراس افتاد مقابل ناشده بکشمیر آمده
نامرادی بکار برده سبب هزیمت لوهر شاه شد چون راجه بهادر راجور
دید که یوسف دار ناکرده کار روی بکشمیر گذاشت اطاعت یوسف شاه نمود
با مردم خود هر اول یوسف شاه شد مورد عنایات شاهانه گردید چون
یوسف شاه بهیره پوره رسید یوسف خان مازک مکور زمیندار را با جمعی
از راه سدو فرستاد از انجا یوسف خان بلشکر یوسف شاه شد این امر سبب
سستی لوهر شاه گردید از راه جبیره ها ریل سویپور را محراب ساخته بکامراج
رسید حیدر چک که در بهیره پور بود بشهر در آمد با لوهر شاه یکی شده دواز
هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده روانه سویپور ساخت یوسف شاه خود مقابل
شدن ندانست مصلحت در فکر فرار بهند یا به پکلی یا به پونچ بود درین ضمن
بابا خلیل پسر هر دو شیعه علیه اللعنه هر دو جهان پیغام یوسف شاه از لوهر شاه

آورد که خود را برباد دهد که رایگان کشته شود و طرفی بیرون سوی پور اختیار
کند و رجا کیر خود و در آرد دست از پادشاهی کوتاه سازد یوسف شاه حرف
بابا خلیل قبول نکرده بحکم کم من فئة قلیلة غلبت کثیرة باذن الله شباشب از
کاب ولسو در گذشتند و سه هزار کس لوهر شاه که بر سر بهت بودند همه
دست و پای گم کردند چون تمام سپاهان یوسف شاه از آب گذشته بودند
ابدال سیبه که از اولاد لوهر شاه بود مقابل شده از انطرف ملک حسین
رو برو شده بر روی یکدیگر زخمهای کاری رسانیدند آخر هزیمت نصیب لوهر شاه
شد شکست یافت گریخت یوسف شاه کرت دوم طبل شاهی نواخت علم شاهنشاهی
افراخت متوجه سری نگر که پای تخت بود شد چون بموضع باره رت رسید
لوهر شاه از هر طرف پرسان راه او بود تا بموضع برتنه رسید افواج
مردم شهر و گروه گروه سکنه سری نگر از صغیر و کبیر برنا و پیر بخوشی و
خرمی باستقبال می آیند ملا محمد امین مفتی قبل ازین فال از حافظ غیب
اللسان کشاده بود این بیت آمده ع یوسف گم گشته باز آید بکنعان
غم مخور   انواع انعام و اصناف اکرام در خور حال هر کس مبذول داشت
از مخالفان هر کرا اسیر و دستگیر آوردند از خون او درگذشته خلاص

مسموع محمد بت بعرض رسانیده که لوهر شاه در خانهٔ قاضی موسی خزیده است
یوسف شاه رعایت شریعت کرده خواجه ملک خواجه میرزا را برای تفحص
فرستاد هر چند تفحص نمودند مدعا نیافتند برحرمش آمد معلوم شد که کسی بغیر
از مادر قاضی خبر نداشت نشان بحجرهٔ تنگ و تاریک داد از آنجا برکشیدند
و بحکم شاه میل در چشمانش کشیدند بیت توت الظلم لیث او بکت مرات [?] قرة العین
گردد چشمش کور فاعتبروا یا اولی الابصار و امرای لوهر شاه را از هر جا که
می‌یافتند دستگیر نموده می‌آوردند بعضی را میل کشیدن حکم می‌شد
بعضی را اخراج چند رجک [?] چندی در تبت و چندی در کشتوار گاهی با مردم آن کوه
قزاقانه دست بردی کرده میرفت آخر عاجز آمده رجوع براجه مان سنگ
حاکم لاهور آورده مبرز [?] و نوشهر بجاگیرش مقرر نموده آنجا می‌بود یوسف شاه
بر خلاف گذشته چندانی بغوا الان [?] و مطربان نمی‌پرداخت تا آنکه از طرف
جلال الدین محمد اکبر پادشاه میرزا طاهر با جمعی از مردم پادشاهی بطریق
ایلچی گری آمده فرمانی بنام یوسف شاه آورد مضمون فرمان آنکه از این
بار که رفته در شهر خود آسوده احوال خویش بعرض رسانیدی و خود بنفس
نیامدی اکنون برخلاف گذشته روی اطاعت بآنجانب بیار و الا

توانی ازین سبب هرای عظیم بیوسف شاه روی داد مردم تدبیر درگشته اند
که اکبر پادشاه قصد تسخیر این ولایت دارد یوسف شاه بیدل شده قصد فرستادن
میرزا حیدر پسر کهتر خود با پیشکش سنگین روانه نمود هرچند امرا و وزرا مانع
این خبر نا آمده بودند قبول خاطر نیفتاد چون تحایف کشمیر از نظر جلال الدین
محمد اکبر پادشاه گذشته هوای بیشتر از کرده سابق این ولایت گردیده
بعد یکسال پسرش را باز فرستاد و عذر قبول نیفتاده حکم آستان بوسی
صادر شده ازین خبر وحشت اثر بشلن پیش دست و پا گم کرده وسواس و
تشویش بخاطرش راه یافت باز در مقام پیشکش سابق چند چیز افزوده
پسر کلان خود یعقوب شاه را بحضور فرستاد ازین امر مردم شهر بسیار غمگین
شدند مردم سابق خبر داده بودند که وقت حکام کشمیر از دست میرود یعقوب شاه
دو سه سال در پای تخت پادشاه بود روزی جلال الدین اکبر پادشاه بجانب
خود بحضور یعقوب شاه گفت که یوسف خان از درگاه سرافراز شده بعشرت
میگذراند فرمان مکرر رفته اول پسر کهتر بار دوم پسر کلان خود فرستاد
خود از خانه عیش و عشرت پای بیرون نکشید و اراده قدمبوسی ننمود و
حکیم علی را حکم شد تا رسیدن لشکر اینجانب یوسف خان را از کشمیر آورده

باستان بوسی مشرف سازد عذر و حیله مسلم ندارد چون این خبر به یعقوب
شاه بلا واسطه رسید به پدر خود نوشت یوسف شاه با وزرا مشورت نمود
از راه بیدلی گفت که اگر لشکر اکبر شاه بیاید آب و علف هم درین شهر نخواهد
ماند بهتر انست که میروم ازین تقریر اهالی و موالی صغیر و کبیر بر نا و پیر آمده
یوسف شاه ظاهر نمودند که از هنگامه زولچو تا الی الیوم هنوز آبادی شهر نخوبی
نشد اگر اکبر شاه از شهر بر آیند شور و شر بیگانه درین ملک در می آید باز
رو بویرانی می آرد تا قیام قیامت بحال نخواهد آمد یوسف شاه بظاهر دلاسا نموده
اما بباطن میل رفتن داشت درین اثنا خبر رسید که پادشاه هند از لاهور
بکابل متوجه شد یعقوب شاه روی گردان شده بکشمیر آمد بزودی هرچه تمامتر
خود را از کوه کاجیداری گذرانده و از بیم حیدر چک که بیرو و نوشهره در
تصرف او بود براه دیگر بلاهور رسید و حکیم علی در نوشهره خوفناک شده
حیدر چک دلاسا نموده بکشمیر راهی ساخت یعقوب شاه پیش از حکیم علی پیری نگر
رسیده به پدر خویش منحو است که حکیم تخش نماید که چرا باین حرکت که موجب شورش
مزاج اکبر بادشاه شد ارتکاب نمود شفیعان مانع آمدند باز سلام وی نگرفت
تا حکیم رسید حکیم را تا بخانپور استقبال نموده بتعظیم تمام در حویلی سید علی جای داد

تا دو ماه انواع اکرام و اعزاز بجای آورد و گفت که همراه شما یعقوب خان را
دست بسته میدهیم حکیم از اصل کار واقف شده بهگوان داس راجه را با
پنجاه هزار سوار و پیاده از اتک براه باره موله فرستاده این خبر بسمع یوسف
شاه رسانیده اند حکیم را رخصت کرده متوجه علاج شد و قصد پای بوسی
نموده مردم کشمیر و فضلا خواص و عوام آمده و باز التجا نموده اند و بعرض
یوسف شاه رسانیدند که مغل راه ندهیم تا همه کشته شویم از خرابی
زولچو بتوجه جد شما خلاصی یافتیم و روی آبادی دیدیم اکنون باز ویران
ساختن از انصاف دور است صلاح کار اینست که در کوهستان رفته استقامت
کرده عنان لشکر مغل خواهیم گردانید که درین اثنا خبر رسید که در تبه
ورنگ لشکر مغل رسید و از وچینه و کهاوره گذشت یوسف شاه به بهانه شکار
رفته در باره موله نشست و لشکر خود را سه طایفه قرار داده یوسف خان
شمسی خان چک کوبه واره و حسن ملک چادوره و هراول و علم شیر خان
ماکری وغیره هم جنداول شده یعقوب شاه با امرا و سرداران دیگر از بنجال [?]
متوجه گردیده روی بمحاربه مغل نهادند جنگها شده که رستم دستان رشک
از آن می برد و اگر گیو و طوس حاضر میبود از آن دار و گیر از حرکت و غیرت

خون میخوردند قطعه چنان خون روان شد ز دشت نبرد ؛؛ که چون نیل رفته
ز جانهای مرد ؛؛ چکاچاک شمشیر برنده فرق ؛؛ زمین را بدریای خون
کرده غرق ؛؛ سنان آتش کین برافروخته ؛؛ بر مرغ را در هوا سوخته ؛؛
با وجود ایام سرما و گیرانی غله پوی پای جلادت مستحکم کردند که لشکر مغلیه
و راجپوتیه با وجود آن کثرت عبرت گرفتند و گیرانی بلشکر مغل بجایی رسید
که مثل آن در کشمیر کم یاد داده باشد میگویند که یک آثار برنج بده روپیه
رسید و شکم اسپان و شتران را پاره کرده آب میخوردند مولانا احمد در آن
واقعه حسب حال گفته است قطعه گر نظر بر هلال میکردند ؛؛ لب نان خیال میکردند
گردن خود دراز می کردند ؛؛ دهن از بازمی کردند ؛؛ باز خبر باکبر شاه
رسید قاصد یوسف شاه که در عقب نامه و پیغام و اشت فرستاد اتفاق
این هر دو ایلچی معه نامه بدست یعقوب شاه افتاد میخواست که بحکم تقبل آن فرماید
از قاعده دور دید بخدمت پدر فرستاد ازین سبب مردم را امیدی و
ناامیدی رو داده یوسف شاه بلشکر پناه با وجود آنکه پانزده هزار سوار
و بیست و پنجهزار پیاده و هفت هزار بندوقچی تیار نموده بود دلتنگ شده
لاعلاج ملحق بلشکر مغل گردید و بپای خود در مجلس رسید بعد ظهور این سانحه

یعقوب شاه باتفاق بابا طالب اصفهانی که پیر یعقوب شاه و مردی مدبر بود
از جا نرفته بر صف قتال قایم مانده نوعی قافیه لشکر مغل تنگ نموده که از
جان بتنگ آمدند شکمهای اسپ پاره نموده جای نشستن خود میکردند بجای
غله گوشت اسپ و شتر میخوردند آنچه مذکور شد لاعلاج شده طرح صلح با یعقوب
شاه انداخته روی بگریز نهادند و طبل بازگشت نواخت و چون بیکلی رسید
یوسف شاه را محبوس ساخته بپیشگاه خلافت اکبر بادشاه رسانید در تاریخ نهصد و
نود و چهار یعقوب شاه با فتح و نصرت و استقرار بپای تخت کشمیر یافت و تاج
حکومت بر سر نهاد و سکه و خطبه بنام خود جاری ساخت تا مدت یکسال و
شش ماه حکومت کرد لیکن اوضاع پسندیده و اخلاق حمیده نداشت و
پیش او حرف کسی را اثر نبود و از بسکه خدمت شریعت مرتبت کمالات منزلت
قاضی موسی شهید ابدال جان را بطور خود دفن کرد و از یوسف شاه پسندیده بود که
تا نیالو پسر شاه را در خانه ایشان یافتند و حالانکه قاضی خبر نداشت و
بقصد انتقام با قاضی بحث مذهب درمیان آورده و خلاف رای ارکان دولت
خود نمود مخلصان قاضی هر همه خصوصا شمس چک کوهواری و ملک حسین چادرو
و علم شیر خان و علی دار و غیره هم سرداران که بر سر چشمه اچه ول

با یعقوب شاه نزول نموده بودند بر یعقوب شاه ملامت مینمودند که چون اکبر شاه را
بغضب آورده مردم شهر ناراضی داشت اکنون حرف مذهب با قاضی شهر در
میان می آرد معهذا قاضی نرم و کرم گفته سر سخن بسته میداشت و یعقوب شاه
برخلاف آن پیش می آید جماعه مذکور قصد هندوستان کرده بودند
ملک حسین مانع رفتن آنها آمد مقرر کردند که زود رفته سری نگر خواهیم
گرفت و ما یعقوب شاه بر تخت بدست خواهیم آورد یعقوب شاه در موضع
نون باک بود که این خبر وحشت اثر بشنود و محمد بهت خان را از حبس خانه برآورده
مشورت پرسید گفت زود لشکر بشهر نمیرسد که سری نگر را بگیرند شاه خود را
بزودی تمام در سری نگر رسانید در نوهته سنگو تتش بود فروکش نموده
شمس چک وغیره جانب عرب آمده بودند بلهار او پیران ساخته مستعد جنگ ایستادند
تا یک هفت شبانه روز مقابله و مقاتله بودند درمیان آمده طرح صلح انداخته
قرار دادند که سویپور مع کامراج تعلق بشمس چک وغیره باشد و باقی به یعقوب شاه
مسلم دارند بنابرین قرار از سری نگر برآمده بسوی سویپور رفتند و مردم
این دو شیخ و اهل تشیع را که هر مرتبه باعث نفاق و فتنه میشدند میخواستند که
بکشند ملک حسین چادره مانع آمده کسان خود را همراه داده هر دو را از شهر

نورستان و چون هر دو بر سر گذشت خود بشاه نوجوان بیان کردند یعقوب شاه
بغضب لشکر انبوه تعیین نموده شمسی بیک وغیره از راه طمع سری نار بشهر آمده
زیر دست شده اند باز یعقوب شاه با قاضی موسی صرف مذهب درمیان آورد
علانیه ترویج تشیع نمود ملا عینی را متصدی انکار قرار داده بخطاب تبرخوانی
رسوای ازل و ابد ساخته تکلیف نمود که فقره علی ولی را داخل اذان سازند
هر چند در صدق این کس را خلاف نیست و جناب مرتضوی شاه ولایت اند چون
چون اهل تشیع این عبارات را بهانه ترویج مذهب خود و دلیر بنای مشروع کرده ام
و بکتی بر همین قدر بس نه بند رفته رفته منجر بجز ابهای دیگر میشود و راه خراب
آنها مفتوح میکرد و قاضی اصلا از صلابت شان نترسید و راضی بر خلاف
سنت معمول اسلام نگردید یعقوب شاه بدبخت با وجود منع امرا و فضلا قاضی
بر تخت شهادت نشاند بسعادت نیکنامی دین و دنیا رساند میگویند که لاشه
مبارک حضرت قاضی را بر دم قاطر بسته در شهر میگردانیدند چون بدر خانه
ایشان رسید والده ایشان بر آمده معجره خود را بطریق نثار بر گرد لاشه
گردانیده شکر الهی بجا آورد که در راه حق شهید شد همان روز که واقعه شهادت
قاضی شهید رو داد چنان رعد و برق پیدا شد که اکثر مردم از ترس آن

هلاک شدند

هیجان شدند خصوصاً زن علیدار وزیر پادشاه مع سه چهار کس مرد و زن در
خانهٔ یعقوب شاه از آتش برق سوختند خدمت قاضی موسی از اولاد قاضی میر
علی است و مقرون بکمالات علمی و عملی آراسته آبا عن جد از عهد قاضی ابراهیم
قضایای کشمیر تعلق بخاندان ایشان داشت و در اخفا و ابقا هم بر ورد کار برکات
علمی و مالی و عرضی و باقی گذاشت بالجمله بعد شهادت قاضی مردم شهر از
یعقوب شاه متنفر شدند و دلهای خلایق از و برگشت و بزرگان و اکثری از این
حرکت کردند حضرت بابا داود خاکی بقصد زیارت پیران خود بملتان رفت
و حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی با جمع اکابر و رؤسا و فقرا ا
محرک اکبر شاه شدند بشارت تصرف تسخیر کشمیر باولیای دولت پادشاه دادند
و عهد و قرار بمیان آوردند از جمله مواثیق و عهود که بزرگان کشمیر مقرر نمودند
امور مهم بود که درین مقدمه مذهب و غلبه انحرافی از جانب حکام نیاید و دا
و علام و از مردم کشمیر معمول نباشند و مردم کشمیر را از تکالیف مرفه دارند
با وجود این رعایات در امور ملکی قوت اقتدار تا بنهاند مهند و غیر ذالک عهود
بسیاری بمیان آوردند بعد تقریر این عهد و پیمان بندگان اکبر پادشاه
بجزم عزم متوجه کشمیر بی نظیر شدند و کس [illegible] بتسخیر کشمیر تعین نموده چنانچه در اوراق

آینده مشروح میشود این ملا عینی مذکور از فضلا و شعرای عهد خود بودند چون
بیصرفه گوئی مذهب اهل تشیع است نسبت بعارف نامی حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی قدس سره نیز بی ادبی کرده نظم حریفان باده ها خوردند و رفتند
تهی خمخانه ها کردند و رفتند هنوز آن ابر رحمت درفشانست می و میخانه با
مهر و نشانست ودرین دو مسدس خمسه تهی نیست تهی گفتن بغیر از ابلهی نیست
حالا که این ابله بدبخت که مقتضای لب و دهن خود مخاطب به تبرا خوانی شده است
فهمیده اند که مراد حضرت مولانا انقضای مجلس برقص انبیا و ائمه اهل بیت و
صحابه کرام است که ظهور مثل آن درین زمان صورت ندارد و اگر بنظر انصاف
دیده شود در هر طایفه چه از اهل عرفان و اهل علم و سخندان تفاوت
در فیضان شده است لاحقین البته مثل سابقین نیستند بلکه سخن در دریافت
این تبرای هم است که چون گفته است ع می و میخانه با مهر و نشانست
گویا معتقد اینست که سابقین مثل لاحقین از فیض محروم مانده اند در دو
ایلچی اکبر شاه قسم سوم در ذکر واقعات کشمیر از ابتدای تسخیر سلاطین
طبقه جغتائیه تیموریه مخفی نماند که درین هرج و مرج و خوف و رجا از جانب
اکبر بادشاه محمد قاسم خان میر محمد بحر مقدار سی هزار سوار از راه اجور

پیدا شده از امرای کشمیر و حیدر چک ولد یوسف چک و جمعی دیگر از بزرگان و
مشایخ خصوصاً جناب حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی قدس سره
ولد شیخ حسن کنائی که از حرمین محترمین مراجعت فرموده بودند راهی شده
تا رسیدن منزل یعقوب شاه خبر نشد بعد از استماع آن لشکریان متوجه
هیره پور شده در راه از غایت تعقب مردم سپاه کشمیر پشت و پای
زده روی بقاسم خان نهادند یعقوب شاه چون بازی خویش برگشته دید
فرار نکشتوار مصلحت دانسته چون به پرگنه برنگ رسید غیر از معدودی چند
بنام سپاه که فی الحقیقت حکم کاه داشتند با او نماندند روز دیگر لشکر هندوستان
به بیرم کله رسید و از انجا خان مذکور شیخ یعقوب صرفی و وحی تواجی را که
از کارکنان عمده بود همراه لشکر داده که پیش رفته سری نگر را بگیرند
و در راه حسن خان و سکی چادور و تمسی کنائی از راه حماقت بهادر خان
موی الله را بند کرده بخیال آنکه لشکر مغل باین خبر برود و در هیره پور نشسته
حسین شاه ولد نینه شاه را بر تخت نشاندند و از غنیم غافل ماندند وحی
تواجی خوشوقت شده باز راه هیره پور گرفته منزل اول در موضع بادور
مانده روز دیگر هیره پور رسید چون حسین خان را پادشاه ساخته بودند

از دست سبب و کار بنظر نیامده بعد از ان همی چک را بپادشاهی برداشتند
و این خبر بشهر رسیده ظفر خان پسر کلان همی چک که از سنان متعصب و صاحب عقیده امامیه
ملکی بود بنابر تعصب دین و دولت محله جدی بل را آتش کشیده و خانقاه
جدی بل را که ساخته دولت چک بود و نیز نوبخت مدفن شمس عراقی علیه
اللعنته مزبله ساخته و تیغ بار را شایع شده یعقوب خان که بکشتوار رفته بود
و در انجا اقبالی نیافته باز مراجعت نموده در پرگنه برنگ جمعیت نموده
باتفاق یعقوب خان متوجه بآن سمت شده بود آغاز محاربه نمودند آخر
عساکر اکبر پادشاهی غلبه کرده مردم کشمیر را متفق ساخته داخل کشمیر شدند
خبر مقدم تاریخ دخول قاسم خان است و ابیه خان و حسین خان و حسین ملک چادوره
و غیره مقدار هفت هشت هزار سوار و پیاده بسوپور رسیدند و مردم مغل
بترس فتنه جویان قدم از شهر بیرون نکشیدند تا آنکه یعقوب شاه از چند جا
کوت شبخون بشهر سری نگر آورده اکثر خانهای رویه مغرب سوخته شد تاراج
نمود خانه قاسم خان را نیز سوختند مردم لشکر او باین حرکت خام طمع شده اند
که کسی از غنیم حالا مقابل ما نمیتواند شد یعقوب شاه از راه او با خود مرد میرا
در هنگام محاربه در لشکر خودش رفاقت کردند بقتل رسانید از ین مردم

بسیاری از فوج او

بسیاری از فوج او متوهم شده قدم بر فرار نهادند یعقوب شاه هزیمت
کلی روی نمود حیدر چک که در قید قاسم خان بوده بقتل رسید و مردم
مغل قوت یافته هر جا مجمع از دلاوران کشمیر میدیدند و قتل عام مینمودند
و مردم بر همی چک ریختند تا مدتی همی چک پای دلاوری محکم کرده داد
دلیری داده بود مشهور است بیت بتیغ و بچوب و سنگ و مشت :: ملک شمس چک
شصت کس را بکشت :: با وجود کثرت اعدا خود را از جنگ آنها خلاص
کرده رو بکرناو که از کوهستان کامراج بدستور قلعه جدا افتاده است نهادند
یعقوب شاه با ام افراز بر فرار نموده بجانب کشتوار رفت نام و نشانی از و
از پدرش یوسف شاه نماند شعر که بیشتر در وقت فرار سلطان یعقوب
بیک ترکمان ولد قرا یوسف ترکمان که از سلاطین ایران بودند گفته شد راقم
حروف را بنابر حسن اتفاق مناسب اسمی درینوقت بخاطر آمده نوشت بیت
نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری :: عزیزان یوسف ار کم شد
چه شد یعقوب را باری :: زمستان ام دم اکبر شاه بفراغت تمام در کشمیر گذرانید
اثری از غنیم ظاهر نبوده یوسف شاه وقت بهار از کشتوار آمده با جمعی بالای
کوه الربار اقامت گزید همی چک از کرناو آمده بخبره او در فروکش نمود

تا طرفین بمحاربه افتاده جمعی کشته شدند یعقوب شاه بر سر کوه سلیمان و شمسی
چک در قلعه ناگچنگ جای گرفت مغل را که نقش شهر در تصرف بود جمع شده دو
فرقه شدند یک جماعه از راه موضع پاندرتهن و جماعه دیگر از راه آتیت کجی آمده
بیعقوب شاه مقابل و دلاوران طرفین کارزار باتهور و اقتدار کرده جمعی کشته شدند
نزدیک بود که مغل مغلوب شوند ناگاه در چشم نورنگ خان که دار لشکر یعقوب
شاه چک تیری از غیب رسید افتاد و جان بداد لشکر کشمیر شکست یافت قاسم
خان با فتح نصرت بشهر مراجعت نمود صبحی دیدند که خرگاه یعقوب شاه بر جاست
متوجه شده پای در شهر قایم کرده تا آنکه یعقوب شاه بشمسی چک نوشت ملک
حسن چادوره را فرستاد و بر حرب دلیر کرد روز دیگر یعقوب شاه نزد شمسی چک
در ناگچنگ آمده بلشکر او پیوست مغلان مقدار هفت هشت هزار سوار بر ما
بجنگ رسیدند و صفوف محاربه راست کشیدند چون یعقوب شاه دید که مردم
مغل غلبه آوردند پسران سید مبارک شمسی چک را کومک فرستاد ساعتی
چند دلاوری نمودند اما بازی یعقوب شاه بازی درست نشده هر چند
بیعقوب شاه پیغام استقامت از نتوانست مقابل شد لیکن مدتی بشبخون مردم
مغل را ایذای مالی و جانی میرسانیدند و مردم مغل هم گرامی یافتند گرفتار



گرفتار میگردند مدتی صحبت طرفین بهمین احوال گذشت تا آنکه کرت سوم خبر
بجلال الدین اکبر پادشاه رسید که لشکر مغل از شهر منتو اندر برآمد اکبر
پادشاه میرزا سید یوسف خان رضوی را با محمد بت که وزیر پادشاه
سابق بود با باخلیل نیز اهل تشیع علیه اللعنه که برفاقت یوسف شاه بهندوستان
رفته در اردوی اکبر پادشاه همراه داده با بیست و پنج هزار سوار
روانه کشمیر ساخت یعقوب شاه باین خبر با امرا کنکاش نموده گفتند که
ار چو چک برادر شمسی چک روبروی یوسف خان شود ملک حسن گفت
که ار چو چک با باخلیل متفق خواهد شد شمسی چک مقابل اینها و یوسف
خان بر سر قاسم خان رود یعقوب شاه این تدبیر پسندید و
لوهر چک را فرستاد مردم اکبر پادشاه باتفاق همرام نایک زمیندار
شاهراه از برم کله از راه کنزل رو بروی بکشمیر نهادند چون بهیره
پوره رسیدند بر اثر در لشکر چکان افتاده از قلعه با جنگ بر آمده
متفق شدند امرای کشمیر باتفاق باباخلیل و محمد بت و میرزا یوسف
خان را امید ند و بحضور میر رفتند تا آنکه بسبب استماع اخبار مختلفه بندرات
خود بندگان جلال الدین اکبر پادشاه با عساکر نصرت مآثر حرکت را

ضرور گذاشته در ولایت کشمیر دلپذیر جنت نظیر در تاریخ نهصد و نود و هشت
نزول فرمودند یعقوب خان لاعلاج شده خود را در لشکر ظفر اثر رسانیده
کارسازی نموده بکفش ظل الهی بر سر بسته بعتبه بوسی مشرف گردیده و صوبه
متعلق بسلاطین چغتائیه گرفت اکبر بادشاه خود هم اصلاح کرده و معتمدیان
دیگر نصب فرمودند رفتند لیکن تا مدت ها خروج حکام بود و از هر سو
سرافرازی و سرکشی مینمود دران اثنا هنگامه میرزا یادگار بمیان آمد چنانچه
ولایت الکتاب قدوة العارفین شیخ بابا زالی قدس سره العالی متوجه
شده رفع فساد فرمودند اجمال این قصه بجای خود مرقوم میشود الغرض از
هر گوشه کسی از حکام سر شورش بر میداشت و تشویش در مردم بادشاهی
می انداخت تا اوسط سلطنت نور الدین جهانگیر بادشاه سنه هزار و بیست
و یک ملک بی اخلل بود بعد ازان بادشاه باهتمام حکام در روسای کشمیر سعی
تردد نموده از فساد باصلاح آمد اگر اجمال این حکایت را بر اوراق بنده
موقوف داشته بالفعل تحریر بر احوال سادات و مشایخ و علما و شعرا که
که از زمان ظهور دولت میرزا حیدر و قبیله حکام تا ابتدای تسخیر سلاطین
چغتائیه در کشمیر مشرف حضور داشتند تا در انوقت انتقال نمودند بقلم آمد

می شاید حضرت سید کرمانی از انزمان آمده متوطن هندوستان بود
چون بعض والیان کشمیر از بی‌عمامی خود منهزم شده طرف هندوستان
افتاد سراغ خادمان سیادت و ولایت که مستجاب الدعوات بودند
یافت بعجز و زاری در خدمت آن عین بزرگواری شتافت بعد حصول
سعادت قدمبوس عرض مطلب نمود جناب حضرت سید عهد و قرار اجرای
احکام شریعت و رفع آثار رقص و بدعت گرفته بشارت حصول مدعای
او داد و بعد انجام مطلبش بموجب التماس او خود هم روی عزیمت بجانب
کشمیر نهاد و در بخار رسیده دید که هنوز که آثار خلاف ظاهر آمیزشیت
گرده بر هوا انداخت در حال آن کاذب غدار جان خود باخت و مقر در گور
تنگ و تاریک ساخت بعد آن حضرت سید سکونت درین دیار اختیار نمودند
یکی از اعیان بنای خانقاهی در محله نروره بجهت خادمان نمود و والی ملک
سه هزار خروار برای وظایف درگاه مقرر کرده بود چند روز صرف
مطبخ آمده چون در حلاوت باطنی تفاوت دید باختیار خود دست
از آن کشیده اکثر بزرگان عهد مثل شیخ مخدوم حمزه قدس سره وغیره
در خدمت سید بهره اندوز صحبت فواید معنوی بودند چون رحلت نمود

در مزار حضرت شیخ بهاء الدین آسوده مرقد اسعدش محل فیض و فتوح است
مولانا قاضی حبیب الله سید بود و خود از ولایت توران آمده ظاهرا خوا
رزمی است و در کشمیر توطن نموده و در عهد حسین چک اقضی القضات این شهر شد
تالیفات مفیده دارد و از آنجمله عقاید نصریه تمام ملک نصر الدین چک در
اصول و فروع اهل سنت و جماعت رساله جامعه بزبان فارسی تالیف
کرده در بحث امامت و خلافت بسط بسیار دارد و نسب خود را در رساله
مذکوره بملک العلمای هروی که مولانا محمد نام داشت میرساند متصل دروازه
مسجد جامع در مزار سلطان زین العابدین مدفون است ملا فیروز مفتی معروف
به بچه کنائی ولد بابا نونی کنائی معروف بملا ملیحی در جوانی سفر کرده بحرمین
رسیده و بعد مراجعت در اوده و بدار دن تحصیل علوم نموده با خضر علیه السلام
چهل روز مقابله تفسیر حدیث کرده مخدوم الملوک اکبر بادشاه گرد او شد
بعد چون بکشمیر وطن اصلی بود معاودت نمود مفتی اعظم شد اجرای احکام شرع
بکمال دیانت و ارادت معنویه در خدمت حضرت مخدوم حمزه داشت
تعلیم باطنی گرفته چنانچه شیخ بابا داود خاکی در ورد المریدین می نویسد
بیت مولوی فیروز از فیروزی تلقین او ... زود و از آن تاج تو زد گر فرح

نورشده است ؛؛ در عهد حسین شاه از دست رفضه بشهادت فایز شده
در دامان کوه ماران نزدیک دولاب صحن مسجد سنگین ملاشاه مدفون شده
هفتاد عمر مبارک داشته شد ازظلم خود تاریخ عند الشهاده جناب حضرت
شیخ یعقوب صرفی در تاریخ او فرموده بیت زهی تاریخ آن در دین وحید
؛؛ گفت شد از بهر دین ملا شهید ؛؛ یکی از فرزندان او ملا عبد الوهاب
دانشمند و صاحب تالیفات بود در معما و فنون علوم عربیه تالیف نموده
حاشیه نونی و شرح مواقف وشمیه حواشی نوشته است ملا الماس کنائی
نام او ملا یوسف بود یکی از سلاطین او را مخاطب بالماس ساخته شاگرد ملا فیروز
بود با حضرت خطر خضر ملاقات مکرر ملاقات کرده و تحقیق بعضی مشکلات
علمی کرده مفتی بوده و با فیروز یکجا بدرجه شهادت رسیده چنانچه قصه
شهادت هر دو بزرگوار در احوال حسین شاه بتقریب یوسف مند مرقوم
شد خواجه جوهر نامث از نجبای این شهر بود اکثر عمر تحصیل علوم نموده
شاگرد مدرسه مدرس سلطان قطب الدین متصل مسجد صرف که دل برکنار
شرقی جوی مار بود و او آخر عمر راه حرمین محترمین گرفت بعد ادای
حج اسلام تحصیل شد و اجازت حدیث از فحول و اکابر علما و محدثین مکه

معظمه کرده در خدمت مولانا علی قاری را دریافت بلکه بصحبت حضرت
شیخ ابن حجر مکی هم رسید اجازت کتب معتمد حاصل ساخت چون بکشمیر معاودت
فرموده گوشه انزوا و اختیار بعبادت و عزلت اشتغال نمود بجهت قوت
حلال کسب پشم ریسی پیشه گرفت بسیاری بقناعت میگذرانید و توکل از او
بدرجه اکمل رسانید و درس علوم دینیه هم میگفت و در واقعه وبای عامه
در سال هزار و بیست و شش رحلت فرموده رحمت الله رحمة واسعة بعض
اولاد امجادش بکمالات صوری و معنوی فائز شدند مزار ایشان طرف
شرقی مقبره حضرت اخوند ملا حسین جبازی بتکلفی واقع است ذکر ریشی و
میری ریشی و شیخ ریشی هر یک کس از مریدان زینی ریشی که مذکور شد
بعد وفات مرشد استقامت بر جاده شریعت و سجاده طریقت بودند
چون رسیدند و خوب گذشتند حضرت مخدوم العرفا سلطان شیخ حمزه
کشمیری قدس سره وطن آنجناب موضع تجر از پرگنه زینه گیر است محض مدد
و صلاح راستی بشهر رسیده در صغر سن میل خداپرستی و سلوک راه حقیقت
بهم سانیده شب و روز بعبادت و ریاضت و انواع خداپرستی و سلوک
راه حقیقت و انواع وظایف و طاعت که از صلحای وقت استماع داشت

میکنند رسید

میکذرانید اکثر تربیت از غیب و خواب و معامله می یافت متوان
گفت اویسی بود چون جناب حضرت سید جمال الدین بخاری قدس سره
درین شهر رسیدند باشارهٔ غیبی در خدمت ایشان رفت بکمال عنایات
و الطاف الجناب مخصوص شد شتاه آداب سلوک کما هو حقه تقدیم رسانید
و بمنشر بشارات عظیم شد در اندک زمانی تقوت استعداد کسب خداداد
طی اطوار سبعه فرمود و بعد مراجعت مرشد باجازت و اذن آن حضرت
باستقامت تمام مسندنشین ورع و تقوی و ارشاد گردند مصدر حالات
عجیبه و کمالات غریبه شد با وجود آن در ریاضت و تقوی و تقیید عبادات
شاقه رسوخ قدم داشت اکثر جاروب تمام شب بحبس یکنفس ازین جهت
مغز سر مبارکش تمام گداخته بود هرگز از حرارت درونی و شور باطنی
آرام نداشت شب و روز بآه و ناله میگذرانید و در حل عقده های آرزوی
طالبان چاره سازی در ماندگان و طی مکان و احاطه زمین و زمان و
خوارق عادات و جذبات و تصرفات آنچه بود از آیات بینات الهی
اعلم العلما و مفخر الاولیا حضرت شیخ بابا داود خاکی که اکمل اصحاب آن جناب
است نوشته اند که حضرت شیخ مخدوم مرتبه ابدالیت داشته آخر با جمیع سلاسل

عمل منیر موده ذکر جهر بطریقهٔ حضرات سلسلهٔ سهروردیه میکرد و تفصیل احوال آن
قدوهٔ اهل کمال در کتاب ورد المریدین تصنیف اعلم العلمای مذکور و کتب
دیگر از خلفای ایشان است این چند بیت ورد المریدین همتا و بر کار ایراد می یابد
نظم سیر کرده عالم ملکوت هم جبروت را :: باز در لاهوت مرغ جان او اسیر
شده است :: هوش در دم خلوت اندر انجمن هم حال اوست :: او طریق اهل
خلوت هم بصحبت در شده است :: سالها شد رخصت ارشاد و بیعت یافت لیک
:: محترز از شیخی و با پاکی و لنگر شده است :: هر سحر که بود غلی لا زمین در سالها
:: قلب و روح و سر او زین روی مستظر شده است :: نسبت صحبت قوی او را
بعینی شد از آن :: گو بعصمت محو عیبی زاده از ما در شده است :: توبه و زهد و قناعت
هم توکل خلق خویش :: کرده دور از عزلت توفیق حق اذکر شده است :: در توجه
رو نهاده غیر شیر میش شده :: در مراقب صادق و اندر رضا شاکر شده است
همچنین در واقعه هر لحظه از فضل خدا :: صحبتش با اولیای اعظم و او فر شده است
کسب کرده از هر یکی کیفیت ذکر و دعا :: در منور رهبری زین روی او النور شده است
:: چون شود نار تجلیات عشقش شعله کش :: از مزاج و خنده تسکین بخش این آذر شده است
رو کرامات از قبیل کشف قلب و کشف قبر :: در میان مخلصان هر لحظه مستظر شده است

همی گراماتش ز نوع وقت ولی حرف ⁂ همدمان مجلسش ز تجربه اکبر شده است

از سماع چنگ و نی کاره ز روی منع شرع ⁂ گرچه ذکر الله شنو از تار و نای مرتبت است

از دعای مستجابش به شده بسیار کور ⁂ خاصه آن کوری که آن فتح الله که اظهر است

نیست در محفل حقایق گفتنش ز اخصلتش ⁂ از حقایق بر اگر چون لجه اخضر شده است

ظاهرش خندان ولی گریان دلش از ترس حق ⁂ همچو برگ بید کو لرزنده از صرصر است

محضر ارشد شبه با صباحش منت نداشت ⁂ که چو گل از حفظ حفظش عقده بر خنجر شده است

تا کسی کر خورده شد بی اختیار او نفی ⁂ در زمان از معدیاکش به بیرون بر شده است

خوردنش زین واقعات اکثر بوقت مجمعه است ⁂ شاهد قولم من بنگر که چون لالاغر شده است

تاریخ وصال کرامت مثال حضرت مخدوم العرفا ازین ابیات که زاده فکر خدمت شیخ داود است مستفاد میشود رباعی شیخ حمزه مرشد والا گهر فوت شد در بیست و چهارم از صفر ⁂ رفت احمل یافت وصل کردگار ⁂ عاقبت در نهصد و هفتاد و چار ⁂ عقل گفت از فوت مرشد آه میباید کشید ⁂ نیز از واردات شیخ بابا داود خاکی قدس سره در تاریخ وصال آن مرشد با کمال مشهور است

بیت بی تاریخ وصل سال مخدوم ⁂ مناسب یافتم مخدوم مرحوم ⁂ شیعه در قوم

بنا بر کمال بغض و عداوت انتخاب تاریخ بی او بانه مقتضای حال خود یافته

بودند سنیان آنرا بلفظ شیعا پاک درست نمودند چون این تاریخ از فصاحت
بیرون بود در اسم حروف وقت تحریر بر احوال آن حضرت همان لفظ را تصحیف
کرده شیخ پاکان گفت خلفای حضرت مخدوم همه اصحاب فضل کمال اند ذکر بعضی
چند در محل خود می آید حضرت سید اسماعیل شامی از سادات عظام ان است در
سلسلهٔ علیه حضرات قادریه مرید میر سید محمد قادریه است سیاحت روم و شام و
هند بسیار کرده چون بکشمیر رسید تا خدمت شیخ العلما بابا داود خاکی آشنا شد
و هم دیگر با هم صحبت داشتند و از یکدیگر مختلط و مستفید شدند و اجازت سلاسل
خود یک دیگر داده اند جناب حضرت سید صاحب ورع تقوی بود و عقدهای طالبان از
ناخن همت میکشود و در توحید و تفرید قدمی داشت هر گز نقش هستی را در دل
سالک نمیگذاشت بی تکلف بسیار بود و خود را الفقر و فاقه آراسته میداشت
در سال نهصد و نود و دو کشمیر را القدوم خود مزین فرموده در خواست طالبی از
خدمت شیخ بابا داود خاکی کردند آن خدمت قدوة العرفا میر نازک را که
اخلص اصحاب بود با ایشان سپردند چنانچه در اوراق آینده در ذکر حضرت
میر نازک صاحب قدس سره العزیز مفصل مرقوم خواهد شد حضرت سید علی
چندی در کشمیر گذرانیده حضرت سید میرک میر هر چند اویسی بود بظاهر دست

ارادت بدامن

ارادت بدامن سید نعمت الله حصاری که از سادات باکمالات بود برد
و از صحبتش مستفید شده فرزند برومند حضرت میر شمس الدین اندرآمی است
این میر سید ابراهیم بن میر سید احمد بن سید محمد در صغر سن بوعظ و نصیحت
خضر علیه السلام در خواب بهوس آمد طالب این راه شد ترک ملازمت امرای
کشمیر نمود در خانقاه سادات اندرآبه انزوا نمود رفته رفته اجابت
دعوات و مرجع خلایق کاینات شد غایبانه بسید نعمت الله رشته معنوی
حاصل نمود چهل سال صایم الدهر تارک حیوانات بود باشاره حضرت سید الاولین
و الآخرین با دختر میر سید عبد الله ابن میر سید حسین قمی مناکحت نمود سه پسر و
شش دختر متولد شد والده ماجده اش صبیه میر سید فضل الدین
سید السادات میر سید حسین بیهقی برادر حضرت بابا میر ولی است که در موضع
ویچی بوره مدفون است ذکری چند از ایشان است درین رساله مرقوم خواهد شد
صبیه حضرت در خانه شیخ بابا داود خاکی بود حضرت هردی ریشی بابا
مشهور است که از قبیله آهنگران پیش از صد سال از ظهور الصاحب کمال جزداو
بود آنجناب در صغر سن ذوق خداپرستی بهم رسانیده مشغول بطریقه ریشیان
شد اویسی بود بظاهر بکسی انتساب نمود صایم الدهر قایم اللیل تا آخر عمر گذرانید

ورخوردی مظهر کرامات بود که میگویند که خدمت مهمانان بسیار میکرد
روزی مهمانی درخانه اش وارد شد والده اش گفت که ماهی رسیده بود
غلیواج برد و خدمت هروی ریشی بابا برزبان آورد اگر ماهی را برای ما
فرستادند غلیواج را چرا راه دادند و اگر حق او بود ماهی چرا برای ما فرستادند
در همین حالت غلیواج ماهی را گرفته آورد و سالم پیش رو گذاشت ازین دست امور
بسیار بظهور آورده میفرمود که کشایش من بیشتر بذکر پاس انفاس بوده است الحق
که در ان قدم راسخ داشت آخرها بصحبت جناب حضرت مخدوم العرفا
شیخ حمزه رسید و بهره اندوز فواید کلیه گردید مشهور است که بعد عمری بارها
حضرت مخدوم داخل طریقه شده وردیه هم شد و شجره برآن گرفت بالجمله
از عجایب روزگار مهبط فیوض پروردگار بود اسرار معرفت و انوار توحید از
بکارنامه فریدش بظهور آمده است و بروحانیت ایشان عظام بسیار فایز میشد محبت
اورع العلما شیخ بابا داود خاکی از کمالات و حکایات و واردات وی در
تصانیف خود بنظم و نثر بسیار نوشته است چون رحلت فرمود در قصبه
اسلام آباد مدفن یافت تاریخ عمر روز فصالش را بابا داود خاکی فرموده
قطعه شیخ دین بود اندرین کشمیر اندر عهد خویش ٭ هر قرنش شیخ دین بود آمده تاریخ

سال رحلت

سال .: اولین روز مه ذیقعده این سال بود .: ذکر گویان تخت رفته بوصل
گروکار .: بود هفتاد سالش هفت سال وچند ماه .: سالهای عمر او را اگر شماری
یا بهال .: مزارش تمام انورش محل فیض وفتوحات است شیخ نوروز ریشی از
ملازمان سلطان وقت خود بود وبقهر وشدت وغلظت طبع شهره داشت و
سلطان در جاهای روز طلب او در امیگماشت روزی در اثنای سیر وشکار
عبورش بجایگاهی که خدمت شیخ تنک ریشی سکونت داشت وافتاد و مردم همراهی
دور تر گذاشت مجهولانه جا بجای خزیده دید که در انوقت شیخ سفره برای سباع
ووحوش کشیده اتفاق خرسی بر حصه شغالی تغلب کرد شیخ تنک ریشی طرف
خرس گفت که ظاهرا اثر عبو گوز روز شنیده راه ظالم تو راه یافت که تعدی
بشغال میکنی شیخ نوروز شنیده جامه هارا دریده در خدمت شیخ حاضر
شد وجذبه الهی یافت وترک کل کرد شیخ او را تمام شب بکارهای ترک
عادت امتحان فرمود وآخر شب تعلیم کار باطن نمود چند روز تربیت احوالش
فرمود او را قایم مقام خود کرده .: نزدیکی در گذشت شیخ نوروز مدتی
بجای مرشد بسر برده چون آوازه ظهور حضرت شیخ حمزه مخدوم بگوشش
رسیده دست از شیخی کشیده بجهت تحصیل بقایای سلوک بجانب حضرت مخدوم

دوویده عاشیه خدمت و ارادت بر دوش گرفته در اندک زمانی بر اقران
خود تفوق یافت و صاحب حالات عجیبه و غریبه شد مولانا خواجه شمس الدین
کابلی قدس سره اعلم علمای دهر و مرجع فضلای شهر بود در زمان میرزا حیدر
بسبب حق گوئی از میان علما امتیاز داشت بحث ها با علمای مرزکرد غالب شد
بدلالت خواجه داود طوسی که شاگردش بود بملازمت حضرت مخدوم رسید و
صحبت اول با شراف خطره که از فراش و لباس آنجناب در دلش گذشت
و کار شد و بتوبه آمد و بران استقامت ورزید و واقف راه شد بعد
شهادت میرزا طاقت نیاورده و راه حرمین گرفت و هم انجا رحلت نمود
و آسود حضرت مخدوم شیخ احمد قاری خلف وحید محرم سبحانی شیخ عباس
ملتانی است که از مشاهیر پیران طریقه شهروردیه است و نسبت خود را بسواسطه
ابای کرام خود بشیخ الاجل شیخ بهاء الدین زکریا میرسانند و مخدوم احمد
سفر و سیاحت بسیار کرده و بحرمین رسیده بعد ادای حج از راه ولایت
آمده در لاهور بتحصیل علم قرات از خدمت شیخ احمد که در اکثر علوم آگاه و
در طریقه قادریه از پیران راه بود و عنان عزیمت بجانب لاهور منعطف
فرمودند به بی تکلفی در ماکول و ملبوس میگذرانید با وجود کم اختلاطی مردم

متعجب شدت

بعض فقرات بطالبان میرسانید چون جناب بابا داود خاکی از زیارت
عتبات ملتان بلاهور رسید که غازی خان محاربه با بعضی مخالفان که از
هندوستان آمده متعرض حال او شده بودند دست دریوزه توجه و مدد
از مخدوم احمد نمود تیر دعا بهدف اجابت رسید و غازی خان مظفر و
منصور بازگردید نذور و نیاز و ضیافت او را قبول نفرمود و گفت اکتفا بر آب
و دانه شما دارم و بر تقدیر چنین تکالیف روی بشهر دیگر آرم و عجایب و غرایب
از حالات و برکات مخدوم بسیار است مظهر آثار بزرگ بود چون رحلت
فرمود در محله قطب الدین پوره در مقبره که الحال معروف بمقام مخدوم است آسوده
بالفعل مسجد سنگین بحکم که مشهور بنو مسجد است مقبره واقع است فرزندان صاحب
کمال داشته ذکری چند از ایشان در محل خود می آید ان شاء الله تعالی حضرت
شیخ بابا داود خاکی قدس سره از نجبای کشمیر بود و تحصیل علم ظاهر بکمال نمود
بجاذبه الهی در خدمت حضرت مخدوم العرفا فایز شده و داد قدوسیت و
خدمت داد و در رابطه فنای بشیخ و ترک رسوم و عادت و رفع ننگ و ناموس
بحد کمال رسانیده صاحب تصانیف علیه است مثل ورد المریدین و شرح آن
مسمی بدستور السالکین و قصیده جلالیه و رساله علیه و غیره بالنسبت ازدواج

تا صحبت رفعت حضرت سید السادات سید میرک قدس سره که از سادات مسلم
النبوت این دیار اند حاصل کردند از ان عفیفه اولاد شده و محرم اسرار
پیر بزرک وار بوده و مشایخ دیکر هم صحبت داشته مثل سید السادات میر سید احمد
کرمانی و مولانا شیخ احمد مخدوم قاری و میر سید اسمعیل شامی که اجازت و
خرقه قادریه از ایشان یافته و سند خرقه سهروردیه همانا از شیخ کرفته در وقت
خود در علم و عمل بی نظیر بوده امر معروف و نهی منکر بسیار فرموده و اکثر
بجهت آن در حرکت بوده مکرر بملتان نیز بزیارت حضرات خود رفته در انجا
بعد زیارت کذشتکان کسب فیض باطنی و بقایای طریقه و خرقه از احیای
آن سمت فرموده بکشمیر آمد چون قاضی موسی از دست اهل التشیع بشهادت رسید
باز راه هندوستان کرفت و در حق چکان دعای بد کرد و بشارت قلع و قمع
بنیاد آنها بمردم داد و همراه لشکر اکبر بادشاه معاودت بکشمیر نمود و در راه
مرض بهم رسانیده بود همان سال در کشمیر رسیده رحلت فرمود خبر مقدم تاریخ رحلت
او و وصول بجنت است اول در اسلام آباد مقبره اش مقرر شده بود ثانی الحال
مخلصان بشهر آورده در مقبره مرشد خودش دفن کردند و مصدر فیض و برکات
بود راقم حروف کوید که در ایام تحریر این اوراق ورقی بخط شریف حضرت

با باداو و بدست آمد چون تحریر آن مناسب حالت درین رساله نقل آن نموده شود
و آن حکایت این ذکر است مشتمل بر آنکه در سال نهصد و نود و سیم در دور مبارک سلطنت
سلطان محمد یوسف اسعد الله تعالی در قریه واره پوره بلده کشمیر حفظها الله عن الآفات
والده میر مومنی صالح در وقت دمیدن صبح برای استعداد نماز بهر طهارت کردن
بر کنار جوی رفته بود از انجا مردی معتبر ملبس دید که یک پای بر سنگ نهاده و یک پای
در آب مانده بعد از آن آن پای را نیز بر آب مانده چند گام پیشتر رفت و از نظر
آن غایب شد و آن ناظر خیال کرده که شاید این عزیز درین قریه مهمان کسی بوده باشد
که مسجد این قریه برای نماز برفت و من هم بمسجد بروم تا با او بجماعت نماز ادا کنم
چون بمسجد رفت او را نیافت و تنها نماز خود ادا کرد و باز بهمان جا که او را دیده بود
رفت تفحص کرد دید که آن سنگ که قدم آن عزیز بر آن سنگ رسیده بود معطر شده است
و نشان قدم در سنگ پاره فرو رفته است بعد از آن ازین واقعه با اهل آن قریه
خبر کرد و همه کس بوی خوش آن قدمگاه را شمیده اند و اثر قدم را دیده اند
و هنوز آن اثر نمایان است و دو مرد صاحب واقعه که صدق ایشان اکثر مجرب
شده بود و استخاره کردند برای تعلق آنکه صاحب این قدم کدام بزرگوار بوده
هر دو بشارت یافتند که آن عزیز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود که

بقوت اعجاز خود با روح و بدن باین ولایت بطریق سیر آمده بود و معطر شدن
حجر از اعجاز اوست و علمای حدیث روایت یافته‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم با جسد و روح هرجا که میخواهد در اقطار زمین و آسمان سیر میکند و الله اعلم
تا اینجا کلام حضرت ایشان است که بعینه از عبارات و خط شریف ایشان نقل کرده شد
راقم این سطور محمد اعظم گوید که عجب نباشد که ظهور نبوی در آن وقت محض بجهت اصلاح
امور این ملک که از تسلط چکان بخرابی رسیده بود شده است قرینه این روداد
آنکه همان سال تبدیل سلطنت و انتقال آن از چکان اتفاق افتاد والعلم عند الله
محی البلاد حضرت شیخ بابا ولی قدس سره آن حضرت از ترکستان آمده در سلک
مریدان خاص حضرت مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی بودند تکمیل و خلافت از جناب
شیخ محمد شریف حاصل نمودند و مظهر کمالات عالیه شدند عزیمت اسلام باتفاق
شیخ خلیل بدخشانی تکرار نمودند در سال نهصد و نود و نه کشمیر را بقدوم خود
مزین نموده در خانقاه معلی سکونت فرمودند تا مرجع خاص و عوام انجا شدند
استغراق بسیار غالب داشت حتی در اوقات نماز بلکه در ارکان آن تحریک دیگری
خبردار میشدند در هنگامه میرزا یادگار که میان مردم کشمیر و کسان اکبر پادشاه
نفاق شده کار بفتنه عظیم انجامیده بود جناب شیخ خود توجه فرموده رفع نزاع کردند

بتقریب همان تصفیه مخالصان دین و دولت شربت مسموم شیخ رسانیده شهید ساختند
و کان ذالک فی خامس عشر من صفر سنه تکبیر از و یک شیخ کامل تاریخ است در زمان
ارشاد آن حضرت اکثر اکابر استفاده از خدمت ایشان مینمودند از آنجمله جناب
سراج الملت مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا حضرت خواجه محمد باقی قدس سره
که در ان عهد بتقریب رفاقت امیر الامرا شیخ فرید بخاری کشمیر را بقدوم خود
مزین فرمودند و اختیار کسب فیض صحبت تا دو سال از خدمت شیخ ممدوح نمودند اما
غلبه استغراق آن حضرت حاجت راه افاده طالبان شد بهر کیف در مزار
فایض الانوار صحن خانقاه معلی آسوده اند از جمله اولیای عهد بوده اند امتحان بادشاهی
که زنده را در تابوت مرده قرار داده شیخ را تکلیف جنازه کرد و حضرت
شیخ اجازت جنازه بتکرار و بتاکید خواسته چهار تکبیر خواندند آن زنده را
مرده بر آوردند بر السنه خواص و عوام مشهور است **حضرت شیخ یعقوب صرفی**
خلف شیخ حسن کنائی عاصمی است که از اکابر کشمیر بود در نهصد و هشت هجری بوجود
مسعود آمده از صغر سن آثار فطانت و تیز فهمی و بزرگی ظاهر داشت در سن
هفت سالگی حفظ قرآن کرده از خدمت مولانا محمد ایی که شاگرد حضرت مولانا
جامی بود استفاده علوم نموده و از ایشان مخاطب بجامی ثانی شد پس جناب

مولانا البحر حضرت اخوند ملا بصیر که از عرفا و علمای زمان بود ذکرش گذشت
کسب علوم فرموده بجاذبهٔ الهی که روح مبارک حضرت علی ثانی مکرر جلوه کر شده و ذوق
خداپرستی بهم رسانیده از آنحضرت در خانقاه معلی که مستحق بودند بشارت یافت وازقدم
خدمت حضرت مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی ثانیه عازم ولایت شده و
ممانعت والدین و استاد که بمبالغه بود سودی نکرد بلکه آنها هم در رواج دفعه
از جناب علی ثانی مامور شدند و از راه باهتمال با چهار رفیق روانه گشتند
و در راه عجایب و غرایب از آنجناب مشهود رفقا چون بسمرقند که وطن حضرت
شیخ مخدوم بود رسید بیرون دروازه آنجناب نشست و جرأت درون رفتن نکرد
و آن حضرت از آن طرف ایشان را طلبیده نوازشها نمود و خلفای معتکفانه که بهفت
در متعین بودند بنا بر معتاد که تفویض طالبان یکی از آنها میشد حاضر آمدند و حضرت
مخدوم فرمودند که کار این جوان علیحده است ما خود تربیتش میکنیم بعد تعلیم باطنی فرمودند
که از جنگل هیزم آورده باشد در همان اثنا روداد خلوت و اربعین در ایام شدت
سرما شده مامور بپاک کردن متوضای حلقه‌کشان شد چندگاه در خدمت حضور ماندند
و او مجاهده و خدمت داده نظر بر مراعات ظهور فرقت والدین بعد اجازت
ارشاد و منجر بکشمیر شدند مجرد رسیدن بوطن ابواب ارشاد و تصرف خداداد بر آن

ناس مفتوح

فوج فوج سالکین وجوق جوق طالبین باستفاده رجوع شده عالمی مستفید
خدمت وصحبت بجذبه وسلوک شد حضرت ایشان زابعد مدتی باز سودای ادراک
خدمت وصحبت مرشد آفاق غلبه نموده عازم احرام حریم ملازمت گردید با استماع
خبر توجه حضرت مخدوم بحرمین حرکت عزیمت داشته براه خراسان متوجه دریافت
زیارت هر دو کعبه شد در راه فتوحات بسیار بصحبت ابرار روزگار حاصل نمود
از انجمله مصافحه شیخ ابوسعید معمر حبشی بوساطت شیخ علی سلطان اوبهی که بدو واسطه
بشیخ ابوسعید میرسد و زیارت مشهد مقدس رضو در رفع است وعلت قتل سینه که
رفضه ایران میکردند بنابر نصیحت که شاه طهماسپ صفوی در اثنای ملاقات
او فرموده ظهور کرامت دیگر و تحصیل سند احادیث بروایات مختلفه از
خدمت زبده المحدثین شیخ ابن حجر وغیره در حرمین و یافتن جو مبارک
حضرت امام الائمه ابوحنیفه کوفی در بغداد و صحبت شیخ المشایخ سلیم حبشی و اجازت
طریقه ایشان وعطیات دیگر که تفصیل آن در ثمرات الاشجار است بهزاران هزار
رحمت ومکرمت الهی بکشمیر رسید در انوقت بسبب شورش والیان اینجا که
بفساد مذهب ملک و دولت را برباد داده بودند بکشمیر محل حوادث و آفات شده بود
حضرت ایشان متوجه شده بظاهر و باطن سعی و مدد نموده ملک را بمردم اکبر پادشاه

تفویض فرموده و یعقوب خان چک که از راه شقاوت ذاتی مقدار امور نا
مشروع شده بود نیز ارسید و حضرت ایشان بعد اطمینان صلاح شهر برای
حفظ دل خود باز سفر حرمین اختیار فرمودند در اندک زمانی معاودت فرموده کتب
تفسیر و حدیث و فقه که درین شهر نبود آوردند مردم را مستفیض ساختند شب پنجشنبه بعد
عشای آخر دوازدهم ذیقعده سنه هزار و نه رحلت فرمودند شیخ امم بود
تاریخش میشود در اثنای تحریر احقر هم این تاریخها شیخ اهل مسجد شیخ اوحد الدین
شیخ الباطن شیخ بکمال شیخ جمیل تصانیف آن حضرت در همه علوم بسیار است
از انجمله تفسیر قران که در غایت بحر و بسط وقت است اما تا آخر نرسید و
مسالک الاخیار و وامق العذرا و لیلی و مجنون و مغازی النبوت و مقامات مرشد
که بر هیچ نسخه مقابل خمسه مولانا عبد الرحمن جامیست و دیگر مناسک حج و شرح صحیح بخاری
و حاشیه توضیح و تلویح و تفسیر دو سپاره آخر قران در اوج و شرح رباعیات
و رساله او کار قدری از اشعار آن حضرت مرقوم میگردد و خلفای حضرت ایشان
بسیار اند جمعی بمحل خود مذکور میشود خواجه طاهر رفیق قدس سره سهروردی از سوداگران
بود از قبیله اشنائیها و در پرده تجارت سعی خداپرستی و زهد و تقوی مینمود و سبب
شهرتش این شد که در اتفاقا پدرش بتجارت لاهور رفته بود و در انجا در جمعیت

شهر رسیده بود

کثرالله و مطلع نور حضرت شیخ عبدالشکور که از اولاد حضرت اولیای شیخ بهاء
الدین ذکریا رسیده بود و عنایات خاصه دیده در حق بعضی فرزندان خویش
که در کشمیر مریض بودند دعا خواست جناب شیخ دعا کرده بخواست خواجه ابراهیم غنایانه
خواجه طاهر رفیق را قبول فرموده و مورد عنایات و الطاف نمود و خطی مشتمل بر
احکام طریقت و آداب خلوت و اجازت بیعت حواله او کرده قرار کرد که در
حاضر باشند قبل من قبل ملاغلیه خواجه بزرگ بعد استماع این اخبار ترک دکان
بزازی نکرد و بجهة کسب قوت حلال بدستور گذشته ببازار میرفت آخر الامر
باشاره حضرت خضر که حدیث شر البقاع اسواقها یاد دهش داده از دوکانداری
برخاست و زراعت اختیار کرد و فتوحات را بفقرا میداد و بریاضات و کمالات
و مقامات عالیه رو نهاده از عجایب روزگار بود و اوضاع و اخلاق ملکیه
داشت چون رحلت فرمود خلفا و فرزندان برجسته و آراسته گذاشت ذکری
چندی می آید در محله فتح کدل آسوده است مولانا داود که از نجبای وقت خود بود
تلمذ علوم صوری در خدمت مولانا شمس الدین پال نمود بعنایت ازلی توفیق
انسلاک در زمره خادمان حضرت مخدوم شیخ حمزه یافت و براه طی منازل
سلوک شتافت و از مقبولان آنجناب شد و باعث و واسطه هدایت جمعی گردید

استاد خود را نیز رهنمونی نموده بجناب شیخ رسانید مدتی با فادهٔ صوری و معنوی مشغول بود و در آسود حضرت میر سید فیروز فرزند ارجمند حضرت میر احمد کرمانی است صاحب مقامات و حالات برجسته و آراسته در شرع و تقوی قدم بر قدم والد ماجد خود داشت ظاهرا در پس روی مقبرهٔ پدر بزرگوار آسوده است سید جمال الدین از خلفای خاص سید احمد کرمانی است در تصوف قدرت عجیبی داشت و مروج سلسله بود وقت در خطیرهٔ علیه آسود حضرت سید محمد عیش پوش در آواخر عهد چکان کشمیر را بقدوم خود مزین فرمود چون چشم ظاهر و باطن از دیدن اعتبار می پوشید و اصطلاح این جانب بگانه می نمایند مشهور بعیش پوش شد صاحب کرامات عالیه و حالات سامیه بود و به ترک و اترد امیکذرانید مقبرهٔ شریفش در محلهٔ حول مشهور است نیز از و سنبرک بابا مسعود سهروردی نوری خلیفهٔ حضرت سید احمد کرمانی است از اغنیای این بود بجاذبه الهی راه نامتناهی درویش جا کرد باین نیت ارادهٔ دیدن شمس عراقی بر آمد و او هنوز بلباس درویشی بود خود را از منسوبان بابا اسمعیل می شمرد و مذهب تشیع مستور میداشت در راه مردی دو چار وی شد از اصل کار آگاه و منع رفتن جدی بل نمود در دلالت بخدمت حضرت میر سید احمد کرمانی که در محلهٔ بلبل لنگر نزول فرموده بودند

بهجر و ملازمت مامور باستخاره شد همان شب دید که سرور دین و دنیا صلی
الله علیه و سلم میروند و مشایخ عظام سهروردیه رسنها در گردن کرده کشتی را
میکشند او هم بامر عالی ریسمان در گردن کرده کشتی را میبرد و چون بعرض
سید مرشد رسانیده فرموده اند الحمد لله حبل المتین ارشاد در گردن تو
کردند همان روز دست از مال و متاع برداشته براه باطنی مشغول شد و
تعبد و ورزش از کاهلی نمود که در اندک زمانی غبطه جهانی گردید چون در آن
نزدیکی مذهب رفض و تشیع درین شهر شیوع یافته بدلالت بابا اکثر ازین
تائب شده اعاده تسنن میکردند بالجمله خدمت و جانفشانی جناب حضرت
سید بدل و جان بجا آورد اما اجازت ارشاد از خدمت میر سید فی مخدوم
زاده یافته و بصحبت سید جلال الدین خلف الخلفا بسیار شتافته و بزرگان دیگر
هم مثل حضرت شیخ حمزه مخدوم و شیخ احمد قاری و غیره ها نا بسیار دیده
و حضرت مخدوم شیخ حمزه که ذکر خیرش میگردد و از علو استعداد من خبر میداد
بابا مسعود ادای سنت نکاح نموده فرزندان صالح که همه اصحاب باطن
بودند بظهور آورده و خلفای برجسته داشته ذکر چند در محل خود می آید در
محله نروره مزار خالص الانوار و رفیع است خواجه ابراهیم گل ملارقی از نقشبندان

بی نظیر بوده ملا با فرماره للو شاد کرد او بوده در سلک مریدان حضرت
قدوة الواصلین سلطان مخدوم شیخ حمزه انتظام یافته رو از هر چیز برتافته
مشغول بعبادت الهی شد ذکر چندی از مجاذیب که دران زمان بر منصه روزگار جلوه
فرمای اسرار بودند غنی شاه از مجاذیب وقت کشف گو به بسیار داشت
گویا آیینه بی رنگ بود در زمان حضرت مخدوم ظهور نموده اشغال با بابا داود
خاکی در صحبتش میسر شد و تحقیق اسرار میفرمودند در سال نهصد و هشتاد و یک رحلت نمود
پیش از رفتن خود خبر داده است در مقبره حضرت هردی ریشی بابا در اسلام آباد
جا یافت زینی ریشی از قبیله چکان است برادر مسعود چک در زمان علیخان چک
نوکری میکرد در نواحی زینی پوره که سوپور نیک منزل است با یاران صحبت میداشت
برقی از آسمان افتاده خانه هستی او را بر باد داد مدتی بهوس حرکت بود چون
فی الجمله بحال آمد برهنه و عریان میرفت و اظهار مغیبات میکرد میگویند که در خدمت
حضرت شیخ مخدوم حمزه آمد و رفت داشت و کسب فواید صحبت مینمود مذکور محیط
در صفحات گذشته که در احوال علیشاه نوشته شد منسوب باوست و بسبب
ظاهری مردن علی شاه جذبه او بود مقبره زینی شاه در شمهای کامراج است
میان بابک شاه عبد الرحمن نام داشت عالم دوران و اعجوبه زمان بود آخرها

مجذوب شد معارف بلندی گفت و کشف صاف داشت در اوایل سلوک
زراعت میکرد و چون بنماز مشغول میشد گاوان خود قلبه میراندند و خطا میکردند بطور
چنین امور شهرتی یافت بر خود خط جذبه چنین کشید در جناب حضرت مخدوم
بسیار با ادب و نیازمندی با برهنه میرفت شراب را اگر باشاره او صورت شیر
میدیدند سرگذشت سرمست بود چون رحلت کرد در محله رانوری آسود شاه بدیع
الدین مشهور بنیادی شاه از مجذوبان مشهور الجذبه بود زبانش حکم شمشیر برانداشت
با وصف غلبه جذبه حرف توحید و معرفت را صاف و منقح میگفت در اظهار
مغیبات و صرف جذبات گویا حالکی بود بیرون قلعه در محله ملکواه آسوده است
بعد وفات هم جلال از قبر او ظاهر بود و هر که قسم دروغ میخورد در ساعت
بسزا میرسید زنده شاه مجذوب شوریدگی عجبی داشت با وجود آن کار فرمای
هوش بود هرگاه استفسار حال از و مینمودند منسوب بجانوران کرده جواب
یعنی زاغ چنین گفت و کرکس چنین خبر داد و بلبل باین قسم ظاهر کرد و گربه چنین
گفت هرچه میگفت بظهور می آمد در رانیواری بالای شوره نیک آسوده است و دیگر
چندی از شعرای که از ابتدای عهد چکان تا اوایل تسخیر سلاطین چغتائیه بزم
آرای کمال و چمن پیرای سبز ای قیل و قال بودند شاه فتح الله از مردم ایران علامه

زمان بودند و فاضل دوران میگویند سیادت هم داشت از ولایت گیلان
آمده احترام تمام یافت و بعد از انکه بخدمت اکبر بادشاه رسید مورد صنوف
مراحم شاهنشاهی گردید باعلی مراتب دولت تقرب صحبت داری و منزلت
عروج نمود در سنه نهصد و نود و هفت در زمانی که اردوی بادشاه بکشمیر جنت نظیر
بود به تب محرق مبتلا شد چون در فن طبابت کمال حذاقت داشت بتجویز خود هم
معالجه نمود هر چند که حکیم علی که از تلامذه شاه بود و از علوم حکمت حذاقت آگاه
و دیگران از اطبای حذاقت دستگاه منع کردند ممنوع نگردید مقتضای اجل که
پیمان گیر او گشته کشان کشان بقبر اعلی رسانید و بر سر کوهی که بتخت سلیمان مشهور است
مدفون گردید خالی از شعار رفض و الحاد نبود اهل تشیع معتقد او را مطاعن و جرح
کردند میر ابو الفتح ممدوح ملا عرفی شیرازی که قصاید غرا در مدح او دارد از آن جمله
قصیده مشهوره که یک شعرش اینست سحر ٭٭ میر ابو الفتح آنکه لوح دانشش
بر سر ابهام و اوهام منیرم دیگر است ٭٭ سوای این ٭ شاه فتح الله میرزا علیخان
ولد محرم بیک است که از امرای همایون بادشاه بود طبع زیرک و سلیقه شعر داشت
در سنه نهصد و نود و شش در کشمیر شبی که یعقوب خان ولد یوسف خان کشمیری بر سر
قاسم خان میر بحر شبخون آورد در جنگ مغلوبه بقتل رسید صاحب دیوان است از اوست

شام چو از چهره فکندی نقاب ؛؛ تاب نیاورد و نشست آفتاب بابا طالب اصفهانی
در زمان حکومت حکام کشمیر رسیده با حکام آنجا آشنایی ورزید چون بفنون
علم آراسته و انواع کمالات پیراسته بود قبولیتی بهم رسانیده و در وقت سلاطین
از قرار در گذر آمده در نزاع امرا و فتن ارباب داعیه سعی مصالحه بسیار داشت
چنانچه قدری ازین حکایات را در اوراق گذشته قلم عبرت رقم بر نگاشت
تا ایام تسلط اولیای دولت اکبر چمن پیرای نکته سنجی بود چون رحلت کرد در
محله بابا پوره در مزار بابا خلیل آسود و در فنون شاعری ماهر بود و لطف طبعش از
حسن معنی ظاهر صورت گذرانش معلوم نیست این چند بیت ازو بقلم آید شعر
از سر کوی تو دل با دیده تر می رود ؛؛ شعله در حول ناله بر لب خاک بر سر می رود ؛؛
حرف شرح درد دل گر آشنای لب کنم ؛؛ خون ز جیب دیده تا دامان محشر می رود ؛؛
شعله در پروانه افتد بلبل آید در خروش ؛؛ گر بگویم آنچه ما را بی تو بر سر می رود ؛؛
ایضا ازوست ؛؛ در حلقه ما زمزمه شور نباشد ؛؛ با غم زدگان را دل مسرور
نباشد ؛؛ بی روی تو بیرون کنم از دیده نظر را ؛؛ گر ذوق تماشای تو منظور نباشد ؛؛
ویرانه دل چون سر تعمیر ندارد ؛؛ بگذار که این غمکده معمور نباشد مولانا میر علی از اصحاب
کمال و شعر را قابل و قال بود از ولایت بکشمیر آمده و بعهد حسین شاه تربیت داشت

در نستعلیق نویسی بی روزگار بی نظیر بود و کسی در آنوقت مثل او نمی نوشت فکر شعری
هم بسبیه جسته میکرد و این دو بیت از زاده های طبعش وقت تحریر بیاد آمد نظم گل بیستم
چه بینی در کف من خار خوشست ها این گل تازه بران گوشه دستار خوشست ها سبوی
و خم خم لوندمرا ها قدح چه آب زند آتش بلندمرا ها مسجد موزون مختصر سنگین در اطراف
نوشهره قریب بوته کدل جائی که الحال باغ علی مردان خان است ساخته اوست
ظاهرا مسکن یحکه مدفن او همانست و این میر علی سوای میر علی قدیم است که واضع الاصل
خط نستعلیق بود و در عهد میرزا الغ بیک در توران ظهور کرده چنانچه این رباعی
که بخط میر علی ثانی دیده شد شاهد حالت رباعی اینست

مولانا نامی از شعرا و مصاحبان حسین خان چک بود مردی فقیر و گمنام بخوبی صرف را
سبک میدانست با آنکه در شکسته قد خم کرده پیوسته چون لاله با پیاله مدام با جام
بزم آرای طرب شوق افزای اهل شور و شغب بود بمقتضای مقام این چند بیت
درین هنگام مرقوم شد بیت عروسی است می شادی آیین او ها که نتوان روان
و او کابین او ها بخاموش چهره زبانی دهد ها نفر توست روز جوانی دهد ها
بجو بیدا است چون عود تن را گهر ها می آتش که بیدا کند شان هنر ها این نیز از

هر گرد دلم بغیر تو مایل نمیشود :: از دیده نقش روی تو زایل نمیشود :: از دوری تو چه باک
که از بعد ظاهری :: اصلا میان ما و تو حایل نمیشود :: دستم بریده باد بچکار آیدم نگو
در گردن بتان چو حمایل نمیشود مولانا نامی ثانی نیز از شعرای حسین شاه بوده در صحبت شاه
گستاخی و محرومی بسیار داشت یکبار دو خلعت عید بدین پایه رنگ استدعای
کرده بود و برای شاه نوشته بیت خلعت شاهی مرا اینسی رسید بازین رسید ::
شاه در جواب نوشت :: انچنین کم فهم راقی آن رسید فی این رسید مولانا محمد بنی از شعرای
عهد علیشاه بود و استاد خوش فکر داشت بهره از فضایل علمی هم داشت این
بیت در منقبت حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه از اشعار
او خواجه حافظ بجلوه گاه تحریر آمد بیت مرتضی پادشه عالی نسبی است :: آفتابی که
برج شرفش دوش نبی است مولانا محمد امین مستغنی زاده بود هوش کشمیر است و ذهن
سلیم و طبع مستقیم در عهد یوسف شاه پایه اعتبارش بسیار افزود با وصف تجلی
زیور فضل و کمال بفکر شعر هم اشتغال داشت این ابیات از وست شعر سوزش عشق
منت آتشی نبود :: تجلی که کرم را کیستم وداع کجاست :: جهان زکم شده من اگر
همه خبر است :: سر دو دلی که بگیرم از دو سراغ کجاست :: درین چمن همه بیگانه هم اند
ولی :: ز بلبلم سخن آشنا بگوش آمده :: بر چمن گرد تو گردم ره که غرق نماند کز آن

شرم لبی می آید ،، این رباعی ازوست ،، من خنده نیم لطبع عاشق ناساز ،،
ما گریه که برده ی دوم چون غماز ،، یا ناله که سر گوش بگانه نهم ،، من در دلم خلوتی
محرم راز این رباعی نیز ازوست ،، ای سینه ز وسواس تو ام نارستان
تا ر تو نگاهات در کارستان ،، عیسی بدلکده از چشم تو بیمارستان ،، رگهای وجودم
ز تو زنارستان ،، نیز این رباعی که در تعریف کشمیر گفته است ،، دوشینه بچشم
دل نهان از مردم ،، دیدم نه بهشت بلکه کشمیر دوم ،، خاکی ز عبیر و مشک اگنده خمیر
،، آبی ز صفا و جود خود یافته کم ،، در محله ازوست مدفون است بیرون آستانه حضرت
سید جمال الدین بالجمله چون سلطنت ملک دلپذیر جنت نظیر صانها الله تعالی عن
التخریب والتدمیر بجهت شامت تعصب مذهب و انحراف ملت از مردم چک که
همگی سی چهل سال متصرف این ولایت فردوس تمثال بودند باولیای دولت قاهره
اکبری مشتغل گشت و نام حکومت بمحمد قاسم خان میر بحر تعلق یافته سپاهیان
کشمیر چند گروه شده بعضی فتنه جویان کوته اندیش و قلاع در جهان بار از
افساد و اخلال درآمده و جمعی عاقبت اندیش نمود اطاعت ناظم کرده اند
بعضی بحضور رفته منصب یافته اند و بعضی دیده و دانسته براه بلغی و فتنه
انگیزی شتافته اند و فتنه میرزا یادگار بعرضه آوردند اجمال این قصه گفت

که چون بعد مراجعت اکبر بادشاه و تغیر قاسم خان میر بحر صوبداری کشمیر بمیرزا
یوسف خان که از امرای اکبرشاهی بود تعلق گرفت یکسالی مشار الیه بضبط و ربط
امور ملکی پرداخته اما بسبب شورش و سرکشی ارباب داعیه کاری نساخته و مامور
بملازمت حضور شد و محمد قلیخان صوبداری یافت قاضی نور الله و قاضی علی
که بجهة ضبط محالات و جمع تعلقات خالصه مقرر بودند بنابر مخالفت مضایقه ارباب
خیانت که در صورت ظهور توفیر محالات بهم آفات داشتند از سر انجام کار
مامور خود عاجز آمدند شیخ حسن بیگ نامی بمعاونت آنها از حضور تعیین شده شیخ
مشار الیه بکشمیر رسیده مقرر نمود که علوفه سپاهان متعینه را نقد داده جمیع محالات
ضبط نماید این معنی موجب تردد و خلل احوال عمل که توفیرات و خیانات در
میان داشتند گردیده سر بشورش بر داشتند و جمعی از مردم یوسف خان که
در کشمیر مانده بودند تحریک نموده گرفتار فتن و فریب فرموده با خود متفق ساخته
میرزا یادگار که عموزاده میرزا یوسف خان بود بسلطنت برداشتند طرفه حالتی
بر مردم بادشاهی گذشت اما بتوجه جناب حضرت شیخ بابا والی قدس سره
تعالی که خود قدوم در این مجمع هجوم فرمودند فتنه آن روز فرو نشست آخر الامر
طرفین در کمین یکدیگر مانده میرزا یادگار را لیوپور رفته جمعیت بهم رسانیده باز

با طرف شهر آمده باز از سر کشی را گرم ساخت و خیال خام پادشاهی طفلانه در سر
شوریده خود انداخت و مردم با لخت بهای و مناصب بی اعتباری و ناپایداری
نواخت روزیکه او در کشمیر باین امر خطیر مشغول شد بندگان اکبر پادشاه تا بتاید غیبی
از لاهور اراده سیر کشمیر فرموده بودند و پیش از حرکت خود خدمت امیر الامرا شیخ فرید
بخاری میر بخشی را که از سادات صحیح النسب امرای عظیم الشان بنام توفیق جهان وا
بود روانه کشمیر نموده بودند میرزا اکار باتفاق توبیغ تا بکار نظر بر ایام زمستان
و انسداد طرق کوهستان خار غال به تنخواه اموال و پندار استقلال در فکر
ممانعت مخالفت افتاده چون کسان پادشاهی مغلوب شدند حسن بیک مذکور بعطف
الخیل خود را از بن شهر بر آورد و دیگران چندی اسیر و چندی فراری شدند
اکبر پادشاه در راه این اخبار ناگاه شنیده زین خان کوکه را از راه پکلی
و صادق خان را با فوج مغل از راه پونچ و شیخ مرید بخشی را بطریق ایلغار
براه رت تعین کرده و خود هم بالشکر منصور متوجه در منزل عبور مینمودند و چون
خواص مردم کشمیر و جمهور سکنه این جنت نظیر راضی بچنین حرکات نبودند همه با شیخ
شیخ فرید که با معدودی چند قریب هیره پوره بایلغار و عجلت بسیار رسیده بودند
شتافته او را تقویت و دلیری مینمودند و جمعی از مردم یوسف خان از افعال خود خجل و منفعل

شده در تعاقب

شده در تعاقب میرزا یادگار افتاده بعد جنگ و جدل روپوش شده بود سراغ
یافته بمردم پادشاهی که گرده آنها شهباز خان جازی و ابراهیم خان کاکر
و غیره بهم بودند نشان داده میرزا یادگار را بدست آورده بقتل رسانیده
سر او را از نظر پادشاهی گذرانیدند اکثری از مفسدان بسزا رسیدند
و جمعی راه فرار یافتند و بعضی مورد عفو و تقصیر شدند فاما احوال یوسف شاه و
سرداران دیگر از قبیله چکان اینست که بعد استقرار امر سلطنت بهندوستان چنانچه
اکثری را که از ارباب داعیه داشتند در حضور فتح گونه محافظت کرده داشتند
از آنجمله یوسف شاه با توابع خود مدت چهار سال از ابتدای تسخیر اکبری تا اوائل
سلطنت جهانگیری در حضور مانده و خدمات عمده و جاگیرها یافتند ابیه خان
و چندی از اولاد اوان این دیار نیز در رفاقت شاهی بوده در محاربه با میرزا
خسرو که از پادشاه روگردان شده بود عجب تردداتی نمایان از یوسف خان
و اعوان او بظهور آمد چون پادشاه در لاهور فتح کرد یوسف خان معزز و مشمول
در کارهای سلطانی جانفشانی میکرد تا باجل موعود درگذشت اولاد و اعوان
یوسف خان با رفقای خود بصورت امرا گذرانیده آخر با تعین اکبرآباد و دکن
مدید شده و چندی بنخواه بر هانپور بودند و تا الیوم هر دو چار نسل آنها مردم

مردم هستند و مشهور بجلادت و دلاوری بودند مصدر کارهای عمده شدند باز
بر سر اصل این سخن میرویم بعد تسخیر ملک اکبر بادشاه راجه تودرمل برای رفاقت
و ناظم و بندوبست امور خرج وضع الطاف دیگر در کشمیر گذاشته شد و بنای قلعه بادشاهی
گرد کوه ماران و دولتخانه که در میان آن واقع است و سال هزار و ششم باتمام
رسید در مدت حکومت یوسف خان یکسال بنای عمارت بر کوه ماران جانب شمال
روی از و بود بعد از آن اکبر بادشاه باظهار استمالت بخار کشمیری که پیش بادشاه
جای صرف داشت بر هم خورده از تغیر یوسف خان محمد قلی سلطان صوبه دار شد
او در اطفای آتش فساد مردم که از هر طرف سر بشورش برمیداشتند سعی بلیغ
نمود یازده سال بنظم و نسق گذرانید بعد آن از تغیر مشار اله در هزار و
سیزده هجری میرزا علی اکبر بنظامت کشمیر سرافرازی یافت قحط عظیم در زمان او
روداد که عالم خلقت و بویرانی نهاد خرابی ملک بحکایات آنوقت از انبار
یادگار است دو سال حکومت رانی کرده و در نظامت او در سنه هزار و چهارده
هجری اکبر بادشاه رحلت گزین شد شصت و چهار سال عمر یافت و پنجاه و دو سال
سلطنت هندوستان و فتح بلاد باقتدار کرده و الحق ضوابط و قواعد نمود
الف کشید ملایک رفعت اکبر شاه تاریخ است ملا مظهری کشمیری چنین تاریخ یافت

بادشاه اکبر

پادشاه اکبر که پنجاه و دو سال ؛؛ عدل او ظلم زحل سیمای سوخت ؛؛ هر کجا آتش
ز جنبش نعل راند ؛؛ خسرو انز چتر گردون سای می سوخت ؛؛ ناگهان باد اجل بر شمع
خورد ؛؛ جامهٔ فانوس بزم آرای سوخت ؛؛ دولت شاهیش چون جا گرد گرم ؛؛
نعره زد گردون که خیز انجای سوخت ؛؛ مظهر از صاحب قران تاریخ جست ؛؛
گفت ازین حسرت دل جمهای سوخت ؛؛ احوال حضرات که تا آخر عهد اکبر شاه در
کشمیر بر روی روزگار بودند و در آنوقت رحلت فرمودند بدین موجب است :
ابدال ریشی بابا از مرتضای وقت بود در سلک تربیت یافتگان زبدة المرتاضین
هردی ریشی بابا راه یافته روی از لذات راحات بر تافته یکی دل بر نقش کشی
و منی گفت او نهاده و او در ریاضت و عبادت داد چون رحلت کرد در قصبه بجبار
در حظیره که حضرت سید السادات محمد قریشی اند متصل آن مدفن یافت [رحمه الله]
مظهر فیض ذو الجلال خوند ملا [جمال] محرر روزگار و علامهٔ اسرار بود در علوم دینیه شانی
عظیم داشت با کمال شغل علوم خاطر مبارک را اکثری بجانب طی منازل راه معنی [مکاشت]
ارادت معنویه در شالکوت در خدمت عارف ربانی بابا فتح الله که ذکرش گذشت
درست نمود و شب و روز عمر اسعد خود را صرف درس علوم ظاهری و باطنی [می نمود]
در جناب حضرت شیخ المشایخ نور الدین ظاهرا اخلاص کم داشت بشی برو بیت

معنوی

سرور عالمیان علیه افضل الصلوات و السلام مشرف شد عزیزی را دید که در پهلوی
آن حضرت قرب جا یافته است حضرت رسالت فرمود که ای جمال این شیخ نور
الدین است کاریکه این کرد کسی نکرد و بالجمله اکابر مشایخ وقت مثل حضرت بابا نصیب و
شیخ اسمعیل حسینی و امثال ایشان از خدمت مولانا مستفید بودند بلذات جسمانی هرگز
مایل نبود گوشت کمتر میخورد بکرته بی تکلفی و فرش بوریای میساخت میگویند که یک
حبه ببابا فتح الله در عقد مولانا نیز بدستور برادر بزرگوارش مولانا کمال الدین
بود چون رحلت نمود در کشمیر آسود و العلم عند الله مطلع الانوار لایزال اخوند ملا کمال
برادر مولانا جمال است حلال دقایق و کشاف حقایق بود نسبت علمی غالب داشت
چنانچه برادر عالیقدرش را جهت تقوی راجح بود با وصف آن مجموعه علم و عمل و زهد و
تقوی بود علاقه دامادی بخدمت بابا فتح الله بارادت معنوی جمع کرده سلوک
باطن در صحبتش نمود بعد در خدمت با برکت حضرت خواجه الشهید احراری
که از احفاد امجاد مقرب پروردگار حضرت عبید الله احرار است رسیده بهره مند
کمالات گردیده در سیالکوت و لاهور افاده علوم بر آراست و عالمی از فیض خدمتش
بصاحب کمالی بر خاست درس جن و حکایات آنها در مدرسه او مشهور است و
کراماتش در افواه مذکور حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی فاروقی

رود ابن عال

از اوایل حال کسب علوم در صحبت او کرده و علمای بسیار مثل مولانا عبدالحکیم
سیالکوتی از خدمتش مستفید گردیده چون اجل موعودش رسید در لاهور
رحلت نمود و همانجا آسود در سنه هزار و هفتده تاریخ وصالش چنین است شعر
محی من حق قطب و تاج اولیا ملا کمال شیخ عبدالکریم از طبقه ارباب خرقه کشمیر بود و توفیق
الهی و سعادت نامتناهی مرید شاه فتح الله شده و جذبه هم یافته و سیر میکرد و شنید
از ارباب مکاشفه بود برای ستر حال و قوت عیال هریسه پزی میکرد و یک دیگ میفروخت
و یک دیگ بفقرا میداد در ایام قحط که بشدت بود کشائی از استفاده کثرت دعا طلب
نمود یکی از اکابر در خواب اشاره سرور کائنات را با استدعای توجه از شیخ
عبدالکریم یافتند بموجب آن مردم رجوع باو نمودند و التجا و عجز بسیار فرمودند
و مجرد دعا بید عالحصول بوست یعنی موجب ظهور استشهارش شد در محله علاءالدین
پوره بر سر فتحکدل آسوده است حضرت میر محمد خلیفه اعلم الخلفای جناب حضرت شیخ یعقوب
صرفی است در سفر دوم جمیع اصحاب را حواله تربیت او فرمودند و همه اصحاب
رجوع بخدمتش نمودند بعد وصال حضرت ایشان هم قائم مقام بود و غیر از یک گرته
تمام سال نمیدوخت در ابتدای بکمال شدت همت بر امر مجاهده میگماشت آخرها با استدعای
والی بلخ از کشمیر رفته در بلخ سکونت نمود و سلطان بلخ خانقاهی برای او بنا

کرد تا بود بارشاد اشتغال داشت چهارم سنه هزار و پانزده رحلت فرمود
حالات غریبه و ریاضات عجیبه داشت شیخ اسماعیل حسینی از سوداگرزاده های این
شهر بود او بتحصیل علوم مشغول شد و شعر اختیار کرد و در خدمت اکثر البرکت
مولانا جمال الدین که ذکرش گذشت تحصیل استفاده نمود و از صفای احوال و کمال
ورع او را بسیاری ستود آخر الایام در صحبت شیخ خدا آگاه شیخ نور الله
که از اکابر حضرات حت بود افتاد و روی ارادت در خدمتش نهاد مراسم سلوک را
طی کرده از جناب میر عبد الله بلخی نیز مجاز شده بعنان سعادت و ارشاد مراجعت
بکشمیر فرمود و کنج عزلت خلوت را اختیار نمود استغراق بسیار داشت و هرگز سر را
طرف بالا نمی افراشت و التفات بکسی نمیکرد و دوازده سال در یک مدرسه ملازمت تاک
انگوری بالای آن مدرسه بود که سایه بر ساکنان می انداخت روزی قطره آبی
از آن تاک بر کتاب آن برگزیده ایزد پاک افتاد متحیر شده حاضران او را
از تاک و سایه او مطلع ساختند مقبره اش در محله کوه بالاتر از مقبره قاضی موسی
شهید است و نزدیک مقبره مولانا جمال الدین سر راه واقع شده و احاطه ندارد
بسیار با برکت است شیخ محمد علی کوباجی از قبیله نجار بود بعنایت الهی هدایت یافته
ارادت جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی حاصل کرد در راه سلوک آشنا شده را

حرمین گرفته و سفر بسیار کرد و مشایخ بسیار را دید و خدمت نمود و بهره ور
فیض شده بعد مراجعت بکشمیر در قصبهٔ باره موله متوطن گردید همانجا در سال هزار و
یازده فوت شد امجد مشایخ تاریخ است   تقصیح سفر نموده شیخ
ریشی بابا ریشی از خوردی باز بعجز و نیاز ذوق بندگی خالق بی انباز کارساز داشت
بجذبهٔ الهی در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره رسید و تمسک الحیات
در خلوت خود دید بود بهتر ازان یافت و مرید شد و در اندک زمانی ترقیات
بنهایات نمود مرتاض بسیار بود یکصد و بست سال عمر یافت از انجمله یکصد و
نه سال صایم الدهر بود در وقت رحلت هم افطار نکرد و روزه دار رفت غیر از یک
خرقهٔ پشمینه از خود چیزی نگذاشت عالی همت بود در محلهٔ جهه کدل مدفون قرار نمود
فیض محل و زیارتگاه خاص و عوام است خدمت بابا نصیب در خدمتش بسیار رسیده
و کسب فواید جزیله نمود مولانا میر افضل از اشراف روزگار بود و علم وافر داشت
و متبحر و دقیقه یاب بود امثال بابا داود خاکی در خدمتش تلمذ میکردند بعنایت
الهی توفیق السالک در زمره مریدان حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره یافت
و به بیدایی نامیدای سلوک شتافت و در اندک زمانی بر اقران فایق شد و
از خاصان الهی گردید باشاره رسالت پناهی که در خواب مورد الطاف نمودند

صحیح بی اظهار از خدمت پیر بزرگوار تصدیق یافت با مر ایشان راه حرمین گرفت
و در آنجا رسیده عنایات بی نهایات دیده رحلت کرد و آنجا مدفون شد خواجه
حسن قاری ببلده میرت است بهره ور از علوم بود و کتب قرأت پیش یکی از خلفای عبد الملک
قادری نمود و همیشه در مسکنت بجاذبهٔ الهی در خدمت شیخ حمزه رسید و مشرف
اندوز بیعت و تعلیم باطنی گردیدی بدو بسیار کرده بترک اشغال پرداخت و همگی
همت را مصروف بر ساخت و اکثر آرزو خدمت سرور دین و دنیا علیه افضل الصلوات
و تسلیمات داشت فیض مآب میشد و مرجعت بهم سانیده و آخر تا در موضع شیوه
که از قریات مشهوره زینه کیر است گوشه نشین شد و همانجا مدفون گردید مقبرهٔ ایشان
محل فیض زیارتگاه است حلاوت بخش خواص و عام خواجه اسحق قاری برادر خواجه
حسن است او هم از علم قرأت حظ وافر داشت و همیشه بصحبت ارباب باطن هر دو
برادر مایل بودند و با شیخ احمد نام عزیزی که صاحب جذبه و فتوح باطنی بود
ملاقات نمودند و از وی چیزهای غریب دیدند و بفواید رسیدند بعد ازان
بخجندی بجناب مخدوم العرفا بار یافتند و این خواجه با دیگری هم از قلندران
آشنا بود با مرادم مرتکب شغلی که هرگاه جای سخن درشت شده چون بخدمت حضرت
مخدوم رسید ازان امر بکشف ایشان ممنوع گردید و بر توبه مستقیم ماند و از

حساودمان این راه بود روزی بنابر حرکت سهلی چند تازیانه بام مرشد مخدوم
خورد و اصلا تغیری بحالش راه نیافت و بشارات قبول توبه افتخار حاصل نمود و بیست و
دو سال در مقام شیوه بعزلت و انزوا گذرانید آخر با خود را اشوق تمام
بحرمین شریفین رسانید بعد ازان ادای مناسک حج گذرانید و یکسال و شش ماه
در جوار رسول الله بسر برد و بهانجا جان بسپرد و در بقیع مدفون شد رحمة الله رحمه
و اسعد شیخ حسن از قریه چیندپوره از مریدان خاص حضرت مخدوم بود و مرتبه
فنا فی الشیخ حاصل داشت و شیخ را هم عنایت بر حال او بود از کمال اعتقاد بهر نفس
در هر کار بسم الله و یا حضرت مخدوم بر زبان می آورد باین سبب مایده باز رد
شیخ بهرام کونگی از نخبه کاران دنیا بود توفیق سلوک در خدمت حضرت مخدوم یافت
و دل از همه برتافت و برودت کلی از دنیا حاصل کرد و با مریه در قریه کونگو
او تر ستای کامراج بر سر چشمه سکونت کرد و انزوا نمود و مسعود چک برادرزنی
شاه مجذوب که از مخلصان حضرت مخدوم بود خدمت او می کرد و بهانجا عمارتی
کند در تعمیق کشتی کارهای عجیب بظهور آورد تا انقضای جناب و رطی مقامات میسر کرم
بود و همان مقام رحلت فرمود شیخ حیدر لاری تیله مولی الحال کبروای الاصل و سید صحیح
النسب بود در صغر سن والد با جدش از دنیا رفته پرورش از عموی بزرگوار خود

یافته با سرور کاینات صلی الله علیه وسلم داخل مریدان حضرت مخدوم شد
وصاحب ریاضات وکرامات باهره واکثر اوقات چنان از خدمتش استمداد
مینموده‌اند و شیخ با در احوال بر خود دارد واز آنجاهر خلفای واز مقبولان حضرت
مخدوم بود خواجه حسن قاری ومخدوم علی رینه از تربیت یافتگان وی اند و
در بیله موله پرگنه لار آسوده شیخ بایزید شمنا ملک از پرگنه اچیه است مرید حضرت مخدوم
شده سیاحت بسیار کرده بلکه بحرمین رسیده وزاویه نشین بود وآن زاویه دروو
دریچه نداشت روزی حضرت مخدوم قدم در کلبه اش گذاشت حالتش را دیده
تاکر کردند بعد آن یکی از مخلصان در فکر دردریچه افتاد شیخ بایزید قبول
نکرد وگفت بنظر مخدوم همچنین می درد ودریچه در آمده است وایشان بهمین دستور
مسلم داشتند وامری نکردند ونمیتوانم مرتکب خلاف منظور ایشان شد سبحان الله
اطاعت پیران ومراعات لطف خاطر ایشان بچه درجه بود وجا بیازی تا کجاست
از مریدان ظهوری نمود مخدوم حاجی موکی فرزند ارجمند حضرت حاجی احمد قاری
از غرایب روزگار بود حالات عجیبه داشت از قیود ورسوم آزاد وبنیاد هستی
او بر باد گاهی رو بجنگل نهاد وگاهی بسکونت خانقاه تن میداد و یکباری
بلاهور رفته چون در آنجا مواجهه خیل مرت با آن مقبول است ووقع او بصر دولت

موجب شهرت او شد مراجعت بکشمیر فرمود جمعی را مستفید ساخته در مقبره ولد
بزرگوار آسود مولانا شاه دولت که مجذوبه الهی درین راه آمده ارادت درخدمت
شیخ بابا داود خاکی نموده اما با حضرت بروی بابا ریشی نشسته و ایشان را
بر صحبت میداشت اکثری مغلوب حال میشد و نعره میزد و مدتی بیهوش بود و اخبار
از احوال آینده مینمود اکثر با عورت و عروس دا انکاری نشست حضرت بروی
بابا ریشی فرمود که پنبه و آتش یکجا نمیتوان گذاشت پاره آتش در میان پنبه
گذاشته نزد ایشان فرستاد اصلا یک ذره از پنبه نسوخته بود شیخ حاجی ادتر
از مریدان قدیم حضرت بابا داود است تمام زهد و تقوی بود و توفیق زیارت
حرمین یافت بصوم بهار و قیام شبهای تار میگذرانید پیاده بسفر حج
میرفت و در سفر افطار نکرد و نه در رفتن و نه در آمدن چون مراجعت
نمود در قریه آهو پرگنه کروهن اقامت فرمود همانجا آسود مولانا قاضی محمد
خلف الصدق مولانا شهید قاضی موسی است عالم عامل و فقیه کامل بود در تقوی
ثانی نداشت بعد شهادت والد بزرگوارش چون بنیاد حکام برسم خورد و
سلطنت کشمیر تعلق بسلاطین چغتائیه گرفت بنا بر استحقاق وراثت و لیاقت
بمنصب قضای کشمیر مکلف شد طوعا و کرها اجابت نموده در اجرای احکام حق المعبود

عمرها ذکر نانگینام بوده و مراعات تقوی و آماده علم صوریه هم میفرموده شیخ
لنکی ریشی در عین جوانی و اسباب کامرانی ذوق زهد و خداپرستی بهم رسانیده
طریقه ایشان گرفت گویا اویسی بود آخرها ارادت حضرت بابا داود خاکی
اختیار نمود گاوی داشت وقت حاجت خادمان بجهت نمک آن گاو را فروختند
گاو بر صومعه شیخ استاده عرض کرد شیخ خادمه را از فروختن گاو منع کرد تا آخر
عمر ترک نمک نمود حیوانی هرگز نمی خورد ماهی بریانی غذا اش آوردند و منت از وی
خوردنش کردند گفت که برای اثر رفع نمک در آب بشوئید بمجرد رسیدن بآب
آن ماهی بریان جان یافت و در آب رفت ازین دست حکایاتش بسیار است
و فدبرگنه بانکل قریه دوانی کام است در انجا آسوده است در سال هزار و پانزده
از دنیا گذشت نورالدین جهانگیر پادشاه سلطان سلیم نام داشت بعد رفع مدعیان
سلطنت و تاج تخت را زینت بخشید جلال الدین اکبر شاه بعد از تسخیر کشمیر هفده
سال زیست سه بار بکشمیر آمد و این جهانگیر شاه مکرر بسیر و شکار کشمیر نزول
اجلال نموده است و رعیت پروری و آبادانی ملک و تعمیر ترتیب قلعه و عمارات
بطرف تالاب خصوصاً فیض بخش بنا فرموده و چشمه سار را آباد کرده فواید
منافع بسیار بمردم رسانید و در تاریخ یکهزار و پانزده که سال دوم از جلوس

پادشاه جهان

بادشاهت حکومت کشمیر بنواب ملیح خان رسید و تا مدت سه سال ایام
حکومت خویش بسر برده در نظم و نسق شهرت ترویج اسلام و رعیت پروری
بی نظیر بود چون معزول در تاریخ هزار و نود بهاشم خان مفوض گردید تا مدت
سه سال حکومت رانی بکار برد و از تغیر او که در هزار و نود و دو بعمل آمد بتعلق
نواب صفدر خان گرفت او تا مدت دو سال هر چه توانست در رفاهت خلق
الله و عدل و احسان سعی نمود در هزار و نود و چهار صوبه بتعلق نواب احمد خان
یافت تا مدت دو سال تا توانست رفاهت خلق الله و عدل و احسان کرد
در این ایام بحسب تقدیر خالق الانام در سنه هزار و نود و چهار آتش قهر الهی
و تند باد سخت نامتناهی وزیدن گرفت یعنی آثار باد و باد طاعون ظهور نمود
و کار بحالتی رسید که همه برایا بمضمون آیه کریمه یوم یفر المرء من اخیه و امه
و ابیه بر صفحات روزگار معاینه نمودند که بکفن و دفن یکی بدیگری مجال نشد
حسن شال نام مردی متمول بود تمام متعلقانش بدرجه شهادت رسید مواشی
بعید دو داشت بجهت عدم تصرف مالک روی بجنگل نهادند این حادثه تا
چهل روز از روز توریب و دولت خان مذکور کارفرمای حکومت بود و
در سال هزار و نود و هفت حکومت بدلاور خان مفوض شد و هنوز مردم

ثابت نگشته بلکه اهل تشیع از تعصب باز نده اتر باد و یاران خاص حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بی ادبی یاد میکردند و خبری بر در ها نوشته باز باد
سموم قهر الهی در رسید مقدار ده دوازده هزار خانه بسبب واقعه آتش بر باد
رفت مسجد جامع کلان بنا کرده سلطان سکندر بت شکن درین حادثه نیز سوخت
چون دران ایام جهان گیر بادشاه وارد کشمیر بود اهتمام تمام در محافظت
آن فرمود لیکن تقدیر کار خود کرده حیدر ملک در تاریخ خود می نویسند که
سنیان بعلاقه تهمت سوختن خانقاه جدی بل مراد خان دایم را متهم نموده بودند
مسجد جامع ساختند این معنی را بگوش بادشاه رسانیدند ازین جهت نام
بادشاه بتعمیر مسجد بدستور سابق بر کردن اینها سپرده شد و پدر من ملک محمد ناجی
سعی زیاد کرده سر نو تعمیر مسجد جامع نمود و تعدد بنای مسجد تا تاریخ مرقوم را از این
چند بیت که دران وقت گفته اند مستفاد میشود نظم نخستین مسجد جامع ز شاه
اسکندر ثانی ٭ عمارت یافت و نکه سوخت از تقدیر سبحانی ٭ دگر باره حسن شاه آنکه
بود از نسل پاک او ٭ بشد بانی این مسجد هم از توفیق ربانی ٭ ولیکن از دو جانب
نی ستون ارست نی سقفش ٭ ز ابراهیم احمد ماکری شد درست تا دانی ٭ ز هجرت
نهصد و نه بود تا دور محمد شاه ٭ که این جنت سرا شد زینت دین مسلمانی ٭ بتاریخ

هزار و پنج سنه

هزار و بیست و نه از حضرت سید ؛؛ مروز عید روزه سوخت در نوبت ثانی
ملک حیدر رئیس الملک در عهد جهانگیری ؛؛ بنا داز نو بنایش تازه روز عید قربانی ؛؛
چو تاریخ بنایش جست گفتا هاتف غیبی ؛؛ بنا داز نو اساسش تازه گاه عید قربانی
؛؛ تا مدت چند سال دلاور خان بمقتضای وقت و حال اعمال و افعال بوقوع
آورده خزانها بکار برده معزول گشت در سال هزار و بیست و نه پادشاه اول
بهار از راه پوچ که در زمستان باهتمام ملک برادر حیدر ملک صاف شده بود
باهتمام لشکر داخل کشمیر شدند ارادت خان صوبه دار شد دو سال مرجع ارادت شد
بود از وی صادر شد نزدیک ناوه پوره جایگه آنرا سومتی پتن ها میگویند و
یکطرف منسوب جامعیت که آنرا مرتش مرک نام است بنای عمارت نموده بود و در
طرف مشرق آن باغ برج ها و زینه پایها سنگین بر پا داشته چون در آن
عهد عمارت اکثر از چوب بود پنجره های عمارت نوعی ساخته بود که در جای دیگر
نبود گویند که آن نجار کارکن را دست برید تا در جای دیگر مثلش نسازد
و صله اش بسیار داد چون ایام حکومتش کوتاه شد نوبت اعتقاد خان اوایل سال
هزار و سی و دو بکشمیر آمد و عمل او ضرب المثل این ولایت فتح پوره در عهد
او شد و بنای مسجد جامع کلان در فتح پوره باهتمام حیدر چک صورت گرفت

مردم چک در عهد او بسیار کشته شده اند هر جا که خبر اقامت چکان می شنیدند مردم
مردم تعین نموده حبس و قتل آنها میفرمود در پیش دروازه خود فوج فوج و گروه
گروه آورده بقتل می رسانیدند چکان را چون دانه شالی از انبار برنج برمی آورند
اند درین عهد قوم چکان از طمع ملک گیری دست شکسته و کم نام شده و خود
عدم گرفتند و از داعیه شجاعت برخاسته و پیشه مزدوری و جماعتی
مزارعت اختیار کردند در همان ایام اعتقاد خان نور الدین جهانگیر پادشاه
در شهور هزار و سی و چهار باز بکشمیر آمده و چندی بعیش و عشرت گذرانیده
اوایل سال سی و پنج باز روانه هندوستان شد باز در سال سی و شش نزول
بکشمیر نموده از ابتدای جلوس تا آخر وقت باز بکشمیر رسیده در هر مرتبه
ترتیب باغات و تعمیر عمارات نموده این بار که مرتبه آخر بود بیست و هفتم
صفر هزار و سی و هفت سرای جهانگیری مراجعت از کشمیر جانب هندوستان
در قصبه راجور رحلت نمود در خدمت پادشاه مزبور از میان اهل الفضل العمل
مولانا محمد رضا المشهور بحکیم دانا و کمالات دستگاه مولانا حبیب الله میر عدل
از مقربان و باریابان مجلس بودند و از کاربرداران لشکر میر تنک میر شکار
هم بار سلام و عرض داشت بالتماس نورجهان بیگم حیدر ملک چادوره نیز

مامور بخدمات می بود خطاب رئیس آن ملک چهانیه داد و این حیدر ملک در ابتدا
بوسالت مهر التفات بحکم منصب یافت بوطن خود بشرط زمین داری تعیین شد چون در
کشمیر بنظر رسید ترتیب بعضی امور بقدر وسعت نمود و تلاش مرمت جوی لچه
کول آورده ملک جلال هنکور بجهة مسجد جامع کلان و سکنه محلات که بی آب بودند
کرد و در آبادی جدی بل و اهل آن که تا حال ویران هم تقصیر نکرد خانقاه شمس
عراقی که ساخته دولت چک بود بحادثه آتش سوخته پدرش حسن ملک
ابن محمد ملک از سر نو بنا کرده بود بالجمله اعتقاد خان در صوبه داری خود
کارهای دست بسته بظهور آورد بتخصیص قلع و قمع بنیاد چکان که مظهر فساد بودند
بنحوی نمود اما اکثر بدعات و ظلم و تعدی را درین شهر پیدا کرد و بجهات
کرته فاقه آرام مردم را تنگ ساخت و اختراعات بی نهایات مرعیت داد
مزارع چه که پرگنه شهر هم از بابت سالیانه و رسوم اعمال واحد و خرج
برحال وطرح کل زعفران و تکلیف چیدن آن باکثر اعیان و امور دیگر و ضبط
میوه باغات و سر تکالیف دیگر بنحوی جاری نمود که مردم از حیات خود
سیر شده مستعد فرار ازین دیار شدند چون این حالت بعرض بادشاه رسید
در جلوس اول حکم بر تغییر او فرموده تدارک واقعی بظهور آورد چنانچه در صفحات

آینده مرقوم کلک عنبر سلک میشود خواجه مسعود بانوری از طبقه تجار بود در عین
شغل کار و بار توفیق پروردگار یافت بویرانه دور از خانه لشتافت و بی
اطلاع احدی سه ماه که دو نیم چله است گذرانیده و باشاره خضر علیه السلام
میل ارادت حضرت بابا داود خاکی بهم رسانید چون بخدمتش رسید سرگذشت را
از آن طرف شنیده مامور بخلوت شد و در ملازمت ایشان بصحبت زبدة العرفا
بابا هردی ریشی بابا بهم فایز گردید و از خدمتش نیز موکد بملازمت شیخ شد
و کسب کمالات سلوک بجد و جهد نمود بقیه عمر در وطن خود که بانور است سکونت
فرمود قوت از حاصل زعفران داشت و همت را بکمال احتیاط و زراعت
میگماشت در وقت خود از اصحاب کشایش ممتاز بود چیزی از آن میداد و فتوحات
را صرف فقرا می نمود اصطلاح معارف خود اهل همت در کشف و اشراف آیتی
بود بتاریخ در سال هزار و بیست و یک رحلت فرمود در مقام خود در قصبه بانور
آسود فیض و برکت بلکه آثار جذبه از مقبره اش ظاهر است اولاد خلفا برجسته
گذاشت که ذکر چندی در محل خود می آید شیخ محمد لبیب خلف الصدق حضرت
مولانا شکرف کنائی که ذکرش گذشت جوهر خداوادی و مورد الهامات ربانی
بود تربیت صوری و معنوی از خدمت والد مجید یافت بهانا از خدمت حضرت

رتبت شیخ

ایشان شیخ یعقوب صرفی هم استرشاد نموده در جوار والد ماجد آنکه و جد مفخم
شیخ محمد امین جد مادری راقم حروف است حضرت میر نازک قادری از نجبای
این شهر و معتقدای دهر است نسبتش بقاضی میر علی که طبقه قاضی شهید است میر سید
بصحبت حضرت شیخ مخدوم حمزه رسیده اما در خدمت بابا داود خاکی
حاصل کرده بعد تربیتش حواله سید عالی مرتبت میر اسمعیل شامی بدرخواست
ایشان شده و طریقه علیه قادریه را خوب ورزیده با میر سید مزبور سند آرای
این سلسله در شهر شده و لوازم آن بر کماهی بظهور آورده و طریقه را جاری
ساخته از علوم و عمل بهره موفور داشت و صاحب تمکین بود و شانی عظیم
حاصل نمود در ماکولات و ملبوسات احتیاط واقعی میفرمود اصلا پیرامون
امور سکر نه مشهور است که یکی از بزرگان آنوقت که بسماع مشغول و بان
مشهور بودند فرق دیدنش آمده تن بصحبتش نداد و بیرون نیامد آن بزرگ
رقعه نوشت که ما از اشتیاق سوختیم خدمت میر نازک برپشت آن رقعه تحریر
فرمود که ما سوختیم و خاکستر شدیم و بر باد رفتیم الغرض خدمتش در ریاضات
و اجتناب از اقران خود مختار بود جماعت حرکت میفرمود مریدی التماس
ضیافتش کرد چون برادرش که با او داشت غایب بود قبول نکرد دیگری

میوه باغ خود باظهار حلال آورد نخورد گفت که معلوم نیست که خراج و عشر
کماهو ادا کرده باشی بایه تمام کمالاتش از گنجایش تحریر و تقریر بیرونست و
کرامات و برکاتش از حد افزون سلسله علیه مادریه از خانه واده او ترویج
یافته تا الیوم جاریست ذکر بعض اعتقاد ایشان که بر سجاده بوده اند در محل خود
مرقوم میشود در سال هزار و بیست و دو جانوری عجیب الخلقت و غریب الهیت
در محضر عامه در مسجد جامع بهم رسیده بجمیع اسطونه مسجد طواف کرده دران
نزدیک خدمت میر نازک قضا کرد همان جانور دو سه مرتبه دیگر بهمین نهج
باختلاف مکان در مسجد جامع طواف نمود هر مرتبه حادثه عظمی رو داد
یکبار طاعون بار دوم قحط اتفاق افتاد تاریخ وصال حضرت میرزا القضا یع
مکرر یافته اند رفع الله درجاته و ارفع الله برکاته شیخ بابا عبد الله فرزند
ارجمند بابا مسعود نوری است یگانه وقت بود در علم تقوی و فقه و ورع
و مرجع خلایق و مبلغ خالق و اولاد با کمال داشت کشف قلوب و قبور گویا
در دست او بود در وجه مند خود ستیزه رو داشت از دست او متاذی شد
هر چند مردم تحریک دفع او میکردند منع نمود که چرا این بلا بر دیگری منعقد
شیخ بابا حاجی نخل برومند حضرت بابا مسعود بود صاحب استعداد عالی بود

بمرتبهٔ ارشاد رسیده بود و در کشف و کرامات و ریاضات و استقامت شأنی
عظمی داشت کوه عبادت بود شیخ بابا ابراهیم فرزند سعادتمند بابا مسعود
است بلند احوال احسن المقال بود بامر معروف و نهی منکر و اشتغال میمود
مولانا شاه علی که اصل مولد وی موضع کرکنون از توابع سوپور است بتقریر ساکن شهر
شده روزی گذرش در خانقاه حضرت شیخ احمد قاری افتاد خدمت مخدوم
حاجی موسی که ذکرش گذشت مشغول افتاده صوری و معنوی بودند و نظری
بجانب او هم نمود متاثر شد و ابرام صحبت و خدمت ایشان کرده بعد تحصیل لوازم
علوم رسمی تلقین اشتغال باطنی یافته و مسلد شده روز از همه تافت و در اندک
زمانی فتوحات غیبی یافت بر اقران فایق شد و مرجع کاینات و مشهور الکرامات
گردید هجوم الخلایق افزود خواجه داود خاکی ولی مجذوب تر داور فته
ملامت کرد چرا مثل من مجنون نروی و اینهمه کثرت از خام قبول کردی
گفت هنوز چه دیدی فردا بازار گرم تر خواهد شد روز آدینه بود که یکی
نذر نمود که در یکی از اطراف خانقاه سادات ملازمت جایی طیار نماید که
جمعه دیگر بکار آید شب جمعه دیگر زیر ایوان با چندی از خادمان معارف
و لطایف بسیار گفت و آخر شب طرف دریا آمده تجدید وضو فرمود چون

بحجرهٔ خود رسید خانقاه جنید عالم را از ان خبردار کرد تا وقت چاشت
خلایق از بیرون حیران و نگران بودند نصف النهار جان سپار شده سنه
الف و اربع و عشرین گوای شاه اقلیم ولایت تاریخ اوست خواجه حبیب الله
نوشهری از طبقهٔ تجار بود داعیهٔ حق در دلش جا کرد و توفیق ارادت در جناب حضرت
شیخ یعقوب صرفی یافته و روی دل از هر چیز برتافته تا بکل امر حق قیام نمود
نمود و فتوحات شد در غیبت حضرت ایشان باشارهٔ آنجناب بفیض تربیت
حضرت میر محمد حلقه که ذکرش گذشت رسیدند بعد مراجعت حضرت ایشان
باز از آنجناب مستفید شده خلافت یافت با وجود غلبهٔ شوق استغراق و
تعدد وجد و حال و شدت سماع جمعی را بارشاد رسانیده در غلبات شوق
بنظم اشعاری پرداخت و غزلهای درد آمیز شعله انگیز موزون میساخت گاهی
سایر معلوم نیست و استغراق اطفای احتراق به نغمات و آلات سماع هم میمنمود
دیوان اشعارش تمام سوز و گداز بازد و نشارت از آنجمله این چند شعر از
اوست قطعه ایکه بهشت برین بی تو عذابم عذاب :: آتش دوزخ همه با تو گلابم
گلاب :: گرمی شوقت چه کرد نرمی ذوقت چه کرد :: سینه کبابم کباب دیده
پرآبم پرآب :: بی تو نه سرو و نه گل بی تو نه جام و نه مل :: بی تو که مست نا

عیسی ...

ببینو کدام آفتاب ،، چی بچاره بین اشک فشان بر زمین ،، کرده ز رحمت

جبین ز دست طعام و شراب ،، نسخهٔ از احوال مرشد بزرگ و از خود هم

بنظم و نثر درست کرده است و حالات آنجناب را نوشته و در سال هزار و

بیست و شش در ایام غلبهٔ طاعون رحلت فرمود آستانهٔ متبرکه اش در محلهٔ

نوشهره مرجع و مطاف آفاق است خواجه داود [محمد] در اثنای طلب شورش

بسم رسانیده بدر غیبت و بیخودی زد و در حقیقت از عقلا بود چون علت و

با شیوع یافت و عالم عالم مردم براه فنا ساخت بغیرت آمده بخدمت

خواجه حبیب الله نوشهری و میر یوسف قادری ولد میر نازک نیازی بمقام

گرو که چرا بدل عالم خود را فدا سازیم این بگفت و عقب رحلت نمود و

تا دفع شد در محله بوده کیر آسوده میر یوسف [قادری] خلف صاحب شرف حضرت

میر نازک است بکمالات ظاهر و باطن آراسته بود بعد واقعهٔ والد بزرگوار

بر مسند ارشاد و خلافت نشست تخمینی چهار پنج سال زیست در واقعهٔ وبا در سال

هزار و بیست و هفت رحلت فرمود در خطیرهٔ والد ماجد آسوده شیخ محمد الف المعروف

بنوک بابا از وارستهای غیبی جذبه یافته بود اهل بینش حمل بر جنون کرده

در خدمت حضرت خواجه مسعود آوردند خواجه او را در حجره نشانیده همگی

آرمیده رفته رفته تعلیم باطنی از خدمت حضرت خواجه گرفته جذبه اش قوی
شد و بی پروای افتاد اما در ضمن آن کارها داشت حرفش بلند بود و
کشف حالات مردم بسیاری نمود حضرت خواجه اکثر اصحاب را حواله او کرد بعد
واقعه مرشد هفت سال زیست و در سال هزار و هفت رحلت نمود و در حظیره
مرشد بزرگوار خود آسود قدس سره مخدوم شیخ عیاش و مخدوم شیخ عبدالله و مخدوم
عبدالواحد پسران حضرت مخدوم احمد قاری در علم و عمل تو دیگر برادر بزرگوار
خود حاجی موسی بودند و از اصحاب کشف حالات عجیبه در حظیره والد ماجد آسوده اند
شیخ داود بلخی از خلفای بابا داود خاکی است بعد ادای مناسک حج در موضع انجار
غاری اختیار کرد و مشغول بعبادت پروردگار شد از اصحاب ذوق و حال
بود و مرد جمعیتی داشت بعد آن متاهل شد و برکت سنت از زحمت خلق نجات
یافت و خدمت حضرت میر نازک و اتفاق حالش شده تفقدی ظاهر نمود
حضرت سید نعمت الله حصاری در آوان عهد چکان از هندوستان تشریف آورده در
محله چهار بل سکونت اختیار فرمود و اکثر حالات یاور او بود از کار حفظ نسبت
قلبی پروردگار مشغول بود وجد و سماع هم احیاناً بوقوع می آورد و هرگز به
صحبت اغنیا و حکام فرو نمی برد گویند که روزی چند بضیافت مردم دولتمند

تن در [illegible]

تغیر داد و تفاوت فاحشی در احوال خود مشاهده افتاد سر و متحیر
و در فکر اصلاح حال شد چون آوازه کمالات حضرت میر نازک قادری در آن وقت
شایع بود از راه کمال صدق و انصاف زیارت خدمت میر و اظهار احوال
نمود جناب میر نازک حصه از طعام را به خود که از وجه کسب عوارت بود
بسید داد و بمجرد تناول چند لقمه حالت قدیمه باز بر راه باطنش رو نهاد خدمت میر
فرمودند که سید حفظ حال خود را خود خبردار باید بود و اجتناب از موانع
نمود و الا این لقمه من هر روز بهر کس میسر نیست نشکاه سید نعمت الله و جمیل
و قعت نیز از بزرگ خدمت خواجه بابای کالجو قادری از خلفای اوست شیخ
محمد سعید فرزند ارجمند بابا داود خاکی است بکمالات صوری و معنوی آراسته و
بخصوص ظاهری و باطنی بر آراسته چون منظور نظر حضرت هروی ریشی
بابا بود وقت رحلت یعنی سکنه اسلام آباد و در خطیره مقدسه ریشه بابو آسوده
اولاد امجادش اکثری اصحاب علم و ورع و تقوی بودند حضرت شیخ محمد برادر
و منبنا و تربیت کرده حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی است و از
میان برادران که هفت بزرگوار بودند خدمت شیخ محمد بحضرت ایشان
بسیار عزیز و قریب بود از صغر سن در ذیل تربیت و عاطفتش می آسود

شیخ ابراهیم برادر خورد حضرت شیخ یعقوب بعلوم استعداد و همت خدا
داد مشهور بود از کلانان مسموع است که صبیه رضیه زکیه آنحضرت عایشه بلبلی نام در
عقد حضرت شیخ حیدر بود که از اجداد مادری راقم الحروف بود بی بی مسطوره
از صالحات و عابدات روزگار بود مقبره اش در اقصای پرگنه دیوه سر
مشهور است و مرجع ارباب ضرورت و وجه معیشت مزروعه اش از همان ده در
میان ورثه مرحوم مغفور خواجه یعقوب ولد از قبیله دار که مشهور است و طبقه دارهای عالی
گهر از اولاد دریکی دار اند که در عهد سلاطین کشمیر از اعیان روزگار بوده اعتبار
و بزرگی داشت خانقاه لب دریای بهت بنام او منسوب است و این خواجه یعقوب
دار در عنفوان جوانی و کمال کامرانی بود که ذوق خداپرستی بهم رسانید در
خدمت حضرت شاه قاسم حقانی مرید شد و جذبه پیدا کرد در همان اثنا حضرت
شاه قاسم بسفر حرمین متوجه شدند غایبانه از خواجه یعقوب امری بظهور آمد
یعنی بی ادبی بجذبه او هلاک شد حضرت شاه در بندر سورت بباطن معلوم کرده
کارفرمای عبرت و تهدید شدند اتفاقا در کشمیر واقعه رحلت حضرت خواجه
یعقوب در کمال جوانی رو داد و غلغله عظیم در طالبان افتاد و در محله سازگران
مقبره اش مشهور است میر حمزه کبریوی قدس سره از اولاد امجاد سید حاجی مراد است چون علیه

الیعنی برآمدن

الهی بر افروخت و دل سعادت منزلش کذشت در خدمت بابرکت حضرت ایشان
شیخ یعقوب صرفی قدس سره پیوست و قفل غفلت را بواقعی شکست ملازمت
آنجناب بود چون حضرت شیخ بسفر حرمین رفت بدستور دیگران از میر محمد خلیفه
بهره یاب شد بعد واقعه وصال شیخ ارباب کمال بامر آنجناب مشغول بارشاد و
عبادت گردید از علوم صوریه نیز بهره موفور داشت جمعی از فیض انفاس او فایز
شدند که ذکر آنها می آید رساله در احوال حضرت ایشان با خلفا و اصحاب و درویشان
باختصار نوشته است در وطن مولوف خود در موضع کربری در جوار جد بزرگوار
آسوده است در سنه هزار و خواجه یوسف ناجی ثانی او در سلک ارادتمندان حضرت
شیخ یعقوب صرفی انخراط داشت اما تربیت واقعی از خدمت خلفا یافت در مجالس
مشهور است چون رحلت فرمود که در بخاری که بیرون شهر است در کمر کوه تخت سلیمان
مدفون شد بپایان آن طرف آستانه سید محمد است که آثار جذبه از قبر شریف او
هویداست و همانجا شیخ محمد قاری است که بسیار متقی بود شیخ موسی بلدیری کبروی
بعد تحصیل علوم ضروریه ذوق طلب الهی دامن گیرش شد و سفرها کرد و بحرین هم
رسید و ادای حج نمود آخر الامر در کشمیر بجناب شیخ بابا والی قدس سره العالی
متوسل شد و فواید طریقه گرفت در همان اثنا حضرت شیخ رحلت فرمود باشاره

ایشان در خواب اراده ملازمت حضرت شیخ خلیل الله که از اکابر خلفای حضرت
شیخ خوارزمی بود نمود چون در بلخ رسید از رحلت آنجناب که در همان ایام شده بود
شنید و حیران و مکدر گردید و بالهام ملک علام در خدمت حضرت شیخ بایزید
ساکتری که مسندنشین طریقه کبرویه بود رفت چندروز بار سخن و خطاب نیافت چون
استقامت کرد و اظهار طلب نمود شیخ متوجه احوالش شده سه سال در خدمت گذرانید و
فواید طریقه گرفته با اجازت و ارشاد مراجعت بکشمیر نمود و در بلده سکونت فرمود
و خانقاه بنا کرد و مشغول باجرای طریقه شد عمر بسیار یافته و شب و روز بعبادات و ارشاد
و تربیت اصحاب صرف می‌کرد و ترویج طریقه بسیار نمود اکثر ارباب ارادت شهر
بزیارت آمده باجتماع بلکه بجماعت ادای تهجد در خانقاه با ایشان میکردند و این
امر درین شهر در آنوقت عمل مخصوصه مجدده شیخ بود گویند که زیاده بر صد کس وقت
تهجد در خدمت ایشان حاضر میشدند در شهور سنه ... هزار رحلت فرمود در صحن خانقاه
معلی در روضه حضرت شیخ بابا والی بالای صفه که الحال حظیره مشایخ دیگر هم است
مدفون گردید رحمت الله علیه رحمة واسعة خواجه موفقی کبیر از تربیت یافتهای حضرت
خواجه محمد طاهر رفیق سهروردی است قدس الله تعالی سرهما که ذکر ایشان گذشت
یتیم بود ذوق این راه بهم رسانیده اول در خدمت بابا کنگی ریشی و ثانیاً تجدید شیخ

یعقوب صرفی و تا لشان بخدمت خواجه محمد طاهر رفیق قدس الله سرهم رسید و بمجا
استقامت یافت و بزور مجاهده صاحب کشایش شد و بمرتبه اجازت بلکه خلافت
رسید و بر سنت بر آن مستقیم ماند و حضرت خواجه میر علی و مولانا حسن لنگ و حضرت
شیخ محمد شریف و شیخ یوسف و خواجه ابراهیم خان از خلفای شیخ بودند قدس الله تعالی
سرهم و همه آراسته و بریاضت و تقوی و استقامت پیراسته ذکر همه موجب تطویل
کلام است حضرت شاه قاسم حقانی اعتقاد میر شمس الدین شامی است که او در رکاب حضرت علیین آشیانی
بکشمیر آمده است و همین جا توطن فرموده شاه ممدوح را ملا قاسم میگفتند بجای هم مشهور بود
چون باشاره حضرت ایشان در عین انکار و اراده اکتساب جذبه یافت
و بخدمت میر محمد خلیفه رسید محافظت بشاه شد در مجاهدات گوی از اقران برده بعد
مراجعت حضرت ایشان انظار عنایات آنجناب بسیار یافت روزی از حرارت
ذکر جامه هایش سوخت شبی بعد غسل که معتاد هر وقت نماز داشت بشدت سرما
خون از تمام بدن مبارکش جاری شد مسکری بقهر دید از جان گذرانید بعد واقعه
حضرت ایشان بدفعی عروج فرمود و فتوحات بسیار حاصل نمود از آنجمله رخصت
سلسله قادریه کرتیه مبارک حضرت غوث انعام از پیش پیش فیض الله قادری
اجازت سلسله علیه نقشبندیه از قدوه اولیا خواجه دیوانه صوفی که از خلفای

کامل خواجه اسلام جویباری و جازت طریقه چشتیه از شیخ سلیم فتح پوری با برکات
و عنایات دیگر بکشمیر رسید خوش از سانو در الفلک رسانید و عالمی را تربیت و افاده
از عوایق وجود رهانید در هزار و سی و سه هجری رحلت فرمود روز چهلم قبر مبارکش که خود
فرموده بود دلی گور نشز آن تربت سبز شد هنوز هست خوارق سوای این از خدمتش بسیار
مشهور گشت حضرت بابا اسحق از مریدان بلکه از خلفای حضرت شیخ مسعود نروری است
صاحب حالات علیه و کرامات سنیه بود شهرت با سی سال دعوت داشت و از خلفای
شیخ امتیاز حاصل کرد و در استقامت و مداومت و شدت ریاضت و ادای
سنت زبان زد علما بود دسته ریشی بابا که ذکرش می آید از مریدان اوست
شیخ مهدی علی از برگزیده گان وقت بود بهره وافر از علوم داشت سفر دینی کرد
اکثر مشایخ را دیده بصحبت حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی فاروقی هم
رسیده و بهره اندوز فواید گردیده چون مراجعت بکشمیر نمود در قصبه سوپور
توطن فرمود و در جلد دوم مکتوبات حضرت بنام مشار الیه تعریف جواب بعضی
نامه مرقوم است مقبره شیخ در سوپور مشهور است شیخ یعقوب مجذوب از بعض حضرات کبرویه
تعلیمی یافته رفته رفته کارش بجذبه کشیده زیاده هر یک هفته و ده روز یکی
بجز رود و خواب افتاده می بود اخبار از مطالب اهل حاجت می نمود خدمت بابا مجنون

سهروردی

سهروردی در مبادی طلب ظاهر از ترک شغل علمی مصمم کرده بود و روزی
عبورش برای افتاد که شاه یعقوب گذر داشت بر بول نشسته طرف گفت
که کتاب و درس را گذاشته نشسته چه میکنی همه عیسی با مشغول بدرس شد حکایت
شهه نموده که به سه ستوره بی ولد داد هر کدام را پسری معمر و صاحب اقبال آخر
وی باد نیوی شد از و مشهور است یکی محرم خواجه محمد افضل حرجی دوم بصیه میر محمد
علی قادری شیخ عبد الفتح از دست او است سیوم بدیگری از اعیان چون رحلت
خطیره حضرت مشایخ که در خانقاه معلی بالای صفه که مقبره حضرت والی است
خواجه صادق از اکابر این شهر بود اکثر عمر را صرف تحصیل علوم نمود و از معتدان
اهل علم شد بخدمت فقیر آمد و مسافر شد صحبت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی
را هم دریافت طبع موزون داشت گاهی شعری موزون دانسته می گفت از صحاب
آن ریش بود نقلست که روزی مریدی ایشان را در ایام سرما دعوت نموده بود ان
موجب حدیث نبوی اجابت آن بر خود لازم نمود لیکن بنا بر شدت هو
یشطش سرما که بسیار طول کشیده بود دل بر حرکت آن نگشوده ابا نمودند آخر
الامر ایشان بجهته نکنند است خاطر عزیزان بر در ایجا و و اعدام در ولایت
مقامی است منبع و شانی است رفیع خصیات را در کاشانه ولایت آشیانه خود نعیر از

د توقف و اطلاع مصنف حاضر ساختند هر کس بهره خود در انجا بر داشت با سن ما
حالی شده باز بجای خود در رسید چون درین واقعه تاخیری بوقوع آمده بود ثم
مضطرب شد باز بخدمت ایشان بهره اند و رکردید التماس قدم رنجه نمود ایشان
بجهت استرضای او همراه او در خانه اش درود فرموده مصنف بجهت آوردن
محاضرانه شتافت در باسن ما چیزی نیافت و حیران ماند سیحی شدید پس
ایشان او را برین حقیقت واقف ساختند والله اعلم بالصواب یکی دو مکتوب
حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی بنام ایشان هست چون رحلت نمود
در محله وانه پوره آسوده ملا محمد صادق موسوم بحکیم دانا فرزند ارجمند حضرت مولانا
کمال الدین شال کوتیست که ذکرش گذشت جامع علوم عقلیه و نقلیه بود در فن تدقیق
و تحقیق بدرجه مولویت رسید جهانگیر شاه آوازه کمالاتش شنیده بار با
مجلس خود منش کرده اند در وقت امتحان و معارضه علمای وسیعه سر آمد علمای
اهل سنت مولانا بود تا غایت ملا حبیب علمای شیعه را الزام نمود در محله جمالیه
در خانه خود آسوده است ملا حبیب کتابی از قبیله کنایی هاست تحصیل علوم نموده
بمعسکر سلطانی رفته به یکی از امرا آشنا شد رفته رفته بصحبت جهانگیر شاه رسید
و در امتحان دقایق علوم خصوصا بحث شیعه و سنیه بر اکثر اقران فایق گردید

کمالات جزئیه از خط و انشا هم بکمال داشت راقم حروف کتاب مرصاد
العباد را در تصوف بخط او یافته عجب خطی تمکین شیرین بخته نستعلیق داشت که از اول
تا آخر یک قلم ده هزار بیت نوشته است قاضی ابو القسم ملا جمالی فرزند مولانا
جمال الدین شالکوتیست که ذکرش گذشت بفنون علم آراسته بمتانت رای نیز
آراسته بود اکثر علوم در خدمت والد بزرگوار خود و عم عالیمقدار تحصیل نمود
و در خدمت فضلای دیگر هم رسیده است او گفت که روزی بجهت هیزم در قریات
رفتیم کسان من درخت کلانی را بریدند و یکی از جنیان در خدمت والد من
آمد و استغاثه نمود والد بزرگوار از ینکار منع فرمود و این ابو القاسم بعلاقه
نسبت مصاهره قاضی صالح خلف قاضی موسی شهید خدمت قضایای کشمیر
و بدیانت و احتیاط انصرام نمود و امور مهمه چون رحلت فرمود در حظیره والد
بزرگوار آسود ملا حاجی کهانی مدرس مدرسه سلطان قطب الدین در محله لنگرهته
شاگرد شیخ یعقوب صرفی و استاد ملا حبیب میرعدل ملا حاجی هندی
مفتی شاگرد شیخ یعقوب صرفی از نجبای وقت بود تحصیل علوم کرده
اکثر عمر بافاده و استفاده گذرانیده باندی های لیکن ظاهر از اولاد
او نبیند شیخ باباحسین بن شیخ عبد الکریم والد ماجد خود است که ذکر گذشت

بهره تام از علوم صوری هم داشت چون بفقر آمد بالکل از همه برداشت روزیکه
مسکن خود مقبره قرار داد مردم در حرف و حکایت افتادند گفت که روز وفات من
مردم را امکان حرکت نخواهد بود روز جمعه که بارش بکمال شدت بود راه بهار امید کرده
رحلت نمود و در همانجا آسوده مردم محبت او رسیدند سخن او را درست دانستند که اگر یک روز
از روایه خود برآمدم چهل روز بی آرام بودم فیروز شاه محمد نجف شوری و استغنای داشت
صاحب کشف قوی بوده و اشراف خواطر بسیار مینمود جهانگیر شاه یکبار او را
با خود در کشتی خود آورده اشرفی و روپیه بسیار در دامنش کرد همه را بدریا انداخت
و دشنام خواه نورجهان بیگم که باعث تکلیفش بود کرد و در ضمن مذکورات با اهل
مطلب و حاجات خبر از مدعای داد خصوص بزمره سالکان که در پرده نصیحت
و موعظت اشاره مطلب صاف مینمود ملا حبیب میر عدل در محله لنگر هته سکونت
داشت استفاده علوم دینیه از ملا حاجی کنائی جد پدری قاضی محمد یوسف کرده
بعد از مراجعت بوطن بتقریب خدمت بابا قاضی صالح والد قاضی موسی شهید
در محله فیصل خصومات میکرد و درس تفسیر بسیار میگفت تفاسیر بسیاری از نظر او
آورده بود ملا محمد طاهر صدر نواسه او بود و ملا نور الفتح کلو ملا طاهر کوحاسی ملا یوسف
خاموش و سبحه میرجوناجی و ملا حیدر انو شاگردان او بودند ملا محمد علی ستنگ

دانشمند معقول دانا و میانه قد و جهانگیر شاه او را لسنگ کعبه بیان ملقب شد
صاحب حسن و طبع هم بود تاریخ وفات اوست وای نسب بلند همت گو خواجه
زین علی ریواهی از خدمت ملا شمس پال و جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی اخذ
علوم کرده و مرید قدوة الواصلین مخدوم شیخ حمزه قدس سره بود با وصف
رتبهٔ فضیلت بهرهٔ تامی از معارف و حقایق تصوف هم حاصل داشت از اصحاب صفا و
تقوی بود و در اواسط عمر فقر اختیار نمود تارک سیده به زیارت حرمین و بعضی
مشرف گشته و از شیخ ابن حجر سند و اجازت حدیث گرفته باز بکشمیر مراجعت
نمود اوقات را صرف افاده علوم نحوی فرموده عطبه اقران شد به صلاح و
تقوی گذرانید چون رحلت نمود در جوار مسکن خود در محله رعناواری بدفن
یافت سوای آنحضرت که رقم زده صدق شمامه شد بزرگان دیگر هم چه از طبقه
ریشیان ریاضت کیش و چه از طبقه مشایخ حقیقت اندیش زینت افزای مسند تقوی
بوده اند ذکر بعضی از ایشان به سبیل اختصار اسم نویسی بعمل می آرد متدی ریشی
مرید هروی بابا ریشی قدیم که متقی متورع بود مردی آگاه مرتاض آدت
ریشی مرید لجم ریشی که ذکرش گذشت صاحب کرامات تتی ریشی مرید بابا حنیف الدین
از اصحاب ذوق حال یکی ریشی مرید بابا شکر الله عزیزی صاحب ورع تقوی از

بقایای رسیه قدیمه بود عمر بسیار یافت چند در ریشی و بر اکثر مریدی توری ریشی کار
کرده و پرهیزکار بودند که ذکر هر کدام موجب طول کلام است فاما مشایخی که درین
روزگار مرو بی کار ظهور داشتند اکثری منسوب بخاندان حضرت مخدوم شیخ حمزه
و خلفای ایشان بتخصیص حضرت بابا داود خاکی اند از آنجمله است یعقوب میر که در وقت غلبه
رفضیه بنابر تعصب مذهب و سنت حبیب و پای رست او را بریدند و بعد آن عمری بکتاب و عبادات
گذرانیدند خواجه زین الدین فرزند خواجه بهاء الدین که مرحوم شد عالم عامل و با خبر و صاحب
احتیاط سوای شیخ زین الدین راهنمای است خواجه بایزید بنابر مرضی حضرت بابا
امر بریدن پای او فرمودند بعد آن بهمان حال بحج رسیده و همانجا مدفون شد
هر دو بزرگ عالم عامل خواجه داود کنائی باره موله بسیار متورع و متشرع
خواجه داود از خلص اصحاب بابا بود حج کرده برادر بابا داود در ریاضت و عبادات
مثل برگ کاهی بود شهادت یافت و مولوی شیخ دولت کوتیلدار بود موذنی هم میکرد
از اصحاب علم و حال میان بابا ولایتی ذاکر و حافظ اوقات خواجه عبد الله قادری
حافظ قران و به تلاوت قران مشغول بابا حاجی ادهم ریس و خوشنویس بود از [illegible]
قران مینوشت از اصدقه میداد خواجه [?] لاری [illegible] شد میر بابا یوسف [illegible] مولانا
محمد کامراجی خویش ظاهر و باطن بابا حسن الله اکبر [illegible] میکرد خواجه اسمعیل [illegible] قاضی بود

از اصحاب کمال خواجه محمد یار صاحب فقر و فاقه و تارک سوال و مستغنی بابا یوسف اودی
عارف سخن و مزاح و محتاط شیخ اوتر عمادی صاحب کشوف ظاهر شیخ حداد ولایتی
دانا و پارسا زینه بابا سیاه پوش خواجه از نبیره ناری هر دو عزیز و صاحب ذوق
و شوق شیخ حسین صاحب همت عالی شوکه رنگی سوای شوکه بابای پا بنوری که ذکرش
رفت کامل و متقی شیخ محمد صادق و خادم فقرا شیخ محمد گلی صاحب تجرید و تفرید
خواجه الیهدم کامل و صابر شیخ ابراهیم بحیاری جانباز مرشد بود و بود صوفی مزاج و خادم
فقرا شیخ حسن محمد بود در آنجا مقام آسوده است بسیار با فیض و برکت حاجی ابراهیم خالع و
زاهد خواجه احمد صاحب سلوک شیخ حمید از احفاد حضرت امجاد مولانا شکرف
کنائی است که ذکرش گذشت بفنون علم آراسته و بصلاح و تقوی پیراسته بود در
مقبره شیخ ابو العطا که از منسوبان حضرت بابا عثمان وجب کنائی است آسوده است
او دعای نسبت صوری هم داشت بخدمت شیخ مذکور ورثه شیخ حیدر دارند و نیز
میگویند که حضرت عایش بی بی صبیه شیخ ابراهیم که ذکرش گذشت در عقد ایشان بود
و شیخ محمد امین جد مادری راقم و شیخ محمد شریف مشهور بخلیفه ایشان اند تعلق و تصرف
ده مسکن و معیشت حضرت بی بی است و دلالت بر صدق دعوات دارد والعلم عند الله
که از عهد اکبر شاه تا اواخر دور جهانگیری بر منصب روزگار بودند تا رحلت نمودند

ملا مظهری از مردم کشمیر است در شیوه سخن گستری و آداب شعر و شاعری در میان همگنان
از شهوران بود در خمی که زمان جوانیش در لباس عفونت بود و سپاه بر پای از
خیل و هوا و هوس اخذ مدد و معونت میفرمود بپای ثبات از ان غصه برگزیده
بجانب ایران در حرکت آمد سیر عراق و خراسان کرد با محتشم کاشی و دیگر شعرای
آن عهد صحبت داشته پس از انکه مانند بادی بسیاری از مراحل گردید حب وطن بر عزیمتش
مستولی گشت بکشمیر معاودت نمود بعد از چند وقت در سلک بندگان حضرت شاهنشاهی
منتظم گردیده در حینی که کشمیر به تحت تصرف اولیای قاهره در آمد میر بحری
آن دیار که معظم ترین مهمات خطه فیض آثار است ممتاز و سرافراز گشت این
اشعار که بلا فاصله نوشته میشود از واردات اوست و دیوانش مشتمل بر شش
هزار بیت است شعر فدای آینه کردم که دستان مرا ۞ درون خانه بگلگشت گلستان
دارد ۞ منظر بجهان جز بی نصیبان مباش ۞ در گل به نوای عندلیبان مباش
با دیدنی از خوبی عالم مشاره ۞ مهمان نظاره چو غریبان مباش ۞ اقبال حسن
کار هم آتش برد ۞ ورنه صلاح کار ندانسته که زحمت ۞ سیری چنانکه ابر بهار دگر
گذشت ۞ کو خلوتی که عزلت عنقا بر آورم ۞ تا بام آسمان در دنیا بر آورم ۞ چون
نارسیده میوه که بادش بر افکند ۞ از دل بضعف نخل تمنا بر آورم ۞ خون شد

دل و خوشم که بهر جزو در رود ۞ تا کار عشقت از همه اجزا بر آورم ۞ هر صبح
آتشی شوم و در خود افتم ۞ چون گل بخانهٔ سوزی نو غبار آورم ۞ لطفی نکرده دهر
ز دیوانه بر شده است ۞ حرفی نگفته شهر ز افسانه بر شده است ۞ یک قطره از قرابهٔ ساقی
فرو چکید ۞ چندین هزار ساغر و پیمانه بر شده است ۞ در خون خویش دست زد از غصه
مطهری ۞ گر شاخ سنبل تو کف شانه بر شده است ۞ گلعذاران که لب از شکرستان شوخان است
۞ هیچ طرفی ز بهار و گلشن نتوان بست ۞ چه کشاید دل ازین مردم بیگانه منش ۞
گل تماشای بیل کافرستان نتوان بست ۞ جام جمشید دل مطهری آسان مشکن ۞ که
دگر باره بیکدگر شان نتوان بست ۞ غم ترک خویش گفته است امروز ۞ در خون خلاف
طبع جفت است امروز ۞ شادی ز دلم چون گل شگفته است امروز ۞ یک لحظه بی غنده
مفت است امروز ۞ از شادی انجام که دی بوشنیدم ۞ امروز چو شمع گرد خویش
می گردیدم ۞ پامال برزگم فلک میشد و من ۞ در جامه آسمان نمیگنجیدم ۞
در عشق بآه و ناله می باید زیست ۞ دل گرد و تا بغم حواله می باید زیست ۞ آماده
نعش فگنده در کردن جان ۞ کم مهلت تر ز لاله میباید زیست ۞ و سنه هزار [illegible] و شش
در کشمیر رحلت نمود ملا میر حسین بهره از علوم رسمی داشت در خدمت مولانا میر علی کسب
خط نموده اندک مدتی کمال این فن حاصل کرده بی نظیر وقت شد مفاخره به توران

وایران می بردند سلاطین بکتاب می نوشتند محمد مراد زرین قلم که از مشاهیر خوش
نویسان است شاگرد اوست بعضی بیک واسطه میگویند والله اعلم آدمی کشمیری بهر اوج بلاغت
وهنر پروری بود در حکومت آصف خان جعفر طالعش از حضیض میل اوج نمود و نیز
از تغیر آن خان نکته دان هرجایکی که بدین دیار می آید از خوان عطا و نوال او
بهره مندمی گردید و آن سبوکش خمخانهٔ معانی ساقی نامهٔ رنگینی گفته و در مضامین
بالماس اندیشه و فکرت سفته گویند ملا محمد صوفی چون از ساقی نامه اوجی این بیت شنید
شعر مرا دامن خویش زنجیر شد :: مرا دوست در آستین تیر شد :: آن مصنف ناصناف
از استماع این دو مصرع محظوظ شد و فرمود اگر این بیت می شنیدم از او نظم ساقی
نامه نمیکردم در سنه هزار و سی و دو ستاره عمر اوجی از اوج حیات میل حضیض
ممات نمود صاحب دیوانست از اشعار اوست شعر اوجی از بیگانه بی تقریبی زخمها
دیده و دوستهٔ ما را آشنا تاراج کرد :: و این چند بیت از ساقی نامه آن
باده نوش معانی است شعر لب از دم بخون ناله نهاده ایم :: بپاتم نگر تو امان زاده
ایم :: مرا شب به بر دوش و باران و سنگ :: نه یارای رفتن نه پای درنگ ::
مرا دامن خویش زنجیر شد :: مرا دست در آستین تیر شد :: اگر فی المثل حسن صد نوبهار ::
بروید بروی زمین سبزه وار :: بجنبد ز پهلوش از سال و ماه :: بگهوارهٔ چشم طفل نگاه

نعمت خان عالی

عنان ز غمش دیده خونبار شده ، که شب جای خوابم جگرزار شده ، بیا ساقی راوق
تاکی را ضیابخش خورشید ادراک را ، بده تا بدانم که آن نوش لب ، چرا گریزد
ز من بی سبب ، نسیم سحر خاطر انگیز شده ، ز سیمای گل آتشم تیز شده ، بیک نغمه بردار ای
ارغنون ، دلم از ره گوش آید برون ، نمی بینم اوجی در آفاق جای ، بغیر ایدم
گرد درین تنگنای ، اوجی چراغ عمر بافسانه سوختیم ، کاری نکرده ایم و سپیدی
گرفت صبح و این اشعار هم از وست ، هر سر که گشته غم فتراک او بود ، دایم
بعیش که روز چرا سرخ رو بود ، از خیال زلف تو در سینه ما جا گرفت ، آهی که
ز دلم سر زد مشکبو بود ، نشسته عکس جمالش چنان بخانهٔ چشم ، که کسب نور کند مهر
از آشیانهٔ چشم ، چو دیده باز کنم بر رخ تو از حیرت ، کند نگاه فراموش راه
بخانهٔ چشم ، بیا که بی تو همی تا بگردن اندر خون ، نشسته مرغ نگاهم در آشیانهٔ چشم
، بجای سبزه نشتر دمید مرا از خاک اوجی ، هر کجا که بر فشاندیم دانهٔ چشم ابوالمظفر
شهاب الدین صاحبقران ثانی شاهجهان معروف بسلطان خرم در زمان والد
جهانگیر بادشاه در حدود دکن بود باهتمام و حسن و سعی و آصفخان بعد قلع و
قمع برادران در سال هزار و سی هفت بادشاه شد چون رسوم کفر را که سابق
بر آن معمول برهم زد زینت شرع تاریخ کعفند صوبهٔ کشمیر را باعتقاد خان

گذاشت و در سال یکهزار و چهل و سه ظفر خان بنظامت صوبهٔ کشمیر مقرر گردید و در سال
سی و چهارم مسجد جامع که سوخته بود بعد هفده سال مرتبهٔ سوم باتمام رسید تا مدت
هفت سال اینمرتبه حکومت داشت و درین سال بادشاه متوجه جانب کشمیر شد چند ماه
بسیر و شکار و ترتیب و تصفیه باغات خصوصاً شالامار گذرانیده مراجعت نمود و
فرح بخش را با فیض منظم ساخت بالجمله ظفر خان مردی عیاش و خوش خلق بود
باغ ظفرآباد که در جوار موضع بریه واره است و باغ گلشن که نزدیک مستان لنگ
بنا کرده اوست انواع درخت میوه دار و اقسام گل از ولایت لبسی و ترد
تمام آورده درین دو باغ مذکور نشانده است خصوصاً گل زنبق و گل کلاب میوه
گیلاس بیشتر در کشمیر بوده و در عهد او شهرت رسید اکثر بدعات سلطانی بعض اخراجات
مظالم اعتقاد خانی در عهد او دور شده سر درختی بیگاری زعفران تکلیف و طرح
آن بنا بر ممنوعات شرعی بحسن سعی او مرفوع گشت چنانچه بموجب عرض او فرمان
رفع این بدعات صادر شده نقل آن بر سر دروازهٔ مسجد جامع بر سنگی
نوشته است از آثار کالنقش فی الحجر شده از وقایع که در عهد ظفر خان رو
داده است آنکه بحسن سعی قلعهٔ تبت مسخر او بسیاری دولت ظاهر شده بمحال
زمین داران انجا را بکشمیر آوردند فتح نامه بحضور فرستادند و نیز از جمله وقایعات

شنیده که در عهد ظفر خان در کشمیر روداده است قضیه مردم اهل دین با مردم
اهل تشیع است آتش اول از موضع مایه سومه جای توت زار بود اشتعال گرفت
مردم اهل تشیع بجهت توت خوری رفته بودند هنگامه و هجوم مردم بسیار شد
درمیان مردم سنیه و شیعه نزاع افتاد و شیعها از روی لب کشودند مدعیان
سب در خدمت قاضی ابو القاسم پدر قاضی محمد عارف ظاهر کرده اعلام شرعی
بنام سابیان گرفتند در احضار آنها از طرف صوبه دار اندک مسابله روداده
مردم عوام بشورش آمدند قاضی را منسوب بمداهنه خود نموده خواص و عوام
بجناب ولایت و شرافت مرتبت و هدایت منزلت قدوه ارباب شهود
حضرت ایشان خواجه محمود خاوند قدس سره که از اکابر سلسله عالیه نقشبندیه اند
در کشمیر ساکن بودند رجوع آوردند ایشان بحاکم شرع و ناظم صوبه پیغام کردند
چون در تنبیه سابیان تاخیری بوقوع آمد حضرت خواجه منع جبار بر آمد نشسته اند
ازین ممر ناظم صوبه بخواجه افتاد کینها نموده بالحاح تمام نیز باز آورده سابهان را
رسانیدند لیکن ظفر خان نقار حضرت خواجه در دل آورده در ضمن شکایت
بمبالغه و تفاوت بحضور بر نگاشت حکم پادشاهی بطلب خواجه صدور یافت مجرد
ورود حکم از خانه حرکت فرمودند و منزل اول در بغت جبار کردند جمعی از اعیان

شهر وردر کاب ایشان شدند بعد زیارت شاهجهان آباد و بام سلطان در لاهور
توطن کردند مرشد السالکین خواجه معین الدین بجهة ترویج طریقه خانقاه بعد اجازت
بادشاه بکشمیر فرستادند در سال هزار و پنجاه رحلت آن مخدوم الانام در لاهور
واقع شده و مقبره متبرکه ایشان در انجاست نیز از سر که چون تقریب ذکر خواجه درین
صفحات اتفاق افتاد لازم است که برای تزیین این رساله نسخی از خوان احسان ایشان
و توم شود بیت لازم آمد چو نکه آمد نام او شرح کردن رمزی از انعام او
مخفی نماند جناب مقرب بارگاه معبود حضرت ایشان از اکابر سادات بخارا اند و الدبزرگوار
ایشان میر سید شریف است بیچ واسطه بحضرت قطب الابرار خواجه علاء الدین عطار
قدس سره میرسید تو از حضرت ایشان در سال نهصد و هفتاد و یک بظهور آمده
چنانچه لفظ خاشع میرزا آن است چون حضرت ایشان را در اوان جوانی داعیه طلب
بجوش آمده باشارهٔ غیبی در خدمت خواجه اسحق ده سدی موسوف بخواجه محمد کاشانی
اند بسلوک راه باطن مشغول شدند و در حقیقت بخدمات روحانیت حضرت خواجه
بزرگ مشکل کشا رضی الله عنه فایده راه ایشان بود در اندک زمانی بحالات عجیبه
و واردات غریبه فایز گردیده بر اکثر اقران فایق شده اند و رفته رفته طی
مقامات را بانتها رسانیده مسافرت اختیار فرمودند از گجرات اول بکشمیر رسیدند

جنیدی استاد بخوشی فرمودند و باز متوجه هندوستان شدند بر مردم انجا فیض
رسانیده بکشمیر مراجعت فرمودند اراده سکونت نمودند در محله که مسکن اولاد ایشانست
خانقاه و اصل آن مکان خانه حسین شاه پادشاه کشمیر بوده است تعلق بخاندان
حضرت خواجه گرفت مسجدی مختصر بنا فرموده بودند چون روز بروز طریقه کثرت
اهل ارادت در تزاید شد اراده خانقاه وسیعی فرمودند میگویند که در جناب از
جناب قدوة السادات منبع البرکات حضرت میر ویسی بابا و در اشم بعنایت
لطیف از اراستگی و پیراستگی بر داشته آوردند از انجمله درین موضع تصنیف گردید
تا از ویرانی بابا وری بجا مد انجا مسجدی مختصر بنا نمودند که الان موجود است و در بنا
تفوق از مفتیان و علمایان گرفته اند بالجمله ظفر خان باغ ظفر خان که آباد نساخته بود
نوعی معمور ساخته که از نوادر کشمیر شده است و آب جاری و آبشار و فواره چوبی
وصفه سنگین نوعی بطراوت بود که بتماشای آن مردم میرفتند ظفر خان در آخر
سال هزار و پنجاه تغیر شد شاهزاده سلطان مرادبخش که پسر خورد شاهجهان پادشاه
بود در تاریخ یکهزار و پنجاه و یک بر مسند حکومت نشست یکسال باب و هوای کشمیر
منتفع گردید علاقه زمین داران شاه آباد و پشتیر دختر آنها نزاع در عقد او در آمده
بود موجب اهتمام گردید زودتر طلب حضور گردید علیم دان خان بنظامت این صوبه

مسند عزت را برافراشت و در مدت یکسال از آب و هوای کشمیر فایده
برداشت ظفر خان کرت دوم در تاریخ یکهزار و پنجاه و سه بر سر حکومت کشمیر گشت
تا مدت چهار سال نظم و نسق آن صوبه بتعلق بوی داشت و چون خبر تغیرش شایع
شد عزیمت سفر هند نمود حسن الله نام و ظفر خان خطاب داشت در شعر و غزل احسن
تخلص میکرد و از خواصین شاه جهان بادشاه بود بهر طرف عزیمت می نمود شاهد
فتح و ظفر از چهره میکشود و بسخندانی و سخا و جود گوی سبقت از اقران می برد وقتیکه
صوبه دار کابل بود صایب شاعر از ایران بدیدن او بکابل رسیده در مدح او
قصیده در سلک نظم و این بیت از آن قصیده است بیت خان تویی گر تو زر بخشی زر خوان
،، خانی دیگران بیک خانی خان مذکور رعایت بسیار بآن نکته دان و فصاحت شعار کرد
از صحبت او بسیار محظوظ گردیده با سرانجام تمام و سامان لایق روانه ایران گردانید
وقت رحلت او میرزا صایب غزلی در مدح او گفته شعر خان خانا ز ابر بزم و رزم
صایب دیده ام ،، در شجاعت در سخاوت چون ظفر خان تو نیست ،، هنگام تحریر
این نسخه شعر ظفر خان از قرابه حافظ املا رسید شعر جهان جوان شد و عقد بهار
می بندد ،، بهار پای چمن در نگار می بندد ،، مسافران چمن بار رسیده در کوچ اند
،، شکوفه میرود و شاخ بار می بندد ،، در تعریف کشمیر کلام بسیاری دارد در ایام

نقاب

صاحب صوبگی مملکت شد سنه ثلث و سبعین الف از دست ساقی اجل ساغر ممات
درکشید پیمانهٔ عمرش لبریز گردید تربیت خان پدر سیف خان مقرر بصوبه‌داری شد
در تاریخ یکهزار و پنجاه و هفت بر مسند حکومت نشست و مدت دو سال نظم و نسق
بندوبست و تعهد تمام نمود هرچند که خیرخواه رعیت و نیک اندیش بود لیکن از قضا
نقصان کلی بغله روی آورد قحط پیدا شد مردم از تنگی معیشت و ضیق عسرت
گرسنه الم بسیار یافتند از نایافت قوت لایموت بوادی فنا شتافتند
القصه سکنهٔ این ولایت ضرر مالی و جانی بیشمار روی شمار کشیدند مدتی لب نانی و
روی طعامی ندیدند پادشاه از کمال رعیت پروری و غمخواری مردم کشمیر بسیار نمود
و از اطراف و مثل گوجرات و سیالکوت بلکه لاهور رسد غله برای آبادی کشمیر
مقرر فرموده برای انگار محصلان و سزاولان تعیین نمود در حضور هم
حکم جاری کرد شاهزاده ها امرا اکثر خیرات بمردم غربای کشمیر که قحطزده که بحضور
رسیده بودند رعایت کرده باشند بهر کیف مردم بجهة خود قحط شدید محنت
زیادی کشیدند ازین سبب صوبه‌دار را آبروریزی شد تغیر یافت حسن بیگ خان
بصوبه‌داری معین شد تا مدت دو سال حکومت نموده در نوشهره تعمیر باغ فرموده
و ایام حکومت کما ینبغی بسر برده طلب حضور شد علیم و انکار گرت دوم در هزار و شصت و یک

بصوبه‌داری قرار یافت این مرتبه تا هفت سال حکومت راند نسبت بسایر حکام
صاحب خزانه بود خرج و اخراجات بی شمار و طرح عمارات بسیار مینمود حویلی سنگی
بطراوت و نضارت و طرف نو شهره بنا کرده و آبجوی و آبشار فواره بر پا ساخت
دیگر در پرگنه بهاک در موضع چیل پل باغی انداخته بدیوار پخته هر چهار طرف احاطه
نموده است آبجوی کلانی از عقب کوه آورده و حوضهای کلان در باغ آراسته
در کشمیر هیچ باغی برابر آن نیست از درختهای میوه دار چنار و سفیده دار برآمده محصل
آنرا در جناب مشهد مقدسه رضویه وقف نموده بود علی گویا اللحیه و الگا و در آمدن
رفتن این گلستان جوی آب تیل پل در میانست که دو طرف فرش سبزه مخمل و چنار
مشمر سید مشک سر بر سر آب و در ایام بهار آتش لبالب میباشد سرو گوار از بعض
اوقات مریضیان از آن شفا می‌یابند علیلان بصحت میرسند و در وسط
کوه پیر پنجال سرایی بنا کرده از راه پایین در بر آمد بارها مولهیر نام هر دو
علی آباد ساخته زیر کوه راه های کوهستان مرمت نموده جای خوف
هلاک بود و شش ماه زمستان بلاهور که در صوبه‌داری او بود گذران مینمود و شش ماه
تابستان گشت بطرفی نمود در یع آمد و رفت لکها خرج می شد بسیار تجمل
میکند اسپند در خانه و بیرون بجاه و حشم داد کامرانی میداد در ورود تن

سیمین و بسیار مردم قزلباش زرین پوش عصا و گرز طلا و نقره در دست گرفته
ایستاده می بودند و سفره ظروف طلا و نقره و چینی و غوری با دستارخوان
زربفت گلنار می بود و این مرتبه در عهد علیم دان خان از واقعاتیکه در کشمیر
رو نمیداد قضیه کشتن مهادیو مکار نام که بتقریب مالش قحط غله از دست عوام
بسرداری حاجه مام نام بظهور آمد باین جهت از روی شکایت ناظم مزبور سرگروه
های کشمیر را بحضور طلب شد جناب ارشاد و والا دستگاه میر محمد علی قادری ایشان
در آنجا بودند بزودی مراجعت فرمودند ملا یوسف کاسو صدر صوبه کشمیر هم در این
میان بود بنابر روشناسی دربار شاهجهان بادشاه از و استفسار منشا این
فتنه نمود گفت که کاوس از کدام راه آمدی از عوام مهادیو کدام فرقه گناه
دارد گفت از راه پنوچ آمدم و سوال دوم را بمقتضای دانائی خواست که چنان
تمهید نماید مورد عنایات بشوند که این مهادیو گناه دارد و نه عوام گناه دارند
تا اظهار توجه تمهید میخواست بکند بادشاه غصه شد گفت هر دو فریق گناه ندارند
پس از من گناه است مثل تو حرف شده و محل الجواس را معتمد داشته و مخاطب
نموده واقعه راست است که از راه پنوچ که از راه پنوچ آمدی همین عتاب
در اینجا غصه خورده بحوال بهم سانیده و بعقبات شتافت در تاریخ کلهم از و گشت

بتعمیر علیمردان خان بمیان آمد لشکر خان بر مسند حکومت قرار یافت تا مدت دو
نیم سال ایام سیر و شکار برده رعیت پروری و آبادی شهر تقصیر روا نداشت و
در عهد او ارزانی غله تا بحدی بود که در دهات یکخروار دو نیم من شاهجهانی تا شش
بیک روپیه میفروختند زمرهٔ خلق الله جمعیت و آرام بسیار داشتند در پرگنه
بهاک طرف شمال کول دل طرح باغ بر بلندی نموده آبجوی و آبشار و فواره
جاری ساخته بودند مرجع سیرگاه مردم شهر بود و دران زمستان دریای بهت
نوعی یخ بسته بود که اسپان باربرداری بی تکلف بالای یخ بست از زمین دریا
پایان سر میرفتند آخر همین سال بندگان پادشاه بلند اقبال ابو المظفر محی
الدین محمد اورنگ زیب بهادر از قضای ممالک باراده عیادت پادشاه
اصلاح امور ملکی که بسبب نارسائی دارا شکوه که ولی عهد شده بود برهم خورده بود
روی همت جانب هندوستان فرمود چنانچه بمحل مرقوم خواهد شد درین مقام
رشحی از احوال شاهجهان پادشاه بطریق اجمال مرقوم گردد از سیاق تاریخ نویسی
در ثبت تولد آن پادشاه تصنیف دستگاه در سال هزار ابجر لیت السلطان خرم
موسوم بود بعد رحلت جهانگیر پادشاه از نیستهای حدود دکهن خروج بهند نمود
بحسن تدبیر آصف خان و کار پردازان ساخته در سال هزار و سی و هفت جلوس فرمود

برخلاف قرون اسلاف مروج شرع شد ضبط و ربط امور ملکی بمددی نظر اورنگ
که شاهزادگان عمده کاسم قدرت الحرف از جاده ادب در حضور عنیت داشتند
با سلاطین هفت اقلیم بخصیص مردم ایران و توران بکمال خوشتن داری
بزرگ منشی سلوک مرعی داشت انهار الحمد جوز بر حساب گذشت که چند باقتضای
هوا و هوس بشری بعض اوقات صرف آراستگی بزم میساخت اما هرگز
در انصرام امور مملکت و صلاح و صواب و بند و بست سلطنت ذره باهمال
نمی انداخت چون بعرض رسید که یلنکوش اوزبک با جمعی از بلخ آمده چند بار
از کابل تاخت سنگی از قبر بابر شاه برداشته برد و منازعه شاه ایران تسخیر
قندهار هم درمیان بود خود متوجه شد بکابل رفته دارا شکوه را بقندهار و مراد
بخش پسر خورد را به بلخ فرستاد چون از هر دو کاری بمدعا صورت نداد
پادشاه عالمگیر اورنگزیب بهادر را لقب نمودند بندگان ایشان بعد تسخیر
بلخ فتح قندهار هم فرمودند تسخیر اکثر ممالک دکهن از دست ایشان شد آخرهای
عمر بسبب عروض امراض و تصرف دارا شکوه که از شاهزاده ها کسی غیر از و بحضور
نبود مزاج وهاجش خللی راه یافته عنان اختیار را بدست او داد از جهت این
شاهزاده ها بغیرت آمده عازم ملازمت پدر عالیمقدار شدند چون شاه عالمگیر مراد بخش را

متفق بودند و دارا شکوه افواج برای ممانعت و مراجعت ایشان تا نربده
فرستاده سلطان شجاع از بنگاله قدم جرأت نهادن مصلحت ندیده صرفه در توقف
دید شاهجهان بعد فرار دارا شکوه بنحوی که دیده که در اوراق آینده باجمال
مرقوم میگردد در اکبرآباد نظربند شد بعد جلوس بادشاه عالمگیر قریب
هشت سال بهمین منوال میگذرانیده در سال هزار و هفتاد و شش بمرض حبس البول
رحلت نمود ،، سال تاریخ فوت شاهجهان ،، رضی الله گفت استر خان ،،
حکایت دادرسی ضبط و نسق آن بادشاه عالی شان آن قدر بر السنه و
افواه مذکور است عشر عشیری از امثال و اقران ایشان معلوم نیست مشهور است
که در ایام سکون که در قلعه اکبرآباد بتقریبی از فاضلخان خان سامان که
واسطه گذارش مطالب امور ضروریه در میان ایشان و بادشاه عالمگیر بود
کیفیت وارسیدن ولد امجد خود بامور سلطنت پرسید ظاهرا فاضلخان بعد
گذارش اوضاع و اطوار بادشاه عالمگیر ظاهر کرد که هر روز بذات خود چهل پنجاه
کس از متعینان پیش آورده دادرسی میفرمایند شاهجهان دست تاسف
بر زانو زده بحسرت فرمود که ملک را خراب نمود هر که پیش بادشاه پنجاه
کس بفریاد میرسید از دربند قاضی و داروغه کوتوال چه توان در شمار آورد

وقتیکه ما باین امر خطیر مشغول بودیم همیشه یکبار دیوان مظالم مینمودیم منادی
در کوچه و بازار میرفت بعد تحسین کثیر زیاده بر دو کس فریادی حاضر
نمیشد ازین دست حکایات بسیار است و خامه حسرت شمامه در صدد اختصار
ازین جهت بی اختیار بند کار ارباب کمال آن روزگار بی بر دار حضرات
صاحب کمال که از ابتدای عهد شاهجهان بر منصه ظهور بوده اند یادران دولت
در کشمیر فرموده اند حضرت ابو الفقرا بابا نصیب الدین غازی از مشاهیر مشایخ این دیار است از خوردی
باز بریاضات ریاضات و صحبت حضرات اشتغال نموده گوی سبقت از اکثر اقران
خود ربوده خلیفه برجسته حضرت بابا داود خاکی است و سوای ایشان فقرای
بسیار را دیده تمام عمر ترک لذات کرده اند حتی ترک فواکه ربیعی و خریفی و
آب سرد هم داشت و عالم با عمل و مروج اهل علوم بوده و فقرا و مساکین در عهد
رجوع تمام داشتند در وقت خود ملجا و مآب غربا و بیچارگان بوده و یکجا سکونت
فرموده اند با وجود ترک کل نعمتها و جنس تفقد حال فقرا مینمودند با حضرت خضر اکثر
صحبت داشته همیشه بتجرید بوده تمام عمر بصیام و ترک حیوانی بسر برده اکثر مریدان
طی مکان و تصرف اکوان و اعانت غایبان از شیخ دیده اند و نقلها دارند
یکی از مریدان ایشان بتهمتی گرفتار شد و بقید آمده و مردم آنجا معتقد قتلش شدند

از نگنبای بلخی بباطن شیخ شد نصف شب در مجلس حاضر گردید او را از انجا برداشت
قدیم با او براه گذاشت پاسبانان در خواب بودند کسی آگاه نشد و در رفتن
شب هم همچنین بامجی شد و راجه آنجا که مرید او را امید کرده بود شب از شیخ متنبه
شده جبسی را اخلاص کرده باز رو استدعای قدوم شیخ کرد بالجمله اکثر در
قریات و پرگنات بتقریب ارشاد و هدایت خلایق میگذرانیدند و در هر جا
بنای مساجد و اجرای احکام شرع مینمودند آخرها قصد بشهر آمدن مشایخ و درویشان
عهد را دیده فرمودند که شاید باز رسیدن و دیدن نخواهد شد رفته رفته در
بیجاره رحلت فرمودند و مردم شهر و خلفا خواسته بودند که در جوار حضرت مخدوم
علیه الرحمه دفن سازند مردم بجنازه غلبه کردند نیز دهم محرم سنه هزار و چهل و هفت
رحلت ایشان واقع شد ملا حمید رحرحی که شاگرد وی بود فرمود و محمد مومن ها و محمد
مومن جهل شیخ مومن گفته شد چنانچی دلالت بر آن دارد و الا بیتا در ترکیب
توصیفی است راقم گوید که بحسب اتفاق تحریر این صفحه در احوال شیخ قدس سره هم
شهر دهم محرم الحرام اتفاق افتاد شیخ شمس الدین برادر حضرت بابا نصیب و مرید
شیخ اسحاق است که خلیفه برجسته حضرت بابا مسعود نروری بود در ریاضت و
استقامت از اقران خود ممتاز و بی نیاز بود و هرگز از عبادت حق باز

معبود مطلق نمی آسود بعد وصال برادر عالیقدر حیدری قلاوه و سنجاره جو
برکردن داشت و علم ارشاد در زمان برافراشت چون برحمت حق پیوست شیخ مصلح
در بجباره در مقبره شیخ یافت سیه ریشه بابا از خلفای برجسته صاحب کمال شیخ
اسحاق مسطور است چون مقدم در بیدای ناپیدای فقر گذاشت خود را بعض
زراعت بجهت طاعت مشغول داشت از اصحاب شوق بود نعرهای دلسوز جان گداز
در شبهای دراز بعجز و نیاز زار و سر میزد اکثر اوقات در گریه میبود در هزار و
چهل و هفت رحلت نمود در موضع دارا اطراف شالمار پرگنه پهاک آسود
جناب حضرت خواجه زین الدار ولی قدس سره العزیز شود اکر زاده بود شعله از
آتش در باطنش افتاد و رو بخدمت خواجه حبیب الله قدس سره نهاد و ثمرات
ولایت و عرفان مناصب کرامت و اتقان خالص گردید و در خدمت مرشد
بجان سپاری و خاکساری ادای حق عقیدت و اخلاص مینمود و گویند که روزی
براه عیدگاه بخدمت پیر حق آگاه میرفت و در راه حضرت خضر علیه السلام
دوچارش شد و اشاره بصحبت نمودن نداد بند و عذر تاخیر حضرت شیخ
آورد بند لیکن در اثنای سلوک بجوش و خروش سکر افتاد و او را جذبه
و استغراق قوی رو میداد وجد و حال تقریب نغمه و ترانه و سماع عاشقانه بر

طبیعت شریفش غالب شد خدمت حضرت مولانا جبار قدس سره که ذکرش
می آید باهم معارضات در میناب داشت بهر حال خواجه علیه الرحمه در کمال جوانی
که از چهل بالاتر نگذشته بودند در سال هزار و چهل و دو رحلت فرمودند در مسکن خود
آسوده اند در محله کاتل مقبره اش مشهور و بفیوض نام معمور است تاریخ وصالش
عارف خاص بابا حسین حاجی کنائی قدس سره در جوار مسجد جامع کلان سکونت داشت
در خانقاه ملک جلال الدین مشهور در مسکن میکفت و خدمت خواجه حیدر علامه بعضی
علوم استفاده کرده است آنکه آنچه منقول و مروی محقق است که نسبت نقشبندیه از
خلفای محبوب العالم حضرت مخدوم رحمة الله علیه یافته بود رسائل متعلقات
خود دیگر کرده اند که نسبت سهروردی از حضرت خواجه اسحق قاری حاصل کردم
و نسبت نقشبندیه از حضرت خواجه حسن قاری که ایشان این نسبت را هم از حضرت
مخدوم صاحب و هم از خلفای اصرار حاصل داشتند حاصل کردم و بعض شیوخ
محققین هم مشهور است ملاقات ایشان با خواجه عبد الشهید و اخذ نسبت نقشبندیه
از ایشان غیر ثابت است محرم راز آخوند ملا حسین حبانزا او لا ارادت در
خدمت مخدوم الآفاق خواجه اسحق قاری که ذکرش گذشت حاصل نمود و تحصیل
کمالات صوری و معنوی فرموده بعد واقعه مرشدش از سفر حج مراجعت اختیار

سرود بیت

آمد و بجانب خواجه عبد الشهید که از احفاد مقرب پروردگار حضرت خواجه عبید الله
احرار بود در هندوستان تشریف داشت شده بود راکه تا بوده اند خود را رسانید و
حظ کامل و فیض شامل حاصل نمود و نسبت حضرات خواجگان عالیشان بدست آوردند
که ملازمت تمام برکت و سعادت افتخار خواجگان عالیشان مرشد ما و امامنا
حضرت خواجه عبید الباقی در دهلی نیز نمود بالجمله بعد مراجعت بکشمیر کمر همت را بر ترویج
سنن و دفع امور بدعت آمیز بست و بهمین جهت مناظره و مجادله کرات و مرات با
بمعیت حضرت خواجه حبیب الله نوشهری که در آن وقت بجهت غلبه سکر و حال مشغول
سماع و صحبت قوالان بود بسیار کرد منجر بر واقعه طرفین نزد حاکم وقت شده آخر الامر
بنابر قوت دلایل شرعیه غلبه با مولانا بود و این مولانا صاحب تصانیف است مثل
بدایة الاعمی و غیر ذالک و در آن رساله در حق حضرات گذشته مثل حضرت الشیخ
فرید الدین عطار مولانا جلال الدین رومی و امثال ایشان بیرون آب و سوال
و اختلاف دیگر از ارباب فضل و صلاح با مولانا نقل است که خواجه محمد امین تقوی میگفت که بعد
بعد نماز جمعه شیخ ابو الفقرا بابا نصیب و مولانا حیدر علامه و پسر او خواجه محمد افضل
بمد نیز بیرون مولانا در خانقاه ملک جلال بحکم رفته گفتگو آمدند و من خورد سال بودم
گفت برادری بابا نصیب منکر بودم من نزدیک دروازه خانقاه ایستاده بودم

ذکر حدیثی بمیان حضرت اخوند ملا حسین حبار سجابت ملا حیدر علامه پرسیدند که
این حدیث را کدام صحابه روایت کرده است خواجه محمد افضل سبقت در جواب کرده
که حضرت عثمان رضی الله عنه راوی است اخوند با او التفات ناکرده بجانب
مولانا حیدر متوجه شده ایشان هم تصدیق کردند و گفتند که خلیفه ثالث
راوی این حدیث است راوی گفت که مولانا فرمودند که اگر اولا شما می گفتند
قبول میکردم چون این فقیر تقریر کرد بر او ثابت دیگر نیست حالا حضور ثابت شد که از
خلیفه ثالث تحقیق شود و خواجه محمد امین میگفت که در همان حالت شخصی مرقع
از دروازه خانقاه درآمد و در صدر جلوس فرمود و اخوند ملا حسین و بابا
نصیب و مولانا حیدر علامه علیهم الرحمه به تعظیم برخاستند و دست بقدم مبارک
خادم قدسی مقام رسانیدند مذکوری با هم دیگر التفات کردند و آن
بزرگ برخاسته رفته و از زیر خانقاه من هم دست بقدم مبارک رسانیدم
و این بزرگان گفتند که حضرت امیر المومنین عثمان بود والعلم عند الله
راقم حروف این حکایت از عزیزی عالم و صالح شنیده و او یک واسطه
بخواجه محمد امین صوفی میرساند در سنه مشهور رحلت فرمود و در محله کوچه ارادت مقبره
این مشهور است خواجه حیدر علامه والد بزرگوارش خواجه فیروز نام داشت

و از دانشمندان خواجه عبدالشهید احراری نقشبندی بود متقرب بود در جناب
حضرت خواجه ظاهر کرد که چهار دختر دارم چون پسری نیست متکدر بسیار عیال
دارم خواجه دعا کرد و بشارت پسر عالی گوهر داد چون مراجعت بوطن نمود بعد
انقضای مدت مدید خواجه حیدر تولد فرمود و در هفت سالگی مشغول بعبادات
و ادای سنن شد از آنوقت تا آخر عمر هیچ فضیلتی و سنتی از دست نداد و اوایل
در خدمت حضرت ما با نصیب تعلیم علوم یافت تا بخدمت با برکت حضرت
مولانا جوهر شتافت تا الشاهره اند در صحبت سراسر افادت قدوة المتأخرین
شیخ عبدالحق دهلوی شد و بمراتب عالیه علم و عمل رسید بر اقران خود فایق گردید
در تجوید قراءت قرآن و التزام سنت سید الانس و جان بر علم و عرفان ربان
اهل ایمان و ایقان بود اکثر اعمال را بورع کار میفرمود با وجود تکلیف و سماجت
حکام اجابت خدمت قضا هرگز ننمود و کوف اکراه فرار اختیار فرمود بنام
فرزندان خود هم مجوز این امر نشد چون تعلق بدیگری گرفت بشهر باز آمد
در سال هزار و پنجاه و هفت رحلت فرمود خبر انور تاریخ رحلت اوست در مزار
اسلاف آسوده و اختیار تکلف در تعمیر روضه و مقبره اصلا ننمود و اولاد صاحب کمال
داشت ذکر بعضی بمحل خود می آید خواجه عبدالله نجاری در انواع علوم مستعد تحریر

بود و در علم طب در وقت خود بی نظیر بوده زیرا که مخزن علم طب در خدمت او تحصیل کرده
گویند در طب با لغات مفیده دارد و علم طب و عمل آن بطریق یونانیان در کشمیر گویا
آورده اوست دانشمند خان که یکی از امرای شاهجهانی است تیز ذهن بسیار در رواج این
علم داده و منتشر ساخته بلکه استاد خواجه عبد الله بوده ملا حیدر علامه روزگار
و تحریری بی نظیر وقت بوده و اکثر عمر او علمای هندوستان ازو استفاده علوم کرده
ملا فاضل محمد دانشمند مدقق بوده جدل و بحاثی اشتهار یافته اکثر حواشی ملا عبد الحکیم
سیالکوتی رد می نوشت ملا عبد الرزاق پاندی خواهرزاده ملا فاضل در معقولات
بی نظیر وقت بوده بر شرح تجرید می نوشت و می گفت که تالیف مرد دانشمند است قرآن
نمی توانست کرد با نعمت چه رسد بعد تحصیل اتفاق شعر مش افتاده شاهجهان پادشاه
او را تدریس مدرسه کامل تفویض و شبها بر محاکمات می نوشت خلل دماغ هم
از فلک بر حلقه خود زده شاگردان زحمتش را لسته اند و استغنای تدریس کامل
کرده بکشمیر آمده فوت شده در کوچه ... سکونت داشت مولوی ابو الحسن
متعهد و صنعت کتابهم ما از در علوم متعدد وحید بوده اخوند ملا یوسف کنانی مشهور
که در مجلس بعض ناظمان خطه علما مامور بمباحثه شدند و عبارت تفسیر قاضی
بیضاوی و حاشیه عصام الدین محشی متن قرآن پندرنگ می خواندند و اکثر

مذکورست ملا عبد الحکیم را رد میکرد و گاهی التفات بجانب علمای حاضر نمیکرد
خواجه بابا قادری از قبیلهٔ کانجوهاست که طایفهٔ معروفه است از تجار کشمیر چون داعیهٔ
طلبش در ایام زرع شعلهٔ درونی گردیده در خدمت و ارادت سید حق آگاه
شاه نعمت الله قادری را برگزیده و در رتبهٔ ارشاد کامل نموده و جهد بلیغ
در تقوی و ورع و ادای سنت نبوی فرمود روزیکه والده اش رحلت کرد
بعد دفن والده راه حرمین گرفت و در آن وقت شصت سال عمر داشت و
رخصت در اقامت در حرمین برگماشت و چون چند سال بجاروب کشی روضهٔ
محبوب ذو الجلال گذرانید شبی در واقعه از جناب مقدس مامور شد که
بمعاودت کشمیر و ادای سنت امر خطیر یعنی تزویج و مبشر بتولد عثمان نام شد
برطبق اشاره تمام بشارت آمده امر سنت نمود و خدمت بابا عثمان تولد
یافت و در سیزده و شصت و نهصد رحلت فرمود و زیارت اقبال و ستون دین
تاریخ است در جوار سید بزرگواری عالیمقداری در محلهٔ بلبل لنگر آسوده
شیخ بابا علی فرزندان از خلفای برگزیدهٔ حضرت بابا مسعود ناهور است
در تقوی و ریاضت بی بدل و در وقار و تمکین و اظهار اسرار حقیقت ضرب المثل
مظهر دقایق و مطلع حقایق بود آخوند ملا شاه بدیدن بابا علی رفته بود

بر در خانقاه هر سحر با گشته بیچه بر دوست داشت زمانی اخوند نشسته بود چون
اخوند در میان کشمیر تنها نموده بابا علی پارسی کثیر الفهم منظم موفق بوده کوهی ناکرده خود
برخاست و روی به دروازه کرده و بلند گفته که اینجا غیر از نور باطن نیست بابا علی
از حصار استغفار بر آمده که مثل حجر کعبه رفت گفته در جنس گفت که اینجا غیر از نور باطن نیست
بابا علی بر دو دست در مقام تأسف بر هم زده گفت اگر ذره میرفت در آشنایی
به راه توحید معدا است حق میدید بر یا میدید که گشته آفرین گشته آید در عذر
خواست در سال هزار و پنجاه رحلت فرموده در حظیره مرشد خود آسوده شیخ ملک لیقی از
خلفای با کمال حضرت خواجه مسعود بامولویت بصیام بسیار و قیام شب تار خالی
بود و عمری عبادت شینی کرده و از زعفران از دست خود کسب حاصل میکرد و دنیا
گول و ملبوس غایت احتیاط بظهور می آورد و از خواجه عبدالرحیم ابن خواجه ...ی
که ذکرش می آید منقولست که میگوید در اول سلوک این راه نیابد حال
والده خود را به ماتور گرفته و خود را در خدمت ملک لیقی رسانیدم او در غار
بود استغفار حاصل بود اظهار آرزوی سکونت غار کردم فرمود که خوش باش
من چند روز بخدمت از زعفران می روم تو درین غار نشین و در بین تو
من که خاک خشک بر رنج است قناعت کن رفتم او در غار همین کار کند است چند روز

چند روز آمد

چنانکه کعبه بود تحمل آن در دوم اهتمام انوار و اسرار ملک ملکوت بر من ظاهر گردد و در روز
هفتم شیر برنجی و الدعا از سر گرفته برساق و چوبان تر دمن رسید بی اختیار از آن
غار بر آمدم بعضی گفتند که این شیر برنج در پیش بکر ریشی برسانم چون نزدیک جائی
که او نشسته بود رسیدم پیش از آنکه نظر من بر وی افتد با خود حرف میزند میگوید که
این بقال بسیار آمده بود که مرا بازی بدهد امتحانی کرده او را در غار نشانیدم
بی حضت محبت خانه برخاسته آمده بطعام شیربرنج او چه حاجت است بکار و
پیشه خود مشغول شود که از دست او کاری نمی آید خجالت زده برگشتم که در همان غار
بنشینم چون نزدیک بدر غار رسیدم شیری هیبت بنظر من آمد چون از غار
راه خانه گرفتم ناپیدا می شد چون باز میل آن غار کردم شیر ایستاده و آماده بود
با یکی من و ملول برگشتم و براه خانه گرفتم ازین دست حکایات بکر ریشی بسیار است از
اعتبار و اهل هند بسیار معتقد بوده از جهت هم بر خود حضرت شیخ نجم الدین معروف
بکبری [illegible] لاهوری که سعد الله خان وزیر مرید او شد نیز معارضه میغر بود چون
رحلت کرد در همان مقام خود طرف پا بود آسوده رحمة الله رحمة الله واسعه
شیخ [illegible] نیز از خلفای حضرت خواجه مسعود است در ریاضت و کشف آیتی بود
و صحبت عجب داشت و از اهتمام اخبار زود اد عالم از جز و خبر می شنیدند

شیخ ... از مریدان حضرت بابانصیب است صاحب ریاضات و مقامات بود
و عجایب و غرایب این راه برو مکشوف شد و همت بر کمال احوال و اقوال ایشان بست و
... نشین شد و با وجود ... الفت داشت و در شد ... صوری و معنوی تا مدت
از اعانت حضرت ... می‌نمود و از واقعه رحلت بابا پیش از مدت خبر داده
و تعیین مقام عالی الشان کرده بود بعد واقعه مرشد سه سال زیست و چون رحلت نمود
بموجب اشاره غیبی که در آن واقعه سابقه دیده بود در همان روضه علیه آسوده
بابا شمس الدین ملک از خلفای بابانصیب است در صغر سن بنظر حضرت بابا راه یافت
بود و از کاینات برتافت صاحب حالات و جذبات بود در پرگنه ... مرو
معروف رفته بود چشمه آنجا تغافل کرده بود و اجابت نصیحت او ننمود بدیگر حال
پیش آمده است چشمه آن پرگنه خشک شد چون عجز و الحاح نمودند دعا کرده است
چشمه باز آمد و روان شد شیخ شمس الدین برادر مادری حضرت بابانصیب
در کمال جوانی تارک شد و ریاضت را بنهایت رسانید توحید ... [illegible]
شیخ داود ... از مریدان بابانصیب است که عمر را در تجرید گذرانید و از معروف
بت شکنی را بحد اتمام رسانیده بود میان کفر در قریه کهن ... کشتوار ...
ساخت و شعار کفر و بت پرستی را از آن قریه برانداخت همانجا آسوده شیخ یوسف

شیخ از خلفای حضرت

از خلفای بابا نصیب است عالم بود و صاحب تصانیف و لطایف داشت
او فرزند عبد البدیع ابن عز الدین بهاء الدین است که مرقوم گشت با وجود کمالات
اشتغال میکرد تا بعد فوت والد خود در شهر بطریق دهلی رفته بود آخر الامر رحلت
کرد و در مقبره بابای خود آسود شیخ حاجی حسن از خلفای بابا نیت امام حضرت
بابا بود در قرات دستی عجیب داشت و عمر بتجرید بسر برد و حج و اسلام
بجای آورد و صاحب ایثار بود و خدمت فقرا و ساکین بجان و دل می نمود
بابا صالح ساکن موضع کواکوه پرگنه از خلفای شیخ ابو الفقرا است در
قریه مذکور در غاری نشست و کتابت قرآن میکرد و در اوایل سلوک ترک علوفی اختیار
کرده تا وقتی مجاور بود شیخ ابو الفقرا به تعریض بود که بعضی یاران مرغ را با مرد
بابل بخته میخورند از خوردن همه پس محرز شد سلطان دار شکوه بورنگار وارد
او رفته بود بدیدن او آمد بابا بجنبش التفاتی نکرد تا سلطان بجانب یاران
خود گفت بزبان ترکی این مرد کیف کرده است بغرا است دریافت و گفت ضعیف
هر کسیکه کیف کرده باشد و ضعیف برانگیز کیف باشد سلطان محظوظ شد و
یک خوان زر سرخ و بعضد حاضر ساخته تکلیف قبول نمود بابا بعد الحاح
یکی روپیه برداشت و حمایل بخط خود در خوان گذاشت گفت هدیه قرآن همین است

ز نسبت باطنی دیگر و هم شیخ صالح محمد تقی و شیخ درویش نیز از مریدان بابا اند
و در ورع و تقوی بی نظیر ایشان چند کس قریب العهد حضرت بابا رحلت نمودند
و دیگر جمعی دیگر که بعید العهد اند در محل خود می آید شیخ بابا طاهر از بنیاد حضرت
خواجه محمود با منزلت صاحب ریاضت و سخاوت و مطلع در ارادت و ولایت و
از اولاد خواجه مثل او کسی برنخاسته و در حظیره جد بزرگوار آسوده است مولانا ابوسعید قرشی
از مریدان مقرب بارگاه محمود و حضرت خواجه خاوند محمود نقشبندیه است مرتاض و
صاحب ورد و اختیار بود در نعش کشی و شکست من عنصری همانند است بدین جهت
بقبول ذل و ملامت بسیار میکرد و بآن محظوظ بود و اکثر از ضروریات خاصه خود
ادای حاجت فقرا می نمود شبها عبادت مینمود و بطرف کوه باران می رفت اطلاع
یاران با سینه سوزان و دیده گریان میکنند اخیر به مقبره ایشان دیده میشود
کسب خوشی مینارست بابا مجنون ترمذی جامع علوم ظاهریه و باطنیه شاگرد قاضی
ابو القاسم خلف مولانا جمال الدین بود از خدمت مولانا جمال الدین بسیار
استفاده کرده و از ملا عبدالله غازی علم طب اخذ نموده و در شهر نشر
ساخته حافظ محمد شریف کاشی حکیم و خواجه عبدالرحیم شاشی کسب علوم
طب بطریق ایشان از خدمتش کردند بالجمله خدمت بابا مجنون نیز بملک سلوک

راه طریقت در خدمت شیخ عبد الله بزوری خلف حضرت بابا مسعود نهر
نوری بانصر الله رسانید صاحب حالات عالیه شدید ریاضت بی تکلف نموده
مشایخ بسیار را دیده و خدمت ایشان را کرده و خود را بجهة حوائج مسلمین وقف نموده بود
برای ادای مهمات محتاجان هر جا تردد می نمود و در اجرای کلمة الحق خوف
لوم و لائم نداشت با وصف این حالات از سوز و گداز و عجز و نیاز بهره وافر
داشت چون رحلت نمود در حظیره سلاطین مدفون گردید و حاجت ایشان درین
خدمت خواجه بابای قادری قدس سره العهد در عرض یکدو ماه شد از تحقیق تاریخ
هر دو بزرگوار چنین اتفاق افتاد و مکتوب مین ملا علی الماس برادرزاده ملا علی
مفتی شاگرد ملا جوهر نات مرید حضرت بابا نصیب قدس سره بود
در موضع اوکنبو بر کنار بالکل مدفون گشت ملا حاجی کولی دانشمند بی نظیر بوده در
علوم عربیه و تنجیم و اصطرلاب ید بیضا می نمود و در بعض علوم شاگرد ملا
نامی است مرید حضرت ایشان خواجه خاوند محمود قدس سره بود در مزار دهانا
و ادهی تربت مبین شیره مولانا جمال الدین محدث است ملا یوسف کانو تحصیل علوم
در کشمیر کرده در فن انشا ماهر بوده و از کشمیر با یکی از معتبران شاهجهان بار
با اردوی اوزار به هندوستان شد اتفاقا نامه والی روم برای بادشاه مذکور

ور گزر مهمان به انجا رسیده حکم کرد که زود جواب بنویسند منشیان سرکار حاضر
بودند مگر ملا یوسف به پادشاه ظاهر کرده که با من علمای کشمیری است با و حکم شد
زود نویسید جواب نامه بر داشته و بکمال ایجاز و بلاغت و ابهام نوشت منظور
پادشاه منظور گشته و داخل منشیان سرکار گشته و با فضلای هندوستان مکرر مباحثه
نموده روشناس شده بتقریب حوادث بکشمیر آمده اهل علوم را جمع مینمود و بدرس و
افاده علوم مشغول بود چون در ایام نظامت عظیم الله خان قحط شده و دیوان
ناظم صوبه و بهتان تهمت احتکار اشتهار یافته عوام الناس از راه اضطرار خانه
او را سوختند و غارت کردند این معنی به پادشاه رسید اعیان خطه بحضور
طلب شده و ملا یوسف هم در ان زمره بود و پادشاه از و استفسار حقیقت آن
فتنه نمود بمقتضای دانائی نحوی مگر فتنه را تمهید کرده و آخوند از راه ملال
استعمال کرده دیده و در دهلی فوت شده چنانچه این قصه مفصل در واقعات گذشته
مرقوم شد ملا حسن کوچو در انواع علوم مشار الیه بود و حواشی بر تفسیر بیضاوی
فواید نکات عالیه افاده میکند ملا باقر صباغ برای تحصیل علوم با یران دیار
رفته از فضلای انجا بهره مند گشته شاگرد میر باقر داماد شده در معقول
بی نظیر وقت بود و در محله کلاشپوره سکونت داشت ملا باقر نازک هلو در معقول شاگرد

ملا باقر صباغ بوده

ملا باقر صباغ بوده و در هندوستان با ملا عبد الحکیم و علمای پنجاب و غیره
معارضه کرده آنها را ملزم میکرد و ملا یوسف حاجی مفتی دانشمند بی نظیر بوده و اکثر
در صحبت حضرت ایشان خواجه محمود قدس سره بهره مند میشد و دقایق علم فقه و
تفسیرانی و تا مغلوب نمیتوانست کرد و ملا فاضل محرز و ملا عبد الرزاق مدرس کامل
بعلامگی و کمال معروف بودند و با او نمیتوانستند جدل علمی کرد و پسر او ملا عبد الغنی
نیز فقیه و دانشمند او نیز بی نظیر بوده در سلوک و سجادات مثل او هیچ مفتی ماهر نبود و
قاضی عبد الصمد ملا ذکی لقب او زکیر بوده در سلطنت شاه جهان پادشاه او لا مفتی شده
و قاضی ابو القاسم پسر حکیم دانا مبرزه مولانا کمال الدین قاضی بود هنوز جوان بود
روز دیوان عدالت ملا محمد طاهر تنک بوسیل صدر الصدور حضور پادشاه استفسار کرد
بجای حاضر القاعود که شخصی قسم خورده است که نان نخورد اتفاقا از بیرون آمده
بخانه خود گرسنه آمد و در طاقچه خوانچه بود گفت اگر خوردنی است بیار بعد چون
چون اهل بیت معلوم داشتند که نان میخورد و منع و مدبر داشتند و قسم خورده که انجه
درین خوانست اگر بخورد کند او کند ا چون خوان برداشتند دران نان بود حالا
حالف چکار کند تا حانث نشود از قاضی جواب میر انجام نشد نظر پادشاه به
ملا عبد الصمد که مفتی و محاسن سفید بودم افتاد و گفت که این بهره کی گفتند

شد مفتی است پادشاه گفت پس باید جواب بگویید که از آداب فتوی نیست که
بعد ملاحظهٔ کتاب جواب مسئله باید گفت پادشاه تحسین کرد و گفت ملامندین است
همین مرد قاضی باشد از همانجا تفویض امر قضایا او شد و بعد آن جواب مسئله باین
رنگ گفت که آن نان را ریزه ریزه کرده حلوا سازند و حالف بخورد حانث نشود
خوشا آن وقت که تفویض امور بحسب لیاقت و قابلیت میشد و سلاطین عالیشان این
نزاکت را مرعی میداشتند حسرت و تاسف برای گرفتاران این روزگار که شد
طایفهٔ دیگر از ارباب کمال در همان ماه سال زینت بخش متکای افضال بوده‌اند شرح
احوال ایشان موجب اطناب رساله است ازانجمله است حضرت میر احمد قادری
خلف حضرت میر نازک و شیخ اسمعیل قادری برادر کلان خلیفهٔ شیخ عبدالخالق که از
کشمیر مسافر شده در برهان پور توطن فرمود ارشاد بخش عالمیان بود امروز
اولاد او بر مسند ارشاد است شده و یوسف شیخ خلیفهٔ شیخ مسطور و حضرت بابا نازک
کبروی علاء الدین نوری و خواجه قاسم از مریدان شیخ اسمعیل مزبور خواجه محمد علی
عطائی نهوری مرید شیخ مزبور و شیخ بابا علی بن رتنی حاکلی که در جاروره
آسوده است خلیفهٔ روپی بابا ریشی است و دلی ریشه بابا مرید شیخ اسمعیل صاحب
ریاضات و کرامات عجیبه بوده و بابا عبد الله ... بابا مجنون از اصحاب کمال

بود و حضرت شیخ ناصر مکالی از منسوبان حضرت بابا داود خاکی صاحب جذبهٔ قوی
متشرع بود و شیخ حیدر ساکن موضع کیر از یاران حضرت بابا نصیب بسیار تمام
بابا
و صاحب کمالات بود و آثار ذات او تا امروز بورانست و جلالت حاصل است و بورشیه
مرید حضرت هردی ریشه بابا و بغایت متقی و معمر و بارک رسا بود و شیخ یوسف روی
مری سهروردی از اصحاب عرفان و فصاحت مشرب توحید بود و علی شیخ مرید
را اینوای صاحب ریاضت و تقوی مختار قدم بر قدم مرشد در متابعت داشت
جناب حقایق مآب موسی نامی سحره سحر که حضرت مولانا چون نایب جامع علم و عمل از
ایغای روزگار بود پادشاه اولا مفتی و قاضی بود اتفاقا سید حکیم پسر از ناحیه
مولانا کمال الدین قاضی بود هنوز جوان گرد روز دیوان عدالت ملا احمد طاهر
تنک توسل صدر الصدور بحضور پادشاه استفسار کرد و بجانب قاضی القضاة متوجه
که شخصی قسم خورده است که نان نخورد اتفاقا از بیرون آمده بخانه خود گرسنه تر سید
و در طاقچه خوانی بود و گفت اگر خوردنی است بمن بدهند چون اهل بیت معلوم
داشتند که نان نمیخورد بدو دادند و قسم خورد که آنچه درین خوان است اگر بخوری
کند او کند چون خوان برداشتند در آن نان بود حالا چکار کند تا حانث
نشود از قاضی جواب حاضر نشد نظر پادشاه بر ملا عبد الله که مفتی بود محاسن او

سفید بود افتاد و گفت که این بزرگیست گفتند مفتی است پادشاه گفت پیش بیاید و
جواب بگوید او گفت که از آداب فتوی است که بعد ملاحظهٔ کتاب جواب مسئله باید
داد و پادشاه تحسین کرد و گفت ملا متدین است همین مرد قاضی باشد از همانجا تفویض
امر قضا باو شد میر محمد باقر خلف الصدق میر حمزه که بر لیث صاحب استعداد عالی
بود کسب معانی از خدمت والد بزرگوار خود نمود بلکه از خدمت حضرت میر محمد خلیفه هم
بهره اندوز شده است و منظور حضرت شیخ یعقوب صرفی هم قدست اسرارهم رسیده
و خدمت آن حضرت هم چندی کرده و در سیر کلی در رکاب آنجناب بوده فتوحات
بسیار یافته آخر عمر رو از همه تافته باشتغال با حسن اعمال فرموده و در مقبره آبای کرام
خود در موضع کرهرا آسوده ذکر شعرا و سخن‌وران چه از مردم کشمیر و چه از مردم ایران و
هندوستان که در عهد شاهجهان پادشاه در کشمیر سکونت داشتند و نوای
سخن در بر افراشتند و رحلت گزین همانجا شدند هر چند در آن وقت کثرت بسیار بود
اکتفا بر تحریر حالات چندین مشهور نمود ملا ذهنی شاعر از شعرای برجستهٔ کشمیر
با وصف کمال این فن از علوم دینی بهره‌ور بود و آداب تقوی هم داشت و در عهد
خود در فن سخندانی در کشمیر بی‌نظیر بود و هر وقت بزم آرای محفل مراثی بازار
سخن میشود در منقبت حضرات خلفای اربعه بسیار گفته است چهار قصیده طولانی

هر چهار خلیفه بر حق موزون کرده عنوانش بتعداد اسمای کلمه عالم گذرانیده

مورد تحسین و عنایات شده شعر یار پیغمبر نشاید برگزیدن هر چهار ؛ حجت

آن شنو از دهری که باشد یادگار ؛ از ملایک ور کتب جز چار نگزیدست حق ؛

کین عدد مستحسن است از روی معنی در شمار ؛ هر خلد و رکن کعبه اصل طبع و فصل

سال ؛ هم چهار است و چهار است و چهار است و چهار ؛ در منقبت حضرت عمر ابتدا باین طرز

کرده است ؛ مقبول شرع تا شدم [illegible] ؛ یعنی منم مدحت گر فاروق

امیر المومنین ؛ آن برتر از درک عنی داماد و داماد نبی ؛ قدرش چه داند اجنبی

تو از حسد در خون نشین ؛ از اشعار اوست شعر خرم دل از نسیم گلستان کسی نیم ؛

روشن نظر ز شمع شبستان کسی نیم ؛ [illegible] شور رفیض دل نکته دان خویش ؛

طفل طپانچه خوار دبستان کسی نیم ؛ بلبلم ز نظم خود همه شب مست زور قسم ؛

سرگرم انتخاب ز دیوان کسی نیم ؛ [illegible] نمی خورم و منت نمی خورم ؛ یعنی مراد

دل از خوان کسی نیم ؛ مانند نقطه سر بگریبان کشیده ام ؛ دست طمع دراز کسی نیم

بر دامن کسی نیم ؛ [illegible] لب تشنه اجابت درمان یا

؛ گر با تو گفتم آرزوی دیدن گل ؛ آماده گاه بر سر بسیدن گل ؛ آنکه گند از

[illegible] من بلبل را ؛ چنگ زدن نرگس و خندیدن گل ؛ تا حرف غم تو کرده ام گوش

شد ابجد شادیم فراموش ‖ از شوق تو تیز هر چه گفت مو گشت ‖ مو از ره اضطراب و در جوش
‖ هر کو عاشق صادقی بدست آرد ‖ چون شمع دل و زبان خاموش ‖ پروانه صفت بسوزد
تن زن چون بلبل هرزه گوی مخروش ‖ آمد دل که خریده بصد لطف ‖ اکنون بعتاب
باز مفروش ‖ خیشی که ز دوست دوست باشد ‖ خوشتر ز هزار چشمه نوش ‖ یعنی که
ز آه آتشینم ‖ در سینه کن و بهر چگونه جوش ‖ از نشه جام عشق ساقی ‖ دل مبدل
گشت و هوش بیهوش ‖ در محله تا همی با با مستقبل محله کیستی گو و ... داشت
حاجی محمد جان قدسی کلوطنش مشهد مقدس رضویست بجهة انصرام بعض مهمات بهند آمده بود
شهرت کمال او در استور نگذاشت بصحبت پادشاه باریافت و ملک الشعرایی عصر
شاهجهان شد شاعری صاحب قدرت بود در قصیده گویی و غزل پردازی گوی
بلاغت از اقران می ربود و ظفرنامه شاهجهانی را بفصاحت و بلاغت تمام ادا
کرده چون دید که نام عبدالله خان بهادر فیروزجنگ در بحر شاهنامه گنجایش ندارد
باین حسن تلامش او در شعر آهنگی که از غایت احتشام ‖ نگنجد به بحر بزرگیش نام
‖ چون فیل سفید از جای برسم نذرت و غرایب بدرگاه پادشاه بزر و
زیور مرین ساخته آورده حاضر بود بلا واسطه چو در باغی گذر افتد شعر
بر فیل سفیدش که مبساد گزندم مانند شکوفه هر کس که نگاهی افکند ‖ چون شاهجهان

برو برآمد کوهی :: خورسید شد از سپیدهٔ صبح بلند :: بجایزهٔ لایق مفتخر و مباهی
گشت مثنوی در تعریف کشمیر و صعوبت راه بسیار خوب گفته از آنجمله این اشعار
شعر بود قطع ره کشمیر مشکل :: بحق نتوان رسید از راه باطل :: چه کشمیر افتخار هر دیار است
بهشت و آب شیرین جوی لار است :: ولی زین راه باریک خونخوار :: خلد موئی که
در دیده خار :: اگر وهمی دست از جان بر فشانده :: دریغ ره چون گره بر تار
مانده :: ره فقر ایزد ره کشمیر پیدا است :: که گام اول او ترک دنیا است :: از این ره
چون توان آسان گذشتن :: که گام اولت از جان گذشتن :: مسافر کی تواند زین
بلا جست :: مگر لغزیدن یا گردش دست :: رهی همچون ره شمشیر باریک :: جهان
در چشم ره پیمائی تاریک :: رهی پیچیده تر از موی زنگی :: به تندی جوهر دم
تیغ فرنگی :: ز بس در رفتنش تدبیر کرده :: فلک را فکر این ره پیر کرده :: گویند
آن کمال ملک الشعرائی روزی غزلی گفته پیش یک ملای بکشت داری میخواند
چون باین بیت رسید شعر ساقی بصبوحی قدری پیشتر از صبح :: در خیز که تا صبح
شدن تاب نداریم :: آن گروه که می شنیدند گفت مولانا اگر بجای قدری نغمی گفته
شود برای صبح مناسبت تمام دارد و جای قبول گردد در خوبی طبع آن گروه
حیران ماندم من اشعار او شعر نکهت عشوه گر و غمزه طناز است هنوز :: چشم مخمور

تو سر فتنه ناز است هنوز،، تازه شده دستی تا بخط تازه توئی،، ناز کن ناز که احتیاج
نیاز هست هنوز،، دل از خون جگر لبریز خواهم داشت در مجلس که انداز مستان
از نظر مینای خالی را،، ز اظهار زبان چون بد خواه است دم درکش،، که بازرگان
نمیارزد عیان نقصان حالی را،، ندیم از میت ابرویت غزلخوان غزالات،،
که تضمین میکند اهل سخن مضمون عالی را،، در کشور تو گل غمناک شاد باشد،،
خاصل چه شد تحمل بیداد باشد،، امسر از نسیب دانی حل کن اگر تو دانی،،
ور سرنوشت خوانی باید سواد باشد،، تا دل بود هوس را غارت کند نفس را،،
بر در دخانه کس را کی اعتماد باشد،، در سینه دل همه تن افروز از دم من،، اینجا
چراغ روشن از روی باد باشد،، از غمزه چشم یاربت صد جور و یک اشارت،،
آری برای غارت ترک اوستاد باشد،، از نفس و خصلت او دل کن ندیم مگو،،
باور مکن که بدخو نیکو نهاد باشد،، ساز د از ناله مرا فوج غم انگشت نما،، که پیدا
نبود از علم انگشت نما،، آن زمان از دهن دوست دهد بوسی دست،، که تو در
تو شود در عدم انگشت نما،، مهربانی کند ت شهره عالم چون مهر،، که بد گوهری
مو هیست چه انگشت نما،، دستی از تیغ شود شهره دستی ز قلم،، ای خوش آنکه
که شد از کرم انگشت نما،، گر ازین دست ندیم از تو زند دستان سر،، می توان

شد بجا روعجب نگشت بما **فصیحی** از شعرای مشهور کشمیر است در دور شاهجهان چمن

پیرای گلزار سخندانی بود و ندیم و ندیم مولانا ندیم اختیار مینمود صاحب دیوانست

این چند بیت از نتایج افکارش مرقوم شد **شعر** حسن پیرایه دوکان هوس نتوان

کرد شعله طور چراغ دل خس نتوان کرد طوطیان که لب دریوزه بجز شکر بستند

شکرستان همه در کام مگس نتوان کرد چون حبابی ز دو نشین که گل خوبی را

دست فرسود نگاهی همه کس نتوان کرد بال و پر سوز که تا تربیت پروازیست

بر او دل خود در پس قفس نتوان کرد همه تن بال شو و دامن پروازی گیر نکته

گرم رو بیهای نفس نتوان کرد چه طلسمیست فصیحی که ز میدان وفا پیش نتوان

شد و ره باز به پس نتوان کرد شعله تر از مات کیش انجمن ما بی نور بود شمع

از لگن ما زیباصیه غنچه مانقش طرب نیست شرمنده برون رفته نسیم از چمن ما

شکفته باندیم گلزار شهادت باشیده مگر گردنی در کفن ما از سوختن مال شود

هیچ سالی خوش بهوس لطف آمده پیمان شکن ما **فهمی** از قراء جزنیست فهمی عالی

داشت و در شاعر علم مقابلت با فصیحی و فهمی می افراشت از اشعار اوست **شعر**

فکر زلف تو بیرهای سر و پا کرد اندیشه پابوس تو ام پشت دوتا کرد دلم گشته که

بوصل تو رسم کز بود عمر نی وصل میسر شد و نی عمر وفا کرد درد اکه ترا مهر

نیاموخت معلم ما و مکتب خوبی همه تعلیم جفا کرد ما تا رو بره بادیه عشق نهادیم
صد گونه غم از هر طرفی روی بما کرد ما فهمی نتوان رست زاندیشه خوبان ما
زین موج کوه کوه در دل غنیم این طایفه جا کرد فطرتی نیز از همکنان میرملی فصیحی است
ظاهرا او هم شاگرد ملا ذهنی بود فطرت بلند داشت وقتیکه میرزا فطرت
بکشمیر آمد و اشعار او را شنید گفت که اگر پیشتر معلوم میشد اسم تخلص خود فطرت
نمیکردم از اشعار فطرتی است شعر از باغ و گل هوای با غم فرونشست ما هوس پای
بکنج فراغم فرو نشست ما ما تو چکند عشق فروغ خرد نشاند ما سرزد آفتاب و
چراغم فرو نشست روشنی کلشنی منتری مهری و سوای ایشان شعرای بلاغت
نشان هم نیز در آنوقت بر منصه ظهور بودند بجهت اختصار بر همین مقدار اکتفا رفت
بالجمله در هنگامیکه لشکر خان صوبه دار کشمیر بود بندگان ظل سبحانی مرتبت تخت نشین
تخت صاحبقرانی ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بهادر پادشاه
غازی بقصد عیادت شاهجهان از بلاد دکن برخاسته باراده بندوبست
مملکت نموده و مراد بخش را که در گجرات احمد آباد خروج کرده بود برای عفو
تقصیرات همراه گرفته متوجه هندوستان شده دارا شکوه که ولیعهد شاهجهان
بود فوج قاهره همراه فرستاد تا سد راه این شاه اقبال پایه شوند در حدود

اجین جنگ عمل

نزد جنگ اول وقوع یافت و اکثر لشکریان مخالف بقتل آمده و راجه جسونت
سنگ که سر فوج خود را رو بفرار نهاده و بادشاه و منصور روانه حضور شد
اهرات اکبرآباد و دارا شکوه با لشکری انبوه بعزم مقابله مقابل شد و شکست عظیم
یافته منهزم بشاه جهان آباد شتافته همان ساعت بادشاه داخل شهر
گردیده سلطان محمود پسر کلان را برای ملازمت شاهجهان و نظربند ساختن
ایشان فرستاده دارا شکوه را بعد محاربات بسیار که این صحیفه گنجایش
احصار آن ندارد بقتل آورده بر سریر سلطنت جلوس فرمود و شاهجهان
بادشاه در قلعه اکبرآباد محبوس ساخته سلطان محمد شجاع برادر دیگر که از
بنگاله بعزم پیکار آمده بود در حرب و قتال مغلوب الحال بهزار وبال به
بنگاله گریخته و سلطان مرادبخش که در رکاب بادشاه مصدر آثار سرکشی
و خیره سری گردیده بقید گوالیار مأمور شده جلوس اول در ذی الحجه
سال هزار و شصت و نه هجری بکمال اقتدار فرمود اخوند ملا شاه تاریخ
گفته شعر صبح و لمن چون گل خورشید شگفت :: حق آمده عبار باطل ار رفت
تاریخ جلوس شاه حق آگاه را :: ظل الحق تاریخ است لشکرخان :: بحکم ظل
الهی عالمگیر شاهی طلب حضور شد اعتماد خان بنظامت کشمیر آمد مدت

دو سال حکمرانی نمود هرگز ابحر در نوبت او گشت تا در عدل و احسان نوعی
ساعی بود که خود متوجه قضایا شده مدعی و مدعا علیه را پیش خود طلبیده چندانی
ابواب دربان نبود و علما و فضلا را تعظیم و تکریم مینمود و خود هم واقف کتاب سلیقه
بود طرح باغ و عمارات در پیش روی خانه و عمارات ارادت خان روی بمشرق
نموده بود چون طلبش از حضور آمد در تاریخ یکهزار و هشتاد و سه روانه حضور شد
پوشیده نماند که چون در نوبت سلاطین گذشته بسرعت و عجلت انصرام
یافته قلم وقایع نگار تحریر احوال فضلا و شعرا و مشایخ کمالات شعار که در بعضی روزگار
بودند بعد انقضای دولت هر یک از سلاطین نامدار پرداخته حالا که عالم و عالمیان
بجلوس بادشاه کامگار و کامران رونق افزای اورنگ صاحب طراوت
گرفت و علم و کمال تقوی بوجود مسعودش افزون تر از ازمنه گذشته
هزاران هزار رواج یافت و حق تعالی این سلطان عالیشان را چنانچه برکت
تامه در علم و عمل داده بطول عمر و صحت و حکومت و وسعت مملکتش نیز منتهی بر
عالمیان نهاده و در عهدش در هر گوشه عالمی از اهل کمال افتاده ضرور شد که
بجهت حفظ قانون تاریخ نویسی بعد هر پنج و هفت و غایت ده سال احوال
اهل کمال که علت غائیه این نسخه‌اند بحالت مرقوم گردد و میر شاه با نیره حقیقت

میر سعید میرک تازقی دانشمند بی نظیر بود و بعض علوم از ملا باقر مارهللو
اخذ نموده و همیشه بدرس علوم و همیشه اشتغال داشت در عین جوانی رحلت فرمود
خواجه مومن متخلص بغاربی پسر خواجه ابو القاسم خیل است که رفیق یوسف خان
کشمیری بود و در علم موسیقی تالیفات دارد و این خواجه مومن استفادهٔ
علوم اول در پیش مولوی ملا جوهرنات بعد آن از خدمت مولوی خواجه
حیدر چرخی کرده ترک دنیا نموده بطلب مرشد سفر اختیار کرده بادای حج
موفق شده و از روضهٔ شریفهٔ جناب نبوت صلی الله علیه وسلم مبشر شده
که مرشد تو در وطن است از انجا بکشمیر آمده و دلش در صحبت سینه ریشه بابادر
پرگنه کامراج قرار گرفته دو هفته پیش او بود و از و جواب یافته که بابا اگر مشرف
شدی من نیستم شیخ تو ابو الفقرا بابا نصیب است بران بخدمت ایشان رسیده
متوجه شدند بدرجهٔ بلند رسیده تا حیات ایشان در خدمت ایشان بود و چون
ایشان برحمت پیوستند باز سفر کرده در بغداد پذیرهٔ بسیار یافته مرشد مقتدای
طالبان الهی شده و برادرش خواجه عبد الخالق بعد فراغ حج به بغداد رسیده
با او ملاقات کرده چند صباح یکجا بودند چون عبد الخالق بقصد وطن اجازت
خواسته در تاریخ وقت مفارقت فرمود که ای حاجی عبد الخالق یاد کند اگر

از خط نستعلیق بدیع عالی بهره داشت چنانکه تاریخ رحلت شیخ ابو الفتح ابن کمال شیخ
مؤمن از زبان او نوشت شعر اهی باد او تر گر بگذری در دیوه سر ای غمری
بآن دلبر بزبان کشمیری و فارسی اگر گوش نکرد بهندیش بگوی که او تر میر او تر
عمر بست در بن شارستم پریشان گشتم گفتیم گزان شویم وازان گشتیم ملا حاجی
کشمیری عرف رضوی در اکثر علوم مدرس بوده اتفاقاً بحضور رسید و در
خدمت پادشاه عالمگیر در ایام شاهزادگی ایشان باریاب شد پیش او عالمگیر
پادشاه تلمذ میکرد و بمنصب قضای اردوی پادشاه در وقتیکه صوبه دار اورنگ
آباد بودند رسیده گویند که چون پادشاه برفع پدر والای شاهجهان و حرکات
ناهنجار و عهد دارا شکوه قصد خروج نموده الا ملا حاجی مذکور مر آنچه طرفت شده
و گفته که هر چند فسق و فجور از سلطان بظهور آید خروج که موجب فتنه است خاصه
مقابل پدر باشد جایز نیست الغرض بحلیه عدالت و خداشیت آراسته بود
خواجه محمد نور قشناکر و مولانا جوهرنات در اکثر علوم مستعد بوده و بلتیر مدرس
و تحت صرف نحو می پرداخت و اکثر اهل علم این دو علم را ازو استفاده نموده
شیخ داود تیه بال الشاکن تو یارن وني در جوار بل مدیار مردی توانا بوده و بکل
از تیشه می آورد و میفروخت چون خواهش خدا طلبی و ارادت داد بخدمت خواجه

یوسف کاکجه مردی پرهیزکار و تقوی شعار بود که ادای ارادت نهاد و تن
خواجه یوسف در مزار بله گواه مدفون است بتوسط ایشان بخدمت دل آگاه
الله ریشه بابای حرارتی که خلیفه حضرت ارشاد دستگاه هردی ریشی بابا بود
رسید و معنی ترصد بواقعی از ایشان دید با آنکه امی بود و علم ظاهر نداشت
صاحب باطن شد و علم ازلی یافت و مصدر حالات معتبره گشت و یاران صاحب
احوال رسیدند و بظهور خوارق که شهرت تمام در میان انام یافت و مرجع
خواص و عام شد با وجود آن بحکم حدیث اطلبوا الرزق من خبایا الارض
زراعت میکرد و خشاوه بدست خود می فرمود و مکرر از زبان مرشد خود و آن جناب
از خدمت ولایت مرتبت نوره بابای پروانه که خلیفه خاص بود شنود
که بهرمای کشف و کرامات از مخدوم شیخ حمزه کمتر نبود لیکن احوال ایشان کسی بقلم
نیاورد روزی نوره بابای مذکور بکسی دربرده جهت حال خود می گفت که در وقتی که
در موضع مذکور در خدمت بته مالو بت احتیاج بغسل افتاد ایام شدت برودت هوای
بود و جوی چچه گول یخ بسته بود درویش آخر پیر بر خود قهر نمود و بر لب جوی
حاضر آمده و یک یخ شکسته و یک مدفی آب بر بدن کرر ریخت افتاد و مدهوش شد و
کسی را ازین معنی خبر نبود و چون وقت نماز شد شیخ در آمده بسر آن درویش گشت

داده گفت که تیمم درین وقت روا است خود را چرا باید کشت چون ملاحظه نمود
خود را در مسجد دید از آنکه او را از سر جوی آورده خبردار نشده و نیز مرشد [illegible]
از زبان دیگری نقل کرده روزی شخصی بخدمت ایشان تضرع کرد که فلانی مرا
برانده و از خدمت دور کرده امید شفاعت دارم فرمودند بهتر اینست برفت از حضور
معاملت پرسیده شد فرمودند که فلانی ابدال بود و این را جهت نگهبانی زر را
این سمت مقرر فرموده بود در خدمت مقرریه از وی تقصیری واقع شد لهذا معزول
ساخته اند اکنون باز میخواهد که سر گرم کار باشد مردی صالح چهار روزی با ایشان بودم
که بخدمت حضرت بته مالو حاضر بودم ناگاه مردی صوفی نما آمده و بته مالو را
دید و گفت که ابهه کالک آمده است یعنی ابلیس پس تعظیم او بجا آورده و فروتنی و شکستگی
بجا نمود گفت که من از دامن تو کی بروم و هنوز خلاصی از تو نبردم هر چه کنی بر من
چاره ندارم که گنهکارم زاین اشاره بگوشه چشم ناقل کرده که بشنو چه میگوید بته مالو
گفت که وی مردی نام او است چه رسیده اند نزد تو مردم عمده و اعزه عاجز نبدند پس
استخاره نماز گذاردن بته چیو نموده برفت ناقل گفت که صورتش چنان دیدم گویا
آتش از رویش می بارید روزی مردی از تصرف در خدمت شیخ شکوه نموده استمداد
از ایشان کرده آن جوع را بحضور طلب فرمودند و نوم و گرم نصیحت کردند و با

مرد بیمار خبر دهند که از همین مرد تصرف کرده بود اکنون خلاصی داد عجب‌تر
تمام تر و عجبش بود دید که وزیر اکبر دید چون مدت دوازده رسید خبری شنیدند و این دو
صحبت در ایوان روضه ایشان گذشت بحضور مردم حکایات و تصرفات و خوارق
عادات از خدمت به ماکو جیو بجد و نهایت است در هزار و نود و هشتاد رحلت فرمود و در
مسکن خود مدفن یافت مقبره ایشان محل فیوض و فتوح است بعد از رحلت ایشان
ملا محسن خوشنویس که مرید ایشان بود در فکر تاریخی افتاد به ماکو جیو بخواب دید و در آن
گفت که فلانی که جز الصدیقه میکنی که تاریخ وفات من غ ع است هزار و هشتاد
غریق بحر توحید حضرت اخوند ملا شاه محمد نام داشت از دیار بدخشان است
از خوردی باز آثار علو استعداد از ناصیه‌اش ظاهر بود در ایام تحصیل قرآن در
علوم عربیه و شعر سبقت از اقران میربود و چون براه فقر و انقطاع آمد و در اکثر
عالم سیر کرد و آخر الامر تربیت از خدمت حضرت میان شاه میر لاهوری
قادری قدس سره که از محبوبان مجذوب نسبت بود یافته مدتها بسیاحت قلندروار
سیر فرمود و در سطوات توحید سوز و گداز عجب داشت در همان حالات بکشمیر رسید
و کوه ماران کوه کشمیر را معبد و مسکن ساخته صیت شیخی و آوازه بزرگی او
اشتهار یافته شاهزاده دارا شکوه و بیگم بادشاه آمدن خدمت عالی و دیدن

بکار برده اند و تعمیر خانه و خانقاه سنگین و اماکن معروفه بعمل آورده اند بنگام
شگوفت بکوه ماران برادران شاه بدخشان و جویان بکشمیر رسیدند و اتفاقا تحقیقات
ایشان آمده چون نام و نشان و وطن آبا و اجداد بیان کردند گفت که منم آن حقیقت شاه محمد
که الحال مرا ملا شاه می گویند اخوان و سایر خویشان چون برادران حضرت یوسف
علیه السلام بایشان پیوستند بعد ازین دیگر خویشان و اقارب آمده در دامن
این کوه جائی گرفتند خدمت اخوند مسند تجرید را آراسته و هرگز تاهل اختیار ننموده
امرا و فضلای عصر و بعضی مشایخ در خدمت ایشان اکثر میرسیدند طبع موزون داشته
و نثر و وحدت را در کثرت یافته ترتیب لکهمت محتوی بر لطایف در بیان
حقایق و معارف تصنیف نموده با وجود کمال عرفان لطیفه گوئی را از دست نمیداد
مشهورست که شاه جهان پادشاه پیش از ملاقات خود موسوی خان صدر را برای
امتحان در خدمت اخوند فرستاده چون بصحبت اخوند رسید اصلا تعظیم و
تکریم موسوی خان نداده خان مذکور حمل بر نشناخت نموده گفت من موسوی
خانم اخوند جواب داد که ما محمدیانیم موسوی و عیسوی را نمیدانیم ازین دست حکایات
و لطایف از و مشهور و در زبانها مذکورست غرق بحر توحید بود کثرت هجوم
مزاحمت حال باطنش نمیشود روزی کنار حوض علیم مردم بسیار دیده از سمت

رسید کسی گفت که خدمت بابا نصیب تو زیارت حضرت مخدوم قدس سره
تشریف ام غیب شده بخدمت ایشان آوردند مکالمه و مذاکره بمیان آمده اخوند
از بابا پرسیدند که این کثرت ضد وحدت است بابا فرمودند که وحدت در
کثرت است چون بتخت و تاج و سلطنت در سنه ۶۹ بپادشاه جهان پناه اورنگ
زیب عالمگیر رسید بمخالفان دارا شکوه سعی کرده اخوند بحکم پادشاه بحضور
طلب نمیدند لاچار بلاهور رسید و در انجا چند سال از رفته ایام بغربت بسر برده
در خوف و رجا میگذرانید و میفرمودند الحمد بعد اول و آخر من بغربت گذشت
و چون ایام مفارقتش از دار فنا نزدیک رسید خود متوجه شده در پالکی نشسته
در جوار مزار مرشد زمینی از مالکان بخرید و وصیت نمود که مدفن من اینجا
باشد دیگر بیمار افتاده شب رحلت در واقعه اخوند ملا محترم و میان اسمعیل لاهوری
آمده و ایشان را مطلع از وفات خود ساخته تاکید به کفن و تجهیز خود نمود این نقل
بلا واسطه محرر را از زبان مرشد خود شنیده مشافهه از جناب حضرت میر محترم تصحیح
نمودند تاریخ وفات خود را وقت نزع خود گفته ع واد در توحید علی شاه
خان ۰۰ الحق که در فن تاریخ گویی بی نظیر وقت بود بعض اشعار اخوند
مرقوم میشود در بیان از علم و نظر اگر کسی با خبر است ۰۰ قطعه ره یارش بر شاه

از فکر و ذکر اگر چه انرا اثر است ؛؛ قربان نظر شوم که کاردگر است ؛؛ از مقام فنا
گفته است ؛؛ شاه جهان آفرین جای مرا بر گرفت ؛؛ گفت برخیز شاه جا تو شد
جای ما ؛؛ صاحب دیوان و مثنویات و اکثرش در توحید معارف و تقریب
حالات و سرگذشت خود موزون کرده است حضرت شیخ نجم الدین المشهور بنجی
ریشه بابا از ترتیب یافتگان عارف بالله خواجه مسعود پا بنورلیت در اصل از زرآوده
بود و بعد کسب کمالات باطنی و اتمام سیر معنی سکونت در موضع کهوسی بوره در
زیر دامان شاه کوت که بتخت سلیمان علی نبینا و علیه السلام معروفست فرموده
مدتی تا آخر حیات بریاضات شاقه شدیده مشغول بود قدم بر معجزه تجرید و
صوم دهر و ترک حیوانی استوا نمود هر یک گرته در بر میگرد و بسیار کم میخورد و
سالی اصلا نخواست مایل بعزلت و انزوا بسیار بود اما آخرها بعد بریاضی
در آوان نزول رایات شاهجهانی لبث آمد و رفت سعد الله خان وزیر اعظم
شهرتی زیاده پیدا کرد اکثر مردم مصدع خاطر شریف مصیع وقت لطیفش
میشدند روز رخصت سعد الله خان طلب نصیحتی نمود چون بفارسی آشنا نبود
فرمودند که سعد الله خانرا بگویند که با این همه علم و کمال طالب مولای حقیقی و رسول
از الجمله سید قاضی زاده که بسبب فوت بانی ناتمام مانده قسمی لحش میشد که عجب

[illegible]

آدم از ان مستعد بود و بوز اویه بکثرت لای و گل تردد افزود و خدمت با بلغی
خطیر خرج کرده سنگریزه بر تمام آن ریخته درست کرد و آسانی برای مسلمانان و
عامهٔ مخلوقات حاصل شد محرر از زبان مرشد خود شنید که روز ملازمت ایشان
با والد خود و حقایق آگاه خواجه اسحق نام و چوبک کرته در بر و چندی بر سر و نعلین در
پا و لاغر دیده شده چون ایام ایشان حیات منقضی شد در سال هزار و هفتاد
و دو در موضع مذکور مدفون گردید صایم الدهر و صاحب تجرید بود با وجود امکان
سواری پیاده میرفت رحمة الله تعالی روحی تکلفی بسیار داشت و در کمال جمعیت صوری
که امرا و وزرا در خدمتش آمد و رفت داشتند تفقد احوال دوستان و هم
بسیار مینمود و صلاح لشکر ذخیره برای وابستگان میسر بود در روزی خواهرش یک
اشرفی از هدایا برای امتحان گرفته در سر بند خود پیچیده گذاشت همان ساعت خواهر
مزبور را درد شکم بهم رسانید و اشرفی را باز بخدمت بابا برگردانید با وجود
این حالات بسبب تشویش آمد شد حکام اقران و هم بر مالش حرف و حکایت داشتند
مردم استدعای تعویذ میکردند چون امی بود مهری بر نام خود کنده بود و این
دعا نوشته یا خفی الالطاف نجنا مما نخاف و همین مهر را بجای تعویذ هم میکرد و
بر کاغذهای اسناد مردم بجای ایشان مینگذشت راقم حروف آنرا دیده و زمان زندگی

حضرت میر محمد علی قادری فرزند برومند حضرت میر نازک قادریست از جهة برادر عالی‌قدر

منظور بود چون خدمت میر محمد یوسف در واقعه و با کمال جوانی از دار فانی انتقال فرمود

و خدمت میر احمد بنابر فرط شغل علمی اختیار سجادهٔ نشینی نمود جناب حضرت میر محمد علی

بجای اسلاف کرام قایم مقام شد در علم و عمل آیتی بود از آیات رب البریات ترویج

سلسلهٔ قادریه بسیار کرد و ظهور این سلسله در این شهر از انفاس شریفه ایشان بسیار شده

اخلاق کریمه داشت و در حسن سیرت و صورت جامع بود تصرفی هم با اوقات طالبان

می نمود و بر جمیع اجزای احکام مقید بود و در اثنای ذکر جهر طرفه جوش و خروش

در حلقهٔ ایشان ظهور می‌نمود و صبیهٔ کبریٰ مولانا داود داورکی در عقد داشت و هر گز

نقش فرزند نرینه بر لوح تمنا نگاشت اما جمعی از اصحاب بدرجات کمال از خدمت ایشان

ارتفاع نمودند و مسند ارشاد و هدایت را مزین فرمودند و خدمت میر آخرها

عمر بتقریب هنگامه مهاودیو دمی که قصهٔ آن در ذکر علیمردان خان گذشت به بیجاپور

آباد رسیده در اثنای عبور بسر مهند حضرت عروة الوثقی شیخ محمد معصوم فاروقی را

هم دیده و طریقهٔ محبت و صحبت ورزیده باشارهٔ بانشارت آنجناب یکی یازده روز

در لشکر مانده باز مراجعت فرموده در کشمیر رسیده در سال هزار و هفتاد و دو رحلت نمود

روز چهارم اصحاب ارادت طعامی بنام آنجناب با اهل شهر صرف کرده در مسجد جامع ترتیب

نمودند کثرت ازدحام بدرجه شد که چهار کس در هجوم مردم جان بحق تسلیم کردند میرزای
والد بزرگوار دولت گویا در کشمیر واقع شده است رحمه الله رحمة واسعة ذکر بعضی
خلفای میر محمد علی بجای خود مرقوم میشود ابراهیم خان پسر علیمردان خان در هزار و هفتاد و
یک از پیشگاه خلافت بحکومت کشمیر مقرر گردید تا مدت یکسال حکومت کرده قضیه‌ای است
در باب مسجد میان اهل سنن و تشیع واقع شده بود آخر با مسجد بیت سنیه افتاده چون
نوبت بآخر رسید تغیر خدمت شده پادشاه دین پناه عالمگیر قریب بهمین تاریخ
در اوایل سال یکهزار و هفتاد و سه کشمیر را بقدوم خود مزین فرمودند چون در برآمد
کوه متصل علی آباد دنبل کرده ان شکوه برگشت و عالمی از اهل لشکر برباد رفت و از بیکان
و مخدرات هم جمعی تلف شدند مزاج مبارکش ناخوش شده بکلی تماشای سیر این گلشن
بهشت بهار نفرمود و مراجعت فرمودند اسلام خان بصوبه داری مقرر گردیده در تاریخ
یکهزار و هفتاد و چهار داخل ولایت کشمیر شد و تا مدت دو سال حکومت راند و
ترویج اهل اسلام نموده با فضلا و علما صحبت میداشت و در عهد خود در عیدگاه بنای
مسجد مصلا کرده دیوار پخته برداشته وسیع تر از آن مسجد یکه قبل ازین ساخته بودند
از چوب خطب علی مسجد آمز از آن گویند که علی شاه از اعقاب سلطان زین العابدین
در عهد سلطنت خود در آمز ساخته بود هنوز هم بآن نام مشهور است و صحن مسجد را از درخت

نوبت بوده اسلام خان درختهای قدیم تناور آنرا بریده طرح مسطح نموده چنار زیادی
قرار داده و سنگ چکه در عیدگاه استاده است هم ساخته اوست و این اسلام خان از
اهل سخن بود و طبع موزون داشت و والا تخلص میکرد و میر ضیاء الدین نام داشت تمام عمر در
خدمت خدیو خدا آگاه عالمگیر شاه صرف نمود و مصدر خدمات عمده گشته از
عنایات شاهنشاهی داخل امرای پنجهزاری بود و اشعار آبدار از مقطوعات بلاغت و نثار
دارد این دو بیت مشهوره او بر السنه سخن فهمان مذکور است شعر بی تو شامم تا بروز
ماه شبخون میزند،، مردم چشمم زگریه غوطه در خون میزند،، وسعتی پیدا کن ای صحرا که
امشب در عشق،، لشکر آه من از دل خیمه بیرون میزند،، و بعد از صوبداری کشمیر که بنظم
صوبه مستقر الخلافه اکبرآباد سرافرازی یافت و همانجا مسافر ملک دار البقا شد و در
حظیره صاحب المعارف میر محمد نعمان که از خلفای حضرت مجدد الف ثانی است قدس سره
مدفون گردید و غنی کشمیری قطعه در تاریخ فوتش گفته که ماده تاریخش اینست تاریخ
مرد اسلام خان والا جاه سیف خان پسر تربیت خان در هزار و هفتاد و پنج بنظامت
کشمیر مقرر گردید نه سال حکمرانی نمود مردی مهیب و ضابط و نسق نوید با وجود
آن از قید حبس اوقات بلکه اورا دو از کار خالی نبود و بنیاد شیرازی شهر و قصور
قرامین و تعمیر و ترخیم طلبه از بدعتهای اوست چون سیف خان داخل میر توزک شد من

و از منصب داران باجمعهم بموجب حکم او استقبال کردند بطمطراق طرفه داخل
شهر شد و او داد و دهش و اطعام طعام زیاده بر دیگران از میان حکام خاصه او بود
بنظر بر مهابت او منصبداران و اکابر شهر لاحول گویان میرفتند بدعوی
مجروح الیدین زیر برج دارای که مسکن او بود خدمت خواجه محمد صادق نقشبندی را
استاده کرد و زیر گره گرفت تا حدیکه بحبس و حرکت شد چون بنجابه رساندند رحلت
نمود از جمله وقایعیکه در کشمیر در عهد یوسف خان گذشت یکی تسخیر تره تبت کلان است
که دلدل مخل تمام زمینداران آنجا بشرف اسلام مشرف شده خطبه و سکه بادشاه
جاری ساخته بنای مسجد جامع در تبت نمود واقعه دیگر آنست که مشیخت پناه تقوی دستگاه
شیخ عبد الرشید حکیمی دعوی ربب بر حسین ملک چادوره این حیدر ملک کرده تفصیل این
مقال آنکه شیخ مذکور بآستانه چرار میرفت و ملک سر دروازه خانه خود در چادوره
بود بسببی که درمیان گفتگو واقع شده صحبت منجر بمنازعه گردید و در عین دست و گریبان
میگویند که بی ادبی از زبان ملک در شان اصحاب کرام سید انام علیه الصلوة
والسلام سرزده باشد شیخ عبد الرشید حکیمی استغاثه بحاکم نمود و در محکمه استدعای
اعلام کرد چون صوبه دار باظهار اعیان شهر که جمعی قرابت و اکثری خلطه و
رعایت ملک داشتند در اجرای حد شرع توقف نمود و رو داد بحضور نوشت

و از روی وقایع همه کیفیت بعرض رسید بادشاه طرفین را بحضور طلب کنانیده
انجا نیز هر چند بعض امرای حضور که مذهب تشیع داشتند سعی و حمایت کرده بودند
پیش نرفت بعد گفتگوی بسیار بادشاه عدالت شعار ملک را بحکم قاضی عسکر بقتل رسانیدند
درین واقعه بعض اهل تشیع جرأت کرده این شعر را موجب انعام خود نمودند شعر
شد از ظلم مید او قوم یزیدی٭ حسین ابن حیدر دوباره شهید٭ سیف خان باغ
سیف آباد را در کناره تالاب دل طرف مغرب آراسته اصل آن باغ از بدر حسن
بود و در عهد حکومت خود جوی آب و آبشار و حوض و فواره درست نموده بود
در همان نزدیکی چو بهار حکومتش خشک شد و خبر تغیرش متغیر ساخت مبارز خان
در سنه یکهزار و هفتاد و هشت بصوبداری مقرر گردید قریب تا مدت دو سال
حکومت نمود مردی سید و صالح بود با وجود صوبداری کفش میپوشید و بمسجد
جامع حاضر می آمد در سفر هم وسعتی داشت چون همراهیانش مردم ازبک بودند
پرده حیا دریده به بی باکی بلکه به ناپاکی با مردم سلوک داشتند و اکابر و اعیا
ن را با اهانت و خواری گذاشتند بلکه خونهای ناحق ریخته میشد از نتیجه
مبارز خان خط عزل بر صفحه عمل خود کشید در ایام نظامت مبارز خان عبد الله
خان والی کاشغر بجهة مخالفت پسر خود یولبارس خان وداع سلطنت کرده باراده

حج اسلام

ج اسلام بکشمیر رسیده بحکم پادشاه قدردان والی مذکور را مبارز خان پنجاه هزار
روپیه از خزانهٔ کشمیر داده باتفاق خواجه صادق بخشی را دیگر ملازمان که از
پیشگاه حضور برای مهمانداری والی مسطور بکشمیر آمده بودند در رسانیدن تحایف و
انعامات ولوازم عنایات پادشاهی از ملبوسات وظروف طلا و نقره آلات
او را مشمول اختصاص نمودند در رفاقت عبدالله خان بحضور رفت سیف خان
نظامت کرت ثانیه در سال هزار و هفتاد و سه مقرر گردید در باغ وتیه نار که
باهتمام تمام آراسته بود نزول نمود سیف خان قاضی عبدالرحیم را منصوب کرده
استقلال داد قاضی ابو القاسم پسر محمد رضا که مرة ثانیه بعد فوت قاضی عبدالله بکشمیر
علم قضا برافراشته بود و در علم گذشته با سیف خان کدورت داشت در حمایت مبارز
خان از این شهر بدر زد و در عهد سیف خان سال هزار و هشتاد هجری سیوم شهر صفر
حادثه زلزله رو داده از صبح تا شام تمام عمارات کشمیر بدستور گهواره در حرکت بود
لیکن چندان آسیبی نرسید این مرتبه سیف خان سعی بلیغ در آبادی مزروعات
نموده و قرق محمد آباد را احداث آباد ساخت از جمله برکاتیکه در عهد او رو نمود
این است که در هنگام حکومت او عارف امجد محبوب الصمد مرشد تا و سلسلة الی
الله شیخ الاحد السرهندی و الفاروقی قدوم میمنت لزوم بکشمیر ارزانی فرمودند

برادر کلان ایشان شیخ سعد الدین محمد با پسر خود میان محمد قطب نیز همراه بودند
چون خان مزبور را با عجیدار اوه و اقعی باین خاندان داشت بلکه خود نخل پرورده
مزار فایض الانوار بود ایشان آن بخدمت و عقیدت را کما ینبغی ادا نمود و حضرات را
متصل مسکن خود در آتشخانه دارا شکوه جا داد و خود هر روز در خدمت حاضر میشد و
لوازم روزمره بجمیع جهات بکمال حسن و عقیدت مهیا میداشت جمعی کثیر بحلقه ارادت
حضرت شیخ عبد الاحد شرف اندوز شدند خصوصا خدمت کمالات منزلت شیخ محمد
مراد که ترک دنیا کرده از مدت دو سال در طلب شده صاحب کمال بود ارادت و عنایات
قرب علاقه مضویه حاصل کرد و بواسطه ایشان جمعی از فضلا مثل مولانا عبد الرشید
زرگر علامه و مولانا محمد حیدر نخ و امثال ایشان در ربقه حضرات ایشان در آمدند
چون حالات آن حضرت از غایت شهرت محتاج ببند کار نیست با وجود آن
احقر راقم بهم شمه در کتاب اشجار آن خلد و ثمرات الاشجار و غیر آن نوشته
درین رساله که محل آن نبود بهمین مقدار اکتفا نمود بالجمله سیف خان امیر تهه سه
سال حکومت کرده تغیر یافت و گوشه گیری بر طرفی منصب اختیار نمود افتخار خان
در سال هزار و هشتاد و دو خلعت صوبه داری پوشیده چهار پنج سال حکومت کرد
در حویلی میرزا احمد سلیم میکند را یه مسجد قریب مزار ملا محمد پارسا که مقبره مقتر کهه

مشهور است بنای اوست ظاهرا واقعه آتش عامه که اکثر شهر را با مسجد جامع سوخت
در وقت افتخار خان بود ابتدای آتش از کاوه واره شد عالمی بر باد فنا رفت
مسجد جامع هم در انوقت ثالث سوخت و بامر پادشاه اسلام باز تعمیر یافت
قوام الدین خان از تغیر افتخار خان بنظامت تعلق گرفت در حویلی میرزا سلیم نزول نمود
از اکابرزاده ها و صدر ایران و برادر خلیفه که وزیر شاه سلیمان والی انجا بود در
سال هزار و هشتاد و شش بکشمیر رسید ضابطه دان و واقف مسایل علمی بود برای
تنبیه ارباب گناه تخته کلاه از مخترعات اوست سمت عیدگاه باغی طرح کرده و
عمارتی ساخته و در خریدن تعمیر رضای اهل معاملت حاصل کرده زیاده از یک سال
بنظامت گذرانید در آخر زمان قوام الدین خان بروایت مشهوره واقعه
آتش کلان که مشهور باتش کاوه واره است بظهور آمد اکثر شهر بباد فنا رفت و در
نظامت خان مزبور خدمت خواجه محمد شریف و خواجه محمد صابر ده بیدی از
اولاد امجاد حضرت مخدوم اعظم ده بیدی در کشمیر شرف نزول فرموده
این خواجه محمد شریف برادر خواجه عبد الغفار است نسبت ایشان بحضرت مخدوم
اعظم المعروف بسید احمد کاسانی میرسد بسیار فیاض و عالی همت و از اکابر
ولایت بودند ارباب کمال که درین چند سال بودند ملا محمد امین کاتی

علاء الدین بوده در اکثر علوم شاگرد بابا مجنون و داماد ایشان بود و پسرش
ملا مقیم کاملی از فنون فضایل خطی کامل داشته ملا عبد النبی دیوانی بلدیری استفادهٔ
علوم از خدمت قاضی ابو القاسم خلف مولانا جمال الدین و خواجه حیدر چرخی و
ملا محمد توبکر و ملا بابا فرنار هلکو کرده موفق بسلوک راه مولا شد و اکثر در خدمت
اخوند ملا شاه میرفت و از صحبتش بهره مند میشد ملا رجب گنائی علاء الدین پوری
دانشمند بی نظیر بوده در حدیث و فقه شاگرد مولوی حیدر علامه بود پسر او حافظ
یعقوب فاضل و حافظ قران و صالح بوده   از قوم نجار کشمیر است و
بکسب درازی اشتغال داشت درین اثنا حادثهٔ طلب حقیقی در دکان الهی او را بر هم زد
و بخدمت ولایت مرتبت حضرت شیخ موسی کبروی دلالت نمود و از خدمتش کمالات
طریقه حاصل نمود در انحالت نیز مدتی در لباس تجارت بود رفته رفته نسبت باطنی
مغلوبش نمود و کارخانهٔ اشتغال صوریه را بالکل برانداخت و تمام همت باهتمام امر
معنوی برداخت تا فوقیت نمایان بر اقران پیدا کرد و خانقاه مرشد بزرگوار را
در محله کلاشی واقعست رواج داده جمعی از اصحاب بضبط اوقات و تقدیم اربعینات
قدم استقامت استوار نهاد و در عهد خود معموری خانقاه کمتر از شیخ بزرگوار نداشت
و مدد از کار بر ریاضت و تقوی گذرانید چون ایام رحلتش رسید در نم از خانقاه معلی

صفه که حضرات کبرویه آسوده اند بالای مقبره شیخ بابا ولی آسوده و در هزار و
شصت و هشت خواجه محمد حسین جد راقم حروف ارادت بجناب خواجه محمد خرم
داشت و نقش عقیدتش بر سینه میکاشت و این خواجه محمد حسین با وجود ناخواندگی
در ورع و تقوی و صدق و صفا از مشاهیر بخارا بود و از دیانت و امانت داری او
بدرجه اکمل عجایب و غرایب منقولست شبی در خواب براقم حروف آمد نسبت باطنی
و رموز اذکار که از خدمت مرشد بزرگوار حاصل داشت مذکور کرد و الحق که صلاح
حالش موجب برکات کثیره در حق اولادش شد معین الدین نقشبندی
النسب و الحسب خلف الصدق مقرب درگاه الهی ولایت و ارشاد پناهی قدوه
ارباب شهود حضرت ایشان خواجه خاوند محمود است همراه والد امجد بهندوستان
رفته چون حضرت خواجه کلان سکونت در لاهور فرمودند آنجناب بجهت ترویج
طریقه علیه و آبادی خانقاه مأمور و مرخص بسجاده نشینی کشمیر شدند و این شهر را
بقدوم مبارک مزین فرمودند فی الواقع که تزیین خانقاه و ترویج سلسله شریفه
و تعظیم علم و علما و ارشاد بخشی و خوارق عادات بطریق سنت سنیه آبای
کرام بسیار نمودند با وجود صفای معنوی لقای صوری بکمال داشتند حسن
الوجه حسن الاطلاق نموده اند چنانچه ظل الهی شکل و شمایل ایشان را دیده فرمودش

مردم ایران از راه تخالف مذهب آزارهای محاسن شریف زیاده بنیت که
تفضیه است پرسیدند علمای فقیه مولانا ملا عوض وجیه در جواب اینها پادشاه مغفور
گفته که علی الرغم اهل تشیع معهذا ریش مبارک حضرت غوث الاعظم رضی الله
عنه طویل و عریض بوده و مشایخ و علما و فضلا و ارباب عدالت و حکام در خدمت
شریفش میرسیدند و گاهی بدعوت هم میطلبیدند فضایل پناه ملا محمد طاهر
خلف الصدق مولانا ملا حیدر علامه و خدمت ملا ابوالفتح کلو و ملا یوسف مدرس
و ملا محمد طاهر مفتی و ملا عبد النبی و ملا شیخ احمد مفتی و فضلاء دیگر همه آمده در رفت
بملازمت ایشان میرسیدند و از فیوض برکاتش مستفید میشدند باتفاق علماء
و تحت فتاوای نقشبندیه را تالیف نموده بودند و خبر آن کتاب تالیفات متعدده
دارند و رساله در احوال والد بزرگوار خود بتفصیل تالیف کرده بودند نسبت خود
بجناب قطب الارشاد خواجه علاء الدین عطار میرسانند که صبیه صلبیه حضرت خواجه
بزرگ رضی الله عنه در حباله خواجه علاء الدین عطار بود و حضرت خواجه حسن عطار
و خواجه حسین عطار از بطن شریفه اوست مطابق روایت صاحب رشحات چنانچه
این روایت را مع روایت اینکه خواجه عبد الشهید نواده حضرت خواجه عبید الله
احرار بوده قدس سره در عهد خود مرجح ساختند و چندین رساله رشحات آورده

تصحیح نمودند بیان نسبت این است که حضرت خواجه خاوند محمود ابن حضرت سید
شریف ابن حضرت خواجه ضیاء الدین ابن میر محمد نقشبندی ابن حضرت
خواجه تاج الدین ابن خواجه علاء الدین نبیره ابن حضرت خواجه حسین عطار
خلف الصدق حضرت خواجگی خواجه علاء الدین عطار موصوف رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین و سند ارشاد بجناب قطب الابرار خواجه عبد الله احرار
قدس سره میرسانند بدین صورت که حضرت خواجه خاوند محمود خلیفه برجسته
حضرت خواجه محمد اسحق دهبیدی که فرزند ارجمند حضرت مخدوم اعظم خواجگی
سید احمد کاسانی دهبیدی و خواجه محمد اسحق تربیت از خدمت مولانا لطف الله
مرید مخدوم اعظم نموده یافته و حضرت مخدوم اعظم خلیفه حضرت مولانا محمد
و ملا محمد قاضی از خلفای حضرت خواجه عبد الله احرار اند قدست اسرارهم اجمعین اولا
از وجود شریف والد ایشان طریقه شریفه نقشبندیه رواج یافته است هم یاران صاحب
معنی درین صوبه و در صوبه لاهور از حضرت خواجه کلان مرحوم بوده‌اند از انجمله
در لاهور حافظ خادم مردی مشهور بود صاحب ظاهر و باطن بود جز ایشان مردم
دیگر که در اسمای ایشان در دیوار خانقاه فیض پناه مکتوب گشت و احوال جمعی را
حضرت خواجه حسن الحسینی در مقامات بقلم آورده‌اند چون عمر مبارک ایشان از

هفتاد تجاوز فرموده از آثار عارض بدن عنصری شده در سال هزار و هشتاد و پنج
سلخ ماه محرم رحلت گزین شدند و در صحن خانقاه فیض پناه منزل آخرت گزیدند
که زیارتگاه خاص و عام و محل فیض و فتوح ظاهر و باطن است و فرزندان ارجمند
سعادت پیوند در حیات حضرت خواجه سفر اخروی گزیدند بنا بر صغر سن بنا بر جناب
مخدره معظمه حضرت بیگم صاحبه اهلیه صفیه حضرت خواجه که مجموعه فیض ظاهر و باطن
بود مستقل بپرداخت خدمه آن درگاه و زیب و زینت افزای خانقاه فیض پناه
شدند و گوی از مردان بردند   شد این تاریخ شایع در قلمرو   که گل بیگم بود
این خانقه نو   اطعام عمله و خدمه روضه شریفه و خانقاه لطیفه بنوعی فرمودند که
یادگار اهل روزگار ماند حاجی مصطفی رومی نقشبندی از مردم روم است و بیکواسطه
مرید حضرت شیخ تاج یکی است که از خلفای قطب انفسی و آفاقی حضرت خواجه عبید
الباقی است در کشمیر بطریق سیاحت تشریف آورده چندی در جوار تکیه
بعبادت مشغول بوده بعد آن در اتصال مقام اینشاه که بمخدوم وقت معروف است
باغی و خانه و خانقاهی بنا نموده تا آخر عمر همانجا سکونت داشت مرتاض بسیار
بود شبها هرگز کمر وا نمیکرد و واقف اسرار عمده بود نام پیر ایشان خواجه باقی
بیگی است که مرید شیخ منور الیه بود این محرر از زبان مرشد خود و ایشان بلا واسطه

از زبان شنیده

از ایشان شنیده الحق که صاحب جذبه و تصرفات بود اما تعلیم طریقه کم کردی و
غنیمت وقت خویش بود چون بحکم اجلش رسیده در همان باغ مدفون شد
رحمت الله علیه عبد الحکیم پسر خواجه عبد الکریم باندی بلدیمری کسب فضایل عقلیه و نقلیه
کرده از ارباب استعداد بود توفیق الهی او را بصحبت می شد اما لیکن حضرت
خواجه معین الدین نقشبندی قدست اسرارهم دلالت فرمود بهره تام خدمت
سرامر سعادتش حاصل نمود خواجه حبیب الله در جوانی ذوق خداپرستی بهم رسانیده
در خدمت خواجه یعقوب دار و داخل طریقه شده چون واقعه خدمت خواجه یعقوب
بوقوع آمده در همان اثنا حضرت شاه قاسم حقانی از سفر حرمین مراجعت فرمودند
خواجه حبیب الله را از کمال التفات طلب فرمودند و تربیت نمایان مبارک کردند
بنابر حسن سیرت و صورت مقبول تام در جناب حضرت شاه بهم رسانیده و از مقبولان
خاص آنجناب شده بکمالات طریقه نموده بهره اندوزی یافت و بعد واقعه
آن حضرت بکمال استقامت بر لوازم طریقه نموده مرتبه ارشاد حاصل فرموده
عمر بسیار یافت صاحب تصرفات بود بدستور آنحضرت میان تعلیم و تربیت احبه هم میکرد
یک چندی بلاهور رفته سند سلسله علیه قادریه از حضرت میان میر گرفت جده
والده راقم حروف شرف فراش و سعادت ازدواج آن جناب یافته

حکایات غریبه از کمالات عجیبه نقل میکردند ازان در کتاب ثمرات الاشجار
مرقوم است و آنجناب عصمت قباب نیز تا آخر عمر بقید تمام در عبادات و اذکار روزگار گذاشتند
واقعه حضرت خواجه حبیب الله در سال هزار و هشتاد و دوم رجب واقع شده در محله
قطب الدین پوره در جوار خانه خود آسوده زاهد بابا ناگا خلف الصدق حضرت شیخ یعقوب
بابای ناگا موی است که ذکرش گذشت بملازمت حضرت شاه قاسم حقانی رسیده کمال
و تربیت از خدمت والد بزرگوار هم یافته وقت سفر حضرت شاه بجانب حجاز
تربیت آن شناهبار حواله حضرت شاه قاسم بدستور دیگران شد سرگرم استفاده
استرشاد بوده در اثنای مداومت و ملازمت آخر شبی بقصد سجده بخدمت خواجه
قاسم برفاقت یاران می آمد چراغی همراه داشت بادی وزید و چراغ را گل کرد
زاهد بابا انگشت سبابه را باب دهن تر کرده مثل شمع روشن ساخت و سر دروازه
خواجه قاسم از روشنائی باز داشت چون در خدمت خواجه رسید فرمود
هرگاه اینهمه قدرت داشتی چرا باد را گذاشتی که چراغ را گل میکرد و حال تو
مستور میماند میدانم که با این شوخی با آتش میسوزی میگویند که بعد این واقعه بمدتی
آتش در محله واقع شد و خانه زاهد بابا هم سوخت بام والده بجهت برآوردن
صندوقی رفت از بالای بام چند تخته آتش بر سر بابا افتاده خرمن هستی بر باد داد

مرحوم شیخ حسن نقل تا بیرون قلعه با آثار از شاعر واری مدفون است رحمة الله رحمة
واسعة جمعی از فضلا که درین مدت بر منصهٔ ظهور بودند شیخ محمد محسن فانی از اکابر کشمیر است
از یکی اخوان حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی است فن شعرش غالب
آمده و شهرت علمی بار یافت شاهزاده دارا شکوه شد صدارت کشمیر یافت مرجع اصاغر
و اکابر بوده شاگردان بکمال داشت چون رحلت نمود در صحن خانه بیرون خود
در جوار رسید در سال هزار و هشتاد و دو آسوده اشعار آبدار ازوست انچه مبیات
که مرقوم میشود فانی تخلص میکرد غزل از بسکه دل از دو امن تر آب میخورد ،، می گکند
تصور اگر آب میخورد ،، پیوسته گرم و سر و جیبان در پی هم است ،، هر که باده خورد
سحر آب میخورد ،، زاهد بشیر رشش زچه رونق نمی دهد ،، نخلی که خم نشود زتیر آب میخورد
،، مردان چو تر کنند لب از جوی تیغ تیز ،، نامرد هم ز جوی سبیل آب میخورد ،، در مجلس
شراب و ماغ عشق تیز شد ،، فانی بجای باده مکرر آب میخورد ،، سرو استاده به چو تو
رفتار میکنی ،، طوطی خموش به چو تو گفتار میکنی ،، کس دل باختیار بهر تو نمیدهد
،، دامی نهاده که گرفتار میکنی ،، تو خود چه فتنه که جهان ترک مست ،، تاراج عقل مردم
هشیار میکنی ،، از دوستی که دارم عبرت نمیبرم ،، خشم آیدی که چشم با غیار میکنی
،، با دشمنان بصلح و با دوستان بجنگ ،، یاری نباشد اگر با غیار میکنی ،، تاریخ

وفات شیخ محسن را چنین یافته اند ؛ رفته فانی بعالم باقی ؛ ما در مرض موت توبه و
استغفار بوقت و ندامت بسیار توفیق یافت محمد مراد در زمین علم بود اگر زاده بود
مایل بخط نستعلیق شد و در مشق آن خون جگری خورد و باصلاح ملا میر حسین که در انواع قطعه
از خوش نویسان روزگار بود رسانید در اندک زمانی فوقیت بر اقران حاصل
کرد و یگانه وقت شد نستعلیق می نوشت بخلاف آقا رشید که او در آن وقت طرز بادا
داشت بالجمله آوازه کمال ملا محمد مراد بمسامع شاه جهان بادشاه رسید و داخل
کتاب نویسان دربار شد چنانچه کتابه اکثر عمارات دولتخانه و باغات بادشاهی
بخط مولویت الحق که عجب سحر آفرینی بود و طرفه نازکی و شیرینی در تحریر که گویا ید تصویر
است بکار برده از جناب بادشاه مخاطب بزرین قلمی شد ملا محسن زرین قلم
در حسن خط برادر خورد ملا محمد مراد است و آنچه تحریر کتابه عمارات بعد فوت برادر
کلانش باقی مانده بود ملا محسن آن را بکمال نزاکت در جای صورت انصرام
نمود بر روی برادر مینوست با وصف کمالات صوریه میلی بتحصیل امور معنویه داشت مبدا
و دست ارادت بخدمت قدوه الانام ما حسن حضرت شیخ داود ته ماثوره
بود علیهما الرحمه ملا محمد طاهر غنی از قبیله اشنا بهاست که بلقب معروف است در کشمیر
صاحب طبع عالی بود پایه سخن وری را بدرجه کمال رسانیده هر چند که شاگرد ملا محسن

قانی بود اما اتفاق ارباب سخن در سخن است که از خطهٔ کشمیر بلکه بتمام اقلیم هند
در این عهد مثل او خوش خیال و نازک بندی برنخاسته دیوانش که سراپا انتخاب است
میرزا محمد علی ماهر ترتیب داده و اکثر شعرش بطرز ایهام است و غنی ابتدای بلاغ
شعر گفتنش و تخلص یافتنش است روزی مطلعی تازه گفته میخواند شعر بی جرأت اگر برم
خیالم نیست، مصرع رنگینه شمعی است که در عالم نیست، شاه نظر بر طرز ایهام بندی
توجه کرده شاید گفت که مصرع رنگینه که گفته باشد همین خواهد بود این چند شعر از دیوان
غنی است انتخاب نموده میرزا منور مولوی است شعر فراغتی به نیستان بوریا دارم، مبادا
راه در این بیشه شیر قالی را، کنده ام در قدم فرهاد خلخال، که حسن کار خام با درکار است
با دامن تر شدم بمحشر، کشد در آفتاب شمس، حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام هم رنگ زمین بود گرفتار شدم، می نوازد ساز عیش آمدم که طالع یافت
قوت، باشد از پای مگس مضراب تار عنکبوت، بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را،
طبع نازک سخن کس نتواند برداشت، جان بلب از ضعف نتواند رسید، تا برون ناله
زنده ایم، از ضعف تن بجز نامی نماند آخر ز من بیلقی، نکتی مینماید گرشد آئینه در چشم
قلم تحریر گرد از سینه حالم گر حرفی، که مکتوبم ز صد جا پاره بال کبوتر شد، میان
نازک مثل موران دوستان دارد، بر مو رست شمشیری که بر موی میان دارد، چون

آستین همیشه چینیم ،، یعنی دلم ز دست تو ای نازنین بر آمد ،، میشود سند بیدر پیرهن خالی

را یوسف ،، از دولت حسن آینه چو دور اکم گرد ،، شرر بر عکس بخت دار طالعی دارد ،،

ز فریاد سپندم چشم بد از خواب برخیزد ،، چو خالی که بر دوش نجیب موم فرو ،، از دم

چو بر در بستی بلند شد نامم ،، دل برون نه غنچی چون قامتت گردیده حسنم ،، بهر این خاتم

بگیتی نیست چون سنگ ازان ،، جلوه حسن تو آورد ما بر سر فکر ،، تو حنا بستی و من معنی رنگین

بستم ،، یاران بر وند شعر ما را ،، افسوس که نام ما نبر وندند ،، رفیق اهل غفلت عاقبت از کار

میماند ،، چو یکپا رفت دیگر پای از رفتار میماند ،، در کمال جوانی بعد از واقعه شیخ محسن فانی

به هشت ماه قضا کرد در سال هزار و هشتاد و به این قطعه در تاریخ وفاتش گفتند

،، از فوت غنی گشته که و مه غمگین ،، هر کس شده در ماتم او خانه نشین ،، تاریخ وفاتش

اگر بپرسند بگو ،، پنهان شده گنج هنری زیر زمین ،، کسی تتبعه در تاریخ او گفته ،،

بی سخن داد سخن داد غنی خواجه هاشم دیوی از اعیان کشمیر است با وجود اشغال قانونگویی که

تعلق با دو داشت گاهی از راه صفای طبع خاطر بطرف شعر و سخن میگماشت خوش فکر و

صاحب ذهن بود از تمام کلامش تحریر این دو رباعی اکتفا نمود ،، کی ز بیم خنجرت خواه

دلم بگو گرفت ،، همچو ابرو میتوان تیغ تر ابرو گرفت ،، کثرت حسن صفاتش نامه ابرو

گرفت ،، حاجا حالی ندید و گوشه ابرو گرفت ،، یکذره از کنار در دست تو نیست ،،

لیکن مقبول نگردید تو نیست ٭ تدبیر چو گیتیست و تقدیر چو نقش ٭ در دست تو است و
لیک در دست تو نیست قاضی محمد عارف خلف قاضی ابو القاسم نبیره مولانا جمال الدین
است که ذکرش گذشت در زمان شاهجهانی بیاوری اقبال پیش آمده بعنایات سلطانی
امتیاز حاصل نمود بتقریب وقایع نگاری سفارت ایران نمود چه سلاطین انجا را بحسن لطافت و من
جواب داده بود با وصف مشاغل دنیوی بهره تمامی از سخندانی داشت این دو رباعی
و قطعه را با شستها و آن درین صحیفه نگاشت شعر ٭ خواهم که ازین نشیب و پستی برهم ٭
وز ننگ خودی و خودپرستی برهم ٭ یک جرعه ز جام نیستی نوش کنم ٭ از کشمکش خمار هستی
برهم ٭ نه از ان دیرتر بخشند کام ٭ که دید جلوه کبریایی را ٭ از ان توقف کنند
در پای ذوق دریوزه گدایی را ٭ میلی بصحبت بزرگان هم می‌نمود چنانچه مکتوبی از
جناب حضرت عروة الوثقی شیخ محمد معصوم سرافراز است و آن مکتوب در جلد ثالث
مرقوم است عنایت خان ولد ظفر خان که ذکرش گذشت تخلص میکرد آشنای لجه سخنوری
و سیاح دریای هنرپروری بکمال جود و سخا ابواب فیض و عطا بر روی آشنا و بیگانه
میگشود و از خواتین زمان بعلو فطرت و صفای طویت طریق امتیاز می‌سپرد و آخر
حال تجرد و انقطاع بر دلش تافته باختیار ترک منصب نمود برخصت بادشاه عصر بکشمیر آمد
بزاویه عزلت نشست و گوشت از همه برداشت در سنه هزار و هفتاد و هفت دامن از صحبت

آشنا و بیگانه برچیده رخت بنهانخانهٔ عدم کشید صاحب دیوانست از اشعار اوست
بیت
نشین بکوشهٔ اگر آزرده بخلق .. با پای شکسته بجای نرفته است .. گویند وقتی که
پادشاه عالم پناه این آشنایی را به سخندانی راجه ملاحظه اوضاع و اطوار سرمد مجذوب
فرستاده بودند و آشنا او را بیگانه از معنی دیده این بیت در سلک نظم کشیده بعنوان
پادشاه انجم سپاه رسانید بیت
بر سرمد برهنه کرامات تهمت است .. کشفی که ظاهر است ازو
کشف عورتست استغنا عبدالرسول در سلک تازه گویان انتظام داشت متوطن کشمیر
جنت نظیر است در اوایل حال از امیر و وزیر غنی و فقیر علم استغنا می افراشت و پیوسته
حرف قناعت و بی طمعی بر لوح خاطر می نگاشت و آخر روی همت به تحصیل اسباب دنیا آورده
بخدمت شاه شجاع فرزند سوم شاهجهان پادشاه رسیده بمنصب و خدمت سرافراز
گردید و شاه شجاع از قابلیت و کاردانی او واقف شده در صدد تربیتش بود
در اوقاتیکه شاه مذکور سکه و خطبه بنام خود کرده از بنگاله لوای تسخیر هندوستان
برافراشت استغنا خدمت داروغگی توپخانه داشت بعد از آنکه شاه شجاع از
دست برد شجاعان عالمگیری مملکت بنگاله را از دست داد و آواره دشت ناکامی
گردید استغنای بی سر و سامان از بنگاله به بلده اوده رسید مدتی نوکری بعض امرا
بنوبت کرده آخر الامر عازم دار الخلافه گردید و بوسیله بعض استادگان پایه سریر

خلافت مصیر شرف ملازمت پادشاه دین پناه عالمگیر دریافت و در سلک سایر بیلداران
منتظم شد در سنه هزار و هشتاد و دو ازین رباط ملال سرای بی زوال انتقال نمود از
منظومات اوست بیت فلکا چو اگر احباب می بندد :: خرابی باده پرستان خمار خواهند داند
:: وقتی مهمی داشت و هر چند سعی و تلاش و تردد کرد و هیچ یکی از باریافتگان حضور
لامع النور بانجاح آن همت نگماشت مطلبش بعرض اقدس نرسانیدند آخر بجانان قدردان
بختاور خان ملتجی شد بعرض حضور جهان رسانید بیک توجه او آن با شاهد مقصود هم آغوش
گردید و استغنا در آنوقت چند رباعی بنام او گفته از آنجمله این رباعی بخاطر فاتر
بود رباعی ای خان بلند قدر اکسیر سخن :: قربان زبان تو خواهی زمن :: تا خاطر از تشویش
ملال جمع شود :: یکبار بگو حرف برای من محمد رفیع منشی از مردم کشمیر است از نظم و نثر
طبع بلندی داشت اما بجهت گذران معیشت همت بنوشت احکام گماشت و باین تقریبات
تن بملازمت حکام میداد این رباعی از وست قطعه در سایه خویش جای او را ندهید
:: در چاره کار دل بیچاره دهید :: هر چند که کفاره ندارد نیکی :: نیکی میدان
کنید و کفاره دهید :: وقتی نقلی شاه عبودم کشمیر بطرز بحر طویل سر دیوان
سیفخان ناظم خواند خواجه عنایت الله جو که در آنوقت ریاست داشت
بغیرت آمده اشاره بجواب محمد رفیع منشی کرد انصاف قدرت و استطاعت در

یکساعت جواب بهمین اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیف خان خواند و بتین
تسلی را ملزم ساخته چه که ازین شهر راند چون خالی از لطافتی نیست وقت از تحریر اشعار این
بر داشته بنگارش آن قدری اکتفا نمود بحر طویل لعنة الله بران تسلی که اصل متعه
کار کنه کار که خود را بزبان دو ده لک آدم موزون و نخندان و سخن سنج از فضل و
هنر داد که بپای بجوش بعشار ند بفرماید و بیارند جهان را الیک حیف است که اوقات
چنین مردم پاکیزه وو دانا و نکو رای و خدا ترس و حق اندیش که بجز ذکر خدا فکر ندارند زنند
شود صرف ببازند مرا از خون جگر تیغ زبان را آنچه در حق این طایفه پاک زما داد
و بید لحتی خود گفت همه تهمت و بهتان و همه کذب و پریشان که بجز ایش رسد از او برد
اشتغال درین سال بتعجیل نه تاخیر که فرصت بنود خوب باین خیره سری ادب احمق نادان
تا جز ایش این دو ده حرفی که بر آمد از زبان من آشفته و حیران زره خشم و
غضب زانکه چه لایق تسلی قلتاف و مساق کدا خوی سیه روی بد اندیش بعجب
ریش بد گوی ابنای زمان عادت و سرگین خورد کنده کند کام و دهان را
کی رسد طعن تو بر مردم کشمیر که دارم خبر از حال تو و وضع تو ای بیخبر از خویش که
در عهد جوانی بمیان بغل مردم بیگانه کلان گشتی و صد بار بگوش تو ز عشاق رسیدست
که از کشمکش کم شوان بود که دنباله کجا در عقب اوست تا مدامیکه بدیدار از طلعت

نسخه شریف

نحست اثر ریش که ترنمی بود بشنو باین طرز زبدکاری و بدفعل گروهی ز عقب بود تو در
پیش خجل شو که زبی عصمتی خویش سبک باخته عمر گرانرا ابعد از ان ریش تو گر دیدم کسان
تو در اندر ز دنبال تو قومی بکمی چند که عشاق تو باشند دیر و ز سیه خویش گشتی که الهی
همه روز تو چنین باد نه همی ز جهان هیچ نگوئی رونقت کم شد و عشاق تو بیزار گشتند
و گدا گشتند زعشق تو و یکسی بلقدح بوزه برایت نه رستاد و نگردانت بیک ساغ مقوم
کسی باد دگر بنگ که میداد دکجا بود بحالت نظری باده کش ترا از پریشانی و بی نانی و
و حیرانی و بیعزتی و خواری و خفت که نصیب تو شد اندر وطن افتاده هوای سفرت در
سر و از انچه بد نسلی که صد باچه خرابد نصیبش شده رخصت و چیزیکه ز املاک پدر یافته
بودی بر یکی یکده یکی یکده بهر رنگ و دو پا موزه بد رنگ لبی کهنه و لبس تنگ و
و بیناوه چرکین و یکی لاشه خر بیروز بون آنچه از تاخت ندانم که بدست که
افتاده است که داده است تصدق بدر قحبه زنت را و برایتو مهیا شده آن خر
از قریه ویرانه خود با دو سه لک نکبت و بدحالی و افلاس و گدائی بسوی هند
که آخر به ازین نیست خرانرا که گمان بود که از گردش گیتی تو شوی ساکن کشمیر که در
آب و هوا رشک جهان است بیابی دو سه نه جا مسکین شعم کی از سفره ارباب
سخا هیچ بخاطر نکنی که کجا رفت و روت و قم اچه بد موزه نعدها اتیاد هصد پاره

دان گنده بغل قحبه که میراث پدر یافته بودی و بگوز ریده بر ریش که گوز نیست چنین
نخوت و لاف تو و اظهار سخندانی و بیجا شاعری کی تو دارند مسلم بد بنیاد و ازین که بود
نیز همه مردم انجا قحبهای تو پاکیزه و بهتر تر از شعر و سخنهای تو موزون تر و سنجیده تر
ای احمق نادان نفهمیده حیوان ریش خود بخیز و خیره سر و ابله و قلتاق گو از ریش تر
خری کمتر و از سگ بتر و گنده تر از جاجبه ناپاک که خود این هجو ترا کافی و عبرت
و کرامت ابراهیم خان از تغیر قوام الدین خان کرت ثانیه در اوایل سنه هزار و هشتاد و نه
بصوبه داری کشمیر تقرر یافت ایشم ثبت در عهد ابراهیم خان در کشمیر واقعات عجیبه و
حادثات غریبه رو داد یکی سیلاب که بطغیان آب خانهای مردم را بر باد و
و عالمی بخاک یکسان شد میگویند که عمارات مردم مثل کشتیها در میان آب چرخ میزدند
و گرد آب سان سر گردان میرفت بس اوقات جانداران هم درین ورطه بودند
طغیان بجد تاریخ است سال دیگر بسبب حادثه زلزله احوال مردم مدتی در تزلزل
ماند زیاده بر یک ماه حادثه جانکاه در عمارات شهر وارد بود باین تقریب ارباب
وسعت و ثروت زلزله خانها قرار دادند دیگر آمدن قلماق بقرة تبت کلان
و استقامت راجه تبت از حضور بوساطت ابراهیم خان تعیین شدن افواج کابل
بامداد تسخیر تبت کردو ما مراجعت بکشمیر نمودند بر عمال تبت با غنایم و اموال بسیار

همراه آورده بودند ناگاه فتنهٔ مذهب بمیان آمد باعث آن آنکه از مردم حسن آباد
که محله شیعه هاست که عبدالشکور نامی با پسران خود صادق نام یکی از مردم سنی را
ایذا رسانیدند و خصومت منجر بطول و نزاع شد در ضمن منازعت شیعه های مزبور ظاهرا
مرتکب افعال نامشروعه و مباشر اقوال مذمومه شده اند در حق حضرات صحابه کرام
رضی الله تعالی عنهم با وصف این بدعوی صادق مزبور که اعلام شرعی برده بود
در حمایت ابراهیم خان ماندند از یک طرف قاضی محمد یوسف بغیرت آمده عوام
شهر هم شورش بسیار نموده آتش فتنه و فساد مشتعل شد چون ابراهیم خان مدعی
علیهم را در خانه خود نگهداشت مردم حسن آباد را آتش کشیدند باتحریکت سبحان ندا
مراجعت بحمایت مریدخان و الف خان و میرزا مقیم وغیره که همه سنیان بودند
باتفاق بعضی منصبداران که سرگرده آنها خدمت شرافت و نجابت مرتبت
خواجه محمد شریف ده بیدی و خواجه محمد صابر و میرزا سلیم و میرزا حلیم بیگ کاشغری
بودند مقابل شده جمعی از طرفین مقتول و بسیاری مجروح گردید عوام غلبه بسیار
نمودند و سررشته از دست قاضی هم رفته ابراهیم خان خود را عاجز یافته
عبدالشکور وغیره که دعوی سب بر آنها بود حواله کرد مرحوتره محبوس شدند و
آخر الامر او را با دو پسر و یکی دامادش بقتل رسانیدند چون بعد وقوع این امر

تا خمی آمد و رفت بخانه حمو بدار ترک نمود با وصف اعتذار او از خانه برنیامد
و اصلاح ملا محمد طاهر مفتی اعظم ثمره برعکس داده خانه او را هم تاخت و مسمار نمودند
در شهر شورش و دوست برد عوام بسیار شد و بابا قاسم مقتدای شیعه ها در را
گرفته با اهانت و خواری کشته شد بعد انجان بجهت تنبیه عوام سوار شده برابر خانه
میرزا سلیم مزبور مقابله روداد و میرزای مزبور با جمعی از عوام بقتل رسید در بین
اثنا شیخت پناه بقا بابا از اولاد مخدوم ان پناه عرفان دستگاه خواجه حبیب الله
نوشهری اجتماع کرده حویلی ابراهیم خان را آتش کشیدند ناظم فوج خود فرستاده
بقا بابا و قاضی و قانع بکار و بخشی و روسای شهر مثل خواجه لاله کانی و خواجه
حاجی محمد باندی و خواجه قاسم لشکر گرفتار کرده محبوس نموده مردم شهر را طرفه
هراسی و رعبی از طرفین روداده چون این حقیقت بلا کم و کاست معروض پادشاه
عالمگیر شده حفظ الله خان ناظم صوبه لاهور بحکم پادشاه دین پرور داد گستر
حق آگاه فراست و پیش بینی انتباه ظل الله بر جناح تعجیل خود را بکشمیر رسانیده و
ابراهیم خان معزول گردیده محبوسان مزبور را همراه گرفته روانه حضور شده
در لاهور بحکم حضور بعضی محبوسان نجات یافته بوطن آمدند و قاضی بحضور پرنور
رسیده بعد هفته رحلت نمود در سال هزار و نود و شش این هنگامه در کشمیر روداد

حفظ الله خان ولد اسعد سعد الله خان در هزار و نود و هفت بکشمیر رسیده در
محله کلشن حویلی ظفر خان سکونت نموده و اصلاح فساد که نشته بسیار فرموده و
دو سال بنظم و نسق و حسن عمل و احسان و استرضای خلایق کذرانید چون بجهت تنبیه
راجه جمو در صوبه داری او بود از حضور مامور شد ابو الفتح خان دیوان صوبه
به نیابت حفظ الله خان سرافراز کردید یکسال عمل کرده نیابت بنام شیخ ابو الفتح
نامی که از منسوبان حفظ الله خان بود تقرر یافت یکسالی ادای نوبت خود
بکمال تدین و احتیاط کرد در عهد او قحط غلات رو داد و مردم نعمت بسیار
کشیدند شیخ مزبور تقیدی بکار برده بود باراده الله تعالی بیش رفت و
ذکر مشایخ و ارباب کمال که درین ده سال جلوه بخش ظهور بودند بابا داود
مشکوتی در علم حکمت و معانی و بیان فقه و حدیث شاگرد خواجه حیدر چرخی
بوده کتاب مشکواة المصابیح متنا و اسنادا درحافظه داشته و خواجه حیدر چرخی
او را ملقب بمشکواتی ساخته مرید رشید شیخ ابو الفقرا بابا نصیب قدس سره
رفیق سفر و حضر ایشان بوده در سلوک و مقامات تالیفات عربی و فارسی
بسیار دارد اسرار الابرار در احوال مشایخ و سادات عالیات و ریشیان
کشمیر نوشته و اسرار الاشجار در تتبع کتاب منطق الطیر شیخ عطار قدس سره نظم

کرده و بصحبت با برکت حضرت ایشان خواجه خاوند محمود قدس سره رسیده
در اسرار الابرار در ذکر شیخ ابو الفقرا آورده که واسطه ملاقات شیخ ابو الفقرا
و حضرت خواجه موصوف من بودم مذکورست آن صحبت و تطبیق احادیث که حضرت
خواجه سوال کردند و حضرت بابا جواب گفتند و به لبط نوشته است شیخ مومنان
تاریخ وفات او ملا ابو الفتح کلو در تاریخ او فرموده تاریخ از پی سال و ماه آن سرآمد و
مقتدا بود با شیخ الاسلام آمد از عظیم ندا او هزار و نود و هفت عمر بسیار یافته
بصحبت علما و فقرا گذرانیده در محله کهنه پوره جوار عیدگاه آسوده است رحمة
الله رحمة واسعة میر هاشم منور اباد بلکه موصوف بمنوره است مشهور بنسبت حضرت سید
محمد منور است تحصیل علوم در خدمت مولانا حیدر علامه فرموده و انجناب او را اعتنا نموده
و شکر کرده و خدمت تدریس یافته عمری بشغل علم و تقوی گذرانیده زیاده
از هشتاد عمر یافت در هزار و نود و هفت در گذشت در مزار حضرت سید محمد آسوده است
خواجه قاسم مدنی بعد تحصیل علوم سلوک کرده و در لباس فقرا بادای مناسک حج موفق
گشته و بعد سفر مبارک بطریق سیاحت به کشمیر در محله قطب الدین پوره وارد شده
و شیخ فانی را دیده که در آن وقت در خانقاه درس تفسیر تدریس میکرد بصحبت خواجه
داخل حلقه درس شده در میان نکات و لطایف معانی بیان فرموده شیخ ازو

راغب شد بدامادی متوسّل گرده بعد فوت شیخ بکاشغر رفته و بدیره بسیار یافته
و از آنجا باز بکشمیر مراجعت نمود نوکر پادشاه هندوستان شد تقریب سابق مجموعه
ستة از کشمیر بر آمده و در راه بسفر آخرت پرداخت و لاشه او بکشمیر رسید متصل قبر فانی
مدفون شد حواشی او برکتب معتبره مشهور است ملا محمد افضل فرزند ارجمند حضرت مولانا
حیدر چرخی است بفضل و کمال ورع و تقوی امتیاز داشت و بحث را برافاده و تدریس
بعد والد بزرگوار برگماشت چون رحلت نمود در جوار والد بزرگوار آسوده ملا
عبد الرشید دیگر شاگرد خواجه محمد افضل چرخی و ملا سلطان باتنجی و قاضی عبد الرحیم است
در علوم نقلیه و عقلیه مستعد دلستان و خوش تقریر و شیرین تحریر بود مسموع شد که سیفی خان
علمای وقت و ... برای امتحان تکلیف احضار کرده و خدمت ملا ابوالفتح کلو و غیر ایشان
بخانه خان موصوف در باغ جهان آرای ... خان در برج وارای نشسته بود
گفت که یکی از این طالب علمان را حاضر بکنند اول همین ملا عبد الرشید در آمده و
با آواز بلند تقریر بر نحوی کرده که فضلای از دور شنیدند و بعد فراغ مباحثه ظاهر
کرد که من کمینه شاگردان علمای بیرون شهرم خان مزبور نادم شد و تکلیف اختیار
کسی نمود و این ملا عبد الرشید سیر علم کرده او آخر عمر اختیار نمود و بمرتبه عالی ملکی
رسید و خدمت قضای برهانپور پایتخت خالی از شغل باطنی هم ننمود دار او وقت در

جناب میر محمد علی قادری داشت و اشغال ذکر و فکر هم از خدمتش کسب کرده بود
محمد امین و [illegible] از طبقهٔ تجار کشمیر است بلاهور رفته نوکری شاهزاده بداغ [illegible]
داشت و توکه پدر فروخته صرف فقرا و علما میکرد چون میل براه حق نمود ترک نوکری
کرد و دست ازهمه برداشته روی طلب باین طایفه آورد و از یاران خاص الخاص
خدمت میان عبدالوهاب لاهوری و یکی معانی از میان اصحاب امتیاز بهم رسانید
و در تتبع خود را از اکثر اقران در گذرانید چون بکشمیر مراجعت نمود در محله اندرواره
در خانه باغچه‌ای که بود خواجه [illegible] آشنائی فتح کدلی بخانه برده بسکنی متصل خانهٔ خود با رخصت
تواضع کرد چند سال بتوالی و تواتر در زمستان بملازمت شیخ خود رفت و اخذ
فیوض و صحبت و خدمت می‌نمود و این شیخ عبدالوهاب از خلفای شیخ عثمان جلندری بود
و نظر خاصی برین بزرگوار داشته الحاصل خدمت میان محمد امین در وقت خود
از اجلهٔ تمکین بودند و سعی بلیغ در حفظ نسبت میفرمودند از نجیت اکثر احوال ایشان
بسکوت و خلوت میگذشت آخرها مردم کشمیر چه فضلا و چه علما چه فقرا و غنیا جم
غفیری فیض صوری و معنوی بقدر استعداد و استقامت گرفت اکثر ایام مریض
می‌بودند با مردم کم صحبت می‌داشتند هرچند بعض اوقات با مردم زایر روارو
می‌نشستند اما بالتحقیق خلوت در انجمن می‌بود و کسی جرأت سبقت با اظهار ام

بوقت میمنو داز زبان حضرت مرشدی مرادی که از محرمان خاص ایشان بودند
مسموع است که روزی جمعی از فضلا و عمده شهر آمده بتقریب تحقیق مسئله کار برفع
صوت و مذاکره افتاد متغیر شده فرمودند که یاران اینجا مدرسه قرار داده‌اند بر [illegible]
خلوت نشسته‌اند کدورت علمی را این احتیاط بود تا بعد کدورت دیگر چه رسد سراپا
تصرفات بودند بر علما شفقت زیادی داشتند و مهربانیها می فرمودند در رموز
و اشارات بسیار بمیان می آوردند و بر بند کدورت حقایق و معارف و بیان آن اکثر
بخوبش مرشدی مرادی را مخاطب و ممتاز از دیگران میداشتند و سلوک بامتیاز و
تخصیص تمام میفرمودند و صحبتهای خاصه و عامه با ایشان بسیار داشتند گاه گاه
ذکر صحبتهاییکه با حضرات عالیدرجات داشتند میکردند و کان مستقیما علی الشریعة
والطریقة و در رفع البدعت و شبهه در بیان علامات ذکر اسم ذات نموده شد
قبول فرمود و در همان مجلس بحضور یاران از آن نسخه مکمله آن کلمه را حک کنانیده
مطابق اظهار یا در حاشیه آن کتاب رقم نموده‌اند فرمودند بعد انقضای مجلس
مها فرمودند که این حرف از من غلط نشده بود بلکه اوایل که توجه و تصرف
در دلهای طالبان نموده شد چنین ظاهر گشته بر بیاض نوشته بودیم بعد از
سی سال از روی آن نوشته درین کتاب یاران درج کرده بودند الحال ک

شناگفته اید در اکثر حالات کارنامهای غیرت بودند ظاهرا کسی که بسمع شریف ایشان
رسانید که خدمت اخوند ملا نازک نسبت فقر بخود دعا بایشان مینماید منغو بودند که
حقیقت فقر و دعای من فردای قیامت منکشف خواهد شد و اظهار کشف و کرامت
احتراز کلی داشتند پادشاه دین پناه از صحبت ایشان خوش شد روزی پرسیدند
که شیخ کشف و کراماتی ظاهر میکرد و در جواب گفت اگر کشف مطابق شرع شریف باشد
بحالست والا ناتمام است الغرض در زمان خود از کبیر از امثال خود بی نظیر بودند چون
عمر شریفش از هفتاد در گذشت مریض شده بکمال حضور و آگاهی یازدهم رمضان
سنه هزار و نود و هشت روح پرفتوحش جلوه پرداز عالم بالا گشت رحمة الله تعالی
رحمة واسعة یکی از یاران در تاریخ رحلت ایشان باین مصرع ملهم گشت تاریخ یازدهم
ماه صوم رفت میان از جهان ؛ لاله ملک که اخلاص مندان ایشان بود تاریخ
انتقال ایشان چنین یافت که تاریخ عرش بود مسکن روح الامین ؛ و دیگری گفته
ول یک مصرع به تاریخ وصال بر گفت ؛ شیخ واقف و معارف صاحب لطف و کرم
کتاب فطرات و رساله مرآت وغیره تصنیف ایشان است خواجه محمد امین صوفی قبل از
بلوغ در ملازمت گرامی حضرت بابا لطیف رحمة الله علیه رسیده بودند در سن
دوازدهی بود که خدمت بابا رحلت گزین شد موفق الله بملازمت علمای عصر فضیلت

تحصیل علم

آشنا شده در راه خدا در آمد چندین سال کنج خلوت گزیده بوظایف طاعات
مداومت مینمود تا قبولی بهم رسانیده دست بیعت بمردم میداد و چندی در خانه کلو نا
و چندی در محله کاکن میگذرانید چون قبول خلایق بیشتر شد از خانه مزبور بجوار مسجد
آمده و متاهل شده بر طبق سنت آبا و دهات برای توبه و بیعت میرفت و
زن دوم خواسته صاحب پسر و دختر شد و از خانه تا آنجا بنقاه شمسی چک که سیرگاه
حضرت مخدوم بود قدس سره برای ختم و فاتحه میرفت و در ان وقت حجره خاص
حضرت مخدوم رحمة الله تعالی که زیاده بر بیست سال آنجا بودند موجود بود بالجمله
مومی الیه متشرع و مودب و با اداب بود حضرت مرشدی مرادی میفرمودند
که روزی بسیر تالاب ڈل باتفاق رفته بودیم دیده شد که تمام روز بدور او
گشته و مذکورات معقول و منقول مینمود و در دعوت اسما هم دستی تمام داشت و
اعمالش اثر میداد و جواب استخاره هم میگفت آخرها روزی که قطبی مرشدی مرادی
حضرت شیخ عبد الاحد بعزیمت چنار بر آمده اند در خدمت آن حضرت مبایعت
نموده بتوسط مرشدی مرادی ذکر قلبی وغیره گرفته باستعداد طلب نموده بتوسط
مرشدی رخصت یاران و صالح و ذاکر هم داشت که ذکر چندی می آید مثل بودی
بابو و حافظ داود و خدمت حافظ خرم وغیرهم آخرها از فقر صوری بعنا آمده

بود و بسیار [illegible] تلف شده و قدری بحسب الله بپسرش رسید و چون تربیت کل نفس
ودیعه للموت چشیده در مزار ملکه کوه که از تکلو یا بوده مدفون یافت حضرت
مرشدی مرادی گاهی بر قبرش میرفتند و بعض صحبتهای روحانی نقل میفرمودند
نوره بابای کلی ساکن بازار تنها فروشان از مریدان بابا محمد علی یا بوری است
مدتها در خانقاه یا بور گذرانیده مردی بود بقدم تجرید و تفرید بصایم الدهر
تارک اللحم رقت قلب و غلبه احوال بمرتبه داشت که چون نظرش بر صور جمیله یا بر سبزه
و گل و گلزاری افتادی بی اختیار بگریه در می آمد و اشک از چشمانش میرفت و
هر ساعت آه سرد از دل گرم می کشید در اوان قدوم میمنت لزوم حضرت مرشدی
شیخ ابو محمد عبد الاحد سرهندی بکشمیر اکثر بملازمت میرسید و ضیافت بسیار بتکلف بخادمان
حضرت ایشان کرده و شبها که در خدمت مسعود بیان [illegible] میرفت ایشان از
غایت رعایت خاطرش میفرمودند چون اجل موعودش رسید در جوار مسجد [illegible] است
تابه بار مدفون شد یاران نقل خوارق و کمالاتش میکردند خواجه ابو الفتح کلو
از نجبای کشمیر است در اوان ظهور شتاب بتحصیل علوم توفیق یاب شده از خدمت
مولانا خواجه حیدر چرخی علامه [illegible] آمده در کمالات صوری و معنوی گردید و باو
شان علم عقلی و نقلی حظ فراوان از ورع و تقوی هم داشت و در عبادت و [illegible]

از امثال خود ممتاز بود، در استخراج مسایل فقهیه در وقت خود بی انباز بود و آخر
عمر خدمت افتای کشمیر تعلق بوجود شریفش گرفت کتاب سبعه السابعین و در رد تشیع
از مولفات اوست سوای آن هم تالیفات و تعلیقات دارد تاریخ وفاتش
ازین بیت مستفاد است تاریخ خواجه ابو الفتح با هزار کمال، رفت اندر هزار و یکصد
سال، در صحن دوم مقبره سلطان زین العابدین آسوده است آخوند ملا نازک
تاشنوانی مردی ناظم بود و از علم ظاهر بهره داشت و بوضع ملایانه نوکری میکرد
تا آنکه خدمت حاجی فتح محمد سالکوتی رحمه الله علیه بکشمیر رسیده از خدمت ایشان
تصرفی یافته رو از همه برتافته براه طلب شتافته بر طریقه مستقیم شده و از تردد
بگذشت خدمت حاجی مذکور مکرر بکشمیر برای تربیتش آمده و مولانا مکرر بخدمت ایشان
بسیالکوت رفته تربیت واقعی حاصل نموده قدم در دایره فنا نهاده و یاران
مستعد بهم رسانیده بتربیت ایشان متوجه شده تاثیر قلوب ایشان بجود تصرفات
غریبه و حالات عجیبه بانبار روی میداد سرگرم کار بود و جوش و خروش
صحبتش روز بروز می افزود در عین گرمی احوال ناگاه بسر رسید یکه داشت
طالب فقر و سالک بی نظیر شیخ محمد باقر نام که صاحب کمالات عالیه بود رحلت
نمود بعد ازین مصیبت احوالش متغیر شده و مرض ممتد بهم رسانیده از توجه و تصرف

یاران بازماند حضرت مرشدی مرا وی با ایشان بارها ملاقات نمودند و صحبت
داشتند مبیغرمودند روزی در خانهٔ حقایق آگاه صوفی محمود جنغل با ایشان صحبت داشت
و از حدیث الفقر فخری و حدیث کاد الفقر ان یکون کفرا پرسیده شده و تطبیق
درخواست جواب شافی بگفت روز دیگر بخانهٔ ایشان با بر و الدخولش رفته خیابان بتواضع
داشت که مرید به پیر دارد کتاب نفحات آورده شیخ عبدالصمد مجذوم نمودند که تا
بخواند و درین اثنا دیده شد که نسبت مریدان تواضع بمرتبه میماند که گویا بوی
محتاج انهایت القصه عزیزی خداپرست بود و نیت خالص داشت چون برحمت حق
پیوست در جوار خانهٔ خود در تاشوان در مزار سید محمد منطقی قدس سره مدفون
گشت مخلصان گنبدی بر سر قبرش تعمیر کردند خدمت اخوند ملا نارکی طبع موزونی
هم داشت این چند بیت وقت نوشتن این رساله از خزینهٔ حافظه بمنصهٔ تحریر آمد شعر
نازکی طرهٔ او نقد دل از ما و زدید // گر نه در دو چه کند حال پریشان دارد // دیده‌ام
نازکی موی میانش را و جان داده‌ام // مدار زندگی بوده است آخر بر سر موی //
تیغت دمی که خوبهر خود را علاج کند // خود را ز تیم بردم و دم غنیمت است //
میگویمش بذکر جهر کرم خفی // گر ذکر شود نام تو در دو هر صفحی // خود و ذکر خفی ز
جهر بهتر اگر ... // از ان گونه که از مشق جلی خط خفی // و این چند شعر هم از وست

انت مطلوب و منظور لنا ، انت معبود و مقصود لنا ، لا نری فی الکونین الا وجهک
انت مشهود و موجود لنا ، آن وعدتم باللقا فی الآخرت ، وهو فی الکونین
مشهود لنا ، لا زوال عارض العارفین ، نازکی الظل ممدود لنا ، قد رأینا الیوم
ابواب الحبیب ، لا تکن فینا شهید نامن رقیب ، نحن نشرب و ایاکم الود و دوا
لیس للزهاد من هذا النصیب ، نحن تدعوا حاضرا فی حضرتک ، یا دلیل الحائرین الحجب الله
حمات فی قربک عجیب ، نازکی یا رحیم ، لا حول الغریب . حافظ صادق محمد حفظ
قران بود و خدمت مسجد حضرت میر نازک قادری داشت قدس سره اتفاقا
بدهلی رفت و در صحبت با برکت مخدوم زاده آفاق قدوة الاولیا حضرت خواجه
عبید الله موصوف بحضرت خواجه خورد خلف عالیحضرت شیخنا و سیلتنا خواجه محمد الباقی
قدس سره رسید و شرف ارادت حاصل کرد و جذبه یافت و مرجع بوطن
گردید در بی پروایی جوش سکر بر درویش واشد و عالمی را بتصرف همت
خود کرد گاهی [illegible] هم میبود و در آن وقت تقید باحکام شرعی مینمود اما در اکثر اوقات عشق
بی قیدی و حالت بی پروایی بکمالی میرسید که جای اصلاح نماند از واردات
طبع اوست بیت یکچندی زیور زینت گشتیم ، در عهد شباب ، یکچندی دانش و
[illegible] گشتیم گردیم حساب ، چون واقف اینجهان ابتر گشتیم ، نقشی بر آب بادهات از

الحبیب

همه نشستیم و قلندر گشتیم ثار بیکی وریاب حسن تتمل بهره در علم ظاهر و باطن بود بحلم
و تقوی معروف از یاران خدمت حضرت بابا نصیب است رحمه الله تعالی علیه تا نی
بعد بابا بتربیت متاهل و متاکل صاحب دل بود از خدمتش حالات غریبه نقل میکنند
امور شریعت غوار بسیار مرعی میداشت چون رحلت فرمودند مدفون در جوار پیر بستان
خانقت رحمه الله رحمه واسعه شیخ حسن رالو و لالو از آن گویند که در مسجد لالوها که
قبیله مشهور است امام بود اصلش از موضع اوس پرگنه لار است پدر کلانش خواجه
عطار نام مرید حضرت سید جلال الدین بخاری و هم مرید حضرت شیخ مخدوم حمزه
قدس سره بود و پدرش تجارت بزازی میکرد بتقریبی بهندوستان رفته بعد
مراجعت در خانقاه راجورباجی مانده ذوق خداطلبی بهم رسانده و بخدمت
حضرت بابا نصیب رحمة الله علیه مشرف شد مدتی در خدمت ایشان بود بر قدم
تجرید و تفرید و از خدمت ایشان بهره ور گردید اما آخرها متاهل شد با یاران
راه ملالت بهم رسانده و شیخ هم در حجاب شده از ملازمت باز مانده در محله لالوها
زمین وقف حجره ساخته و امامت محله پرداخته و عمر بسر برده با اهل بند عادت و
هنگامه نبوده و بوظایف دعوات اشتغال نموده و توکل میکند زاینده و از مریدان
اندک فتوحی که میرسید بران قناعت داشت با وجود درویش یعنی و کبر سن بدست

اخوندی ملا ابوالفتح گلو حاضر میشد استماع مسایل مینمود و گاه بگوشه در لحد داشت
رفته عبادت می کرد مریدانش نقل خوارق می کنند چون ایام اجلش در رسیده
عمر گرانمایه اش بسر آمد مدفون در جوار حضرت روضه مخدوم قدس سره در دامن
کوه ماران بیافت سنه هزار و یکصد بعد از چندی هر سه برادر رحلت گزین شده
مدفون در دامن کوه بیافتند و یوسف بابا را نیز مقبره جدا ساخته رحمهم الله تعالی
رحمة واسعة خواجه هاشم بلو که از طایفه سوداگران شهرت مردی مرتاض و جانباز
و ذوقی و سماعی بود اشعار غیر مکرر در احوال خود می گفت از جمله هیچ مایی است که در وجد و
حال مشهور است و بودند چندی بتجرید بود آخرها متاهل شد از یاران خدمت اخوند
ملا مهدی علی کبرویت الحق که نشاء بلند داشت و در وجد نوعی حرکات و اصوات
مینمود که دیگری هم از آن متاثر میشد در جوار پل علی شاه بزمین وقف نمود و
خانه و خانقاه از خود نساخته خدمت مرشدی مرادی میفرمودند که در ایام فوت
مرض موت باتفاق حضرت شاه محمد فاضل قادری بعیادتش رفته در همان
خانه وقف بیهوش افتاده بود طاقت جواب و سوال نداشت چون روح از قفس
بدنش بدار البقا شتافت در کوچه جواری تربت مسجد جامع مدفون بیافت در
قدرت سنه ۱۱۲۰ عارف مای ریشی در موضع کوچه مو بر که اولی ... و زاده و بود

ازان موضع یک گروه بالا که آنرا موضع بوده کام گویند و قتیکه خدای تعالی ذوق
خود بوی عنایت فرمود ترک حرفه کرده و زن و پسر را رخصت داده در جنگلی
و دور از آبادی بریاضت مشغول شد و در ملازمت درویشان هم گاهی میرسید و
نظری از خدمت حضرت بته مالو جو یافته با هر ایشان روی از همه چیز برتافته
در صحن مسجد کوچه مولا حیثمه بود آنجا بدست خود حجره ساخته و در تحت آن غاری نه
قرار داده پای اقامت در آنجا محکم فرمود صایم الدهر و تارک اللحم بر قدم تجرید
و قناعت بود در آنجا تا مدت پنجاه سال بسر برد و گاهی بر مدت یکماه یا دو سه
ماه یار هم بجنگل میرفت و باز می آمد و بر اندک چیزی آنجا روز میگذرانید و
بر قلیلی افطار مینمود و بر خلاف ماضی که در آنوقت بسیار میخورد چنانچه مشهور بریشی
شمشو و زبان کشمیر شده بود و گاهی دو سه روز وصال هم میداشت بظاهر اگرچه
بخدمت بته مالو و مشایخ دیگر هم رسیده و خدمت بابا نصیب رحمة الله علیه و دیده
و در مجالس این اعزه نشسته لیکن حق تعلیم و تربیت سلوک از کسی نداشت و او
نسبی بود و از لوور لیئه بابا علیه الرحمة که ازان قریه مر بور یک کروهی بالا تر است
و از مشایخ قدیم است و بهم صحبت قدیم خدمت هروی بابا رحمة الله بود و چندی
تربیت یافته بمعاونت الجدی ستایش میکرد که ردیف حضرت شیخ نور الدین

میدانست چون ذکر لودریه مالو جدا نشد بتقریب یکی از خوارق عاداتش
مرقوم میشود و آن اینست که بابای خیر غذای ایشان میکرفت بعضی عزیزان
پیش بابای مذکور غنیمت لودریه مالو میکردند هرگاه اینحکایت بگوش
ایشان رسید ایام شکوفه شب هشتم شعبان بنیت اربعین در حجره با یک شاخ
گل سیب عنبری نشستند و بابای مزبور را فرمودند که دروازه حجره از بیرون
بگل بند کنید و از شام روز عرفه تا صبح عید منتظر باشید هرگاه از درون
صدا شود دروازه وا خواهید کرد در روز عید اول صبح صدا شد دروازه را
بخوشی تمام وا کردند بعد ادای نماز عید یا پیش از نماز اکثری بزیارت آمدند
و بعضی باخلاص و بعضی بنفاق هر یکی را از ان شاخ یک سیب عنبری پخته
که در بابر میباشد بطریق تبرک دادند و منافقان از التلی و اخلاصمندان از ا
موجب ازدیاد یقین شد مهدی ارشد بابا کاکاپوری در جوانی در ایام طلب سرگرم کار
طریقه از خدمت سیادت پناه حقایق آگاه میر محمد باقر نقشبندی اخذ کرده بود
اجداد میر محمد باقر در عهد سلطان زین العابدین باین ولایت آمده بودند
میر مذکور را اسکنه موضع نیوه از راه اخلاص انجا بردند و بهر ان موضع کدخدا
شده تولد و تناسل نمودند اولاد ایشان دران قریه میباشد سیادت ایشان

میر محمد فاضل نام مردی صالح بود خدمت مولوی ملا حیدر چرخی هم از ایشان تعلیم
طریقه گرفته بود بالجمله این محمد ریشی مذکور بعد از میر مرحوم چهل سال در مسجد کلاکوتر
بماند و گاهی بشهر هم می آمد و رقت قلب بسیار داشت و اکثر حال بگریه و درد و سوز
میگذرانید عمر بسیار یافته چون وقت موعودش رسید تعلق جسمانی گذاشته رخت
بدار البقا نهاد و وفاتش در حدود هزار و نود و نه در جوار مسجد آسوده است
و بر قبرش تعمیر می شده برسم عموم مکرر زیارت نموده شده و برادر کلان ایش
شیخ علی ریشه بابا هم از خدمت میر مذکور تربیت یافته بود در قریه کویل می
لوازم ریاضات شاقه را ملازم بود مهده بابا نام مردی مرتاض نیز از یاران
میر مذکور در خانه روح الله بیگ میبود آنجا رحلت نمود در جوار خانقاهی
که بنا کرده روح الله بیگ است مدفن یافت در محله کوته پوره قریب احمد کدل
بعد از موت برادر ریشی مقام کویل رفته تیز تربیت میکرد و چند روز در آنجا
بخلوت می نشست و از یاران ریشی بابا شیخ یعقوب نام مردی در محله جمالته
صالح و ذاکر گوشه نشین بود حضرت لاله بابا خواهرزاده شیخ نجم الدین ریشی
تربیت معنویه از خدمت خال بزرگوار خود یافته در اندک زمانی بمقامات
عالیه شتافته بعد از رحلت خال قایم مقام بالاستقلال شد و در ریاضت و

مهندی

و عبادت

و عبادت کمتر از مرشد نبود صایم الدهر و قایم اللیل صاحب تقوی و حالات
و مقصد حسنات و مورد فتوحات و الدر اسم عرف و در طفولیت لکنت زبان
بحدی غالب داشت که تکلم متعذر بود بخدمت لاله بابا بردند فرمود و دهن مغتنم
بیاپی بیاید یکبار در دهن لقمه از طعام خود خورانید مرتبه دوم نیز چنین بعمل آمد
لکنت زبان بالکل زایل شد خوارق عادات بابای مذکور بسیارست در سنه نهصد
یکصد و پنج رحلت فرمود در موضع ذوکره آسود شیخ محمد فاضل از قبیله شاه موالی
که مردم مشهور اند و ساکن کوته یار در جوانی و ایام کامرانی مرید خدمت
مشیخت پناه عارف بالله خواجه محمد بزاز خلیفه خدمت شیخ موسی کبروی شده
بتحصیل علوم ظاهری نیز متوجه بود بعد چندی بزیارت حرمین شریفین رفته
در اطراف هند بفقرا و علما رسید و در خدمت علامی ملا غوص وجه اسم
جزو کشی نمود چون بوطن آمده در موضع هبک و کناره تالاب دل بعبادت
مشغول شد بعد ترویج به نیت تعلیم اطفال بشهر آمد و در محله خندبوان در جوار
آستانه خدمت بابرکت حضرت ملا بابای معروف خانه ساخت و تا قید
حیات در انجا بر قدم توکل بود و بدعات شریعت و طریقت و بدو کلمات
مداری
سبحان مغلد مایل نمود و در بادیه فان مع العسر یسرا ان مع العسر اان ایام

پسر بر ده ما مرید هم میگرفت گرفته و ساخته بود خندان و بشاش تا آنکه دست
اجلش گریبان گیر شده در جوار خانقاه ملا بابا مدفن یافت رحمة الله تعالی
رحمة واسعة حضرت مرشدی مرادی میفرمودند که در مرض اخیر بعیادتش رفته بودیم
چون از مرض و طبیب پرسید گفت طبیب را القصد نمی بینیم هر چه مولا میخواهد میشود
و خواهد شد عزیزان در دعای حسن خاتمه باشند حاجی الحرمین حاجی آقا از متمولین
بخارا بود توفیق الهی و ذوق سلوک راه نامتناهیش در گرفت و از مال
خدمت بابا الضیف شد صایم الدهر و تارک اللحم ساکن موضع پیر و بود در تجرید
و تفرید قدم میداشت و در تحقیق مسایل فقهی از خدمت آخوند ملا حسین که مردی
دانا و تقوی شعار بود و مرید خدمت بابا الضیف بود رحمة الله علیهما از حاجی
بعالم آخرت رفته سنه ١٢٩ و در موضع مذکور مدفون شده خواهرزاده رضای
مشیخت پناه شیخ عبد الله سلمه بالجمله حاجی مذکور اخفای احوال و استتار کشف
و کرامات میکوشید و فتوح مردم و نذر و نیاز کمتر قبول مینمود و از کسب در خود برای
که بخاری میکرد و لقمه میجوزد و در اکل و شرب رعایت تمام مرعی میداشت
حفظ الله خان بخارا دو پیه بر ده بود که هر از ساعت یکی و پیه بر دوش کسب
ریاضات کرده استخوان مانده و سال دوازده ماه با نعلین چوبی که تمام سعیش

هرگاه می بود میگذرانیدند و از آب سرد غسل و وضو می کردند و در جای خوشی
ایشان چشمه بهم رسید که ایام سردی آب سرد و ایام گرمی آب گرم داشت حضرت
مرشدی اکثر بصحبت حاجی میر رفتند و حکایات او بسیار نقل میکردند میفرمودند
یکی اتفاق چنین افتاد که ایشان از زاویه به زیارت غفران پناه شیخ احمد حاجی گلی
رفته شد بعد مراجعت باز اتفاق ملاقات حاجی افتاد در راه یاران خواهش
نابری که غذای معروفست کردند مجرد رسیدن نابری حاضر آوردند برای
نماز عشا تکلیف امامت کردند چون در وقت شبه بود عذر ماندگی راه آورده تا
خیری کرده شد گفت اینها سخن در وقت دارند بیا که ما خوانده رویم صبح تا جاست
صحبت و افروخته شد طعامی بی تکلف آورده ما بقدر اشتها خورده شد فرمودند که
باز باید خورد گفتم حالا آن قدر اشتها نیست فرمود که خدمت بابا روزی تر
بز هدیه را رد کرده بودند ما هم روز بزیارت بابا شکر الدین رفتند چون بکوه
بر آمدند طلب تر بز نمودند گفتم اینست نتیجه رد آن هدیه بعد مبالغه تمام طعام
خورده شد گفت کسی ازینجا طرف سوپور خواهد رفت چنین شد و به فلان
برای غلاف کلام الله قبول نمود گفت که گرباس از سوپور بیارید پارچه کرباسی
همراه رفقا بود حاضر آوردند گفت که این را غلاف نمایند [illegible] شکر گذشته

بداد و که من این را چه کنم چون تا لکنتی همراه آمد از انجا رخصت شد و بکه نیز
علاج داده و پرسیده شد که هدیه مردم چرا قبول ندارید گفت احتیاج ندارم
و اینها محتاجان را امید میدهند گفتم برادر شما نیز محتاج است و خبر مسافران میگیرد
گفت دعای برکت بوی کنم و این همه ایشان قبول ندارم و درین اثنا جادری
که داشت بر دوش کشید از راه کمال و عرض بر دوش نهاده گفته شد اگر هدیه
قبول می کردید جادر دراز می بود فی الحال جادر را کشید و زود از طرف راست
بر دوش چپ نهاد و گفت نیک ایست دراز است و در بر دوم میدهی و از املای او
بکسی امانت بسپرد الا ما شاء الله چنانچه اوایل حال از هم مردم در پیش اخوند ملا حسین
مذکور در موضع هست لیکن مدتی ماند و هر که استدعا کرد به وی امانت میکرد
نشان با خود میداد و بعد فوت اخوند سکونت در ده بهر و که مولدش بود
اختیار نمودند و خدمت مرشدی میفرمودند روزی باتفاق سیادت پناه
شاه محمد فاضل بزیارت ایشان آمدیم و ایشان پارچه عندی جهت کفن حاجی
برده بودند آنرا هم بحضور خود قبول کنانیده بودیم کسی چه داند که آنرا چرا
روزی گفت که خدای عز و جل و فی السماء رزقکم و ما توعدون یاد کرده بس
علما آنرا خوانده معنی فهمیده باز از طلب روزی اوقات نفیسه ضایع میکنند سید

شد که زیارت حرمین شریفین چه بود گفت در کتیبه محیط شده بود و بواسطه عسرت
بسند رفتیم تا مکان از آنجا شریف رسیده شد و الامر الیه رفتن چه خدمات
و حاجی کعش بد میبرد و بهر ام بای کعش خوش میکرد و هر گاه کسی امری از امور
دنیوی و اخروی از وی مطلب یسید و طلب خارقی مینمود استدعای فاتحه میکرد دیگر کلام
خدا خوش شنود نبود و بتکرار همین عبارت از خود دفع میکرد چون امر موعود خویش
در رسید مرض بهم رسانید در عمر نود سالگی بدار البقا رفت در حدود دهم از وی
یکصد تند در دهی که اول دفن کرده بودند از ان موضع مردم غوغمند در
صورت اخلاص نبش کشیده تصدیع تمام بعد شبانروزی مدفون شد و الان
در انجا تربت مزار و متبرک رحمة الله تعالی رحمه واسعه خواجه عبدالرحیم از طبقه
سوداگران از مخلصه جماعه است در جوانی طالب راه ربانی شده چنانچه در اوایل جوانی
بتوم شد و ارادت تجدید نمت نبکه بابا رشی با معموری رسیده در خدمت میر محمد علی
قادری کرده سلوک راه حق در صحبتش میسر نمود و تا آخر عمر استقامت و از جناب
شاه ابوالحسن قادری نیز بهره اندوز شد عارف متشرع و ولی متورع شیخ خدا
آگاه و خدا پرست و غربا دوست و بی تکلف و یقین عالی همت و صاحب باطن بود
هر چیز که بوی عاید میشد بمحتاجان میداد ظاهرا در دعوت اسم شیخ دست ام

معروف و خیرخواهی خلایق بسیار میکرد چنانچه در ایام سرفرازی خواجه محمد
امین صوفی که بمردم زیاده وقتی شده بود خود در قبه خواجه مرقوم اهتمام و وعظ و
نصیحت نمود القصه عزیزی خوش گذران بود و یاران و معتقد بیان خوارق
ایشان بسیار مینمایند چون اجل موعودش در رسید در محله خود مدفون شد زرد
بزرگ و العلم عند الله تعالی خواجه حبیب لنگر از مردم اصیل و نجیب از جمله تلامذه خونجی
ملا ابوالفتح گلو بوده و تربیت باطنی در صحبت نقش سیر میر محمد علی قادری یافته و در وی
از مشاغل دنیوی بر تافته و در اثنای طلب بجاهای دیگر رسیده با وجود بی شیخی از ظاهر لب
علمی و ساده وضعی بر نیامده فاضل و تقوی شعار و صاحب ارشاد بود فوت خواجه
مذکور در حدود الف و مائه و خمس اتفاق شده در جوار خانه خود بر لب دریا میت
مدفون شده بود مرور از منه رخنه در آنجا واقع شده بود بعد سی سال لاش
مبارکه ایشان را از آنجا کشیده در صحن خانه میرزا محمد داد مدفون گردید تقوی
شعار شیخ عبدالغفور غازی مرحومی نوکر پیشه و تقوی شعار بود بعد از مدتی از همجا صلی خدمات
ملول گشته از خدمت قطب الاقطابی شیخ محمد معصوم سرهندی قدس سره تعلیم ذکر
و طریق سیر لطایف لا مکانی گرفته ترک نوکری کرده بوطن مالوف آمد و
بریاضات تمام گرفته چندی در باغ قوتلنه ملا شاهی و چندی در خانه در تحمل

گذران داشت و صاحب طبع موزون بود و حسب حال خود بنظم در آورده و در
ذکر مشایخ وطن خود نیز جزوی بنظم کشیده بزبان فصیح نقلهای غریب و لطایف
نفیس در بیان می آورد و چند سال در فقر باطنش فقر ظاهری نیز همراه بود آخرها
در مرض موت کبوتری یاهو گویان در پیش و داشته مشغول بود و بکرار اظهار انتقال
خود از دار فنا بدار البقا نمود در همان ایام برحمت حق پیوست شیخ جلال کنده
مردی ذوق و شوقی بود با وجود عدم علم تصوف را دوست میداشت و تلاشی میکرد
حضرت مرشدی منعم میفرمودند که روزی در خانه صوفی نقشبندی از خدمت اخوند ملا بارک
در میان این دو حدیث الفقر فخری و الفقر ان یکون کفرا وجه تطبیق پرسیده شد
شیخ جلال هم حاضر بود بغیرت آمده گفت از من چرا نه پرسیدید بهر تقدیر تمام
عمر در فقر و توکل گذرانید فقر را بر غنا دوست میداشت چون حکم اجلش در رسید
هم آنجا در محله خود در شده بوره مدفون شد بابا عبد النبی کرنی خلف بابا نازک مردی
درویش و تقوی شعار بود دست ارادت بدامان اخوند طریقت ملا محمد یعلی نوشهری
زد متوکل و صاحب جود بود و صبیه اخوندی در عقد آورده بود اشغال قلبی و اجازت
طریقه هم از ایشان گرفته و از خدمت عزیزی دیگر هم فواید بر داشته بهره ها
حاصل نموده و مجاز شده خوش طبع و خوش لباس و شیرین زبان و صاحب ذوق بود

گل و گلزار و باغ و صحرا دوست میداشت و بسماع و رقص می آمد و آشنائی بکتاب هم
میداشت و در آنوقت از مشایخ سلسله کبرویه مثل او در غیرت و تمکین کم کسی بود شیخ
محمد امین جد والده راقم حروف بعد عوض مرض جلیله قدیمه که جد والده
راقم است و دو خواهرزاده بابا عبدالنبی بعد فوت یکدیگر بنوبت در عقد او در آمده
بودند و از ایشان نیز فرزندان شده بابا عبدالنبی در حظیره حضرت کبرویه در جوار
خانقاه مدفون است شیخ یعقوب از یاران خدمت بابا نصیب رحمة الله علیه پیش
از دخول طریقت پیشه قصه خوانی و طبل نوازی داشته چون بخدمت بابا مشرف شد
و طریقه گرفت بریاضت سخت بر بسته بنیاد هستی را شکسته در مجاهده جد و جهد تمام
کوشیده و جام لبالب معرفت نوشیده صاحب احوال شد و جذبات بسر سایند
شیخ داود مشکواتی در کتاب اسرار الابرار نوشته که شیخ یعقوب را در حجره
دیدم کسان گفتند که ده روز است که در اینجا است چیزی نمیخورد و روزی بخانه رمیده از
پر یخ آلی رفته چون شب بسیار گذشته بود کسی در وا نکرد بیرون در بر برف نشست
و تا صبح مشغول ذکر ولی لغفس بر بست ... ذکر قلبی او برف آب کرده
و زمین خشک شد اما چون آشنائی بکتاب نداشت اعمالیکه در قالب شریعت
نمی آید از و ... در میشد حسن زبان میدید نگونه بر پای خود می ایستاد و بر مرغی بر سر

سید او هر چند بابا ازین امور منع میکرد فایده نمی نمود چون پیک اجلش در رسید
ور نکان بر بردون قریب اسلام آباد مدفون شد شیخ یعقوب بن شیخی برادر شیخ شریف
بن شیخی بر تهنه موضعی است قریب بشهر جانب غربی بر ده برادر ممتاز و مرتاض و صایم
و تارک حیوانات بوده اند بر قدیم تجرید و توکل ایام بسر می بردند و احتیاط شرع
بسیار داشتند باین درجه که شیخ مومن روزی از مفتی وقت استفتا نمود که در زیر
تخته توز ناپاک ریخته اند بران تخته نماز توان خواند یا نه شیخ شریف ازان ده
برای نماز جمعه در شهر میرسید شیخ مومن آو آخر در شهر آمده متاهل شده و در
اهلیه اش صالح و صالحه قرآن نویس بود اولاد صالح بهم رسانیدند و بها بجا برحمت
حق پیوست تربت شریف بابی نیز در ان ده آسوده است غفر الله تعالی شیخ فیض الله زرگر
طالب بود و بظاهر بحرفه خود میگذرانید در ایام نزول رایات عالمگیری در کشمیر
کار زرگری برای لنگوی فاضلخان میرسامان میکرد از انجا شخصی واقف صلاح او شده
ایشان بخدمت خواجه عبد الله قاری که بعنوان منصبداری همراه لشکر میگذرانید
داده موهی الیه با اقامت پادشاه درین شهر مداومت در خدمت این عزیز
میفرمود و فراخور استعداد فواید حاصل نمود وقت معاودت پادشاه همراه
مرشد شده و از عرض راه رخصت وطن یافت در مقام اتر و آمده بشغل و اطوار طریقه

از ان عزیز یافته استقامت نمود حتی لااح علیه اثر التوحید و نطق با نور سکر به
به بسیار از شیخ سر زد با وجود آن اجرای طریقه کرد و مردم بعض رسانید و جمعی
از خدمتش مستفید شدند چون رحلت نمود در دامن کوه ماران طرف بیکلین دروازه
آسود و شیخ یوسف بکوه معروف بکنایی و زاویه بود مش موضع نادکام در جوار
سویبوگ روزی خدمت خواجه بابای خلیفه حضرت بابا الضیب در خانه پدرش که مردی
مشهور بود بضیافت وارد شده این یوسف کنایی که متاهل بود اظهار طلب نمود
و نیز واقعه خویش را که پیشتر دیده بود بیان نمود بابا تربیت بیشتر کرده مرید
شد فوت نمود و بعد مدتی موجب امر در کوه ماران گوشه گرفته مشغول بریاضات گردید
بعد آن مکانی بالاتر از مکان سابق طرف شرق بنا نموده آنجا غاری کنده
باستقامت و صلاح گذرانید و همانجا مدفون شد طایفه دیگر هم از زمره ابرار
روزگار بر منصه ظهور درین دیار بودند که تذکار احوال همه موجب تطویل این رساله است
مثل خواجه حسن یخ قادری و مرید اخوند ملا شاه و میر حسن قادری نبیره حضرت
میر نازک خلف امجد شیخ میر محمد مومن و شیخ آفتاب رابنواری صاحب ریاضات
و تصرفات و مستقیم الحالات و شیخ عبد الشکور و شیخ عبد الرحیم در بیلی و شیخ صادق
هرکس ملکگار و شیخ محمد بروانه و سونتی ریشه بابا ساکن بابه جک علی ریشه بابا برادر

مهدی ریشه باباکاکاپوری و عاشور بیک نقشبند ساکن پل و و یارن از اصحاب
و حال توحید و خواجه علی الماس از مریدان حضرت بابا نصیب بردی صاحب ورع
و تقوی و شیخ عبد الله معروف به ابن یاپو از خلفای حضرت ملا مهدی بیلی کروی از
اصحاب ذوق و شوق و ورع و تقوی و شاه یعقوب بهکلی مرید شاه کدای میر
میرکی بود و بزرگ از جمله بابای که اصحاب حال بودند بابا عبد اللطیف ساکن مسجد
عبد الله و صوفی محمود نقشبندی از خلفای حضرت مرشد مطهر حضرت عروة
الوثقی رسیده خواهر شیخ عبد الله و بان حضرت شده بیرون قلعه آسوده است
صاحب ریاضت و کشایش بود و شیخ علی ساکن کهنه موه از اولیای مستوره و
صاحب خدمت باطنی و حافظ عبد الله فتحکدلی شهر وردی صاحب جذبه و کرامت
و کشایش بود و از یاران خاص حضرت ملا اخوند طب صاحب جذبه در هر اروکمصید
بیج رفته مهدی بابو برادرش در مقبره برادر خود بر سر فتحکدل آسوده و صاحب ورع و
تقوی بود در اقسام حروف مکرر او را دیده و صالح خان جیو مجذوب که مصدر حالات
علیه مظهر کرامات سینه بود و متصرف اکوان فیض مطلق تاریخ رحلت اوست و
شیخ احمد جاکلی و شیخ موسی تاشوانی نقشبندی مرید حضرت اخوند ملا نازک و
فیضه بابای صرافکدلی و بابا طاهر کانی مرید شاه صادق که بجذبه او ترک دنیا

کرده و مدتی خدمت نموده بخلافت او رسیده و شیخ عبدالله خان و بابا نور الله
خلف بابا مجنون و حضرت خواجه اسحاق ناوچو که صاحب ورع و علم بود از جمله شیخ
بای آشنا بکتاب و از کاملان وقت و در رساله در احوال سادات کرده است در جوار سادات
نام و تاریخ آن سبحه است در مقبرهٔ مشایخ که برابر روضهٔ مبارک حضرت سید محمد امین جواری
اویسی است آسوده و احمد بابا و حاجه بابای قلاش هم از بخاریست و بابا طاهر بو
کبردی از مریدان شاه قاسم حقانی صاحب جذبه قویه مستغرق و از علمای آنوقت و
مولانا محمد شریف ایشلو و خلف او مولانا محمد مراد ایشلو از فضلای کثیر العلم که در
سنه یکهزار و هشتاد و نه غرهٔ ماه صفر از جهان رفته و خلف او مولانا حیدر معروف
بمحمد بولاقی که در هفدهم ماه رجب سنه ۱۱۳۴ یکهزار و یکصد و سی و چهار بآنعالم شده
و ملا محمد طاهر شنک مفتی و ملا عبد النبی مفتی و مولانا عبدالله کاوسی که عالم تحریر و
مدرس بی نظیر با وصف کمالات علمی در فن انشا هم قدرت داشت و مولانا عبدالله
کنامی و مولانا محمد امین قاضی و مولانا عبدالرزاق مفتی رحیل دیگر مجاذیب که
در آنوقت بوده‌اند و [illegible] تمام از اقران داشتند مثل بربی شاه ساکن بابای
که از شیخ نور محمد پروانه تصرفی یافته بود و در ریشه بابای مجذوب ساکن نوهته حسن شاه
و مومن شاه [illegible] بر بادشاه هر همه اصحاب حالات و خوارق و کرامات بوده‌اند بابا بوعف

بود و چون ذکر علما و فضلا و فقرا و شعرای کشمیر بقدر حال بطریق اجمال تا انقضای
یکصد و نه هجری بانصرام رسید ضرورست که تحریر حالات حکام و نظام که از سنه مذکور
کارفرمای حکومت و نظامت شده اند پرداخته اند مظفرخان پسر شایسته خان
از تغیر حفظ الله خان بنظامت صوبه کشمیر سرافراز گردید در سنه هزار و یکصد و یک
بمکان خدمت رسید مرتکب افعال شنیعه و مخترع بدعات بدیعه از چوتایی وزرد اگ
واری و شکار و بالاوستی و اقسام ظلم و تعدی بسیار شد بمکان سالی با خجنین بکمال
گذرانید و بعد ازان پادشاه دین پرور و داد گستر تغیر یافت و بدنامی دین و دنیا
ازین شهر بجای دیگر شتافت ابونصرخان برادرش از تغیر او بحکومت او اواخر
سال هزار و یکصد و سه منصوب نظامت شد و ابوالفتح دیوان تا رسیدن او بنیابت
گرد عهد ابونصرخان هم در اکثر امور کمتر از برادرش نبود مشهورست که باعث چوتایی
در عهد او بجائی رسید که شخصی دعوی کلام الله بر شخصی کرد بعد اثبات حق کلام الله
مستر و شد عوض چوتایی چند سیپاره از میان قران بریده بسرکار داخل کردند
جناب قدوة الاولیا شاه محمد علی رضای سرهندی بخاری وقتی کشمیر را بقدوم
خود فرین فرمودند ستم مانند دعوی شب بشهادت باباهای سوپور بحکم قاضی
عبدالکریم بقتل رسید اوایل عهد ابونصرخان با جمیش ازاع در نیابت ابوالفتح

و نیز در ماه مبارک رمضان سال یکهزار و یکصد و سه عجب واقعه در کشمیر رو داد
مجمل آن اینست که میر حسین نام سبزواری وارد کشمیر شده نزدیک بکوه تخت سلیمان تکیه
اختیار نموده تکیه قرار داده بتدریج مرور ایام آمد و رفت خاص و عام شده و
استقرار یافت و درمیان ماه مبارک رمضان بتقریب چراغان هنگامه آرائی بظهور
آورد و اکثر مردم شهر بجهت تماشای آن تقریب سیر پیدا کرده در کشتیها متوجه آن
طرف شدند از ازدحام و غلو کشتیها بسیار شده مردم بی باکیها نمودند بعد از نماز
پیشین ظهور باد و باران و غلبه رعد و برق بحدی اتفاق افتاد که تاریکی تمام
چون شب کثیر الاظلام در تمام شهر رو داده مدتی بهمان قسم ماند تا اکثر مردم غروب
آفتاب تصور کرده همه ها افطار نمودند و اطعمه و اغذیه را بذوق تمام تناول
نمودند بعده رو به کمی باد و باران و دور شد آفتاب عالمتاب نمایان گردید
همه بخجالت و انفعال کشیدند ندامت این امر راجع بشامت فعل آن مبتدع شده
چون توابع و پیروانش محضری در باب تقرر وجه معیشت او درست کرده بحضور
پادشاه فرستاده بود [illegible] همان زمان خبر این فعل شنیع متصل بعرض اعلی رسید
پادشاه دین پناه حق آگاه عاقبت بینی را کار فرما شده حکم باخراج او نمودند
ناظم صوبه بحسب حکم سلطانی محصلان و بنالش کرده اخراج نمودند سبحان الله

نیک اندیشی و چه دادرسی و چه درجهٔ اهتمام و جریان حکم شرع بود ابونصر خان
قریب شش سال نظامت نمود فاضل خان از تغیر ابونصر خان بحکومت کشمیر افراز
گردید این فاضل خان میرزا برهان نام داشت برادرزادهٔ فاضل خان خانسامان که
آخرها وزیر هم شده بود در شهور اوایل سنه یکهزار و یکصد و نه خان مذکور بکشمیر رسید
و در رعایت جهان فیض بخشی سلوک نمود اعزاز علما و مشایخ بسیار نمود و اکثر
آنها با صحبت میداشت در رفع بدعات و ظلم حکام گذشته کرد و در زمان او در عید وقت
رفتن بمصلی مثل شهوار چک داروغهٔ توپخانهٔ حضور و خواجه محمد طاهر شهوار چک را
بهبهانهٔ دعویداری تقریب سابقه بمبارزه سیلی که باهم داشتند گفتگو واقع شد خواجه
محمد طاهر را بهبهانهٔ مصافحهٔ عید سر سواری کشت مومن ملک شیر برادر شهوار چک
بان عت خواجه محمد طاهر را هم رود بقتل رسانید بالجمله در عهد خود فاضل خان
همه مردم را الخیرات و مبرات و وظایف بهره اندوز گردانید و بنای مسجد و
رباطات و نهر انهار در اکثر جاها فرمود و سد بند بنا کرد و ترمیم و تزئین
باغات بغایت نمود و مردم کشمیر را الخیر بذیر بذیرائی مناصب کرد و بجهت حضور
بذیرائی یافتند عموم منصبداری مردم کشمیر گویا در عهد او شد بجهت رفاه
رعایا خسارههای نمایان در مدت صوبهداری که حکام سابق آنرا وضع محصلات

میکردند مقبول نموده و آنرا معاف داشت مثل حاصل علک که شصت هزار تنکه بود و
دام داری و امور دیگر که مبلغها از رعایا گرفته میشد همه موقوف فرمود و شد هفت
چهار سرای انجار خانقاه حسن آباد و جوی لشکر و مدرسه و حمام متصل مسجد سکندر بنای
اوست سوای آن مواضع دیگر هم از باقیات صالحات اوست اکثر جمعه در مسجد جامع
و مقابر بزرگان میرفت سه سال و شش ماه باین نمط گذرانیده خود را استعفا نموده
روانه حضور شد در عهد خان مذکور از برکات و مواهب عظیمه الهی که نوابه
عرشیانه نزول فیض انتهای آنست که بلده کشمیر را آن اختصاص یافته یعنی ورود سعادت
مورد موی مبارک اهل اسلام که شرافت و سعادت امین خواجه نورالدین موسوم بالبشری در هیچ دور
بوقت بسیار حاصل نموده بود چون واقعه خواجه مذکور در حضور شد این تبرک عظیم
را با نعش بکشمیر آوردند راقم حروف در آنوقت در سن هفت هشت سالگی بود یاد
می آرد که وقت دخول این آثار نور بار چه قدر مسلمانان بیقراری تمام هجوم کرده
بودند و در ورود مشغول بوده زن و مرد بکمال محبت و اخلاص کوشش آمدند گویا سیلاب آدمیان
در هر کوچه و بازار که عبور آن آثار کثیر الانوار بود بشورش می آمد علما و فضلا و مشایخ
و فقرا بذوق و شوق تمام [illegible] سعی و اهتمام کردند که محل مبارک را که حاصل آن [illegible]
[illegible] بر سر و دوش بگیرند هزار تردد و نقب نوبت میشد قلندر ملک که در آنوقت از

شوای آرزوه بود این تاریخ را العبد نظم آورد تاریخ محتاج جانی را بوقت حاجت طلبی
موی مدوّت بار رسول عربی،، تاریخ نزول پاکی ها تف گفت،، کشمیر مدینه شد از موی نبی
اصحاب کمال و ارباب حال قاطبه به برکات و فیوض آن آثار فایض الانوار حال
متفق اند در قسم حروف بلا واسطه از زبان فضایل و شرافت مرتبت و سیادت و
کمالات منزلت و حقایق و معارف آیین و ارشاد مآب و حضرت خواجه نور الدین
محمد آفتاب نقشبندی که از بقایای خواجگان عالیشان اند شنیده که خدمت ولایت
ارشاد و پناه صاحب حالات صوری و معنوی خواجه احمد لیوی بعد زیارت این
آثار که مدتی مراقب بودند فرمودند که جناب مقدس معلای نبوی علیه الصلوة و السلام
حاضر شدند و در خواب استفسار کیفیت این آثار بزبان مشکلشان وحی نشان آوردند
که احمد موی گیسوی مبارک ست از طرف راست و ازین قبیل حکایات بسیارست که ایراد
آن موجب تطویل رسالت است فضلا و مشایخ که از ابتدای عهد ابونصر خان تا اواخر
دور فاضلخان سرگرم افاده و استفاده بودند بدین تفصیل اند اگرچه در تفاوت
کم و زیاد مدت ظهور مرقوم شد عذر آن تردد و متفق نبودن تواریخ مسموع خواهد بود
شیخ میر چوپاچو فاضل و مستعد بوده و از خدمت خواجه حیدر چرخی و خواجه محمد توبیک
و غیره هم استفاده نموده و عمر بسیار یافته تا آخر عمر بقناعت و نظم و درس علوم

وینه مشغول بوده فاضلی در تاریخ حال او گفته تاریخ آفتاب فضل شد زیر زمین
و سال فوتش آه شیخ العالمین ۱۱۰۰ آه در حساب است که هزار و یکصد و یازده مولانا
محمد امین کاملی قبله دیری از سرآمد علمای مدققین بوده و در خدمت قاضی ابو القاسم
خواجگی
ملا جامی تلمذ نموده و در اکثر علوم تالیفات مفیده دارد و به برکت شنه اولیه
نوشته مثل حاشیه فی شرح تهذیب جلالی و در علوم فرایض نظم و نثر رسایل موجز
تصنیف نموده است و اوقات شریفه در قناعت و توکل به درس و بحث علوم
مصروف داشت و اکثر علمای محققین مثل ملا عنایت الله شال و ملا محسن شاگرد
او بودند در آخر عمر برای جهاز دو دختر که بحد بلوغ رسیده بودند سفر
هندوستان اختیار کرده در کشمیر هر دو دختر بغلط دوای سموم خوردند و تمام
ارباب زاد در دهلی در عالم منام بشارت دادند که مهم ترا کفایت کردیم باز
بکشمیر برو و به درس و علم مشغول باش از هند بکشمیر آمده در شهر صیام لیلة القدر
برحمت الهی پیوست در سنه هزار و یکصد و نه خیالی از اطراف طبع نمود مشهور است
که چون قاضی عبد الکریم [illegible] هند برگشت و خدمت قضای کشمیر آورد ملا محمد
امین [illegible] قاتلش رفته قاضی بنا بر طول مدت مفارقت ظاهر ناشناخت و بعد
حصول معرفت عذر کرد مولانا گفت معذورید اذا جاء القضا عمی البصر

خواجه عبد الرزاق کشمیری فرزند ارجمند خواجه محمد بزاز است که از خلفای شیخ موسی
کبروی بود در عبادت و خداپرستی عمر بسیاری یافته و خانقاه والد بزرگوار او
که در محله ملچمر است آباد داشته در شهور سنه هزار و یکصد و چهارده رحلت نمود
و چون در صفه که مقبره خلفای این خاندان در صحن خانقاه معلی است جا نبود در مسکن
خود مدفون گشت مرشد کشمیر تاریخ است طاهر گو جای تحصیل علوم از خاندان ملا محمد
صدر چرخی نموده در اندک مدتی سرآمد اقران شد با وصف شان علم بهره ور
ورع و تقوی هم بود قاضی محسن از اولاد قاضی ابراهیم از اقربای قاضی
موسی شهید و از خاندان علم و ادب است در فنون علم معقوله و منقوله بین الاقران
ممتاز بود و اکثر اوقات صرف تدریس و اشتغال مینمود و طبع مستعد عالی داشت
ملا یوسف کنائی از قبیله کنائیهاست مشاهیر قبایل کشمیر است تحصیل علم در وطن نموده
بنابر فرط شوق اختیار سفر کرده در صوبه لاهور بصحبت بعض از کنائی فضلا
رسیده بهره اندوز استفاده گردیده بر اقران خود تفوق حاصل نمود و
با کمالات رایقه رجوع بکشمیر فرموده مدتی سرگرم افاضه افاده بود در شهور
هزار و یکصد و هفت رحلت گزین شد ملا عبد الرحیم تخلص بعد تحصیل بهره ضروریه
از علوم رسمیه از کشمیر بر آمده رفته رفته بحضور رسید و بار یافت ملازمت با

شد و با مرطلی سبحانی بتعلیم و ترتیب یکه تاز خان میر توزک حضور رتبه روشناسی
حاصل نمود و در همان اثنا خان نور بسفارت نزد عبدالعزیز خان والی ماوراءالنهر
رخصت شد و مولوی هم برفاقت او به قبة الاسلام بخارا رسید و اعلم العلما
سیدنا و محمد و منا مولانا محمد شریف کلکینه بحضور پادشاه آنجا مباحثه نمود و بر
اکثر علمای آنجا در بحث غالب شد مدتی کامیاب خدمت سراسر افادت مولانا بود
چون بکشمیر معاودت نمود بتدریس خانقاه حضرت خواجگان عالیشان مشغول شد در
هزار و یکصد و هفت رحلت نمود میر خداداد پسر میر شمس الدین محمد نوشهری از سادات
عالی درجات است چون ذوق سلوک راه در دل حق منزلش جا کرد بخدمت مولانا
علی کبروی پیوست و کمر همت را بر عبادت و خدا پرستی تمام بربست و در ریاضات
نفس و فاقه بعمل آورد و با وصف خلق معنوی خلافت وجه قبولیت صوری هم داشت
بسبب ایشان را نسبت عقیده به پیر سید محمد فاضل قادری شده بود میر مسطور در
سنه یکهزار و یکصد [illegible] رحلت فرمود در جوار خانه خود که از محلات نوشهره است
مرقد اختیار نموده خانقاه مسجد ایشان هم بهمانجاست ملا عبدالشکور تیلو از طبقه
[illegible] این شهر بود در اوان جوانی که ایام کامرانیست مشغول تحصیل علم شد و
از خدمت اخلاص خواجه حیدر چرخی و فضلای دیگر استفاده نمود و در [illegible]

[illegible]

مدتی فایق و حقایق علوم فایز شد اکثر مدرس و منقولات فقهیه اشتغال می‌نمود
با وجود کمالات علمیه بمراتب صلاح و تقوی آراسته بود و در اکثر اعمال کار فرمای
احتیاط میشد در تقسیم زر یکه از بادشاه عالمگیر برای علمای کشمیر رسید محبت بکار برده
اصلا قبول نفرمود در شهور سنه هزار و یکصد و نیز ده روز شنبه رحلت نمود و قصیده
در مرثیه ایشان ملا محمد اشرف از اولاد خواجه حیدر علامه که شاگرد و استادزاده
ایشان بود و قصیده در مرثیه ایشان بزبان عربی نظم کرده تاریخش آمد آیت لا امات
بوفاته علوما دیگر هم جمعی از فضلا بوده‌اند مثل ملا محمد امانت از اولاد حضرت خواجه
جوهر امانت و ملا محمد طاهر زاهد کاده یاره و ملا هاشم بال و غیره هم که ذکر همه
موجب تطویل است ابراهیم خان بعد استعفای فاضلخان کرت ثالثه بنظامت کشمیر سرافرازی
یافت مشهور است که در اثنای راه فاضلخان میرفت ابراهیم خان می آمد سر راه
همدیگر را دیدند و ساعتی نشستند خواجه علی اکبر وقایع نگار حاضر بود این بیت خواند
بیت عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت ٭ صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت
٭ بالجمله ابراهیم خان این مرتبه سعی رعایت رعیت و رفاه خلایق بسیار نمود و کافه
برایا بمدارک گذشته از خود راضی داشت و چون [illegible] تفاوتی در تخفیص شیعه و سنی
نکرد و در عهد او دو بار هنگامه روداد که بطور شخصی در برگه کامراج بصورت شنیع

شجاع بهادر برادر عالمگیر بادشاه چون او را پیش ابراهیم خان رسانیدند مجرد
دیدن رخصت داد و معمر و پیر بود میگویند ابراهیم خان نظر بر تردد او خود تجاهل
کرد دوم آمدن ارسلان خان برادرزاده عبد الله خان والی کاشغر که بعد
خروج پسرش بحضور رفته بجهت تسخیر کاشغر بار بادشاه دین پرور مشار الیه در سال هزار
و یکصد و سیزده بکشمیر رسید خان عالیشان تاریخ ورود او چون او را با ناظم
برهمزدگی شد کیفیت وفور خرج این مهم خطیر و تعذر طریق ضبط و حفظ آن بر تقدیر
تسخیر و قلت مداخل کاشغر بحضور پرنور نوشت و این امر را موقوف کنانیدند و از جواب
دستخط خاص شد مرد آخر بین مبارک بنده است و ارسلان خان بتعیین افواج
کابل که شاه معظم بهادر فرمان روا بودند شد سوم اینکه بعد رفع هنگامه راجو
راجه زاده ایخار را بکشمیر طلبیده باسلام آورد و مسمی بلطف الله شد دیگر بعد دستگیر
ساختن بربهشنه و عبد الفتاح کوچه پدر عبد الرزاق را که در همان سر شورش
و سرکشی برداشته بود بخواری معتقد ساخت حکایت دادرسی او در امور ملکی
این مرتبه بسیار شایع است ایراد آن موجب تطویل رساله است بالجمله ابراهیم خان
پنج سال و کسری بحکومت کشمیر پرداخته بنظامت احمدآباد از تغیر شاهزاده بیدار
بخت تعیین شد نوازش خان از محی معین بنظامت کشمیر گردید نیابت بنام شرف خان

مرحوم فرستاد و تا خبر زیادی در رسیدن خود بظهور آورد تا آخر الامر خواجه عبدالصمد
ده ببعد پیرانه ایب کرد و چون آخرهای زمستان بود و راه بار مونه گرفت هنوز داخل
شهر نشده بود که خبر رحلت پادشاه حق پذیر عالمگیر رسید و عالمی درهم و برهم گردید
چون قلم عبرت رقم در احوال نگاری بی اختیار است مناسب حال این است که شمه از
احوال پادشاه دین پناه که از عجایب امور است مرقوم میگردد تولد ایشان در سال
هزار و بیست و هشت بوده آفتاب عالمتاب تاریخ است از ابتدای سن تمیز کمال سند و
حسن تدبیر و تهور و بهادری و علم و عمل و صلاح و حق پرستی و متانت رای از سیمای
عالم آرای آن شاه ظاهر و هویدا بود و در آوان شاهزادگی کارهای عمده که تصور آن
از حیطه عقل بیرون است بانصرام رسید فیل جنگ ایشان را در صغر سن که هنوز
به پانزده سالگی نرسیده بودند بحضور جهانشاه و شهزاده ها و جم غفیری از
امرا و لشکریان طالب کلیم و ملا محمد جان قدسی و میرزا امینای منشی بنظم و
نثر آورده اند و بعد آن همیشه کارهای عجیبه کردند مثل تسخیر بلخ و فتح قندهار و
اصلاح ممالک دکهن که شاهزاده های عالیمقدار و امرای شجاعت شعار مدتها
زور و زر باخته و کاری نساخته مایوس برگشتند این تایید رب العباد و یاوری
بخت و رای خداداد باید که توجهی این امور مشکله را با حسن وجوه سامان فرمود

بر همه خاص و عام مشهور و در کتاب مآثر عالمگیری مذکور است که در هنگام تسخیر
بلخ صفوف محاربه با والی توران قایم بود وقت ظهر از فیل فرود آمده در خیمه
رفته نماز را بطمانیت و تمکین تمام ادا کرده قدوه ابرار خواجه عبدالغفار و جمعی
که رفیق نماز بودند و ناقل این حکایت اند از ثبات قلب کمال حضور ایشان در
ملک بیگانه در عین اشتداد حرب و قتال با وصف جوانی که سن شریف در آن وقت
قریب بیست سال بود مدت العمر تعجب و تحیر فرمودند باستماع این معنی والی توران
از جا رفته تن بصلح داد و حکایات آن مظهر آیات ثبات ازین دست بسیار است
بالجمله در سال چهل و یکم از عمر شریف جلوس بر تخت سلطنت نمودند آفتاب عالمتاب
که تاریخ خود گفتند بعد رفع تردد برادران و بعض فرزندان که در خیال سرکشی
بودند که تتبعه آنها بواقعی کرد بنای امور سلطنت را اکثر بر احکام شریعت غرا
نهادند و داد معدلت و انصاف دادند و در رفع بدعات و تقدیر شنیعه و وضع
مقدمات شرعیه جد کمال فرمودند در کمال سلطنت عظمی مراعات زهد و تقوی
مینمودند و هرگز از مطالعه اکثر کتب دینی و وظایف یقینی فارغ نبودند از
جمله آثار خیر و برکات آن پادشاه دین پناه تربیت کتاب فتاوای عالمگیری
که باجماع علمای وقت و صرف مبلغهای خطیر این کتاب بی نظیر را در جمع مسائل

نقشه درست کرده بمکنا نرا از کثرت کتب فقهیه مستغنی نموده‌اند و قریب دو لک
روپیه صرف آن کتاب مستطاب شده چندی از کتابت کلام الله المجید قوت
نفس خود میکردند و آخرها قلیلی زمین را بتجویز علما و امرا که داشته حاصل آن
با ملبوسات خاصه میساختند بعد تسخیر حیدرآباد و بیجاپور که تا انقضای ممالک دکهن
قلعه گیری نموده جهادها با کفار فرموده و همیشه در آرزوی شهادت بوده‌اند
تا آخر عمر که به نود و یک سالگی رسیده‌اند دقیقه از دقایق ضوابط سلطنت و مراعات
امور ملت و اعمال زهد و تقوی و احترام مشایخ و علما فرو نگذاشته بمقتضای مایه
شناسی و قدردانی با سادات عظام و مشایخ کرام و علمای اعلام مراسم اعزاز و
احترام مراتب دینی بکمال رسوخ انصاف داشتند و بمذهب حنیف امام عالم یعنی
حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه صلوات مفروضه را اول وقت در مسجد و غیره
مسجد با جماعت و جمیع سنن و نوافل مستحبات بحضور و خشوع ادا میکردند و همواره
با وضو ذکر کلمه طیبه و اذکار و ادعیه ماثوره رطب اللسان می‌بودند و روزهای
بیض و پنجشنبه و دوشنبه و جمعه صایم بوده نماز جمعه را در جامع با کافه مسلمین
میگذاردند و در لیالی متبرکه باحیای شب پرداخته و از غایت حق طلبی شبها در
مقصوره مسجد و کتابخانه صحبت با اهل الله میداشتند در خلوت اصلا تکا بر مسند نمی‌نمودند

و زکوٰة شرعی آنچه قبل از جلوس والا برای صرف خاص از وجه عدم شبهه
بهم رسانیده بودند و هرچه در ایام سلطنت بسبب جدا ساختن برخی از مواضع دار الخلافه
و وجوه محل نمکسار بران افزوده بود هر سال بارباب استحقاق میدادند و از اولاد
امجاد نیز حساب نموده بمستحقین میرسانیدند و ماه مبارک رمضان با دای سنن و
تراویح و ختم کلام مجید و فرقان حمید بجماعت تا دو پهر شب با جماعهٔ صلحا و فضلا مشغول
می بودند و در عشرهٔ اخیره در مسجد معتکف میشدند و ادای مناسک حج که منتهای متمنای
خاطر قدسی مظاهر بود اگرچه بسبب موانع و عوایق بحسب صورت در پردهٔ توقف ماند
لیکن در تدارک آن معا زمان حرمین محترمین آن قدر رعایت میشد که بمثابهٔ محبت
کمتر می تواند بود و در مدت سلطنت مبلغهای خطیر گاه هر سال و گاه بعد دو سال برای
مجاوران حرمین شریفین میفرستادند و جمع کثیری در آن بقعهای شریف
به نیابت طواف و حج و سلام رسانی و تلاوت در مصحف مجید که بخط آن پادشاه
دین پناه در مدینهٔ منوره است و ادای دیگر عبادات موظف بودند و آن حضرت
از طلوع صبح تمیز از جمیع ملاهی و مناهی مجتنب بوده از کمال عفت نفس جز با حلایل
محرمه مقارنت نجسته اند تا آنکه بزم آرایان نشاط و نشاط افزایان بساط انبساط
از مطربان خوش آواز و سازنده های دلنواز در پایهٔ سریر خلافت مجتمع بودند و در

در اوایل جلوس گاه گاه سامعه افروز مطلب میشدند بغایت دقیقه یاب این فن
بودند لیکن از کمال تورع و پرهیزکاری از استماع آن احتراز کلی نموده بودند
و بزمین مدد معاش خشنود میساختند و اصلا لباس نامشروعه نپوشیدند و هرگز
از خوانندگان و نغمه سرایان و مطربان نمی شنیدند از زمین مدد معاش میساختند
و ظروف نقره و طلا اصلا و مطلقا استعمال نکرده و هرگز در محفل قدس منزل حرف
ناشایسته از غیبت و تهمت و کذب مذکور نشده است و ایستاده های حضور موفور السرور
تلقین یافته بودند وقت عرض در لفظی که شایبه غیبت باشد بعبارت حسنه تعبیر
نمایند و در ایوان عدل و داد با کشاده پیشانی و نرم خوئی هر روز دو سه وقت ایستاده
شده داد طلبان از بی ممانعت بپارگاه معدلت جوق جوق راه میدادند و از غایت
توجه آن حضرت بی شایبه خوف و هراس عرض مطالب خود میکردند و اگر اطناب
مبالغه در کلام بادای خارستها معروض از فع نمودند که از استماع چنین کلمات
و وقوع امثال این امور خارجی سر برمیزد اصلا بیدماغ نمیشدند و بارها بارها تمکن
حضور پر نور جهت امتناع از صدور نقض را بلکه تحمل تحمل میشود و هرگز امری که
خالی از رفاهیت جمهور باشد از آنحضرت بظهور نمی آمد و طوایف خوانین
از دار الخلافه مخرج شده بودند و در کل ممالک و جمیع اقطار و اطراف ولایت

محروسه جریان این حکم محکم نیفتاده پیوسته بود و امور احتساب بر کار خود نا
و از خواص و عوام بغایت در تعقیب بود هر که با قتضای قوت غضبی و استیلای
نفس با هدام و تخریب بنای حیات فردی از افراد انسان حکم میفرمودند
واحدی را هم یارای آن نبود مبادا من باطن فیض مواطن آن حضرت دین
ضعیف و ملت منیف در سواد اعظم هندوستان بحدی قوت و رواج گرفته
که در زمان هیچ یک از فرمان روای پیشین ماندان صورت نیافته و جمع معابد
کفار بلدهای عظیم آن اشرار که عقل ظاهر بینان از مشرفت چنین کارهای دشوار
متحیر بود منهدم و مدرس گشته بجای آن مساجد عالیه اساس یافته آن حضرت
جمعی از کفار را که بدلالت سعادت جبلی از شرف اسلام بحضور هدایت
ظهور می آمدند خود تلقین کلمه طیبه نموده بعنایت خلاع و دیگر عنایات کامیاب
میساختند و اواسط ایام سلطنت احکام جزیه بر هنود مطابق شریعت غرا
یافته چنانچه در ممالک محروسه بعمل آمده و انچنین حسنه غریب در هندوستان
هیچ از منه بوقوع نیامده تا شرایف خیرات و مبرات و ادرارات آن قدر
بمعرض وقوع و موقف ظهور رسید که از سلاطین و ملوک ماضیه عشر عشیر ان
واقع نشده در ماه مبارک ماه رمضان شصت هزار روپیه در شهور دیگر کمتر از ان

بمستحقان میرسید و بلنگر خانهای متعدد در دار الخلافه و امصار و دیگر برای
قوت عجزه و مساکین مقرر بود و هر جا که بجهت نزول مسافران و متردّدان رباط و
سرا نبود احداث یافته و ترمیم مساجد ممالک محروسه از سرکار فیض آثار شده امام
و مؤذن و خطیب معین بوده چنانچه مبلغ خطیر و زر کثیر مصروف این امر میشد و
در جمیع بلاد و قصبات این کشور وسیع فضلا و مدرسان بوظایف لایقه موظف
ساخته برای طلبه علم وجوه معیشت درخور حالات و استعداد تقرر فرموده
بودند و بجهت باج غلات و حبوبات و دیگر اموال سایر خصوصا حاصل تنباکو
که مبلغ خطیر بود و عمله آن طرفه بی ستر بها ناموس مردم باحتمال مخفی آوردن
تنباکو مینمودند در کل ممالک محروسه از فرقه مسلمین خصوصا عفو کردن بعضی وجوه
مذکوره و از کافه رعایا عموما که مجموع آن هر ساله زیاده برسی لک روپیه میشود
و مطالبات اجداد و آباء و داغ گذاشتن متروکات امرای عظام که مطالبه دار
سرکار معلی نباشند از اعقاب آنها که متصدیان پادشاهی در ایام سلاطین سابق
بفراوان احتیاط بضبط مینمودند فیوض برکات بضوابط ملکات آن پادشاه
ملکی صفات تا کی بحیز بر توان آورد و این مقدار که نوشته شد شمّه ایست از دریا گزیدن
از صحرا و توبه حکایت از احسان و انصاف آن پادشاه معدلت انصاف برای

پادشاه مرقوم میگردد و در هنگامی که رایات عالیات بتقریب وقوع شورش افاغنه
جانب حسن ابدال در اهتزاز آمده بود مستعد خان محمد ساقی تاریخ نویس هم
در لشکر بتقریب رفاقت مقرب الخاقان بختاور خان سکونت داشت حکایتی
تحریر آورده است بهمان عبارت درین نسخه مرقوم میگردد می نویسد که چند
روز که باغ حسن ابدال مورد ورود کرامت آمود بهشتی درخت دولت افضال بهارستان
بود کسان از قسم بطریق شکوه وا نمودند که زیر دیوار دولتخانه پادشاهی در
پیره زالی آب آسیا دارد و گردشش آواز آید که از باغ بیرون آمده بناله
می پیوندد چون آن مکان متعلق اهتمام عمله نظارت است ابدست پستی آب بند کردند
و هم مردم را از دستخوشی آرد درماندگی رو داده و هم در تحصیل روزی
پیره زال تعطیل افتاده بنده بی قصدی این حرف بخدمت خان توفیق نشان
بختاور خان نقل کرده است یکه بحضور پرنور رفتند معروض جناب قدس نمودند
بر زبان شفقت ترجمان مونهٔ رحمت رحمان گذشت خود بروید راه آب بکشایید
و قدغن بنمایید که کسی متعرض احوال پیره زال نگردد موجب حکم بعمل آوردند
بیش که پس از مرور یکنیم پاس خان بخانه آمدند و حضرت بر خاصه نشستند دو
قاب طعام و پنج اشرفی بشیخ ابو الخیر ولد عمدهٔ فضلای کرام شیخ نظام

سرکار مومن زیاران

که او هم از یاران بود خواهش نموده و نمودند که پیش نجاور خان بروید که گشتن
پیرزال امید آنست باشد دلالت خواهد کرد تا بآن ضعیفه سلام برسان و معذرت
خواه که تو همسایه مایی و از آمدن ما نیز القصه بعد رسید بمحل کس شیخ نزد خان
رسید بعد پرسش و جو نهاده میدانست که برگشته دیگری بی و وقت در انجا بگذرد
او وقت نصف شب شیخ را بر نگشته پیر را از خواب بیدار کردند مراتب معذرت
و بجلی بجا آوردند روز دیگر بدربار خان ناظر حکم شد که سوای پالکی فرستاده
بطلبید بمحل نفرستند او در تمام عمر پالکی نشسته و پالکی و بالش نقره گی دیده
آوردند حضرت تفتیش حالت او پرسیدند عرض نمود که دو دختر نامزد
و دو پسر بی سر و پا دارد و شوهرش هم زنده است دو صد روپیه عطا کردند
دو شب در محل بود آن مردم را اعجوبه بدست آمد بعد و زیور لباس از همگنان
یافت چون از کسی شنیده باشد که اینکس تقریب او بخدمت نجاور نموده بود
پیش تنبوی من آمده ایستاده و دو شاله بر دوش و پیشواز دامن کناری زیر
دامنی بادله بر سر سلوار کمخاب دامنی پر از اشرفی و روپیه زیور و طلا داری
صد جا خم یافته و چشم رمد دیده گفتم کیستی گفت من آنم که بدولت تو و خان
تو باین دولت رسیده ام گفتم مبارکباد نزد خان بروم ایشان هم رعایتی کردند

بعد دو سه روز بخاطر حکم شد که اورا با دختران بیارند خواجه سرایان پالکیها بر در
آوردند ایم بتیه بکمر از روی بچه کشیاد آن مرحمت شد مردم محل دو چندان نقد و زیور
و پوشاک داده چه و دواب اشیای دیگر درین نواحی انعام شد تا ناظر مامور گردید
اسناد معافی محصول و عدم مزاحمت از جمیع ممنوعات باو درست کرده دهانند حکیم سبحان
بموجب حکم بجهت مداوای چشم بخانه او میرفت بعد ازین بخانه بادشاهزاده محمد سلطان
و محمد معظم و محمد اعظم و محمد اکبر و اسد خان و ملکیوش بیاورد برو نذر از دولتمندان
معتبر گردید دختران که خدا کرد پسران عریان حلهای زربفت پوشیدند شوهران
توان و تاب شتاب بهم رسانیده شنجی و مثوای دیه نشینان نام برآورد بسبب الشتاب
بعد و کلامی است بی ریب بالبعض مشاهده شد که این عجوزه زلیخا نام هم بدولت یوسف
زمان جوان گردید بی مبالغه کنجالک دیده نم یافته روی او بر طرف شده و
درخشندگی پیدا کرد و دو دیده زرد کشیده او روشنایی بذیرفت ارنی گرو
مندان نشاستن زمودند که از بیدولتان بگریز چون تیر سر ادر کوی
صاحب دولتان گیر نهتی و نیز خان مورخ مذبور در تاریخ ماثر عالمگیری
بهنگام تسخیر بعضی قلاع دکهن که بسبب غلبه باران و طغیان آب اسپ لشکر بادشاهی
اکثر تلف گردیده در همان حالت افواج غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ با

رسید غلات بکومک رسیده این عبارت راقم آورده است در اثنای این
قطع منازل چهار کروه مسافت چوبی از ابتدا تا انتها دور استه سالشکر
غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ بنظر آفتاب منظر بادشاه بادشاهان
قبله سلاطین زمان در آمد خان منعم الیه مجلّه را از بندگاه اسلام پوری تا آراستگی
نمایان و تورکی شایان بزینت زیاده بر حالت نوبتیان عظیم الشان و توپخانه
مافوق طاقت مافوق سپه سرداران که از هر جنس خشکش فراوان فرستاده بود
منجمله آن یک نمچه بدرجه قبول رسید و غازی بچه نامش مقرر کردند اکثر توپخانه
در سرکار والا ضبط شد و بموجب حکم قضا امضا ضابطه بارقه نفاذ گرفت که امرا
زیاده برین توپخانه نداشته باشند تحریر فقره دستخط خاص که از روی آن
حسب الحکم ارشاد باب سواد شاهزاده بهادر نوشته شد مناسب مقام است ممکن که
خان فیروزجنگ هفت هزاریست از خانه خود منود توپ کنجال و شترنال و گهوریال
و همه چیز آن قدر که ما ذیل بیاید سوای آنچه از سرکار با او متعین است داشت چرا
شما که مضاعف آدمی بیا مدزر ها را ضایع میکنید و بی مصرف صرف مینمایید
آنچه در کار بود ساختنش خود یار است اندکی ماند خواجه غره هنوز هیچکس نیست که
فکر دل خود باشد عمر مردم همه در فکر شکم میگذرد از حقی کلاه و واقعه و حال

پادشاه ملکی خصال اول روز جمعه بیست و هشتم ماه ذی قعده روداد در مزار فایض
الانوار سید زین الدین محمد زر بخش در سرکروهی دولت آباد مدفون شده اند عمر
پر برکت نود و یکسال و سیزده یوم مدت سلطنت پنجاه سال و دو ماه و بیست و
هفت روز تاریخ آه شد آفتاب زیر زمین // دخل الجنة نیز گفته اند رحمة الله
تعالی رحمة واسعة ظاهر اورا ایام آزار جمهر بر زبان حق ترجمان آن پادشاه
معدلت نشان گذشته بود که ریحان بر تربت گذاشتن مرغوب است و عین دفن
ایشان بسبب هجوم مردم خاک گلی گرد و تر بود آن واشد در آن اثنا شخصی
یک بسته ریحان گرفته آمد بقیه تربت را که اندکی خالی بود بر ریحان پر گردند
روح و ریحان و جنة نعیم از اتفاقات حسنه نیز تاریخ وصال ایشان شد پنج
پسر والا گوهر از آن پادشاه و دختر حمیده سیر بروی کار آمده بودند
اول سلطان محمد که در سال هزار و چهل و نه هجری متولد شد صاحب داعیه و رشادت
بود و در شجاعت و مردانگی بسیار داشت ابتدای سلطنت مصدر کارهای نمایان
شد چون بعد جلوس پادشاه عالم مطاع در جنگ سلطان شجاع مخالفت نمود
بحکم سلطانی برفاقت سلطان مراد بخش محبوس قلعه گوالیار شد بعد چندی در حضور
بقضای خود راه عالم آخرت در سن سی و هشت سالگی گرفت دوم سلطان محمد معظم

سریر سلطنت

که ذکر ایشان باستقلال می آید سوم محمد معظم شاه عالم که در هزار و شصت و سه هجری بوجود
آمد و زمان والد بزرگوار صاحب رشادت و اقتدار بود و پادشاه محبت خاص حقیقی
با او داشت بعد فوت پادشاه در ممالک دکهن جلوس بر تخت کرده با لشکر پادشاهی
و دیگر افواج نامتناهی از حدود دکهن برخاسته بداعیه سلطنت باکبرآباد بر آمد
بحسب تقدیر در محاربه سلطانی از دست کسان سلطان معظم بعد اینکه داد زور بازوی از
و معرکه بهادری استعداد داد و قهر الهی که بر روی افواج او آمد هزیمت عظیم خورده
با اکثر پسران بقتل رسید چهارم محمد اکبر که در هزار و شصت و هفت هجری تولد یافت
در صغر سن آثار رشد ظاهر داشت و در مهم راجهای اودیپور روگردان شده در
عین آمادگی محاربه با لشکر پادشاهی که یک و نیم کروه فاصله در میان بود
طاقت تقابل نیاورده فرار اختیار نمود بتعاقب افواج پادشاهی راه ایران
گرفت بامر شاه شاه سلیمان والی ایران در فراه اقامت کرد و همانجا پیش از
واقعه پادشاه یکسال درگذشت و در آستانه مشهد مقدس رضویه آسوده است
پیش از وفات خود بیکسال در یک عرضه داشت بحضور کرده عرض احوال و استدعای
عفو تقصیرات نموده بود در جواب وعده عفو عطای صوبه داری بنگاله بر تقدیر
حرکت از ایران و رسیدن بسرحد هندوستان بقلم آمده در همان ترددی رحلت نمود

این خبر بعرض بادشاه رسید و بعد آیه ترجیع فرمودند که فتنهٔ عظیمهٔ هندوستان
فرو نشست و شکر کردند که در ملک مخالفان دین برملت اهل سنت و جماعت گذشت
نجم محمد کام‌بخش که در سنه هزار و هفت بظهور آمده از میان همه بادشاهزاده‌ها بالتحریر
بود بعد واقعه بادشاه در حیدرآباد استقامت نموده از راه سوء تدبیر و جلد
مزاجی بقتل بعض ارکان دولت خود باندک شبهه مبادرت فرمودند با قلت
اعوان که بهزار هم نمی رسید مقابل لشکر محمد معظم بهادر شاه که افزون از ریگ صحرا
زیاده از قطرات دریا بوده شده و ادم و امکنی بهادری بعد ادای لوازم تهور
و محاربه زخم بسیار خورده و نیم جان اسیر شده بادشاهی شاه رسید و در
گذشت سوای اینهم چند پسر بودند چون بسن تمیز نرسیدند ذکر آنها ضرورتی ندا[شت]
ذکر ارباب کمال که از عهد سنه هزار و یکصد و سیزده تا جلوس بهادر شاه در کشمیر مسند
آرای افاده بوده‌اند ازین عالم رحلت نمودند خواجه احمد یسوی نقشبندی از اولاد
حضرت سلطان خواجه احمد یسوی ترکستانی قدس سره عزیزی خوش اوقات
و اکابر منش بود چون بحسب تقدیر از وطن جدا شده اطراف و اکناف عرب و
بیت المقدس و شام و بغداد و غیره سیر نموده از اطراف هندوستان رجوع نموده
رفته رفته کشمیر جنت نظیر را بقدوم مبارک خود مزین فرموده اکثر اینهم سفرها

بر قدم تجرید و تفرید داشتند و این در کوه ماران در مزار میرزا شیر بیک طالشانی
میکذرانید بعد از چند سال خدمت سیادت و نجابت پناه حضرت خواجه نظام
الدین احمد نقشبندی رحمة الله تعالی علیه مطلع بر احوال کرامت و لایت منوال ایشان
شده خود تشریف فرموده از کوه ماران فرود آورده در همسایکی خویش جای
بودن مقرر نمود و چون حضرت خواجه نظام الدین موصوف برحمت حق پیوست
خلف الصدق ایشان متضمن فضایل و کمالات منزلت سیادت و نجابت مرتبت حضرت
خواجه نور الدین محمد آفتاب نقشبندی نور الله مضجعه که امروز بقیه حضرات خواجکان
عالیشان و جانشین مسند ایشان کشته آمده معتقد بیش از پیش نموده و اشتغال باطنیه
طریقه نقشبندیه کرفته مردم شهر هم باره داخل طریقه شده و استمداد از ایشان
در هر باب مینمودند خدمت خواجه احمد از اول تا آخر بر یک وضع و تمکین بودند
چنین شنهای فضل بر اوقات رجوع نداشت و ایام رجوع وقت تفرید را
مخالفت می نمود و بعضی صحبت و خلوت و در فیوض و اثر یکسان بود از جهة
ایشان علامات بزرکی هویدا و از کلام شریفش آثار فیض و جذبه پیدا
میشد در تعلیم مردم افراط نداشت و در خوشامد اهل رجوع مبالغه میکرد برحال
مصداق آن بود که بزرکان فرموده اند بیت تکلف کر نباشد خوش توان زیست

تعلق گر نباشد خوش توان مرد راقم حروف بنابر صغر سن شرف
صحبت خواجه احمد را در نیافته اما سر راه یکدو بار دیدار پر نور ایشان دیده
که طرفی سواره میرفتند و چند اطفال دیگر هم همراه بودند در لقمه احتیاط زیادی
داشتند چون دست اجل گریبان حیاتش گرفت سیوم ذی الحجه سنه ۱۱۰۰ هزار و یکصد و
چهارده روز جمعه وقت عصر رحلت فرمود جای در بیرون مرقد شریف زبده
اولیای خواجگی خواجه معین الدین نقشبندی قدس سره یافت رحمة الله تعالی
رحمة واسعة مریدان قبر سنگین دکهره چوبین ساختند و عجایب غرایب از
حالاتش نقل میکنند الحق که مظهر بود حق خدمت یار برکت معارف آگاه خواجه
عبد الله بلخی از رفقای جناب مکرم خواجه نیاز نقشبندی که رفیق سفر حضرت
خواجه احمد بودند و اوصاف ایشان را از خواجه نیاز شنیده بشوق دیدن
خواجه مزبور شایق سیر کشمیر شده بودند بکشمیر رسیده لیکن خواجه احمد را در نیافتند
و چندی سکونت بآنجا فرمودند جناب خواجه نیاز هم پیش از آن بدین
شهر عبور کردند و مدتی مکث فرمودند حافظ عبد الرحیم قادری از مریدان
حضرت میان میر لاهوری قدس سره از قدیم آشنایی بظاهر و باطن
داشت لیکن اکثر بجز کدر آینده در تعلیم اطفال و مکتب داری کلام الله خود را

مشغول میداشت شعر

محفوظ نگه داشته تمام روز در اشغال باطنی بوده مستقیم الاحوال میگذرانید و
بیعت و تعلیم طریقه هم میداد نه بطرز عموم و در خدمت میان محمد امین و از مریدان
که شیخ عبدالرحیم خود را در لباس قران مستتر کرده است و از پرده برآمده مشهور
شدیم و در خدمت خواجه حسن بخ هم تربیت یافته است و این خواجه مرحوم از
خدمت ملا شاه هم بهره ور شده بود بلکه حق تربیتش بواقعی از ایشان است
بالجمله شیخ مرحوم صاحب کشایش بوده مرتبه ارشاد رسیده در طریقه شریفه
و در سلسله علیه نقشبندیه و شهر و دیه نیز مرید میگرفت پسران طالب علم داشت
آخرها بمرض فالج مبتلا بود چون پیک اجلش در رسید دوم صفر المظفر سنه
یکهزار و یکصد و پانزده جان شیرین بتسلیم حق نمود در جوار آستانه حضرت
خواجه صدرالدین معمار مسجد جامع متصل زینه کدل مدفن یافت راقم حروف
ببعض تقریبات آمد و رفت خدمتش یافت و زیارتش بسیار کرده امیدوار
برکات نظر منش مانده محمد فاضل قادری نسب ایشان بحضرت غوث الاعظم
قطب العالم شیخ السموات و الارضین میرسد بدین صورت شاه ممدوح ابن
سید عبدالله ابن سید محمود ابن سید عبدالقادر ابن سید الباسط ابن سید
حسین ابن سید حسین ابن سید احمد ابن سید شرف الدین قاسم ابن سید حسن

الدین علی ابن سید بدرالدین حسن ابن سید علی ابن سید شمس
الدین ابن سید شرف الدین یحیی ابن سید شهاب الدین احمد ابن قاضی القضات
سید عماد الدین ابن سید ابی صالح النصر ابن سید تاج الدین عبدالرزاق ابن غوث
الاعظم اوایل ایشان تفرید و تجرید بود بعد یک خطره تاهل و توالد بر خاطر مبارکش
گران میبود لیکن مصداق آیه کریمه فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و
رباع متاهل گردید در هزار و نود و چند بکشمیر رسیدند قریب صد کس از اهل و عیال
و خادمان و مسافران در سایه عاطفتش میگذرانیدند گویا مقتدای ارباب
توکل بود که از صد تا هزار هر چه میرسید در همان زمان بخاطر آن میرسانید و
گاهی با وجود مدیونی و احتیاج و عسرت اولاد و ازواج ذخیره چیزی نمیکرد
و از قوت و کسوت مردم مسافر صادر و وارد باخبر بود و وقت رخصت خرجی
بقدر منزلت و مرتبت مسافر امداد و در رعایت و تحمل وظیفه خواران جاهل
و عالم نوعی میفرمود که موجب عبرت اهل زمانه میشد تا به ایذا ارباب دولت
و اهل حقوق و سایر مردم چه رسد حضرت مرشدی مرادی ربط خاصی با ایشان
داشتند و حکایات غریبه از بزرگی ایشان نقل میکردند میفرمودند که بتحریک
شاه ممدوح استعداد اولاد ایشان باطنی از جناب مرشد برحق کرده شده بود

بعد از ان نقل

بعد از مکاشفهٔ احوال ایشان این فقرات بقلم آوردند چند نوبت از
احوال شریف سیادت پناه حقایق آگاه شیخ محمد فاضل استفسار نمودید محمد و ما
تقوی و استقامت و توکل ایشان دلالت بر بزرگی ایشان دارد و ازین قلیل
البضاعت احتیاج استکشاف بود و الله مع المتقین لیکن چون استفسار شما
تکرار یافت مکرر صفحهٔ باطن ایشان را تصفح و تفحص نمود چند چیز مفهوم گشت
اولاً باطن ایشان را منور و متجلی بکمالات علیه طریقه عالیه و فنای وجود و
نفی صفات وجودیه مفهوم شد ثانیاً فنای نفس که نزد مشایخ کرام اعتبار
تمام دارد منکشف گردید ثالثاً عنایت غوث الاعظم بلکه انتساب ظاهری هم پیدا
گشت رابعاً این بیت حسب حال ایشان یافته شد بیت چون بدانستی که ظل کیستی
فارغی گر مردی و گر زیستی و بعضی دیگر امور هم بود اما تا وقت کتابت
وفا نکرده و الله اعلم دیگر فقیر در دعوات ترقی ایشانست و هم از خدمت
ایشان امیدوار دعای حسن خاتمه است تم کلامه الشریف چون حضرت
مرشدی مرتبهٔ دوم در سرهند بملازمت بزرگوار خود رسیدند و مشاهده
فرمودند که در عین روحانیت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه و
نفوظ یا ولدی لبیت ایشان شنیده شد کما ذکره و الله اعلم حضرت مرشدی

میفرمودند که روزی خدمت شاه محمد وح فرمودند که مرا وقتی و حالی بود که
با وجود کبر سن در صورت طفل شیرخواره که بود بر دستهای کیرند ظاهر میشدیم
و باز عود بوجود اصلی مینمودم و گاه در آب وقت زمستان بدعوات مشغول میشدید
و در ان جامهای تر بدن خشک مینمودم و در ایام تجرید در راههای مخوف
تنهای کذشتم و تعلق خادم زن و فرزند کوه قاف میدانستم علی هذا القیاس
احوال ماضی بیان میفرمودند فزونی چند وجود و سخاوت و قفای ایشان را
احتیاج بیان نیست که عیان بود چون عمر مبارکش از شصت متجاوز شد مرض
موت عارض جسم گردید رخت اقامت بدار البقا کشید کان تسع عشر من
جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفده روز چهارشنبه آخر روز بمقبر رسیدند
بابا عبدالله زاد و بودش از پرگنه اولر از موضع لاری بار است چون
ذوق خداطلبی دامن زن اتش درونی او گشت در خدمت حاجه بابا خلیفه
حضرت بابا الضیف رسید و مراتب سلوک را بتقدیم رسانید میگویند که در
سنوسن حضرت بابا الضیف را هم دیده است مردی درویش و اگاه و طالب
علم و مرتاض و ذاکر بوده بر تربت سینه مشایخ خود در گرد و نواحی شهر و
قری ام معروف بوده و بنای مسجد و باغ غسلخانه میفرمودند و اظهار مسله

افشا می سنت میکرد و مردم قری را از کفر و با سلام می آورد و از اسلام بصلاح
می برد و مردم بخواهش و آرزو ده بده خانه بخانه می بردند و بقبول نصح و
نصایح میکردند آخرها جذبه بهم رسانیده گاهی متغیر می شد بشهر کمتر می آمد پرسیدند
که چرا بشهر نمی آیی گفت از دست طالب علمای ظاهری می ترسم که مبادا از زبان
کلمه مستحیل بر آید مردم از ایشان نقل تصرفات و اظهار کرامات مینمایند در
وطن خویش در مکان کمال در دامنه کوه بر سر چشمه تکیه ساخته و بنای مسجد نموده
با جمعی آنجا بوده و گذری جمعیت آورده مسرت افزا است بهمین دستور در مواضع
متعدده تصرفات نموده موید دین متین بوده و تایید اسلام مینمود و بعد چندی
در همان سمت پایین کامراج ایام حیاتش بآخر رسیده در سنه [illegible] شربت کل
نفس ذائقة الموت چشیده بعالم بقا رفت رحمة الله تعالی رحمة واسعة
بابی را نبواز از یاران خدمت بابا نصیب است چون بابا در صغر سن وی بجوار رحمت
حق پیوست بخدمت او نیز با بابا تربیت یافته او خلیفه خدمت بابا داود خاکی
بود علیه الرحمة در پرگنه کروهن آسوده است و این آمیه یابی بعد از پیر خود
مدتی زیسته مردی بر قدم تجرید و تفرید بوده و بپاکیزگی بغایت دست میداشت
چه در لباس و چه در مسکن مدتی برین وضع بکمال خدا پرستی بسر برده در همان

محله رینواری مدفون یافت برادرش دولت بابای نیز مرتبط او بوده مرید
حضرت میر علی قادری شده نیز همانجا مدفون یافت و این ایمه بابای مریدی
شیخ علی نام در موضع اون پرگنه وهیو داشت و از معتقدان ما و زیر قدم تفرید
و تجرید و صیام و ترک حیوانی و ضبط اوقات مستقیم بوده حضرت مرشدی
مرادی از و نقلها میکردند بعد از چندی در سنه ۱۱ رحلت نموده در صحن خانه خود
مدفون شد رحمه الله تعالی رحمة واسعة ریاضت تقوی لاله ریشی بابا و ایمه ریشی
عرف هتنگ ساکن موضع کهنموه از مریدان میکه ریشی بابا که منسوب بحضرت
خواجه مسعود پامپوری است و تکیه اش در پرستر لیت کناره بهت که مرجع مردم و از عوام
مردم صالح و عابد و مرتاض بودند بر قدم تجرید تفرید تارک اللحم صایم الدهر
کم پوش و کم خور روزی عملی سود بزیارت ایشان رفته اوضاع پسندیده ایشان مقبول
خاطرش افتاد طریقه اینها قبول نموده بیک صحبت ایشان ترک زن و فرزند داده
بید متابعت ایشان در پای هوس انداخت تا حیات لاله ریشی بابا در همان ده
می بود چون رحلت نمود با برادرش ایمه ریشی بابا در محله چهچه بل آمده و عمارت خشتی کرده
خریده در اینجا سکونت اختیار نمود و جزوی نقدی که حاصل روزگارش قبل از تجرد
بوده داده توکل ساخته در یک خانه با خادمی میکذرانید جنیه داشت از دست ابهلیان

خود و نیز نمیزد

خود آنجا نیز اترویج نموده لوازم اخلاص و مراسم مریدی و خدمت مالی و
جانی نسبت بایشان بجای آورد چون رحلت نمود مقبره بتکلف برای مرشد خود
تعمیر نمود و در جوار آن مسجد خمس الاوقات نیز بنا نموده است قریب چهل سال انجا
سکونت داشت بر قدم تجرید و تفرید میگذرانید و بشغل باطنی هم می پرداخت بعد از
چندی رحلت یافته در همان مقبره آسوده گشت رحمهم الله تعالی رحمة واسعة
بابا عثمان قادری آنجناب خلف و خلیفه والد بزرگوار بودند یعنی ولایت مرتبت
حضرت بابا حاجی محمد قادری و مجمل احوال این حاجه بابا سابق مرقوم شد
لختی از ان برای حفظ سر رشته سخن باز مجددا مرقوم میشود ایشان از قبیله کاکجی
ها که از سوداگران معروف کشمیر اند بوده از صغر سن میل بصلاح داشته و بکاری
متاهل نشده در ان ایام که جناب سید السادات معدن البرکات شاه نعمت الله
قادری کشمیر را بوجود شریف خود مزین فرمودند خدمت بابا حاجی محمد توفیق
یافته در سلک ارادت حضرت ایشان درآمد این شاه نعمت الله از اجله
حضرات قادریه بودند در علم ظاهر و باطن امتیاز تام از اقران داشته
مکاتبات عروة الوثقی قطب الاولیا حضرت شیخ محمد معصوم سرهندی فاروقی
قدس سره در جلد اول بنام ایشان مرقوم است بالجمله حاجه بابا سلوک را اصلی

در خدمت ایشان کرده هنگام مراجعت ایشان بهندوستان بخلافت سرافراز شد

با وجود مرتبهٔ خلافت چندان لشکی تن نداد و بکسب ورع در خدمت والد با جد و جهد

میکوشید و آرزوی طواف حرمین محترمین را دعا الله شریفا بسیار داشته اما

خدمت والده را گذاشته راضی بحرکت نبود روزیکه والده اش را قضا کرد آن

را مدفون ساخته بخش شریفش بنفت رسیده بود بعد زیارت بیت الله حرام بمدینه

سکینه سید الانام علیه الصلوٰة والسلام رفته و همانجا توطن فرمود و اکثر خاک

پاک آن قبلهٔ پاکان از ریش خود جاروب مینمود شبی ازان درگاه امت پناه

مامور شد که ترا بوطن باید رفت ظاهرا عرض کرد که آرزو دارم که بقیهٔ عمر

در جوار فایض الانوار بگذرانم بوساطت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله

عنه خطاب وارد شد که بوطن رفته باید که متاهل شوی فرزندی دیگر از تو میشود

با او کارهاست او را عثمان نام خواهی کرد بدین جهت بوطن آمده تاهل

اختیار کرد و این فرزند سعادتمند که بابا عثمان است بوجود آمد چون ببلوغ

رسید خدمت والد شریفش رحلت فرمود بابا عثمان مشغول بتحصیل علم و کسب صلاح و

تقوی بود در خدمت خواجه محمد طیب جرخی و خواجه ابوالفتح کلو و غیره اسم

و فرزندان شاگردان خواجه حیدر جرخی استفادهٔ علوم فرمود و رتبه اش

برگشته بخانه خود نیامده و از راه کمال شوق رفت بخانه خود روان شد و در آن وقت

در علم و ورع و اتباع شرع از خدمت سایر اقران افزود حق تعالی در
عمر و کمالات صوری و معنویش برکت بسیار داده و اصلا بر تبعات و تلذذ
ذات نفسانی ننهاد چون حضرت شاه ابو الحسن برادر کلان شاه محمد فاضل
قادری درین شهر نزول فرمودند خدمت بابا رجوع بصحبتش نمودند بلکه رابطه
معنوی هم حاصل کردند بی تعینی و بی نفسی بکمال داشت و حکایات زاهد و
احتیاطش را تا کجا توان برنگاشت وقتی خواجه محمد اسحاق جد مرحوم راقم
که از نجبای روزگار و برگزیدهای پروردگار بود بیمار شده خدمت بابا التماس را
بجهة تلقین استغفار آورده بودند صورت مبارکش را یاد دارم نور مجسم بودند
شنیده گوارا است احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که بر زبانش جاری شد که
طرفه اثر بخش گردید هدیه خصرات که حاضر کردند قبول نفرمود و گفت محض
بقصد ملاقات این عزیز که از صلحای وقت است آمدم نیت من خلل می پذیرد
واقعه وصالش قدیم در بلبل لنگر زیر قدم والد بزرگوار مدفون باشند و
مردم چیچه بل راضی نشدند و یک پسر و زوجه ایشان نیز بهمان مرض مایل شدند
و همانجا در چیچه بل مدفون کردند باین خیانت در همان نزدیکی آتش واقع شد
خانهای مردم هم زوجه بابا سوخت هم پسر گور بجان و بجانشان مراب

گر و بیدبابا اسمعیل قادری البخاری مردی بود امی اولا در خدمت خواجه
حبیب الله لتو ارادت کرد و اشتغال باطنی گرفت و مدتی بخدمت صحبت او بسر کرد
شغل قلبی و تیز روی راه معنوی بود و بتقید ریاضات بسیار نمود آخر بسبب
بعض ترددات از انجا شده بصحبت مولانا العلامه خواجه ابو الفتح کلو بود
و در خدمت او باستفاضات ظاهر و باطن گذشت مسایل شرعیه و احکام فقهیه
بکمال ذوق و محبت تحقیق می نمود موافق آن عمل میفرمود کشف تیزی داشت
در جایی که وارد میشد اگر قوت و فرش را خللی شرعی میداشت بالقا و
الهام آگاهی می یافت و از ان احتراز می ورزید اول و آخرش بفقر و
استغنا گذشت او آخر عهد عالمگیری رحلت نمود در موضع بخارا آسود رحمة
الله تعالی علیه شیخ حمزه رفیقی از احفاد خواجه رفیق سهروردیست
مردی با تمکین و تقوی آیین اما شغل علم ظاهر ساتر احوال باطنش شد
در علوم فقهیه و حدیث رتبه عالی داشت و کتب مرغوبه را از هر فن
بسیار بکوشش و تکلف بر نگاشت خالی از درد و سوزی هم نبود
به پیری رسیده رحلت فرمود یوسف شاه هم در مذکورات کمتر از حکیم شاه
نبود در همان نزدیکی ازین عالم فانی بعالم جاودانی رفت خواجه

سهروردی

محمد صادق متوی بن خواجه محمد صالح بن خواجه محمد باقر نقشبندی
سهروردی از خلفای خاندان حضرت ملا حسین جنار غزیری معمر متشرع و
متورع صاحب باطن خویش ظاهر بود و در دفع بدعات و محدثات غایت
جد و جهد میفرمود محمد شفیع لنگر سهروردی از منسوبان حضرت اخوند ملا طیب
مردی موحد واقف معارف صاحب حالات برجسته بود متصل مزار
خواجه اسمعیل حسنی آسود ابو الفتح کانی عالم عامل عارف کامل با وجود
بزرگواری در کمال خاکساری و اتباع سنت و اجتناب از بدعت عمر مسعود
بسر برده و میل هوا و هوس ننموده ترک کل نمود ثمرات فنا از لقای
نورافزای او ظهور داشت اولا در خدمت شیخ محمد حسنی و ثانیا بارادت و
صحبت شیخ محمد مراد متوی نقشبندی فایز شده و همانجا استقامت یافته
رو از همه برتافته در غایت احتیاط و تقوی و متابعت سنت و حسن سلوک
با وضع شریف و رفع پندار بود نابود و نفی آثار وجود در پرده علم توحید
گذرانید بشتشم محرم سنه هزار و یکصد و چهل و نه آن مقبول آفاق از نماز
اشراق بکمال ذوق و شعور رحلت گزید در سر ور شد رحمة الله علیه بابا مهدی
سهروردی از خلفای بابا عبد الله بود عمری دراز یافته اکثر در خدمت

مرشد خود بر یاضت گذرانده بعد فوت مرشد بر ظاهر شرع و تقوی استقامت
ورزیده آشنائی بکتاب هم حاصل نموده متبع آثار سنت و اطوار سلف بکمال
همت بود هر جا مسجدی بنا میکرد باین تقریب به نیت رفته آزاده
وضع و راغب امر معروف بود مدتی در باره موله سکونت داشت و خدمت
خلق الله بجا می آورد در تفرید و تجرید از اقران ممتاز بود آخر ها بتحریک
التماس حروف بشهر آمده و در محله اندرواری زاویه نشین شد بی تکلیف
میگذرانید عمر ش قریب بصد و پنجاه و بلکه زیاده رسیده غره شهر ذیقعده
سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک رحلت نموده در همان محله در مقبره حضرت
سید عبدالله آسوده خواجه عبدالرشید ثمره نخل برومند حضرت خواجه عبدالرحیم
ماتجو تا وریت بهره اندوز علم ظاهر هم بود و بفیض صحبت مرشد بزرگوار
حظ وافر از معانی و اسرار هم داشت در غایت بی تکلیفی و بی نفسی گذرانید
مهذب الاخلاق و محمود الاوصاف هرگز در بند تشخص نه و بوضع اسلاف آشنا
بود زیاده بر هشتاد عمر یافت مولوی سعدالدین العطار وفق فرزند علامی شیخ الاسلام
مولوی امان الله شهید است تولدش در سنه ۱۱۳۶ بوقوع پیوسته در خدمت
والد ماجد تحصیل علوم نموده بمسند افادت متمکن گشت در اکثر مباحثات

بر اقران فایق آمده موجب طلب والد ثانیا بحضور رفته در انجا
بتاریخ بیست سوم ذی الحجه سنه ۱۱۰۱ بعد فوت والد بسی و هشت روز برحمت
حق پیوست در جنب والد آسود شیخ عبد الله المعروف بخواجه بابو
دیده مردی مرتاض بود از خدمت حاجی بهرام کامراجی نظری یافته
بلکه چندی در خدمتش گذرانیده و سعی طریقه ریشیان داشت باستانه حضرت
دستگیری در خانقاه حضرت شیخ داود رحمه الله بالوکت آمد و رفت بسیار میکرد
نیکو میدید که تربیت از روحانی سید بزرگوار فایض بود و کارهای صوری و معنوی را
باحتیاط میفرمود تجرید و تفرید داشت و توحید سلوک کرد در ترک ریاضت و عدم
اختلاط نمونه قدما بود اما تصرف کونی هم بسا اوقات از اطوارش منصه
ظهور می آمد در تشرع و تورع شان عجیبی داشت بابا ابو الفتح از بهره اندوزان
ارادت و صحبت میان محمد امین دار بود عمری در سفر و حضر گذرانیده
بخدمت ایشان بعد واقعه رحلت آنجناب بسیار زندگانی کرده و بتقوی و ورع
و توکل و قناعت گذرانیده در مراتب حضور و آگاهی خطی واقعی داشت
اراده و معنی و بسط خلق و بعضی ملکه داشت بازگشتن شده بود قریب صد سال
بهمین حال بسر برده خوب بود و خوب گذشت حضرت خواجه نور الدین محمد

آفتاب نقشبندی ولد امجد حضرت خواجه نظام الدین ابن حضرت
خواجه شرف الدین ابن حضرت خواجگی خواجه معین الدین نقشبندی ولادت
باسعادت این با سال رحلت حضرت خواجه معین الدین اتفاق افتاد
ع یکی میرود دیگر آید بجای ،، این خواجه محمود الصحاب از بدو شباب
توفیق اکتساب کمالات از پدر یافته از علوم دینی بهره یاب شده و
شغل باطنی و وظایف معنوی و اجازت ارشاد طالبان از جناب
خواجه احمد یسوی گرفته امتیاز کلی از اقران حاصل نمود و وقت رحلت والد
بزرگوار زینت بخش خانقاه حضرت عالی درجات گردید و تاریخ [illegible]
قطعه شده از نور مظهری خواجه ،، عرصه خانقاه چون گلشن ،، تا که از
بهر سال ارشادش ،، گفت دل آفتاب دین روشن ،، دیگر روز بروز
استقامت و استدامت لوازم طریقه علیه بضبط اوقات و توفیق طاعات
کوشش نمود و کارش در ترقیات روز افزون بود با وصف
این حالات شغل کتابت را تا آخر عمر مداومت مینمود بقیه از آثار [illegible]
عالیشان و شمه از انوار ایشان بود و شجره این طریقه بدست اکثر اکابر این
بزرگ سرشته این سلسله بوجود مسعودش جمعیت آورد هزار و هشتاد و شش تولد

الصفات

آنجناب است و بیست و ششم شعبان در هزار و یکصد و پنجاه و شش در سن نود و دو
رحلت فرموده بود و چشم التفاتش چه بچشم زخمها که باین خاندان روی نموده و بیت
اخیر از اشعار یکه مشتمل بر تاریخ آن معشوق ذو الجلال و صاحب کمال یافته شد مرقوم
میشود تاریخ رفت آن سالار ملک معرفت :: در رکابش صد هزاران فوج دل ::
کشتی عشقم جهان گردابی است :: در غرابش این بود کموج دل :: اعظم از ذره
کم تاریخ یافت :: بود خواجه آفتاب فوج دل :: آفتاب سعد کسوف نیز تاریخ
یافته عبد السلام سروری خواجه نور الله موصوف بود و بوی نبیله از معارف
مردم کشمیر عزیزی بکمالات صوری و معنوی آراسته و از علوم عربیه و شعر و
سخن در اوان خود با امتیاز تمام برخاسته تحصیل اکثر علوم در خدمت ملا ابو الحسن
و ملا عبد الصبور را و ملا عزیز الله نقد جستجو کرده و فصوص را در خدمت عرفان
مرتبت شاه ابو القاسم گذرانیده و از برکات صحبتش فواید تصوف را بسیار
اخذ کرده در عملیات حال بهره تامی از شرف توحید وجودی حاصل نموده
و درین مشرب قدم بر قدم شاه ممدوح بوده اکثر عمر را بوارستگی و حسن
معاشرت و استغنای تام بسر برد با وجود نسبت قادریه از منسوبان
حضرت آخوند ملا نازک نیز فیض طریقه نقشبندیه یافته در سلوک راه باطن

بکمال ذوق و شوق شتافته و باین جهت توجهی بمظاهر جمیله هم منعم بود خط
وافر ازین هم گرفته و رباعی در اعتذار آن املا کرده و این است
بی وجه نیست سوی بتان روی التفات :: جز بهر جمال اوست در آینه صفات
هر قطره است در نظرم بحر بیکران :: ای مدعی ز جا ببر حرف آشنان ::
این غزل هم از واردات طبع وقاد وی بتحریر آمده و واله تخلص میکرد شعر
با همدمان منزبان بتوان کینه داشتن :: از تیرگی است نفرت آینه داشتن ::
هرگز بهوش تا بکجا کام عرض را :: در آرزوی لذت نوشینه داشتن ::
پشمی چو نیست زهد ترا در لباس فقر :: بیهوده چند خرقه پشمینه داشتن ::
عاشق ز زر ندید بجز عکس روی خویش :: آری همین بود ز زر آینه داشتن ::
هرش چو بر گشود بر هم بیش جان ریش :: در کیش عشق نیست سر سینه داشتن :: گرم است
صحبت تو بیاران تو دریغ :: شرمی توان ز واله دیرینه داشتن ::
حاجی محمد صادق در جوانی بارادت حضرت شیخ محمد چشتی فایز شده و منظور نظر
عنایتش گردیده و بعد طی قدری از منازل سلوک بامر مرشد بزرگوار
بحرمین شریفین رفته و ادای مناسک نموده در اثنای این سفر بعالی
خدمت قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد علی رضای سرهندی رسیده و

بهره اندوز کثیر الانوار حق گردیده و بعد مراجعت بر بزرگوار در قید
حیات یافته و شب و روز براه رضا و متابعتش شتافته بعد واقعه آن جناب
بقیه عمر را باستقامت و توکل و ثبات بر شریعت و طریقت گذرانیده و
درین شصت و شش سالگی درگذشت و در مزار اسلاف خود آسوده دیگر درین چند سال
عزیزی که بوده‌اند میر محمد سلطان قاضی است خلف قاضی مقیم جامع علوم معقول و
منقول و از مشرب صوفیه بهره تامی حاصل نموده و بسیار از آشتگی او قطاع و
اطوار و آثار فنا و نیستی را شعار خود ساخته و از اکثر بزرگان کشمیر و ولایت
و هند نظرها یافته و ارادت در خدمت حضرت خواجه عبدالرحیم نقشبندی که
از منسوبان حضرت باباشاه مسافر بود درست کرده و سفر آخر در شاهجهان
آباد درگذشت دیگر میر محمد اسمعیل در جوانی ذوق خداپرستی یافته
و بنظر حضرت مولانا میر محمد شریف رسیده چون از آنجا متحرک شد در شاهدره
مدتی مانده و بخدمت شاه عباس کوثری که از اکابر اولیا بود سلوک نمود
و بامر ایشان بکشمیر توجه فرمود در ینجا هم از صحبت بزرگان آن وقت استفاده
مینمود در سن هشتاد و چند در هزار و یکصد و پنجاه و نه درگذشت در صحن
خانه آسود حافظ محمد یاره موهلی باکبرآباد رفته و از خدمت شیخ غیاث الله درویش

بهره ور شده بکشمیر آمده استقامت بطریقه ورزیده صاحب کشایش شد و
مردم بسیار را فیض معنوی رسانیده عمر در کار سلوک و تسلیک گذرانیده بسنین
هفتاد و هشتاد در گذشت دیگر میر کاظم عزیزی معمر زیاده بر صد سال عمر یافته
از صحبت داران حضرت صالح خان جیو و اقران ایشان بوده عمری بوارستگی و
توکل بسر برده دیگر شیخ عبد الرحیم کبروی از منسوبان میر محمد مراد بوده نیکو
عزیزی صاحب تجرید و تفرید و خادم خلق الله و معنی آشنا عالی همت قریب هفتاد
در گذشت دیگر شیخ عبد الغنی نیک از منسوبان هاشم بابا بلو مردی صاحب ذوق
بود در راه خدا و توحید و معرفت سلوک نموده و جمعی را هدایت روی نموده
اکثر بوجد و حال و غرق شوق و مغلوب ذوق بوده عمری بتوکل گذرانیده
در سن هفتاد و چند رحلت نمود در جوار خانه خود آسوده دیگر بابا عبد الباقی
کبروی خلف بابا محمد صفی عزیزی عالی همت و صاحب احتیاط و ریاضت از صحبت
غیرت در صغر سن بر سجاده نشسته و نظری از صحبت با برکت حضرت شاه حسین
کبروی یافته و بهره تامی از علوم دینی برداشته بالکل راه تقوی و ورع گرفت
در کمال جوانی مسافرت اختیار نموده متوکل بود یکبار بشوق زیارت مرقد
حضرت امیر کبیر قدس سره ارم گرد چون طرق مسدود بود از کابل برگشت

و باز راه حرمین شریفین گرفته ادای حج و زیارت مدینه منوره نمود و
بعد هفت سال مراجعت فرمود در سن پنجاه رسیده بود که مدت عمرش بسر رسید
در حظیره حضرت شیخ بابا والی قدس سره العالی جا یافت دیگر شیخ قایم
لیهی از منسوبان حضرت قاضی شاه دولت عزیزی عالم عامل
معرفت و ریاضت شامل بعد فراغ از تحصیل علوم در سلوک راه حقیقت کمر همت
سخت بربسته و از دنیا و رسمی بالکل وارسته و غرق ذوق و شوق بود و هرگز
یک لحظه از شورش معنوی و شورش تجلی نمی آسود و الدینش هم از صلاح
و تقوی برگزیدگان پروردگار بودند در سن پنجاه سالگی رحلت نمود شیخ
قایم تاریخ وفاتش یافته شد دیگر شیخ محمد یوسف گنت از ارادتمندان
قدیم حضرت مرشدم او در عنفوان شباب بجناب آن مقتدای اولوالالباب
رسیده و ترک خانداری کرده در رکاب آن حضرت که در سفر دوم بسرهند
میرفتند مسافرت اختیار نمود دیگر بقیة العمر سعادت اندوز خدمت صحبت آن
مرشد بود و بامر آن حضرت نه بار بتفرید و تجرید بسرهند رفت و بسا بزرگوا
ران را که در انوقت مسندآرای ارشاد بودند زیارت کرده و منظور نظر همه شد
و در رسوخ فدویت و عقیدت بر بزرگوار خود در کمال فنا و نیستی و خاکساری

در رفع ملال‌زده شیخی با وجود رخصت حضرات امثال این عالی همت کم کسی دیده
شد قریب دو سال بهمین حال گذرانیده در ماه ذی الحجه سال پنجاه و پنج
هجری بعد از هزار و یکصد رحلت فرمود و در جوار مولانا یعقوب ترکی
آسود دیگر شیخ عبدالرشید فرزند برومند حضرت مرشدی برادری محمد سعید
در آغاز جوانی بطلب ربانی تقید ریاضات و کسب کمالات نموده و
اخذ فواید طریقه از خدمت والد ماجد خود نموده شوق مسافرت
اختیار کرده بملازمت حضرت مرشد اعلی شتافته و آن حضرت او را بهتر
یافته و داد خدمت و جانفشانی داده و بکمال رضای آن حضرت حاصل
نموده بکشمیر مراجعت فرمودند یکی دو سالی گذرانده برای ملازمت مرشد آفاق
باز توجه بهندوستان شده‌اند و این مرتبه در شاه‌جهان آباد سعادت
اندوز خدمت آن قطب ارشاد گردیده زیاده بر دو سال از حضور آن سیما
نور بهره‌ور شده در همان اثنا واقعه وصال آن قدوه اهل کمال رو داده
با مر حضرت اهل بیت نعش مبارک را بسرهند آورده و خدمت تدفین بتقدیم رسانیده
باز ملی در جناب حضرات رفته باجازت ایشان بوطن مألوف معاودت
نموده بافاضه و ارشاد طالبان توجه فرموده با وجود امراض شدیده

تعرفات قدیمه وجدیده که باشیان ثابت شد بر جادهٔ استقامت ثابت
مانده‌اند چون عمر ایشان از حدود پنجاه و چهار متجاوز شد بیان شدت امراض لیکن
بارادهٔ حج اسلام طواف روضهٔ سید الانام علیه الصلوٰة والسلام کمر همت بحسب بستند
روانه شدند چندی در سرهند و دهلی گذرانیده و براه ملتان رفته و حج ادا
کرده و جمعی را بسم در آن حدود هدایت فرموده راجع هندوستان شده در شاه
جهان آباد امراض غلبه نموده که شب معراج نبوی هست و نهم رجب سنه هزار و یکصد
پنجاه و پنج رحلت فرمودند کمال استعداد و شعلهٔ ادراک بوده‌اند بجنب تقدیر مرض کشر
گردانچه کرد مولوی ملا حاجی برادرزادهٔ ملا طاهر غنی است عالم و عامل و فاضل
و کامل بوده و ارادت معنوی در جناب حضرت مرشدی مرادی حاصل نمود چندی
مراتب ضروریه سلوک را طی کرده بعد حفظ اوقات معنویه زیاده بر دو پهر روز
بدرس معقولات و منقولات اشتغال می ورزید در فوت اکثر علوم معاش
احتیاط کلی داشت هنوز عمرش بشصت نا رسیده لوای اقامت را در ملک باقی افراخت
از علمای روزگار در اکثر اوقات و اطوار ممتاز و مستثنی بوده وفات ایشان پنج
شنبه در ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و پنجاه و دو میر عبد الوهاب منور آبادی خلف الصدق
میر محمد هاشم که ذکرش گذشت عالم فقاهت دستگاه و متورع و متشرع بود عمری

شغل قال الله قال الرسول بسر برد و بصحبت کلان حضرت مرشدی مرادی نور عقد بوده
زیاده سی[ن]اد عمر یافته در شهور سنه هزار و یکصد بوده درگذشت مولوی محی الدین
رانیواری بوده خواجه عبد اللطیف که پسر حضرت خواجه زین الدین علی که ذکرش
بالا گذشت جامع کمال صدق بود و از فضلای عصر در خدمت و وقت و نکام
سخاوت بشان خوش و نسب ممتاز بود و در صلاح و تقوی و قناعت استغنا تمام
داشت و در شعر و صناعت و نثاگویی از اقران بر آمده و در امور معاش احتیاط کلی
داشت بسبب دیگر خوشگو بود عمر شریفش به پنجاه رسیده و بمرض اسهال حکمی در
سنه هزار و یکصد و پنجاه و پنج بدار البقا شتافت قریب بیست هزار مردم
در نماز جنازه ایشان حاضر شده و بخرید فی ایض الانوار خود که جد امجدش در آنجاست
در محله رانیواری مدفون شد دیگر هم جمعی از مشایخ فضلا و شعرای قصبات ...
درین زمان رحلت گزین شده اند از درویشان مثل ... و از فضلا و از شعرا ملا عبد الغفور
نامی درست طوار و صاحب این شعر فرد کم گوئی و برجسته گوئی که این شعر
از وست ماشد در میان این همه ادبار شور شعر اگر گفت یکتا کم نگفت جسن ...
زهست بزاتش که گمان دهد ... حالت ترا لطف ... و اشتبا ... که ترجمه
[illegible]

وجمعی از اهل کمال که درین نسخه تمام احوال مرقوم قلم سراسر اختلال شده‌اند غنی از بیان است که بصورت
که بصورت تذکار گرفت و گرنه در هر قرن از قرون و هر شهر و من بوده ارباب فنون
مشحون بوده هر چه نوشته شده نموداری از علم به اطلاع بوده است و منحصر در همین مقدار اشخاص
نیست و باعث کلیه در تحریر این مجموعه عبرت تخمیر این بود که جناب سیادت و فضایل و
معارف منزلت میر محمد یوسف معروف بخواجه پادشاه نقشبندی کبروی که در مشهور
یکهزار و یکصد و هشت کشمیر را بوجود مسعود مزین فرموده‌اند از بعضی کلمات ولایت دهند
نقل عقیده سلب کمال از مردم کشمیر فرموده‌اند و دیگر فی‌ما بین عزیز جماعه هم دستور اظهار
حقیقت عقیده اعزه هند و ولایت نموده هر چند جناب خواجه معظم الیه بعد خلیفه احوال
معدودی که در آن وقت از بقایای سلف بر روی کار مانده بودند و زیارت گذشتگان
و سماع حالات ایشان بکمال عقیدت معروف باهل کمال کشمیر صوری و معنوی شده‌اند در لاهور
رسیده در استان ... نزد اعزه آنجا ازین مقوله بیان کرده مبارک غیرت راقم تمام
حرکت بیان آمده بسبیل عجلت در همان وقت ورقی چند بترتیب ولی‌نعمت مشتمل بر حالات اصحاب
کمال به تسوید رسانیده و بجهت مراعات ترتیب تاریخ نگاری و حفظ سررشته احوال
گذاری ضبط حالات سلاطین و حکام هر زمان ضرور دانسته بخاطر بود که ذکر عزیزان
دیگر از اهل کمال که درین چند سال رحلت گزین شده‌اند ملحق باحوال گذشتگان نموده

ختم رسالهٔ معتقد او جمعی که درین چند سال چراغ افروز خانهٔ علم و عمل اند مثل عالم عامل و
شیخ رحمت الله و مدقق کامل ملا محمد مقیم و درویشان هر سلسله که درینوقت مسند آرای
ارشاد بودند چون قلم درین محل رسید در اتمام حروف بمرض صعبی مبتلا گردید و منجر با
اسباب ضعف شد و فرصهٔ مذکور را ارباب اخبار نیافت و اتمام رساله را بهمین حالت
گذاشتم ذات و خصایص این شهر که پیش از ترتیب بقلم آمده بود در ذیل خاتمه الحاق
نمود و وقت تسوید چند کتابی که مشیر و بودند بدین تفصیل است تاریخ سید علی و تاریخ
رشیدی از میرزا حیدر و منتخب التواریخ از محسن بیگ و تاریخ حیدر ملک چادوره و
رشی نامهٔ حضرت بابا نصیب و درجات السادات از خواجه اسحاق ناوچو و اسرار الابرار
بابا داود مشکواتی و تحفة الفقرا و دیگر رسالهای حضرت مرشدی مرادی و مآثر عالمگیری
از مستعد خان و یکدو تاریخ دیگر از بعض متاخرین که تا اواسط عهد عالمگیری قدری
از بعض مشایخ بقید تحریر آورده بودند بعد آن درین پنجاه شصت سال احوال اکثر حکام
و اولیای کرام و علمای عظام و شعرای بلاغت انتظام از روی سماع ثقات و
و بار روایت معاینه بذات خود است که در حیطهٔ التسطیر آمد اصل مسوده تاریخ هزار و چهل و هشت
بوفق نام که واقعات کشمیر است تحریر یافته قریب ده سال اختلال احوال که موقوف مانده بود
در اوایل آخر سال نهم تا اواخر ختم شد تواریخ اختتام اشعاری در اواخر اشعار

که در خاتمه است کرده شد محض برکت امر و تحریک والد بزرگوار که واسطه وجود سبب وجود
و نمود احقر ذات فایض الانوار او گشت صورت اتمام گرفت بنا بر عجلت بعض
آرزومندان که اهتمام در اختتاج رساله بمبالغه کردند نظر ثانی موقوف ماند اصحاب
بصیرت و ابصار بنظر قبول و عذر بعفو و اصلاح تلقی فرمایند خاتمه در بعض عجایب
و غرایب کشمیر و احوال پرگنه جات این خطه دلپذیر گروهها در کتب قدیمه عجایب و غرایب
این بلده را بسیار نوشته لیکن آنچه بصحت نرسیده در تحریر شیء از آن مباشرت
ننماید یکی از نوادر اتفاقات که در وقت تحریر بخاطر این فقیر رسیده است که لفظ
مبارک شرع و کشمیر در حساب برابر است الحق که مراعات شرع درین شهر بعد ولایت ماوراء النهر
نسبت ببلاد دیگر بسیار است امن و امان که خاصه این شهر بود محتاج اظهار نیست
از حد و دشوار تا قریب بکلی رو به شرفی گرفته بلاد و نواحی سرایت دیگر ارزانی
غلات با وصف آن قناعت فتحی که درین شهر بود از بلاد دیگر کمتر یاد میدهند
دیگر از طراوت باغات و اماکن و لطافت آب و هوا که مروج مسافران اماکن حالیست
کی تا بکی شرح دهد دیگر از چشمه سارها که جا بجا افتاده است آنچه معتقد از تواتر نوشت
در موضع ... پرگنه ... چشمه ایست نزدیک تا رستم و مارستر که دو حوض بزرگ است
و قریب تالاب و بعضی اکثر دیده اند میگویند که در آغاز ماه از ... بهشت

که هنگام زراعت است و زبان سابق مردم با اسباب و مهره و ساز و در انجا رفته
برای چشمه می بردند خیرات میدادند و گوسفندی قربان کرده و طعامی ترتیب نموده
بعد فراغ از تناول طعام آب چشمه طلب مینمودند و عین استدعا آب جریان می یافت
هرگاه از آب مستغنی می شدند باز بهمان دستور رفته میگفتند که آب کافیست
آب آن چشمه مخفی گردیده و این دو حوض که مذکور شد از عجایب روزگار است بالای
ده واقع شده کم کسی در انجا میرسد دیگر در برکت و در موضع بونه نام موکو هست
بتقدیر خالق قضا و قدر و مالک خیر و شر پنجم شهر نوز از بغل آن کوه چشمه آب بسیار
آب جاری میشود دیگر در تمام سال آب در انجا کم نمیباشد دیگر در همین پرگنه نواحی
شهر تالابی است ... کره نام در میان آن تالاب جزیره چند واقع شده که چراگاه
مواشی مردم انجاست هرگاه بادی بشدت می وزد آن جزایر بدستور کشتیها
متحرک میگردد از طرفی که جنبش باد است جزایر را بطرفی دیگر میکشد صاحبان این
مواشی با آن جانب رفته حیوانات خود را از راه خشکی که دو میل مسافت دارد
باز می آرند در پرگنه بانگل و باره موله بر راه پیوچ ییلاقی است کوری مرگ
نام زیاده بر مقدار ... و هیچ رنگ گل که رنگهای برگ دیگری نمی ماند و
در میان جدول آبی جاری است قریب [illegible]

توبه مرگ خوبتر و بیشتر اینصورت واقعست در ییلاق کمکی اطراف کامراج است
بهمین دستور بلکه زیاده ازان و بیشتر ازان دران واقعست تحریر اوصاف هر یک را
جدا جدا کتابی باید نزدیک شهاب الدین پوره چشمه زاریست بر لب آب سند اگر
هزار کس در انجا تمام روز باشند نماز شام هر کدام بخانه خود روند علی الصباح
پاکیزه و مصفا می بینند گویا جاروب زده باشد در پرگنه لار بر سر کوه غار سنگی است
عظیم افتاده بصورت ماده گاو که چهار پستان دارد از دور بنظر می آید و در زیر
آن سنگ مجوف نموداریست که روز چهاردهم ماه فروردین از هر پستان آن سنگ آب
جاری میشود اگر ده هزار کس آب از انجا بر میدارند هیچ کمی نمیکند یک شبانه روز
چنین میباشد بعد ازان دوازده ماه خشک و خالیست دران پرگنه بر سر کوه جوی
آب جانب شمال جاریست او ترلنگ نام اگر احیاناً در موسم تموز گوشت می برند
برف آن قدر ببارد که اگر سی چهل کس باشند زیر برف غرق شوند دران پرگنه در
موضع شیله موله دوازده ماه شکارها میکنند بدینصورت که در زمین خشک چوبی
دراز بیخ شش گز خلانیده می ایستند و بر می آرند ازان سوراخ شش هفت ماهی
بر می آرند دران پرگنه کوهیست بلند هرمک نام تا نیم جا قله آن در نظر است بارد
که برف نمی باشد و در دامن آن کوه مار و کژدم بسیار است لیکن نگزند قله در نظر نیست

بالا از عمق آن امکان ندارد و زنبوری که مجرد عبور زنبور منزج ظاهر میشوند که روینده گان
بلاک میسازند و در پرگنه کامراج کوهی است بلند درختها و گیاه آن کوه تمام سبز
می باشد بعد از هفت سال اگر کسی نیم گز زمین را بکند شعله آتش ظاهر میگردد که
از آن طعام توان پخت و در مراج در پرگنه دیوه سر چشمه ایست که بهلو نام که وقت
بهار مردم از برای امتحان طالع میروند و ظرفهای سفال خورد پر از برنج میکنند و
نام خود در آن ظرف نوشته سر آنرا می پوشند و در آن چشمه می اندازند و بعد
از یک پاس ... که از آن ظرفها باز روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع نیک برنج پخته و ناپخته
... طرف بر می آید و در پرگنه و چهن پاره در موضع بابل نزدیک سر حد تبت بر سر کوه
غاریست عنبرنات نام و در آن غار چشمه ایست که از یخ بسته میشود و در نقصان ماه کم
میگردد و پانزده روز دیگر که نور ماه در افزایش است بکمال می آید و بلندی
یخ چشمه زیاده از یک گز است بزبان هندی لنگ مهادیو می نامند و دوازده ماه بر
همین منوال میباشد در پرگنه پاچه در موضع بلهتل درخت عجیبیست تا نوز که جمعی
کثیر در زیر این درخت سایه توانند گرد با اینهمه بزرگی که اگر یک شاخی می جنبانند تمام
شاخ و تنه آن می جنبد و بلرزش می آید شاعری کعشه فرد با نیاز بکه بد بنش بنود نیم درم
... از نافه بلرزد چو درخت بلهتل و در کشمیر در دیهی بوزه حمامی بود که در کلمی ...

چراغی روشن میشد و حمام علی الدوام گرم می بود گویند حکیم بوعلی این حکمت کرده
بود و پیش ازین صد سال کسی برای معلوم کردن حکمت چراغ را گل کرده بود و دیگر نتوانست
باز درست نمود حکمت قدیم هم برهم خورد و در پرگنه برنک در موضع دول کام
حوضی است سنگین سنده براری نام یازده ماه خشک می باشد ماه اول بهار
هر روز سه بار آن حوض پر آب میشود هر مرتبه تا دو گهری بقدر دو سه آسیا آب
جاری میشود مشهور است که بوعلی خدمت بابا یوا و دخاکی رحمة الله علیه در تصنیفات خود
بقلم آورده بود و میماند که بوده بابا که درویشی صالح بود آنجا رفته دید که از حمام مردم
کثره از هر طبقه بسیار میشود آن سنگ را برهم بنای مسجد نمود و آب آن چشمه از زیر آن
مسجد در وقت وضو جاری میشود اگرچه بازغرایب بود لیکن آن درویش بقصد رفع
بدعت دور نموده در پرگنه ناکام در موضع کوبنه شود چشمه ایست که وقت زراعت
شالی مردم آنجا گوسفندی بر سر چشمه میکشند و طعامی ترتیب میدهند از آن خورده
فاتحه سلامتی میخوانند آب از چشمه جاری میشود و هرگاه آب در کار نداشته باشند
باز همان دستور طعامی ساخته فاتحه می خوانند و آب غایب میگردد در پرگنه بونیه
در دامن کوه چشمه ایست وانکن نام که وقت بهار آب جاری میشود و بعد چند یکی احتیاج
تا آن می ماند خشک میگردد و باز موسم نخبتن شالی که احتیاج می شود جاری میگردد

باز تا بهار خشک می باشد آبش در نهایت سردی و خوشگوار است و در پرگنه مار شده در جو
بومه زوه و در دامن کوه غاریست مشهور گویند از دراز نام شخصی در جوف آن کوه
کنده و منتهای آن را کسی نمی بیند از بسکه بسیار تاریک است عرض آن غار پنج گز و ارتفاع
چهار گز و کسری و قریب آن غار مقبره حضرت عمران پناه بابا بام الدین ریشی رحمة
الله علیه که ذکرش گذشت واقع شده تمامی غار الحال در شکر شپره افتاده است
بحدیکه یکساعت موجب تنفر طبیعت میگردد و اطراف آن و دامنه صورت حجره های
گویا معابد خلوتگاه درویشان ظاهر و باقی است و حیدر ملک چادوری در تاریخ خود
نوشته که روزی بقصد تحقیق در آن غار در آمدم و دوازده نفر چراغها بدست
گرفته و یکیک آثار شور روغن هر کدام سپرده و همین یک تیر پرتاب بفاصله
...لی بوده چون مسافتی بعید قطع شد در یک گنبدی که ارتفاعش هشت گز بود
...ش پنجاه گز رسیدیم چهار راه بنظرم در آمد جانب راست راهی تاریک و جانب
...ب راهی بالا رویه و راه پیش طرف پایین می نمود یعنی مایل بسفل بود و درین
...راه دلیری نتوانستیم نمود اما سنگی در راه پایین رویه بجهت امتحان غلطانیده
شد ... مانند گری آواز و زود نقش آن سنگ در گوش میرسید و از سقف گنبد وغیره
...مانند گویی همین تر شده بود و در آن همین خبر دار کردند که روغن [illegible]

باز بهمان راه برگشته بیرون آمدم بزرگی دیگر چون چراغی همراه گرفته در ان
غار در آمدم بعد اندک مسافتی طرف چپ دریچه دیده چون در آمدم حجره ظاهر شد که
درون آن قبر است مذکور است دیگر هم ازین قبر و ازین غار معلوم و مرقوم است
بنا بر تطویل و عدم اعتماد برهمین قدر اکتفا نمود و در همان موضع بالای دشت متصل
مسجدیست گویند بنا کرده حضرت میر محمد همدانی است قدس سره و هنوز چوب و گل
قدیم آن مسجد بحالت قریب باقی مسجد احاطه ایست و در میان احاطه حجره دیگر است
بعقیده مردم در زیر چاه بابل است که هاروت و ماروت بود و ملک عاصی آویزانند
چنانچه قصه ایشان مشهور است نزدیک همان مکان عمارات عالیه بوده که هر چهار طرف
دیوار ایوان از سنگین و ستونهای منقش و سنگین داشته گویند بتخانه ساخته باندوکنی
که همیشه در دولت و قوت ضرب المثل بوده اند عجب نگارخانه بوده تا زمان سلطان شهاب
الدین بحال بوده و عهد ایشان مرمتی آن بتخانه را پر از هیزم کرده سوختند و
برهمن ها که ساکن آنجا بوده اند ویران کردند تا الان آثار آن در اطراف و
میانه اش بحالت و جای ویران و محل عبرتگاه و مکان عبرت بخش و عمارات
کهنه قدیم است در موضع عیش مقام غاریست که حضرت بابا زین الدین رحمه الله
علیه که در قید حیات در ان غار در آمده غائب شده اند از بالای آن غار هر جا که

نیز از من ظاهر شود معجزه من خواهید ساخت و همچنان کردند تالاب ولر از عجایب
روزگار است بر حد آن هفت هفت کروه است که مقدار تمام دورش به بیست و هفت
کروه میرسد و اکثر جاها عمقش نهایت ندارد گویا نمونه ایست از دریای محیط و
اطراف کوهستان واقع شده و درچنین تالابی مردم شکار قاز و مرغابی اکثر میکنند
از آنجمله در وقت آبان ماه ملاحان هزار جا جمع شده کشتیها را پر از شاخ و سنگ
کرده در نواحی لنک جانب جنوب در آب غرق میسازند در همان موسم یک
سال گذشته اول ماه آبان بر سر کشتیهای غرق ایستاده میشوند که دیگری بقصد
هزار و منفعت تام و نشان آن کشتیها نیابد آن ملاحان فی الفور کشتیها را از
آب می آرند در تالاب ولر در عهد چغتائیه از عمارات و باغات و دلکش بودن
[illegible] اوت و لطافت معروف عمارات بطرح بسیار شده در هر باغ جوی سنگین و فواره
[illegible] فوار بسیار به تخصیص باغات پادشاهی ایران به که نام رنگ [illegible] و [illegible]
[illegible] مردم ایام بهار و گلاب بر کشتیهای سرنشین و میانه نشین مع جمعی از یاران
[illegible] در تالاب میروند و اقسام طعامها بر سبزه ها زیر درخت شکوفه دار و بوته های
گل [illegible] در اعتدال هوا میخورند و جنات عدن تجری من تحتها الانهار و فیها ما تشتهیه
الانفس و تلذ الاعین حاصل ایشانست باین نوع سیر و شکار و تفرج و نعم غیر از کشمیر

جای دیگر نشان نمیدهند سواری کشتی کشمیر به جمیع سواری ها تفوق دارد
باین جهت که با جمعی از دوستان و معاشران از هر جنس هر که را خواهی صحبتی مرغوب است
بزم رباب صحبت کتاب در این مسیر و رفتار کشتی در کمال آسانی و همواری بی
تکلیف کتابت کردن میسر است چه جای امور دیگر فرش کشتی و پوشاک نوعی از [illegible]
که قبل ازین خاصه سلاطین بوده از اسلام آباد و تا باره موله که خشکی چهار پنج
منزل بادشاهی است در عرض یک شبانه روز به راه کشتی از میان نفس شهر میروند
هر چه از جوانب ضرور باشد از جا تواند برداشت در پرگنه ویرناک غاریست و
در آن غار چشمه ایست سالی دوازده ماه یخ می بندد اگر کسی احیاناً در آن غار در آید
و پاره از آن یخ بخورد خوشگوار است چون بیرون آرد سنگ سخت مانند بلور شود و
خاصه شهر کشمیر است در پرگنه پهاک جائی است که سال تمام انجا یخ بر می آرند و
هرگز کم نشود و خلقی کثیر بر این عمل زندگانی بسر میبرند و روزی میخورند و از آن آب
دریا که در زمستان یخ می بندد و بان لطافت و صفا و گوارائی نمی باشد و از بلاد
دیگر سیاحان نشان نمیدهند در کشمیر شکار جره و باز بلطافتی معمول است که تعلق
بدیدن دارد هنگامه شکار در میان کشتیها یاران و دوستان در یکی می نشینند
و بدست هر کدام که خواهند باز و جره میدهند در میان اولر و تالاب دل و جد

تالاب دیگر مثل و بته نار و تاکوره و پچه سر و خوشحال سر که مخصوص شکار است
میروند میر اهند و باز و شکار گرفته در آب صاف می نشینند تا کشتی میرسند و اورا
بامرغابی بری وارند با سیر ساختن آن بار دیگر میر اهند بیان روشش اگر صد باز و
جره باشد سیر میشوند و گاهی بشکار گرفته خود بکشتی صاحب شکار می آید در کشتی هم
طعام پخته شود و هم شکار و بعضی ماهی از آن بر می آرند که بی روغن بریان میشود و
واز بهان ماهی روغن جدا میکنند و بر آن پخته میشود و وقت بهار کنارهای آن
تالابها از گل و گلزار مینا شد و بر سر آب انواع گل با الوان متعدده فرحت افزا
و عنبر روست و عکس آن در آب میماند بر طرفه لذت روحانی دست میدهد و
هنگام خزان بسم فرحی بدل میرسد که دیده بصیرت و دل اهل سیرت را در بهار
سبب عشق و درد میگردد و در خزان باعث فساد عبرت میشود و بعضی اوقات بر اکثر
جویها در زیر آب سبزه و گلزار نمودار است و اکثر مدقوقان قدیم المرض نظاره
آن صحت می یابند و بر بالای آن آب صاف میروند در شاه آباد که سیرگاه
پادشاهانست چشمهٔ نادره واقع شده چنین جوی آب سر طرف میرود و منبع اصلی
دریای بهت انهار کلان کشمیر گویا همین است عمقش هیچگاه معلوم کسی نیست در موضع
ننه مو به سمت لار در زمین خشک صیادان را چوب افراز لیت خاصه های کیران این

این دیار است آن را در سوراخی فرو می برند از همان سوراخ پیچ شکش های
به پنجه آهن پیچیده بیرون می آید در پرگنهٔ اولر چشمه ایست مسمی بنولن که در سال
خشک و قحط آب متوطنین آن پرگنه بالای آن چشمه گریه و زاری مینمایند بر آن
خشوع و خضوع استدعای آب میکنند بمجرد وقوع این حال ابری پدید میشود و
تا لابی دلو از فضل ایزدی متقاطر می گردد دیگر در همین پرگنه از ملکه و نی گذشته
متصل موضع پور چشمه ایست که بعین المغونت شهرت دارد یعنی چشمه گندیده مجرد
غوطه زدن صاحب خارشت از زحمت خلاص میابند بنا بر آنکه کان گوگرد است و علامات
آن بر اکثر ظاهر شده نقص آب و قلع مواد بخارات ردیه که از آن دلالت
صریحه دارد و صاحب قولنج را نیز نافع است دیگر چشمه ایست واقع در قریه لوکبون
مسمی بکانو نصبورست کن ده و بمعنی واحد العین و وجه تسمیه همین است که هر قدر ماهی
در ان چشمه دارد یک چشم هم دارند دیگر در پرگنهٔ شاه آباد چشمه ایست موسوم
به بون که یک نفس آب بسیار از ان چشمه می جوشد و نفس دیگر منقطع میگردد چنانچه
در فرو رفتن یک قطره آب هم در تک آن چشمه یافته میشود در روز ها و سال ها نشسته
بدین منوال است دیگر در یلاق دچهن پاره از معموره و زراعت دو سه روزه راه
هم در جانب سر حد تبت غاریست پیوسته از سقف آن غار آبی مترشح میشود

میوه هری نرخ منعقدی گرد و موسم بامر نابه است موافق کمال نقصان ماه و زیر تر
و کمتر می باشد در ایام تحت الشعاع از آن اثری نمی ماند هر ماه و سال همین منوال
چنین واقع میشود و هنود کشمیر و جوگیان و سناسیان از هند آخر سرطان بنابر آن
مکان عبور داده از برف و صعوبت سرما و سر آن چشمه میروند سوای این ایام
اثری از چرنده و پرنده و شجر و ثمر در آن نواحی نیست در میان غار یک جفت
کبوتر بال و پر واز کشاده می نمایند دیگر در پرگنه دیوکور در قریه کهرم چشمه ایست
از بالای چشمه زناد و فغان بظهور آید حبابی از آن ظهور میکند بر قدر فریاد بیشتر
حباب چشمه میسر است دیگر در پرگنه پروه چشمه ایست مسمی به این ناگ اگر از خارج
صدور آهنگی اتفاق افتد آب چشمه چنان متلاطم میشود که امواج از کنار گذشته
یکبار مردم میرسند دیگر در موضع دیوه سر ما بین در موضع زرل چشمه ایست که
اکثر و آن چندین حوض واقع شده هرگاه سانحه غریب روی میدهد آن چشمه متلاطم
می آید آب جوییها برهم میخورد متوطنین آن سرزمین را مشاهده انحالت استنباط
وقوع حوادث می کنند دیگر در پرگنه کوتهار چشمه ایست مسمی بکوهر و این چشمه مملو
از قسام ظروف نقلیه است هر چند مردم میخواهند که آن ظروف را می آرند
صورت نمی بندد و هر گاه بسطح رسد بی اختیار از دست رها شده لحظه ای می گردد

تا رسیدن بقعر آب باز بهم می‌پیوندند و دیگر در پرگنهٔ دیوه‌سر در موضع
پنجه کام چشمه ایست مسمی بوانگ ناگ هر وقت مزارعان بجهت زراعت محتاج آب
میشوند و بخواست و استدعا مقدار ده آسیا آب از آن چشمه می‌جوشد و در
صورت عدم ضرور یکقطره آب از آن چشمه یافت نمیشود و این مقدار از بعض
عیون معینه بتعلم آمده و گرنه اکثر اماکن از چشمه خالی نیست بتخصیص تخت اسلام آباد
که در هر خانه و کوچه و بازار از انهار خوشگوار از چشمه‌های فیض آثار جریان دارد
و قصبهٔ ترال و پرگنهٔ اولر بدستور کثرت عیون و انهار است و طرفه سنگ عند
و عجایب و غرایب است که تعلق بدیدن دارد دیگر بالای دیوه‌سر مکانی است
که بالای کوه آب از آن بدستور چادر آب زیاده از هزار دراعه میریزد و
بالای آن کوه چند مناره و مقابل یکدیگر از یک لخت سنگ واقعست مسمی بکوتهر قصر
که ابداع و اختراع آن از حیطهٔ عقل بشری برونست گویا بالا واسطه صانع بیچون ساخت
و از آن کوه گذشته جوهی است بفیض ناک که تا لاب کلان نیست تحتهای از برف مثل
کوه پارچه‌های مبالغه هر کدام زیاده بر صد خروار در میان آن میگردد و وقت
بارش باران کرا مجال که آن طرف تواند دید و عبور با آن سمت هم سوای آنکه
موجی همراه باشد صورت ندارد و بهترین عجایب و غرایب کشمیر خنبال است

که مخصوص

که مخصوص همین شهر است در عرب و عجم و چین باین نازکی و خوبی و تماشگی و نرمی و
سبکی بود و بافنده‌ها کی بوجود و مخلوق نیست باین اوصاف اکثر اهل عالم از فیض
و فایده‌ها باستعمال وجه فصل و محصول تجارت منتفع و متمتع اند و عجایب و غرایب اینکه
یعنی بافنده‌های این چنین جنسی در کشمیر قومی است ضعیف‌تر و عاجزترین مردم
بر سر گرز روی فاقه‌ها می نشیند و همیشه محتاج مبتذل می باشند فاما محالات متعلقه
این صوبه مخفی نماند که در وقت راجهای و سلاطین کشمیر تصرفات آنها تا کابل و
قندهار بلکه بس اوقات تا دهلی بلکه بیشتر از آن می بود چنانچه اشاره در
اوراق گذشته گذشت تصرف عمل آنها در دهتور و تبتین و کشتوار تا جمو
می بود اکثر بود بر ور و هور اکثر از تعلقه اولیای اینجا بدر رفت الحال در نسخه بادشاهی
پنجاه و پنج محال است که حاصل همه بیست و هشت کرور دام است بدین تفصیل از کتاب
مجموعه کشمیر جبل و پنجه محال از هر دو تبت و غیره شش محال و دوازده محال
بلا قید مواضعات از جمله دوازده محال حاصل از جمله هفت محال نواحی ضبط
نمی شود یکی دوازده و داچال و دستور و کاسنبال کملاک و کهل پنج محال دیگر
اگر چه تعلق مواضع ندارد لیکن حاصلش ضبط می آید باینها و پنوج و در احور
و آدون و نوشهره و ماسی و هفت محال که تعلق مواضع دارد مجموع آن مزار

و دو صد و هفتاد قریه است پرگنه سری نگر سوای محال میر بحری پانزده قریه پرگنه لار
پرگنه اور یکصد و بیست و یک قریه پرگنه اچهه یکصد و چهار قریه پرگنه ناکام دویست و
دو قریه پرگنه وهوئی قریه پرگنه ادون دویست و هشت قریه پرگنه اندرکوت
بیست قریه پرگنه بیروه یکصد و هشتاد قریه پرگنه برنگ هفتاد قریه پرگنه بانگل
دویست و بیست قریه پرگنه پهاک شصت و چهار قریه پرگنه ماتو شصت و سه قریه
پرگنه بتن یک قریه پرگنه پرسواسی و سه قریه پرگنه نیله کام چهل و شش قریه پرگنه
دیوه سر یکصد و شصت و دو قریه پرگنه دچهن پاره هشتاد قریه پرگنه دیسو یکصد و
هشتاد قریه پرگنه کهاور پاره یکصد و دو قریه پرگنه زینه پور سی قریه پرگنه
زینه گیر نود و هشت قریه پرگنه سایر مواضع یکصد و نه قریه پرگنه میسمن بیست و یک
قریه پرگنه سکروه نود و هشت قریه پرگنه شاوره پنجاه و دو قریه پرگنه مارتند یازده
قریه پرگنه اسلام آباد یکصد و شش قریه پرگنه شاه آباد بیست و یک قریه پرگنه کوتهار
چهل و یک قریه پرگنه کروهن شصت و هشت قریه پرگنه کوتیاهه پنجاه و پنج قریه پرگنه
کهوی چهارده قریه پرگنه کامراج سوای زینه گیر چهارصد و شصت قریه پرگنه محمدآباد
سی قریه اما شش ملک از پرگنات کشمیر بیرون اند و تبت خورد و کشتواز و ملکت
و هر سال که در زمان سلاطین کشمیر خراج هر ملک بضبط می آمد بعد فرمان سلاطین که

مالک تعلق همگان گرفت پرور از تصرف تقریب شکش نور کمال و لوازم آن مانده است

رنجی از اوراق سابقه گذشت ختم کتاب بنام میرزو مرتب شد کمالاتی

گرامی نامه از فضل الهی همی کردم بلوح سینه تصویر شوم زینت ده گلزار کشمیر

مدد از شکر توفیق جستم سراغ از گوهر تحقیق جستم ز دیوان حقیقت برده ام راه

باحوال شه و درویش آگاه مداد عنبر افشان کرده امداد بتحریر کمال اهل ارشاد

بذکر صاف طبعان خامه من چو شمع افروز نور خامه من بود هر صفحه او چون حدیقه

مزین از مضامین دقیقه همه دفتر گل عشرت الکبر همه چون دسته سنبل دلاویز

بسان سینه دانا صفا بخش چو چشم مردم دانا ضیا بخش قلم تا در بین بوده ادیم

بسی رنج از سیه بختی کشیدم مرا زین قصه پردازی چه حاصل بجز ذکر جوانمردان اصل

سعادت ور شود این قصه رنگین همین قصه سعدی همین غرض نقشی است کز ما باز ماند

الهی باغ ما آباد ماند باهل معنی دارم هوایی که هستی را نمی بینم بقایی مگر

مگر صاحبدلی روزی برحمت کشاید از مروت دست همت کند از روی بی رو رباعی

کند بر حال این مسکین دعایی چو از تجدید تحریر این صحیفه مرتب شد با مین لطیفه

قلم در فکر تاریخش روان شد بمعنی که فیضان رسان شد اگر پرسند تاریخش ز هاتف

بگو ترتیب ابواب آنچنان یافت بسال اختتامش باز فرمود که زیب و زینت کشمیر افزود

تم تم تم تمام شد این تواریخ کشمیر دلپذیر

من کلام حقایق آگاه اعظم شاه دیده

مری از دست بنده کمترین اگر

در نوشتن سهوی و خطای

شده باشد بذیل کرم

عفو فرمایند

قلم اصلاح

جاری نمایند

[illegible]

بتاریخ [illegible] ماه رمضان المبارک سنه [illegible]

الهجری [illegible]


22.DEC.04

99

Persian
Tawarikh-i
~~Wakiat-i~~ Kashmir